[illegible]

این کتاب از مال

ان

بسم الله الرحمن الرحیم

ذخیرة یوم المعاد

این کتاب از مال

این کتا

امانت قاضی زاده

امانت قاضی زاده

بسم الله الرحمن الرحیم

کس نامه انوار جلی ننویسد • تا بر سر آن هو الغنی ننویسد
کی دست قضا خامه نهد بر نامه • تا نام علی سجلی ننویسد

طلیعه صباح ستایش بی آلایش بر توانگیز فضای دلگشا احدی یکتا و واحدی بی همتاست که چون بقلم قدرت رقم رَبِّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا اوراق مختلفه ایجادیه را نگاشته معانی مخفیه کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیّاً گردانید اولین حرفی که عنوان صفحه امکان و دیباجه صحیفه کون و مکان بر تحریر آن تزیین یافته سرورق لطایف ازل و فهرست صحایف اول الفکر آخر العملت نسخه مصححه ابداع مصطفوی و صحیفه کامله انشاء مرتضویست تا بر تشعع آفتاب عالم تاب اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُورِی که از مشرق اتحاد یا علی اَنَا وَاَنْتَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ طلوع نموده مشارق و مغارب کره ارضیه اشتراق یافته سر که بمیمه وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا در بحبوحه ظهور بدیر گردد بارقه اشراقات لمعات بروق صلوة صَلَوَاتٌ زاکیات روشنی بخش ساحت فیض آیت قدسی مقام نبوی انتظام ذات احدی صفاتیست که فاتحه جامعه کتب منزله مودعه در مخازن اسرار یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ را بسمله بیان و بنیان و خاتمه مجموعه وَلٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّینَ را فاتحه کاشفه

از

از حقیقت ایمان و ایقان صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِینَ وَاَهْلِ بَیْتِهِ الْمَعْصُومِینَ خصوصاً عَلَی ابْنِ عَمِّهِ وَاَخِیهِ وَخَلِیفَتِهِ ... عَلِیٍّ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَاِمَامِ الْمُتَّقِینَ بِوَاضِحِ الدَّلِیلِ وَقَاطِعِ الْبُرْهَانِ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ که چون نوبت نیابت و تخت سلطنت تبه طاهره آنحضرت منتهی گشت و سهام مرتبه منزویان زوایای صدق و یقین و معتکفان تکایای محبت اهل بیت که از کمانخانه اَنَا عِنْدَ مُنْکَسِرَةِ قُلُوبِهِمْ بهدف اجابت اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ اتصال پذیرفته است کالذکر ایشان و دیده یعقوب روزگار که از فرط تسلط اشرار مشمول ملول وَابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ شده بودند ناگهان بر بشارت غیبی امادت فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِیرُ اَلْقَاهُ عَلٰی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً مستبشر گردیده و بکحل الجواهر اِنِّی لَاَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ غشاوت غبار ظلمت آثار ظلم و طغیان ازاله یافته بر طبق کلام مسرت انتظام بیت بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود • عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد عرصه منیر بختیاری بنور ظهور یوسف کنعان شهریاری و عزیز مصر جهانداری مستبشر گشته و ندای بهجت فزای اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰی اَهْلِهَا بگوش هوش مقیمان ملاء اعلا و ساکنان کره غبرا رسیده بود و دبیر فیض پذیر اَلسُّلْطَانُ الْعَادِلُ خَیْرٌ مِنْ مَطَرٍ واهل بحریر خامه مشکین اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْاَرْضِ آوازه اختصاص شهریاری تحت قبه افلاک

از سرپنجه خصم افکن م
طاهرین م
شمامه م

صوامع م

بنام نامی والقاب سامی گیتی ستانی بمسامع ساکنان
اسمانی رسانیده ومنشیان دیوان ازلی نشان عالی شان
کامگاری وتبلیغ بلیغ بختیاری که بتوقیع دفیع لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ موقع گشته
ثبت دفاتر کتاب كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ
گردانیده وبمهر مهر اثار وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ
أَمْنًا مزین ساخته تا اثار تجلیات اسمانی وصفات کامله
ربانی که از مبدا فیاض بساحت قابلیت سلسله علیه نبوت
وولایت اختصاص پذیرفته عرصهٔ استعداد شاهانه
استشاده یافته مهر منیر فلک اقبال بدر منیر اسمان
جلال وجمال قطب سپهر سلطنت وجهانبانی دیباجه
رسالت سطوت وکشورستانی ثمرهٔ طیبهٔ ذُرِّيَّةً
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ است صاحب لوای إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً
فِي الْأَرْضِ است بیت چگونه پدر اوصاف ان سرفراز کر
هست افتاب از صفت بی نیاز • ملک سیرتی صورتش
ز اب وگل • پر از هوش و مغز و پر از رای دل • یعنی غرهٔ جبین
کشورکشایی ایت رحمت کبریایی • جهانگیر وجهاندار و جهان
بخش • جواب زندگی لطفش روان بخش • همه لطف و همه
عدل و همه رای • گرفته در دل خلق جهان جای • برافرازندهٔ
رایات شاهی • چراغش روشن از نور الهی • خلاصهٔ کارخانهٔ
خلق وتکوین صورت رافت رب العالمین قوام ملک
وملت مروج احکام شریعت بقیهٔ خاندان نبوی خلف
دودمان مرتضوی بیت حجت مملکت بقوت وقهر

ابی

ابتی در خدا یگانهٔ دهر • بحر و بر هر دو زیر فرمانش • بحری و
بری افرین خوانش • سربلندی چنان بلند سریر • کز بزرگیش
خورد گشت ضمیر • همه روزش خجسته باد بفال • پادشاهیش را مباد زوال • المختص بنص ان الله یامر بالعدل
والاحسان المنصور علی الاعداء بقاطع البرهان السلطان
شاه عباس الصفوی الموسوی الحسینی که اختصاص
ذات متعال سماتش باین اسم سامی کاشف رموز اسمانی
وفاتح کنوز لامکانی گشته وجوهری خزاین مناسبات
خفیه یواقیت ثمینهٔ لحمی ونسبی بین الاباء والاولاد در رشتهٔ
قویمهٔ معنویه انسلاک داده درین مقام قفل خفا از
حقهٔ مختوم بخاتم ارتباط اولادنا اکبادنا برداشته و
گوهر یکتای گران بهای دریای موافق اسم ارفع اقدس
اشرف باکلمهٔ طیبهٔ شاه نجف در سلوک ظهور منسلک
گردانید [illegible] نامه سبوحی [illegible] سواطع قدس
وطرب فزای زمزمه قدوسیان جوامع انس کردید
شاه عباس چو با شاه نجف • در عدد او جملی کرده قران • خوش
دلیلیست که خواهد بودن • روح شاه نجفش فیض رسان •
در نجف نیز بنامش بادا • خطبهٔ پادشاهی جاویدان •
که اگر شاه نجف خوانندش • عفو باشد ز گستاخی ان •
باشد او را سمت شاه نجف • بد و معنی چو هویدا چو نهان •
وچون بسیط زمین وزمان وبساط امن وامان مزین
گشته مشکوة حاجات کاینات از پرتو مصباح لانم
النجاح عدالت خسروانه تنویر یافته واقاصی واوانی

شاهنشاهی م

دوی امان وامانی ببارگاه جلال ودرگاه سعادت واقبال
آورده هریك باندازه قابلیت وفیض آستان آسمان زینت
بیمانه ساموال از مدامه حسن وقبول لبریز کردانیده اند از
آن میان قاضی زادهٔ ماوراء النهری که بشرف مجالست مجلس
بهشت آیین ومحل فلك تزیین تشرف یافته بود از تاثیر
بوارق تفقدات خسروانه منور کشته واز نسایم طیبه
اصطناعات شاهانه غنچه کلبن اعزاز واحترامش شکفتن
آغاز نموده بنوعی منظور نظر رعایت جهانبانی شده بود
که شمع سراجه غرورش از زوایا اضاءت وانارت شکوه
التفات شاهانه استشاره پذیرفته ونایره عناد وبارقه
عقیده ظاهر الفسادش زبانه کشیده بود بطبق قول مولوی
شب چراغ او بمیرد چون دمد · او بزیر لب همیکه لند لند
زوایا ظلمانیه واوهام باطله اش آتشکدهٔ غیظ کشته
وزبان طغیانش بر بیان کلمات ناقصات مخالفین ملت سید
کاینات سخن کذار شده بود ازین جهت امر مطاع وفرمان
لازم الاتباع باحضار این دعاگوی دولت پایندهٔ صادق
العقیده قاضی زاده شرف ورود پذیرفته بوصول درگاه
عالی ودخول در آن بارگاه متعالی شرف اختصاص یافت
وبعد از اضمحلال معاقد عقیدهٔ فاسدهٔ آن سرکشته
بیداء عصیان وکم شده فیفای طغیان با تامل نصرت
شمایل دلالات آیات بینات قرآنی وروایات متواترات
نبوی وظهور بطلان طرق معوجه مخالفین خاندان
صدق ویقین اشاره علیه شاهانه بر صفحه صحیفه شافهه

التمام

ساحت قابلیت م
حسن م
کو یاد حق او کفته
بیت م
وغلظت م
یعنی م

التمام یافت که رساله مشتمله بر ابحاث واقعه در آن
مجلس وانضمام بعض از امور متعلقه بآن وتوضیح خلاف
حضرات طاهرین وابطال شکوك وشبهات دشمنان دین
بروجه ایجاز واختصار بعبارت فارسی معرا از تکلفات
لازمهٔ تالیفات ومبرا از الفاظ بیکانه غیر مانوسه بطباع
اصل روزکار مرتب کرداند امتثالا للامر العالی به تسطیر
این سطور تبادر نموده برقضیه المامور معذور دکلمه
چند شکسته وبسته بروجهی که عامه سامعین از آن
انتفاع یابند مقرون باستعجال ومکتوب در اوان حل
وترحال در جریده تقدیر انه راج داد تا ذخیرهٔ یوم
المیعاد بوده تحفه حاکم صحرای محشر امیر المؤمنین حیدر
علیه السلام وتوشهٔ آن سفر کثیر الخطر کردد والله الهادی
الی السداد والیه المرجع والمعاد واین رساله مرتب
شده بر مقدمه وقاعده وخاتمه **مقدمه** در بیان
معنی ومقصود از لفظ امام وبیان احتیاج بوجود وی
اما بیان معنی بروجهی که موافق وضع لغویت عبارت
از پیشوا وسردار ومقدم در امری از امور است واز اینجاست
که پیشنماز جماعت را امام کویند اما ابحد اصطلاح فرقه
ناجیه علمای امامیه بر آن قرار یافته عبارت از شخصی که
من جانب الله بخلافت ونیابت رسول صلی الله علیه
واله معین شده ازین سردار وصاحب اختیار امور
دین ودنیای ایشان باشد زیرا که خلافت رسول صلی
الله علیه واله فی الحقیقه نیابت حق سبحانه وتعالی

سبیل م

در روی زمین پس ناچار است که هر که بر مسند خلافت نبی
متمکن گردد باشاره ربانی و تعیین نبوی معین شده متصدی
امر مذکور تواند شد و امام باشد جاری در این باب بر زبان والفاظ
علما و غیرهم مثل خلیفه و امام و وصی و نایب و ولی تمام
در معنی مذکور مستعمل بوده تفاوتی من حیث المعنی منظور
نیست و آنچه در قرآن عزیز از لفظ خلیفه و امام که بر پیغمبران
اطلاق شده مثل اِنّا جَعَلناکَ خَلیفَةً فِی الاَرض که بحضرت
داود علیه السلام خطاب فرموده مثل اِنّی جاعِلُکَ
لِلنّاسِ اِماماً که حضرت خلیل بان اختصاص یافته تواند
بود که بموافقت وضع لغوی استعمال یافته باشد یا آنکه
مراد از خلیفه و امام شخص منصوب من عند الله است
جهت انتظام امور دین و دنیای بندگان خدا اعم از
آنکه در ضمن نبی تحقیق یابد یا در مادهٔ خلیفه رسول متعین
گردد ~~روایت است~~ از اصحاب ذوق را عقیده آنست که وبعضی از ارباب م
تصریح الهی در قرآن مجید باسم خلیفه و امام در مادهٔ انبیا جهت
تفهیم آنست که عند الله تعالی میانه خلیفه و نایب رسول
صلی الله علیه و اله و میانهٔ سلسلهٔ انبیا علیهم السلام در
حقیقت تفاوتی و مغایرتی نبوده بمجرد نبوت محض از
یکدیگر امتیاز یافته اند و فایده مرتبه بر وجود وصی مثل
فایده حاصله بر ارسال رسول و الله اعلم اول بیان احتیاج
بوجود امام در جمیع اجزاء زمان آنست که بعد از آنکه رحمت
شامله و کمال ربانیه مقتضی خلق و ایجاد بنی نوع انسان
شده بر طبق خَلَقَ الاِنسانَ مِن صَلصالٍ کَالفَخّارِ این

نوع

نوع عظیم المرتبه را از قبضهٔ خاک که تخمیر آن بزلال عنایات
الهیه شده از کتم عدم بفضای دلگشای وجود آورده
خواست که ابواب علم و عرفان و حالات و کمالات و
ادراک درجات عظیمه و وصول بمنازل رفیعه و اقامت
در مقام تحت طرفین و فوز بنعیم جاودانی و نزول در ساکن قرب وم
ابدی بر روی جمیع افراد و اشخاص مندرجه در تحت این را
نوع گرامی مفتوح گرداند و فیضان عطایای مذکوره
فیاض بی منت و کریم بی ظنت وقتی بر وجه کمال حصول
تواند یافت که بعضی از ذوات نفسیه از افراد بشریه ممتاز
از ماعدا گشته و بنا بر مناسبت تامه در بارگاه الهیه بر
مقاصد ربانی اطلاع یافته و چراغ دانش و بینش وی
از زیت صافی ارادت سبحانی روشن و نورانی شده
و از مخالفت اوامر و نواهی الهی مصون و محروس بود آنچه
غرض و مقصد حق سبحانه و تعالی باشد بی زیاده و
نقصان ببندگان خدای تعالی تواند رسانید بنابرین انبیا م
زمرهٔ رفیعه صلوات الله علیهم اجمعین جهت تبیین اشاره
آسمانی و تبلیغ احکام ربانی مبعوث شده به پیغام گزاری
میانه خدا و خلق اختصاص یافته باسم نبوت مسمی گردیدند ورسالات وم
و جهت تصدیق دعوای نبوت حق تعالی بر دست ایشان
مقرون بان دعوی اظهار معجزه نموده تا دلیل ثبوت مدعای
ایشان بوده خلق را در امر پیغمبری ایشان شبه نماند و چون
این فهمیده شد باید دانست که بعد از رحلت رسول صلی
الله علیه و اله باید که او را نایبی یا خلیفه و جانشینی باشد

که اثار نبوت واحکام شریعت از زیاده ونقصان مصون
بوده باشد پس کان خدا که اینجه محتاج الیه ایشانست از
مصالح ومفاسد ومنافع ومضار دنیوی واخروی
بان شخص رجوع نمایند وبر جادهٔ ملت مطهره بر ثبات
قدم موصوف بوده از دزدان راه که در کمین گاه نشسته
تخریب بنای ایمان وایقان ننمایند مصون ومحفوظ باشند
ومعلوم است که همچنانکه عباد الله در زمان نبوت
احتیاج به پیغمبری معصوم مطهر از جمیع الایش ظاهری
وباطنی وصوری ومعنوی دارند که ببرکت اطاعت او
از مهلکات دین نجات یافته در دنیا واخرت رستگار
باشند همچنان بعد از انقراض زمان نبوت ورسالت احتیاج انقضای م
مذکور باقی بوده مصالح ومفاسد دین ودنیا ورتق
وفتق مواد انتظام امور ظاهری وباطنی کافه عباد
موقوف بر وجود شخصی باشد که باوصاف معینه ونعوت
مستحسنه موصوف بوده بر مسند نیابت وخلافت رسول ومنعوت م
صلی الله علیه واله متمکن گردد وچون ناچار است که
نبی موصوف بعصمت وطهارت بوده عالم بجمیع امور
دینیه باشد وبر تمامی مقاصد وارادات الهیه اطلاع
یافته اقوال وافعال مطابق امر واشاده ربانیه باشد
ووثوق بر کلام او حاصل شده وانچه فرماید واراده کند
در موافقت ان بفرموده وارادهٔ الهیه دغدغه نماند
از اینجهت واجب الاطاعه باشد بنابرین هر که بخلافت
رسول صلی الله علیه واله اختصاص یافته قایم مقام
آنحضرت

آنحضرت تواند بود لازم انست که باوصاف پیغمبری الا
نبوت محضه اتصاف داشته او نیز معصوم ومطهر
وواقف اوامر ونواهی الهی وعالم بجمیع احکام وارادت
پروردگاری بوده مقیم مقام نبوت ورسالت باشد
تا اثار مرتبه بر وجود خلیفه ونایب وقایم مقام وی نیز بوده بروجود بنی
فواید حاصله ایام نبوت در روزگار نایب وامام زمان
حصول یافته شریعت مطهره از نقص ونقصان وعیب
زیاده مبرا باشد **بیت** رهبری جو که در بن بادیه هر سو
راهیست • مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت • ومحقق
رومی در این باب جوهر معنی را در رشته نظم انسلاک داده
سفرماید **نظم** چون که شد خورشید مارا کرد داغ • چارهٔ
نبود بر مقام او چراغ • چون که گل رفت وگلستان شد خراب •
بوی گل را از که جوییم از گلاب • چون که شد از پیش دیده
وصل یار • نایبی باید از او مان یادگار • نه غلط کردم که نایب
نا منوب • گر دو پنداری قبیح امد نه خوب • واین کلام از
مولوی اشاره باینست • که می باید که نایب باداب وقوا
واوصاف منوب اتصاف داشته در حالات وکمالات وعرفان م
وعلم وعمل وعصمت وطهارت وجمیع امور لازمه این منصب
عالی عین منوب بوده در ترتیب امور دینیه بر وجود ایشان
بی تفاوت باشند وشیخ محی الدین اعرابی که از بزرگان ونقصان م
اصحاب کشف ونااله است واقوال واعمالش موافق قانون
شریعت بوده پیروی او نزد علمای اعلام خصوص زمرهٔ
اهل سنت محمود ومشکور است در این امر یعنی حکایت

نیابت رسول صلی الله علیه و آله در متن نصوص میفرماید
فما صحة الخلافة الا الانسان الکامل و در موضعی دیگر
از کتاب مذکور میگوید که یجب الخلیفة ان یعلم مراد المستخلف
و تنفذ امره وان لم یعرفه بجمیع صفاته لم یمکنه انفاذ
امره وان لم تکن فیه جمیع ما فی العالم من الاسماء و الصفا
و ما الطلبه الرعای اللاتی استخلف علیها لم یکن خلیفه
علیهم و مقصود شیخ مذکور از این عبارت انست که خلیفه را
ناچار است از علمی کامل بر وجهی که آنچه مطلوب رعیت
باشد علم بآن حاصل نموده بر مقاصد مستخلف مطلع کردد
تا موافق امر و اراده او مهمات عباد را فیصل دهد و اکر

انجم م

آنچه از اسما و صفات الهی که مدار انتظام امور دینی و
دنیوی بر انست در خلیفه نباشد سزاوار خلافت نبوده
اجرای احکام الهی نتواند نمود و از شیخ مقتول در حکمت اشراق
منقولست که حق تعالی را ناچار است از نایبی که فیض الهی
بتوسط وی بخلایق عاید کردد و عبارت وی در کتاب
مذکور اینست لا یخ العالم عنه و هو الذی سماه الکافة
القطب فله الریاسة وان کان فی غایة الخمول وان
کان السیاسة بیده کان الزمان نورانیا و اذا
خلا الزمان عن مدبر الهی کانت الظلمات غالبة و درین
عبارت اشاره بحقیقت اثنی عشری نموده می فرماید که

بحجب حق م

عالم کون و فساد و خالی از امام و خلیفه و قایم مقام
نتواند بود و ارباب مکاشفه شخص متصف بصفت
خلافت را قطب نام نهاده اند و سرداری و اختیاری

نشین م

دین و دنیای کافه عباد نزد ایشان نیز مخصوص است
بمدبر الهی و اکرچه آن شخص موصوف بصفت امامت کنج
نشین بوده ظاهرا ممنوع التصرف باشد و میکویند که اکر سیاست
عباد یعنی امر و نهی ایشان و صلاح و فساد و بدی و
نیکی و غیرها من الامور در ید تصرف امام باشد زمانه
نورانی کردد یعنی مشتمل باشد بر عدل و انصاف و احقاق
حقوق و اجرای احکام و امر بمعروف و نهی از منکر و وضع
اشیا در مواضع حقه و امثال آن از امور متعلقه بخلیفه
و اکر سیاست در دست کس دیکر باشد ظلمات غالب
بوده روی زمین تاریک و بی نور کردد و در موضعی دیکر
از کتاب مذکور چنین افاده نموده که بل العالم ما خلا قط
عن الحکمة و عن شخص قایم بها و هو خلیفة الله فی ارضه
و هکذا یکون ما دامت السموات و الارض و در شرح نصوص
مذکور است که فلا یزال العالم محفوظا ما دام فیه هذا
الانسان الکامل لان الخلیفة ظاهرة بصورة مستخلفه
فی حفظ خزاینه والله یحفظ صورة خلقه فی العالم
بصورته فانها طلسم الحفظ من حیث مظهریته لاسمائه
تدخرم بظهور تاثیرات اسمائه منها و مثل این عبارت
در کتب اصحاب تحقیق و ارباب تدقیق بیش از انست
که این رساله محل ذکر آن تواند شد بر اندکی از آن اقتصار
افتاده وقت حاجت بحث تواند بود و در قرآن عزیز
اشارهٔ صریحه واقعست بانکه زمانه از وجود امام معصوم
خالی نتواند بود چه میفرماید که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم

لا تَعلَمُونَ و مراد از اهل ذکر که امر الهی بسؤال از ایشان
تعلق یافته جماعتی اند که علم بمدلولات کلمات قرآنی
داشته حکم ایشان بموافق امر الهی باشد زیرا که عمل نماید
احکام تخصی جا ین الخطا که از ارادت حق تعالی خبر
نداشته باشد و بظن فاسد خود عمل نماید حق تعالی
امر باطاعت آن شخص نمی نماید و در بعضی از روایات ذکر یافته
که مراد از کلمهٔ ذکر در آیه واسئلوا اهل ذکر حضرت رسالت
است و بنابراین مقصود از اهل ذکر اهل بیت رسول
الله است صلوات الله علیه مدلول کریمه که آمِنُوا
بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی اَنزَلنَا و بقول کثیری از
مفسرین مراد از نور مذکور امام زمانست و همچنین
کلمه طیبه اَئِمَّةً یَهدُونَ بِاَمرِنَا وَاَئِمَّةً یَهدُونَ
اِلَی الحَقِّ صریحست در وجود امام در هر زمان و حصول
بهدایت خلق ببرکت او و این حالت مخصوص امام معصوم
است اگر درین بزیادتی توضیح احتیاج باشد بروایت
محمد ابن فضل از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم
از مضمون این آیه که یُرِیدُونَ لِیُطفِؤُا نُورَ اللهِ بِاَفوَاهِهِم
قال یریدون لیطفؤا ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
بِاَفوَاهِهِم حاصل اینکه مدلول آیه شریفه حکایت منافقین
و منکرین امیر المؤمنین علیه السلام است که حق تعالی
اشاره بان نموده میفرماید که اراده می نمایند که فرونشانند
نور خدا را بانفاس خود و حضرت کاظم علیه السلام فرموده
که مراد از نور خدا ولایت آن حضرت است راوی گوید

مقام م

علی م

بلغ

که

که پرسیدم که وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ چه معنی دارد فرمود که
حق تعالی متم امامتست و مراد از نور امامتست
و حضرت کاظم علیه السلام برین مدعا از کلام
الهی استدلال فرموده که میفرماید یعنی الله تعالی
آمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی اَنزَلنَا پس معلوم
شد که حق سبحانه و تعالی کافه عباد را باطاعت امام
زمان امر فرموده که در هر جزوی از زمان یکی از حضرات
ائمه اثنا عشر است چنانچه بعد ازین ذکر خواهد یافت
و کلمه والله متم نوره صریح است در مدعا و چون مراد
از نور امام زمانست والله تعالی متم آن نور است بنا
برین باید که زمانه از امام معصوم خالی نبوده انقراض
وی منوط بانقراض عالم است والا لم یکن الله تعالی
متم النوره اول اگر کسی گوید که بعد از رحلت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در میانه مردم کفایت کننده
قایم مقام خلیفه و امام است و اهل علم چون بمدلولات
وی رجوع نمایند انتزاع احکام الهی نموده از این جهت
بوجود امام احتیاج نباشد گوییم که این باطلست از وجوه
اول انکه از جمله فواید حاصله بر وجود امام انست که
اختلافات واقعه در میان امت بر طرف شده همگی را
براه راست هدایت نماید اگر قرآن بانفراده درین امر
کفایت نمودی بایستی که مخالفت از میان طوایف
اسلام مرتفع گشته تمامی بر یک ملت و طریقت می بودند
انکه هفتاد و سه ملت که امت نبوی بان انقسام یافته

حضرت م

عالم را نورانی دارد
بنابراین باید که م

قرآن م

متعدده وجه م

وجه دویم

تمامی را زعم اینست که موافق مدلول ایات قرانی
عمل نموده مذهب ایشان مطابق اشارات قرانیه است
بنابراین قران وحده موجب حیرت شده مادهٔ اختلاف
باشد وسبب اتفاق واجتماع نبوده باشد به تنهایی
وبی وجود امام معصوم انتفاع پذیر نتواند بود زیرا (اصلاح)
که عجایب اسرار قرانی بیش ازان است که بدستیاری عقول
بشری پی براپردهٔ مخدرات تتق ارادت الهیه بوده
دست الود افکار وانظار افراد انسانی کردد وچون
ادراکات بشری از احاطه مقاصد الهی قاصر بوده
طریق وصول بان از راه عصمت وتجلیات تامه ربانیه
است پس لازم انست که امام زمان بصفت عصمت بوده (موصوف)
مبین ارادات ربانیه باشد وباین معنی درکتب اصحاب
مسطور است که لما کانت الانبیاء صلوات الله علیهم
لا تاخذ علومها الا من الوحی الخاص الالهی فقلوبهم
سادجة عن النظر العقلی لعلمهم لقصور العقل من حیث
نظره الفکری من ادراک الامور علی ما هی علیه و
الاخبار ایضا تقصیر عن ادراک ما لا ینال الا بالذوق
فلم تبق العلم الکامل الا فی التجلی الالهی وما یکشف الحق
عن اعین البصایر والابصار من الاعطیة فتدرک
الامور قدیمها وحدیثها وعدمها ووجودها
ومحالها وواجبها علی ما هی علیه فی حقایقها واعیانها
نمی بینی که بوحنیفه از ایه شریفه فاقرؤا ما تیسر من القران
استدلال نموده که اگر کسی در نماز واجبی اکتفا بسمای قران

نماید

نماید کافیست وعلمای اهل بیت علیهم السلام ازهمین
کلمه استدلال بر وجود الحمد وسورهٔ دیگر نموده اند چنانکه
در محل خود مذکور است ویکی از اهل سنت از ایهٔ مبارکهٔ
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
استدلال بر رضا وخوشنودی الله تعالی از خلفای ثلث
مینمود وکمینه ازهمین ایه بیان نفاق وشقاق ایشان نموده
او را ملزم ساخت چنانکه درین رساله ذکر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی الحاصل عادة الله برین نهج جریان یافته
که هر نوع از انواع مخلوقات رابی امیری ومهتری نکذاشته (رهبری و)
تا انتظام ان نوع بوجود وی انتظام یابد بدان که در معمورهٔ
بدن انسانی که مدینه از مداین ربانیه است مدار وانتظام (ومیر داری)
حواس باطنی ولوازم انزا برداری وفرمان دهی دل رجوع
نموده که اگر وی صحیح وبی علت بوده کمالات ممکنه وی (جوارح ظاهر بتر رابر استقامت سر و چشم کذاشته که غریب و تعطیل ان موجب خرابی بدن است وانتظا)
صورت بربندد واعوان وانصار وعمله وفعله و
کارکنان وی که حواس باطنی وعقل ونفس وغیرهاست
تمامی درحالت مختصه وی اتمام انتظام یافته مدار مهام
ظاهری وباطنی وصوری ومعنوی انسانی صحیح وبی قصور
باشد وکلام حضرت نبوی صلی الله علیه واله اشارهٔ
بهمین معنی است که الا فی الجسد مضغة ان صلحت صلح
الجسد وان فسدت فسد الجسد الا وهی القلب
حاصل مضمون عبارت انست که میفرماید که در پیکر
بشری وجسد عنصری عضویت مرکب از خون ورک
وپی اگر اصلاح یافته برقرار باشد تمامی اعضای ادمی

واجزای بشری صلاحیت پذیر گردد واگر عضو مذکور
فاسد شد لوازم واثار مرتبه بران حصول نه پذیرد
تمامی اعضا وجوارح بفساد انجامید موجب خرابی
معمورهٔ بدن انسانی باشد وبعد ازان تصریح بان
نموده سیفرماید که عضو بصورا نچه فرموده دل ادمیست
که موصوف باین صفت است ودر قران عزیز بتصریحات
وکنایات اشارات حسنه درین امر واقعست که ازان
جمله است ایه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
که صریحست در ینکه نظام احوال بنی ادم ومقصود بر
وجود پیغمبر نبوده هر طایفه را لابد است از هادی که
وجود او سبب هدایت ان طایفه بوده ببرکت وی
از خسران ونقصان در دین ودنیا مصون باشند و
مذکور است که چون ایه شریفه شرف نزول یافت حضرت
رسالت صلی الله علیه واله بحضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام خطاب نموده فرمود که یا علی اَنْتَ
دیان هٰذه الامّة وَبِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بَعْدِي
یعنی یا علی تویی که دین امت من از تو درست است
وبوجود تو هدایت یافت هر که استعداد هدایت در
وی باشد وهمچنین ایه مبارکه اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ
يُتْرَكَ سُدًى صریحست در مدعا یعنی گمان کنند ادمیان
که ایشانرا بی سرداری وصاحب اختیاری گذاشته اند
که انچه خواهند ومطلوب نفس ایشان باشد چنان
نمایند واین نهایت مبالغه واین نهایت مبالغه است

در

دراینکه کانی فاسد وجهانی کاسد است وبی وجود
امیری وسرداری مقاصد الهی از بندگان ومطالب
بندگان از حق تعالی صورت نه بندد واگر فی الحقیقه
امر عبودیت وبندگی ومعرفت ولوازم تکلیف بی
وجود شخصی موصوف باوصاف معینه صورت یافتی
ومقتضای عقل در ین امر کفایت نموده ببعثت انبیا
وارسال رسل محتاج الیه نبودی فایده معتد بها بران
ترتب نیافتی وچون علت احتیاج بوجود نبی عین
علت احتیاج بوجود نایب است چنانچه قبل ازین بیان
گشت پس ما دام التکلیف از وجود سردار وصاحب
اختیار گزیری نباشد واز حضرت صادق علیه السلام
نقلست که اگر در زمانه نماند مگر دو کس یکی از ایشان
بصفت امامت موصوف بوده ودیگری رعیت باشد
ولیس الخبر کالعیان چه از امور بدیهیه است که انتظام
عالم ونظام مرام بنی ادم را ناچار است از امیر وسرداری
که بمصالح ومفاسد ان علم داشته باشد بر وجه صواب
که بتصدی امور ایشان قیام نماید وشبیه این قضیه
است حکایت سلطنت صوریه که تعبیران بپادشاه
زمان نمایند که چون چند سال قبل ازین زمانه از
وجود پادشاه عادل مختار صاحب اقتدار خالی بوده
از پادشاهی غیر اسم بی رسم حرفی دیگر ذکر نمی یافت مدار
عالمیان بر هرج ومرج وخرابی وخسران در دین ودنیا
بوده شعلهٔ اتش ظلم وفساد وخرمن امنیت وفراغت

سبحانه و

مسلمانان را سوخته خاکستران بباد طغیان وعصیان
دادند تا تیر آه دل سوختگان کنج نشین ومنزویان اندوه
کین بر طبق أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ بهدف اجابت
اتصال یافته بهدف اجابت اتصال یافته بعنایت
الله تعالی وحسن مراحمه واحسان آفتاب عالم تاب
ذات ملکی صفات پادشاه جم جاه عادل دریادل
مسکین نواز ظالم کداز از افق مکرمت سبحانه تعالی
طالع شده پرتو انکیز ساحت جمعیت وامنیت سایر
عباد الله کشته اغنیا وفقرا واقویا وضعفاء وپیران و
جوانان وذکور واناث وصالح وطالح وستوحیان و
صبوحیان وکافر ومسلمان وآشنا وبیکانه ودوست
ودشمن تمامی برکهوارهٔ راحت وفراغت غنوده و
آرمیده بر وبحر وشهر وولایت وصحرا وبیابان وخرابه
ومعموره ودور ونزدیک از یمن صیت عدالت خسروانه
وسیاست پادشاهانه بمثابه واحد بوده واحدی
یارای تصور ظلم وبیحساب نمانده وهمکی را در این
معنی ورد زبانست **بیت** الهی تو ای شاه درویش دوست
که آسایش خلق در ظل اوست • بسی بر سر خلق پاینده
دار • بتوفیق طاعت دلش زنده دار • برومند دارش
درخت امید • سرش سبز ورویش برحمت سفید •
دل وکشورش جمع معمور باد • ز ملکش پراکندکی دور
باد • نکهدارجانش کن این پنج تن • نبی وولی ودو فرزند
زن • وچون روشن کشت که اهل زمانه را در دین

ودنیا احتیاج شدید بامام وسید الانام واقع بوده بخلیفه دوم
انتظام امور دارین اصحاب تکلیف متوقف بر وجود
یست باید دانست که شخص مذکور می باید که بر نعت
عصمت وطهارت بوده عقلا ونقلا از جواز اسناد
خطا در اقوال وافعال وی مبرا باشد زیرا که اگر
امام وهادی ورهنمای خلایق مثل سایر الناس جایز توانده
الخطا بود اقوال وافعال او در صورت ورجحان
الطاعت بر سایر علما ومفسرین وصلحا واتقیا و
عدول دور از کاردانی مرجح بوده ترجیح بلا مرجح لازم آید
اگر کویی رجحان او بر ما عدا شاید که بواسطهٔ زیادتی
علم ودانش وکثرت تقوی وورع بوده احتیاج بعصمت
لازم نباشد کوییم که رد وقبول وعنایت وامور الهیه
مادام که نسبت خطا ممکن بوده شخص مذکور از اتصاف
آن بری نتواند بود این امر نزد عقل صحیح نبوده مجرد اعلیت
او وورعیت او درین باب کفایت نمی نماید چه ظاهر
است که زیادتی علم وورع تواند بود که سبب صحت
نسبت بخطا بدیکری بیشتر از او باشد ومقصود
عدم تحقیق خطاست مطلقا واین معنی در غیر معصوم
صورت نه بندد ودر تفسیر آیه فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ
إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ از طریق حافظ ابو نعیم که از اخیار
اهل سنت است ذکر یافته که مراد از اهل ذکر ستکرین
مقاصد ربانیه اند بر وجهی که اکر اجرا ارادهٔ الهی بان تعلق
یافته باشد نزد ایشان بی شایبه مخالفه مرقوم رقم

علم و عرفان گردد و ظاهر است که این معنی وقتی صورت
صحت تواند یافت که واقفین و متذکرین ارادات
رب العالمین بر مسند کنتم خیر امة متمکن بوده
سینه صافیه ایشان منازل غیبیه و مقاصد ربانیه
باشد و نزد محققین ارباب کشف آیه شریفه
لا یمسه الا المطهرون برین وجه مفسر گشته
که فهمیدن مقاصد الهی از کلمات بینات قرآنی
بدون طهارت ظاهر و باطن از کدورات نفسانی
و قاذورات بدنی صورت نبندد و مؤید اینست
اخبار از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه
ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها منقولست
خلاصه آنکه فرموده مراد از امانت مذکوره دین
پیغمبر و شریعت آن سرور است که باهل آن امانت که
عبارت از ذریت معصومین آن حضرت است
تعلق یافته دیگری از عهده حفظ آن و ادای آن
بیقصوری و فتوری عاجز بوده این مرتبه خصوص
رتبه عصمت و طهارت است و از آن حضرت ایضا
ذکر نموده اند که فرموده که غرض الهی از آنکه آیه مذکوره را
مذیل باین کلام فرمود که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم همین است که فهمیده مکلفین
شود که اولوا الامر که حق تعالی ایشان را در وجوب
اطاعت و فرمان برداری مثل ذات ربوبیت و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله گردانیده و مخالفت

ایشان

ایشان عین مخالفت خدا و رسولست و مراد از آن
جماعتی باشند که بعصمت ازل و طهارت ذاتی از
سایر خلایق ممتاز بشرف این عطیه سرافراز باشد
و قول و فعل ایشان مطابق باراده و امر الهی باشد
و اطاعت ایشان اطاعت خدا و مخالفت ایشان
مخالفت الله تعالی تواند بود و از غرایب آنکه اهل سنت را
عقیده آنست که اولوا الامر که خدای تعالی کافه عباد را
باطاعت ایشان مامور ساخته غرض از آن سلطان
محمد رومی و عبد الله خان اوزبک است بارك الله
علمای اسلام جمعی که از تنزیلات آسمانی و مدلولات
آیات ربانی بنوعی که مامور باطاعت خود و اطاعت
رسول گردانیده بهمان عنوان اطاعت پادشاهان
جایر بر ایشان واجب کرده اند و از اینجاست که با وجود
مظهر اسما و صفات الهی ابوبکر را تقدیم اطاعت وی
واجب و لازم دانسته‌اند نعوذ بالله از اعتقادات فاسده
و تحریفات کاسده در کتاب خدا و پیغمبر که مستلزم
خروج از مقتضای شریعت و ملت امت حضرت
رسالت است صلی الله علیه و آله فرموده که من مات و لم
یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة و چون
فساد این سخن در غایت ظهور است پس معلوم شد
که مراد از امام زمان امام معصوم منصوب من جانب
الله است تا فواید معرفت او و مضرت عدم معرفت
وی صورت صحت پذیرد بنابرین چون دانسته شد
که زمانه از امام خالی نتواند بود و ثابت شد که امام

داده‌ام

و از جمله مفاسد مرتبه بر این
کلام آنست که اگر علم
بوجود سلطان روم و والی
توران نداشته باشند از دنیا
رحلت نمایند لازم آید
در زمره اموات زمان جاهلیت
محشور گردند زیرا که بیعت
نبسته که حضرت رسالت

می باید که بصفت عصمت موصوف باشد بنابرین
معلوم و متیقن گشت که تعیین امام امریست که مدار آن
بر فرمودهٔ الهی بوده باشد و دیگر برادران مدخلی
نیست زیرا که اتصاف بعصمت و استحقاق رتبه
امامت امریست از امور باطنه که غیر الله تعالی را
بران اطلاعی نیست و ازان جهت لازم انست که حق جل
وعلا کسی را که سزاوار ان داند که خلیفه و قایم مقام
پیغمبر در وجوب اطاعت اوامر و نواهی تواند بود
معین ساخته فرق آن داند که خلیفه و قایم مقام پیغمبر
در وجوب اطاعت اوامر و نواهی تواند بود معین
ساخته فرق امامیه را متابعت اقوال و افعالش
مامور کرداند تا درین هنگام زمانه از وجود نایب
ربانی و خلیفه حقیقت نبوی خالی نبوده احکام الهی
و آیات بینات قرانی موافق ارادهٔ الهی جاری گشته
هر کس بخود سر در امور دینیه حرفی تواند گفت و اگر
قضیه بر عکس بوده بمجرد و خواهش طبیعت و بیعت
بعضی از امت ببعض کسی خلیفه خدا و جانشین مصطفی
تواند بود و مفاسد آن بسیار است اوّل انکه چون
بیعت بشخصی مفید صحت امامت وی تواند بود
و این امر مخصوص شخصی دون شخصی نبوده جملگی امت در
این امر شریک یکدیگرند دویم اگر زید بعمر بیعت نماید
و احمد بمحمد و همچنین هر فردی با طایفهٔ بشخصی دیگر
لازم اید که در یک زمان و یک شهر جمعی کثیر بصفت
امامت موصوف بوده مستلزم مجادله و منازعه

ومخالفت

ومخالفت بسیار در شریعت ~~مخالفت~~ سید ابرار ممتاز گردید
فتنه و فساد عظیم روی نماید و غرض از امام رفع
فتنه و غوغاست نه اثبات ان سیم انکه چون
جمیع اشخاص امت بزعم مخالفت جایز الخطا بوده
زمانه از وجود امام معصوم خالی است بنابرین
شاید که شخصی که اورا از جهت بیعت بامامت منصوب
گشته احسن ذوات و اشقی از جمله کاینات بوده باشد
و حق تعالی چون تواند بود رضا بامامت و سرداری
شخصی چنین داده مؤمنان و متقیان و علما و صلحا و
غیرهم را مامور باطاعت وی کرداند و اگر فی
نفس الامر حق تعالی باین معنی راضی نبوده مخالف
ارادهٔ الهیه باشد شخص مذکور چگونه مستحق خلافت
بوده واجب الاطاعه گردد و چون بر تقدیر عدم
صحت ~~عصمت~~ این معنی بر جمیع افراد بشری ممکن الحصولست
پس تکیه بر بیعت نمودن و ازاین جهت شخصی را امام
گفتن خارج از مقتضای عقل و نقلست چهارم که شخصی
در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت
صاحب الامر که دران وقت در صغر سن بود باشاره حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام پرسید که اگرات جهت
انتظام خود شخصی را بامامت نصب نمایند چه قصور
دارد فرمود که لازم انست که ان شخص از اهل صلاح باشد
یا از اهل فساد نیز تواند بود سایل گفت که می باید از
اهل صلاح باشد حضرت فرمود که ممکن است که امت

نصب م

مذکورات

اختیار مفسد نموده بکمان اینکه مصلح است او را نصب
نموده باشند سایل کفت که ممکن است حضرت فرمود کم
انچه مانعست که امت را جایز نیست اختیار نمودن این است
که شاید اختیار ایشان در مادّه مفسدی واقع شود
زیرا که اهل اختیار فرض اینست که جایز الخطا این قسم باشد و از اهل خطا م
امور اختیار بیر بعید نیست پنجم انکه در تفسیر
آیه وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰیهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللهِ
انحضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام منقولست که مراد
بیان شدّت ضلالت کسیست که باراده خاطر خود
بدون فرموده خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم منصوب من الله تعالی شخصی را بر بیعت
باغیران امام زمان و خلیفه خدا و رسول داند ششم
انکه اگر بیعت من حیث هی افاده صحت امامت نماید
باید که امرای بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس تمامی
خلیفه خدا باشند و طریق انصاف مقتضی اینست که
اگر ابو بکر و عمر سزاوار مرتبه خلافت رسول صلی الله
علیه و آله بوده بواسطه مستحق جلوس مسند نبوت
باشند معاویه و یزید و تمامی اهل کفر و بدعت
و ضلالت که در هیچ وصفی و نعتی و کفری و نفاق
کمتر از ایشان نبوده اند ایشان امام زمان توانند بود
لعن الله علی الاول والثانی والثالث والرابع و
الخامس و همچنین بر کافر امرا و حکام اهل ضلال که دشمنی
ایشان با آل روشن تر از افتاب در وسط السماست

هفتم انکه اگر بیعت و اختیار بعضی از امت فایده مند
بوده خلافت خدا و رسول نظر بوقوع ان صحیح تواند
بود لازم اید که امیر المؤمنین و معاویه هر دو در
یکزمان هر دو خلیفه باشند زیرا که سعد وقاص
و اسامة ابن زید و حسان ابن ثابت و عبد الرحمن
ابن عوف و دیگر مردم ترک بیعت ان حضرت نموده
با معاویه بیعت نمودند و بنابر قاعده مذکوره
اهل خلاف می باید که هر کدام از بیعتین مذکورتین
صحیح بوده الطاعت هر دو واجب باشد و این صریحا صورت م
خلاف مخالف ملت مطهره است و دیگر انکه صحابه
اختیار خلافت عثمن نمودند و در ثانی الحال زیاده
از وقت بیعت خلافت اتفاق بر قتل وی نمودند
باید که اختیار این هر دو صحیح بوده عثمن مذکور هم
واجب الاطاعة و هم واجب القتل باشد
دیگر انکه چون حق سبحانه در کتاب کریم تصریح نموده
که وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ یعنی انچه در نظر عقلا اسهل ترین
اشیا نماید یا کمان برند که ذکر ان محتاج الیه نبوده
و فایده بران مترتب نیست یا انکه از متممات و محسنات
دین و شریعت نباشد حاصل انکه محتاج الیه بنی
آدم تواند بود جزوی و کلی و دینی و دنیوی صوری
و معنوی تمامی در قران عزیز مذکور است زیرا که کلام
ربّانی خزینه معموره جواهر نفیسه و غیرهاست تا کنوزم
هر کس باندازه معرفت و شناسایی از او نصیبی باشد

واکر امامت باختیار امت وبیعت شخصی بشخصی بوده
داخل لا رطب ولا یابس قرآنی نباشد ارتکاب آن اختراع
در دین مرتکب این امر از اینجهت مستوجب خطاب
وعتاب الهی بوده در زمرهٔ اهل ضلالت وبدعت
داخل باشد ومیفرماید که الیوم اکملت لکم
دینکم واتممت علیکم نعمتی وچون امر امامت
از متممات شریعت نبوی است بروجهی که اصحاب
تعجیل در آن نموده ومقدم بر غسل وکفن ودفن
نبوی کردانیده به تشخیص آن تبادر نمودند پس باید
که الله تعالی نموده به تشخیص آن تصریح نموده باشد واگر
از تکملات ومتممات دین نبوده نبوی ومدخلی در
امور دینیه نداشته باشد اصحاب را نرسد که تشریع
نموده وزیاده بر اصل وملت وشریعت اختراع وبدعت
جایز داشته بنصب خلیفه قیام نمایند واز تقریرات
مذکوره مبین کشت که زمانه از امام منصوب من
الله خالی نبوده وی از اینجهت که منصوب از جانب
الله تعالی است واجب الاطاعه خواهد بود ودر
کتاب اجتماع بعد از ذکر حضرات ائمه علیهم السلام
چنین افاده نموده که والذی تدل علی ان المعرفة بائمة
من ذکرناه علیه السلام من جملة الایمان وان الاخلال
بها کفر ورجوع عن الایمان شیعة الامامیة علی ذلک
فانهم لا یختلفون فیه واجماعهم حجة لدخول المعصوم
فیه نهایه چون اکثر امت از جادهٔ اطاعت اهل بیت

تعیین آن م

وان الاخلال بها کفر
ورجوع متعلق بقوله
والذی یدل معنی الذی
یدل ان المعرفة اجماع م

رسالت

رسالت منحرف شده سالک طریق عناد کردیدند
در احکام شریعت مطهره اعتماد بر آراء فاسده نمودند
بمقتضای آن عمل نموده ازین جهت انکار وانظار غیر
صحیحه از ایشان منتهی بارتکاب مقاصد عظیم
شده آنچه نشایسته بارکاه احدیت تواند بود و
آنچه نامناسب مرتبهٔ نبوت ورسالت تواند شد باظهار
آن اخلال کثیری از بندکان خدا نموده ضال ومضل
کردیدند واز آنجمله است آنچه از بعضی حنابله ذکر
شده که حق تعالی نزد ایشان جسمی از اجسامست
وبعضی از بندکان مخلص اورا بسر بینند واو نیز ایشانرا
بینند وذکر اوصاف الهی را برین وجه نموده اند که سر
تا سینه خالی ومجوف واز سینه تا پایین کرفته ومصمت
است وموهای سیاه ومجعد دارد ووقتی چشمش را
دردی طاری شده وملائکه بدیدن او رفته بودند
که درد چشم او از جهت بسیاری کریه است که در طوفان
نوح از او واقع شده بود وعلامه حلی رحمه الله در بعضی
تصانیف خود ذکر نموده که اعتقاد بعضی از اهل خلاف آنست
که حق تعالی هر شب جمعه بر دراز کوشی سوار شده بر هیئت
جوانی امرد وحسن الوجه رشیق القامه نزول می
نماید واز این جهت بعضی از جماعت مذکوره هر شب
جمعه بر پشت بام خانه خود معلق ترتیب داده علیق الاغ
پروردکاری در آنجا حاضر ساختی ومذکور است که وقتی
نفط فروشی باتفاق پسر خود که بغایت شکیل ونیکو

معلوم ایشان شد

واورده از آنجمله در
کتاب مصباح الکرام

منظر بوده بر یکی از مشایخ حشویه کند دکرد شیخ مذکور
متوجه مکالمه پسر شد ودر این امر زیاده از اندازه
غور نموده بروجهی که بد پسر اکمان شد که مکر شیخ را
میل نفسانی حاصل شده از جهت غلبه شهوت و بغت
انسانی این مقدار مکالمه می نماید شبانکاه پسر خود را
برداشته متوجه سرای شیخ کردید والتماس نمود که
اکر شیخ را ارزوی لذتی از پسر در خاطر کذشته باشد
مطیع وفرمان بردار است شیخ مذکور در جواب کفت
که مبالغه من در مکالمه پسر از این جهت بود که مذهب
ما اینست که حق سبحانه وتعالی بصورت جوانان
وجیه خوش قیافه نزول می نماید وکمان من این بود که مکر
پسر تو حق تعالی است که بدین هیات نزول نموده تبارک الله
شیخ طایفه همین باشد مسلمانی دیکر از قواعد مذموم
مخالفین که شومی مخالفت با اهل بیت رسول الله و
اعتماد بر عقل ناقص معمول ایشان شده انست که هر
فعل قبیح من الازل الی الابد در اطراف زمین روی
نموده ومی نماید تمامی را فعل الله تعالی دانند و
افعال صادره از حق تعالی بی انکه فایده که بران مترتب
شود وعبث وبی ثمره دانند وعدم ایمان کفره وعناد
ابوجهل مثلا با حضرت پیغمبر تمامی برضا وخلق الله
تعالی در ایشان است واکر در روز قیامت زمره
پیغمبران را معذب ساخته اصناف کفره را در بهشت
اشاره فرمایند تمامی نیکو وبی قصور است وبنابرین

بود.

بود که در زمان ابو العباس خلیفه زندیقی دعوی
تعدد الهیه نموده میکفت که چون جمیع افعال از
الله تعالی باشد ودران واحد خیر کثیر وشر بسیار
نیز واقعست ویك نفس نتواند بود که در حالت واحد
فاعل فعلی متضادین باشد بنابرین باید که خالق
اشیا متعدد بوده یکی فاعل خیر ویکی فاعل شر باشد
وایضا خیر کثیر قرینه انست که فاعل فعل کثیر قرینه ان
خیر بالذاتست وشر کثیر نتیجه انکه فاعلش شریر
بالذات تواند بود تنبیه قواعد مذکوره مخالفین از ان
جهت میانه ایشان استمرار واستقرار یافته که امر امامت
که خلافت خدا ونیابت رسول الله است سهل وبی اعتبار
نکاشته تکیه بر جمعی جایز الخطا نموده اند که اکثرهم ایشان
صرف بت پرستی شده بود و پوست وکوشت ایشان
از شراب وکوشت خوک پرورش یافته خود را مقتدای
زمان وامام همه ادمیان نام نموده اطاعت ملت وشرع
واقوال وافعال حضرت رسالت صلی الله علیه واله را
اعتبار نموده از زمره اسلامشان بیرون رفتند وامام
متعین از جانب خدا ورسول را امام ندانسته تکیه بر
ارای فاسده خود نموده اند حال انکه از روایات مشهوره
از حضرت رسالت صلی الله علیه واله انکه فریقین بصحت
ان قایل شده اند یکی انست که من لم یعرف امام زمانه مات
میتة جاهلیة ودر روایت دیکر مات میتة کفر و
نفاق یعنی هرکه امام زمان خود را نشناسد ونداند که

که خیر بالذات وشریر بالذات باشد

دربر فرو نهکار امام زنان کیست وبرین منوال بمیرد حکم
کسی دارد که در زمان جاهلیت وبت پرستی مرده باشد
وحاصل هردو یکیست واز قراین حالات ایشان که دلالت
بر جاهلیت ایشان مینماید انست که اکثر احکام شریعت — طریق م
که ایشان منفرده دران بوده کسی از علمای شیعه قایل بان
نشده باشد تمامی بر روش بی دینان وبیگانگان از
ملت مطهره نبویه فتاوی علمای ایشان نزدیکست که
از کیش بت پرستان نیز خارج بوده موافق ملتی از ملل
شایسته نباشد ودرین معنی گفته اند **مصرع** در کفر هم
صادق نه زنار را رسوا مکن . وازین بابت فتوای ابو
حنیفه درین که چون شخصی زنا نموده ازان نطفه حاصله
دختری متولد شود شخص زانی جایز است که آن دختر را
عقد نموده بحباله خود درآورد وازان قبیل که هرگاه
شخصی آلت رجولیت خود را خرقه وغیرآن پیچیده بمادر یا دختر — بمثل م
خود ملاقات نماید مستحق حد شرعی نمیشود ومثل اینست
که ایضا از ابو حنیفه منقولست که چون در مشرق دختر — شخصی
شخص مغربی را عقد نماید از حین عقد حاکم او را حبس
نموده پنجاه سال برین منوال بگذرد بعد از پنجاه سال
عاقد مزبوره را بشهری که دختر معقوده درانجا باشد
گذر افتد ودران شهر ازان دختر اولاد بهم رسیده
باشد تمامی ازجهت نسب ملحق بان شخص عاقد شده
از او میراث برند ولوازم حقوق نسبی میانه ایشان
درست است **حکایت** گویند شخصی در یکی از سلاطین ماضیه — مجلس م

واقع شده بود که مذهب ابو حنیفه داشت و حاکم مذکور
ازان شخص سوال نمود که نمازی بر وجه اختصار که موافق
قانون ابو حنیفه باشد جهت وی بیان نماید شخص مذکور
اولا باب پلید وضو نمود ودر منزل مغصوب داخل
شده و پوست سگ ساتر ساخت وتکبیر احرام بعبارت
فارسی ادا نموده که خدا بزرگتر است واز قران بترجمه مدهامتان
که بفارسی دو برگ سبز است اکتفا نمود وبر نجاست
خشک شده سجده کرده ودر سجود ورکوع اطمینان رعایت
ننموده وباین عنوان دو رکعت نماز را ادا نمود وبعوض
سلام که قرینه خروج از نماز است حدثی از وی صادر — ازوی م
شده حاکم مذکور این معنی مشاهده نموده از مذهب
حنفی برگشته اثنا عشری شد وحکایات این طایفه بیش
از بیش است که ذکر اندکی ازان در خور اختصار رساله
نیست الحمد لله علی توفیقك سلوك طریق ائمة الهادین
المهتدین ومخالفه مخالف نبیه واهل بیته المعصومین
قاعده وآن مشتمل است بر مناهج متعدده **منهج اول**
در بیان انکه فرقه ناجیه عبارت از طبقه شیعه اثنا
عشریه است لاغیر حاصل کلام درین فصل صحت انتظام
انست که چون آفتاب جهان تاب جمال محمدی علیه افضل
الصلوات واکمل التحیات بافق غروب مایل گشت سیمرغ
قاف تبلیغات احکام الهی قفس تعلقات صوریه درهم
شکسته خواست که بجانب آشیانه اصلی پرواز نماید درین
حالت سالك مسلك عنایت بغایت شده اراده بنوشتن

باین معنی تعلق یافت که عامه مکلفین را بجادهٔ طریق
مستقیم فرمان بردار در گاه بادی تعلیم داده باطاعت
شاه ولایت و ذریت طاهرهٔ انحضرت مامور کرده‌اند زبان
معجز بیانش که مترجم کلمات تامات الهیه و مفسر ایات
بینات سماویه است موافق اشاره ربانیه باین کلام
بهجت نظام متکلم گشت که اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَین
کِتابَ اللهِ وَعِترَتی اَهلَ بَیتی اِن تَمَسَّکتُم بِهِما لَن تَضِلُّوا
اَبَداً و در بعضی کتب مسطور است که لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا
عَلَیَّ الحَوض و چون مراد از اهل بیت حضرت امیر المو
منین علیه السلام و باقی ائمه اثنا عشر است بنا بر این اختصار
بر لفظ عترت که اعم از حضرات ائمه معصومین و سایر
ذریت ان حضرت است نموده تفسیر عترت باهل بیت
نموده معنی عبارت اینست که من در میان شما دو امر عظیم
میگذارم کتاب خدا و ذریت من که هر کس متمسک باین دو
امر عظیم القدر شده مخالفت ننمایند در هیچ وقت و
هیچ زمان گمراه نبوده در دین و دنیا ناجی و رستگار باشند
و این کلام از سید الانام خطاب بجمیع ادمیانست از
حاضرین و غایبین و انکه بعد از این تا انقراض دهر از کتم
عدم بوجود اید و در زمرهٔ اهل تکلیف داخل گردد و چون
مراد از اهل بیت بتصریح مخالفین دین نبوی حضرت امیر
المؤمنین و فاطمه علیهما السلام و باقی حضرات ائمه
معصومین است از حسن ابن علی تا محمد ابن حسن صاحب
الزمان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین پس اطاعت انه

همگی

یعنی اهل بیت م

همگی مجتمعا و منفردا واجب بوده مخالفت ایشان من
حیث الاجتماع و الانفراد موجب مخالفت خدا و رسول
و سبب دخول جهنم و عذاب عظیم است و از حکیم سنایی
درین مقام کلامی نظم انتظام در جواب سؤال سلطان
سنجر ابن سلطان ملک شاه واقع است **بیت** جز کتاب الله
و عترت ز احمد مرسل نماند • یادگاری کان توان تا روز
محشر داشتن • از بی سلطان ملک شه چون نمی داری روا •
تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن • از بی سلطان
دین پس چون روا داری همی • جز علی و عترتش محراب و منبر
داشتن • مر مرا باری مکو ناید ز دوی اعتقاد • حق
حیدر بردن دین بیمر داشتن • انکه او را بر سر حیدر همی
داری امیر • در ده معنی نیارد پای قنبر داشتن • و کسی را
توهم نشود که لفظ اهل بیت بملاحظهٔ معنی لغوی شامل
زوجات حضرت رسالت است و همچنین هر که از اهل
منزل انحضرت باشد زیرا که در کتب اهل خلاف خصوصا
در کتاب ابن طلحه تصریح شده و بنا برین مراد از اهل
بیت یا امر بیت اصطلاحی یا تخصیص مفهوم لغویست
ببعضی افراد و احتمال اول اولی بینماید و مؤید مقاییست
انچه علمای مخالفین از ام سلمه که یکی از زوجات مطهرا
نقل نموده‌اند که چون ایت دال بر عصمت و طهارت
اهل بیت نزول یافت یعنی ایهٔ اِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذهِبَ
عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَیُطَهِّرَکُم تَطهِیراً
دران وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه

بیت م
بانکه مقصود اهل بیت
رسول الله حضرت امیر
المؤمنین و باقی حضرات
ائمه معصومین اند م

رسالت م

وحسنین حاضر بودند حضرت رسالت صلی الله علیه
واله فرمود که خدایا اهل بیت من همین جماعت اند که
حاضر اند خدایا رجس را یعنی هرچه باشد ظاهرا و باطنا
صورتا و معنیا از ایشان دور دار و ایشانرا طهارت
ده غایت خوب ونیکویی و مراد انست که انچه موجب
الوده کی بخطیئتی وچرکینی تواند بود وشرعا وعقلا
ذریعه مؤاخذه یا نقصان در امور دینی تواند شد
ذوات مقدسه ایشان را از ان پاک وپاکیزه کردان
ام سلمه میکوید که من در پس پرده نشسته بودم سر
بیرون نموده کفتم یا رسول الله من نیز داخل اهل بیتم
حضرت نفی فرموده و عبارت حضرت رسالت درین
مقام اینست که انّكِ عَلیٰ خَيْرٍ یعنی چون ام سلمه سؤال
نمود که ایا داخل اهل البیت هست یا نه حضرت اشاره
بعدم دخول وی در زمرهٔ اهل البیت علیهم السلام نموده
اورا باین عبارت جواب داد تجویز دخول زوجات
انحضرت در زمره اهل بیت طاهرین نفرموده باید
دانست که حدیث مذکور مشتملست بر فواید کثیر
اولا انکه زمانه از امام معصوم خالی نبوده ودر هر
جزوی از اجزای زمان یکی از حضرات ائمه چراغ دین
ورهنمای طریق صدق ویقین اند واین معنی از دو
وجه ظاهر است اول انکه چون لن تضلّوا افاده عدم
ضلالت ابدی مینماید واین صورت بی انکه امام معصوم
در زمره کاینات داخل بوده ایشانرا بسلوک مسلک

طهارتی در م

وجود م

از اجزای آن م

وطبقه مخلوقات م

حق

حق وقانون شریعت رسالت هدایت نماید صورت
نربندد پس معلوم شد که در هر جزو از زمان امام
موصوف بوصف عصمت از ذرّیّت حضرت رسالت وطهارت م
منصوب از جانب خدا و متعیّن از حضرت رسول الله
صلّی الله علیه واله در میان خلق می باید تا مانع ضلالت باشد م
ایشان بوده سبب هدایت بندکان خدا وامت حضرت
سیّد الوری باشد دویم انکه در کثیر از نسخ مذکور
است لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض یعنی کتاب الله
وعترت رسول الله مفارقت از یکدیکر ننموده مجتمع
باشند تا وقتی که در سر حوض کوثر بر حضرت رسالت
صلّی الله علیه واله وارد کردند واین معنی صریحست
که درین که زمان از وجود امام معصوم از ذرّیّت حضرت
رسالت صلّی الله علیه واله نخواهد بود تا انقراض خالی م
زمان وظاهر امام واز کتاب در روز قیامت بر سر حوض
بقای مدلولات احکام الهیست که اعمال وافعال
بندکان از جهت موافقت ومخالفت ان محکوم
بصحّت وفساد بوده خلایق نظر بان بعضی مستحق
بهشت وبعضی مستحق دوزخ کردد همچنین از حدیث مذکور
است که چون مفهوم مخالف نزد مخالفان مطلقا ونزد
علمای اهل بیت مفهوم شرط است واستثنا حجّت است
چنانچه در محلّ خود ذکر یافته این معنی افاده ظنّ می
نماید هر که ملت ومذهب وی برخلاف مذهب اهل
بیت رسالت باشد مادام که بران روش راسخ باشند در

ضلالت وغوایت وگمراهی بوده در طبقهٔ معصومین
درگاه رب العالمین وطایفهٔ ضالین مضلین داخل شدند
سیم انکه چون جهت شیخ الطایفهٔ الامامیة فی زمانه
ووجیههم ونبیههم فی تلک الزمان جمال الملة والدین
حسن ابن المطهر الحلی روح الله روحه العزیز و
اسکنه جنانه باطراف رسید ودران وقت در معمورهٔ
شام که همیشه خاک وابش امیخته بعداوت اهل
بیت رسالت بوده یکی از مشایخ کبار وعلمای عالی
مقدار دران خطه بر مسند افادة متمکن بود شنید که
علامه حلی قدس سره از مدلول حدیث مذکور ودیگر
احادیث وروایات استدلال بر حقیقت مذهب حضرات
اثنی عشر نموده در جادهٔ استقامت دین نبوی راسخ است
شیخ سنی مذکور از شام بقصد الزام حضرت شیخ جمال
الدین متوجه حله شد وچون خبر وی بحله رسید
دو نفر از طلبه تلامذهٔ شیخ روح الله روحه استقبال
شیخ ناصبی نموده بقصد انکه اورا در علوم ومباحثه
وقوت مناظره ومجادله بسنجید بخدمت علامه
مراجعت نمایند روانه کردیدند وچون ملاقات شیخ
سنی وقوع یافت سؤال نمودند که حدیث مشهور ستفرق
امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة
نزد شما بصحت پیوسته گفت بلی پرسیدند که حضرات
ائمه اثنی عشر که طایفهٔ امامیه ایشان را معصوم و
مطهر وواجب الاطاعه منصوب من الله میدانند

داخل

داخل ناجیه اند یا در فرق هالکه خواهند بود شیخ
سنی بجواب ایشان التفات نانموده برکشت وملاقات
علامه ننموده مذکور است که چون ان وجه عدم جواب از
او پرسیدند گفت ارتکاب هیچکدام از شقین نتوانستم
نمود زیرا که اگر بدخول فرقهٔ ناجیه قایل میشدم اعتراف
بنجات فرقهٔ اثنی عشریه نموده خود را باعتراف خود
داخل فرقهٔ هالکه میگردانیدم واگر العیاذ بالله عدم
دخول ایشان بر صفحهٔ نسیان جریان یافتی بی دغدغه
در زمرهٔ کفره داخل کشته مقیم مقام خلود نار می شدم
والحق دید این مقام که محل الزام وافحام مخالفین المذ بوحی
مینمود اما حقیقت وحقانیت این مذهب بجایی رسیده
که آن منکر روشنی افتاب وتاریکی شب وسفیدی
برف وسیاهی قیر وامثال ان از بدیهیات محسوسه است
سیم چون حضرت رسالت صلی الله علیه واله قبل از
انکه خلق را باطاعت کتاب خدا ومتابعت ائمهٔ هدی
مامور سازد فرمود که ستفرق امتی علی ثلثة وسبعین
فرقة کلهم فی النار الا واحدة یعنی زود باشد که
امت من بهفتاد وسه فرقه شوند تمامی ایشان در
اتش باشند الا یک فرقه بنابرین هر فرقه از هفتاد وسه
فرقه ناجیه کدام فرقه است بنابرین فرمود که انی تارک
فیکم الثقلین ودر بعضی نسخها تارک فیکم خلیفتین
تا مشخص شود که فرقهٔ ناجیه که در روایت هفتاد وسه
فرقه مجملا ذکر یافته مقصود ازین فرقهٔ مطهرهٔ اهل بیت

رسالت از این جهت که چون اطاعت ایشان و تمسك
بمقتضای اقوال و افعال ایشان موجب دفع ضلالت
باشد پس طایفه متمسکین بایشان فرقه ناجیه بوده اند
انچه دران روایت مجمل بود مبین کشت بعد از انکه
این دغدغه دفع شد شبهه نزد بعضی معاندین
باقی مانده بود که چون ظاهر حدیث اِنّی تارِكٌ فیکُم
فیکم الثقلین دلالت مینماید که تمسك باهل بیت
بی تمسك بقران صحیح نبوده بسبب عدم ضلالت اطاعت
مجموع امرین است نه اطاعت هر کدام بانفراده و درین
صورت حضرت رسالت صلی الله علیه واله جهت
اشاره باین معنی و دفع این شبهه و بیان انکه طریق
نجات منحصر در مسلك مسلك حضرات ائمه طاهرین است
وحده بانفراده اطاعت ایشان اطاعت خدا و رسولست
فرموده که مَثَلُ اَهلِ بَیتی کَمَثَلِ سَفینَةِ نوحٍ مَن رَکِبَ
فیها وَ مَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ حاصل مضمون روایت انست که
حضرت رسالت متمسکین و تابعین و اهل بیت را شبیه
کشتی نوح فرمود که همچنانکه در زمان طوفان نوح هر که
داخل کشتی نوح کردیدند از اسیب غرق و هلاك ایمن
نجات یافتند هر که متوسل بحضرات طاهرین شد
اطاعت امر و نهی و متابعت قول و فعل ایشان نماید
ناجی و رستکار بود از دریای بی منتهای عذاب نار
و غضب افریدکار مصون و محروس کردد پس بموجب
مدلولات احادیث مذکوره طریق نجات منحصر در مسلك

مسلك

موجبه

نجی م

دغدغه م

همچنین

مسلك حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام بوده فرقه
ناجیه جماعت مذکوره باشند لا غیر و چون بیان
مکتوبات احادیث ثلاثه علی سبیل الاجمال فهمیده
شد بنابرین هریك از انها من حیث المعنی بر وجه
تفصیل ذکر می یابد تا سبب زیادتی بصیرت
در امر نجات امت نظر باطاعت حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین کردد **وجه اول** که عبارت از ستفرق
امتی علی ثلثة و سبعین فرقة است فاضل دوانی اعتراض
نموده که اکر مراد از فرقه ناجیه انست که مخلد در نار نباشد
~~نمی باشد~~ خلاف اجماعست زیرا که اهل ایمان را عذاب
مخلد نمی باشد و اکر غرض انست که فرقه ناجیه اصلا
داخل نار نشوند این نیز غلط است زیرا که عصاة هر فرقه
از فرق اهل ایمان ناچار است از دخول نار و القول بان
معصیت فرقة الناجیة مطلقا مغفورة بعید و بعد
از اعتراض مذکور خود چنین افاده نموده که مراد از فرقه
ناجیه ان خواهد بود که من حیث الاعتقاد ناجی باشد و
اکر معذب شود من حیث العمل خواهد بود و سخنان
مذکوره تمامی در محل قصور است اما اینکه فرموده
غیر فرقه ناجیه باقی فرق اسلامیه عذاب ایشان مخلد
نیست و دعوای اجماع نموده خلاف واقعست بلکه
کثیری از علمای اسلام که جماعتی از معتزله اند فاعل
کبیره را مستحق خلود نار میدانند و اینکه میکوید که
اسلام عاصی هر طبقه از طبقات اهل ایمان داخل نار

وغیر ناجی مستحق خلود نار باشد م

خلاف اجماعست

کونقصد

می شوند ممنوعست واستبعاد درینکه کناهان فرقهٔ
ناجیه مطلقا مغفوراست استبعاد از استبعاد اواو لست
چه ظاهر می سازد از کلهم فی النار الا واحدة انست
که فرقهٔ ناجیه اصلا در نار داخل نکردد واکر نه چنین
باشد واو نیز مثل سایر طبقات اهل عصیان داخل
شود ومعذب کردد پس فرقی میان او وسایر فرق بوده
این که او معذب بعمل است ودیکران معذب باعتقاد
وعمل ظاهر حدیث ازان حکایت مینماید باینکه سبب تعذیب
او غیر سبب تعذیب طبقات دیکر است یا انکه مقصود
بیان شدت وغلظت غیر ناجیه باشد نسبت بناجیه
این قسم از اقوال بالبدیهه فسادان ظاهر است وانچه
سلیقهٔ درست می یابد وبدیههٔ عقل حکم مینماید انست
والله اعلم که حضرت رسالت صلی الله علیه واله را
مقصود از تفریق امت بهفتاد وسه فرقه تخصیص یکی
بنجات وحکم بر باقی بکلام کلهم فی النار عدم دخول
فرقهٔ ناجیه ودخول ماعداست خواه مخلد وخواه غیر ان
خواه من حیث الاعتقاد وخواه من حیث العمل ودر شرح
دیوان از شیخ علماء الدوله در کتاب عروه نقل نموده
که جمیع فرق اسلام از اهل نجات اند ومراد از حدیث
ستفرق امتی وفرقه ناجیه جماعتیست که بی شفاعت
داخل بهشت کردند ودرین باب ظاهر ایه کریمه
قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ
رَحْمَةِ اللَّهِ استدلال نموده وظاهرا فاضل مذکور چون

چه نفع داشته باشد
وچه تفاوت کند
چه غرض از رفع
عذاب از فرقه
ناجیه است چنانچه خدم

تتبع

تتبع روایات منقوله از طریق اهل بیت رسالت صلی
الله علیه واله نموده باشد از این جهت در عدم دخول
عصاه فرقه ناجیه در اتش استبعاد نموده والا تصریحات
واقعه در روایات معتبره در عدم دخول فرقه ناجیه
بسیار است وازان جمله روایتست از کتاب مسمی به تمحیص
از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که شخصی در
مجلس انحضرت بعنوان تشنیع بر بعضی از شیعیان می کفتند
که انی لا ادری من اهلنا من یرتکب الذنوب الموبقه
حضرت در جواب او فرموده که تشنع علی اولیاء الله تعالی
اِنَّ وَلِيَّنَا لَيَرْتَكِبُ ذُنُوبًا لِيَسْتَحِقُّ بِهَا مِنَ اللَّهِ الْعَذَابَ
فَيَبْتَلِيهُ اللَّهُ فِي بَدَنِهِ بِالسُّقْمِ حَتَّى يُمَحِّصَ عَنْهُ الذُّنُوبَ.
فَاِنْ عَافَاهُ فِي بَدَنِهِ ابْتَلَاهُ فِي مَالِهِ فَاِنْ عَافَاهُ فِي مَالِهِ
ابْتَلَاهُ فِي وَلَدِهِ فَاِنْ عَافَاهُ ابْتَلَاهُ فِي وَلَدِهِ ابْتَلَاهُ فِي
اَهْلِهِ فَاِنْ عَافَاهُ فِي اَهْلِهِ ابْتَلَاهُ فِي لِجَارِ سَوْءٍ يُؤْذِيهِ
فَاِنْ عَافَاهُ مِنْ بَوَائِقِ الدَّهْرِ شَدَّدَ عَلَيْهِ خُرُوجَ نَفْسِهِ
حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ مِمَّا اَوْجَبَ
لَهُ الْجَنَّةَ حاصل مضمون روایت انست که یکی از اصحاب
حضرت صادق علیه السلام در خدمت انحضرت میکفته
که می بینم که بعضی از اصحاب ارتکاب کناهان کبیره می
نمایند حضرت صادق علیه السلام بعد از شنیدن
این سخن متوجه شده فرموده که تشنیع بر دوستان خدا
مکن که بدرستی که چون محبت خاندان وولایت مرتکب کناه می
شود که بواسطهٔ ان کناه مستحق عذاب الهی کردد پس حق

بجاب او

سبحانه وتعالی اورا مبتلا کرداند در بدن وبیماری
کران بیماری آن کناه را از او پاك سازد وچیزی براواز
این جهت نکذارد واکر اورا در بدن عافیت دهد
مبتلا کرداند اورا بنقصان مال واکر در مال اورا معاف
دارد در فرزندان اورا مبتلا کرداند وبزنان واهل
خانه کرفتار شود واز ایشان ازار کشد واکر ان نیز نبود
بهمسایه بدی کرفتار شود که اورا ازار کند واکر از
محنتها وبلیتهای دنیا اورا معاف دارد ودر وقت
مردن وجان دادن بر وتلخ وشدید کرداند بنوعی که
چون وقت ملاقات پروردکاری شود یعنی بصحرای محشر
حاضر کردد الله تعالی از او راضی وخوشنود باشد
ومستوجب بهشت کردد وجه دویم درکتاب موسوم
بخصایص از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده که در ذکر
حالات مختلفه یوم القیمة میفرموده که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه واله در صحرای محشر ملاحظه نماید
که جمعی از شیعیان اهل بیت رسالت را از جانب پیغمبر منصرف کرده
براه دوزخ اشاره نمایند این معنی موجب ملال خاطر
نبوی کردیده بکریه درآید ودر اثناء کریه کوید که الهی
شیعتی علی شیعة علی درین حالت حق سبحانه فرشته بخدمت
حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرستاده از سبب
بکای انحضرت سؤال نماید وانحضرت درجواب ان فرشته
فرماید که منع نمودن شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام را
از ورود حوض کوثر وامر کردن ایشان را بطرف دوزخ

سبب

سبب کریه است ان فرشته بعرض رساند که الله تعالی تورا
سلام میرساند ومیفرماید که بتحقیق وجزم که بخشیدم
ایشانرا بتو واز کناهان ایشان کذشتم وایشان را بتو ملحق
ساختم وباینها که تولا بایشان نموده اند ودر زمره تو
داخل ساختم وبجانب حوض روانه کردانیدم وبعد
ازان حضرت باقر علیه السلام فرموده که دران روز هیچ
کس نباشد از شیعیان ما که دوست داشته باشد مارا
واز دشمنان ما تبرا کرده باشد ودر حزب ما داخل کردد
پس با ما باشد وهمراه ما بر سر حوض اید وجه سیم اینست
انچه از حضرت صادق علیه السلام ایضا نقل شده که
درجواب یکی از ملاعین ودشمنان فرموده اند درحالتی که
ازجهت طعن وزبان درازی در ماده شیعیان خاندان
استاد شرب خمر می نموده وحاصل جواب انحضرت درین
مقام انست که از پدرم شنیدم که از پدرش نقل نموده
یعنی امام محمد باقر از حضرت امام زین العابدین نقل نموده
وانحضرت از سید الشهدا وانحضرت از علی ابن ابی
طالب علیه السلام وانحضرت از رسول اخر الزمان
وان حضرت از جبرئیل علیه السلام وحضرت جبرئیل
از رب جلیل جل جلاله واعظم افضاله مضمون انکه
فرموده که یا محمد بدرستی که حرام کردانیدم دخول
فردوس را بر جمیع پیغمبران تا وقتی که تو وعلی وشیعیان شما
که کناه کبیره از او واقع شده باشد که او را مبتلا کردانم
در مال او یا در ترسانیدن از حاکمی یا سلطانی چنانکه

دخول م
وتعالی
بلغ

اقدامم بود
کوثر م
وبا ایشان دشمن باشد
اهل بیت طیبین م
داخل نکرده یعنی داد م
که ایشان داخل نکردند
احدی از انبیا داخل نکرد
وبعد ازان فرموده که یکی
از شیعیان شما م

ملائکه ملاقات او نمایند بروح وریحان ومن اذاو
در غضب نباشم واین حدیث نیز این معنی دارد که امور
دنیویه که بر اثنی عشری واقع شود از محنتها و بیماریها
وکرفتاری بعیال و بی چیزی وطلب قرض خواهان
بیقدر رت بر ادای ان وطلب دیوانیان که صورت معقولی
ناشروعی نداشته باشد وانواع مختلفه اذیات وبلیات
تمامی کفاره کناهان اثنی عشریه است **وجه چهارم** کرده
در اخر این روایات که حضرت متوجه ان ملعون شده فرمود
که فَیَکُونُ ذٰلِكَ جَزَآءً لِمَا كَانَ مِنْهُ فَهَلْ عِنْدَ اَصْحَابِكَ
هٰؤُلَاءِ شَیْءٌ مِنْ هٰذَا فَلَمْ اَوْدَعْ حاصل کلام حضرت اینست
که بعد از انکه جواب اعتراض او بر وجه صواب ادا فرموده
او را دیکر باره در مقام توبیخ الزام فرمود که اکر دیکر چیزی
از این مقوله یعنی از عیب جوئی شیعیان نزد اصحاب تو
باقیست پس از اسباب ملامت این طایفه دانسته ملامت
کن یا وا کذار یعنی اکر چیزی دیکر نیست پس لب فرو بسته
از معایب ایشان خاموش باش وخلاصه کلام حضرت اینست
که بعضی از کناهان کبیره که از اثنا عشری واقع شود که دشمنان
دین خوشحالی کنند وایشان را از این جهت مستحق دخول
نار دانند کفارهٔ کناهان مذکوره در دنیا حصول یافته
استحقاق دخول نار برطرف کردد **پنجم** از وجوه معتبره داله
بر اختصاص اثنا عشری بنجات دون طوایف اسلامیه
روایتست که در کتب مخالف ومؤالف ذکر یافته که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه واله هفتاد ودو فرقه را

از

از فرق اسلامی را مستحق نار ویکی را مستوجب بهشت دانسته
فرموده که کُلُّهُمْ فِي النَّارِ اِلَّا وَاحِدَةً در ان وقت حضرت
امیر المؤمنین از حضرت رسول صلی الله علیه واله سؤال
نمود که یا رسول الله فرقه ناجیه کدامست پیغمبر صلی الله
علیه واله فرمود اَنْتَ وَشِیْعَتُكَ یعنی فرقه ناجیه توئی و
هر که تابع امر واشارهٔ تو بود و پیروی اقوال وافعال تو
کند **ششم** اینست که انچه علامه از خلاصة الرجال از ابو بکر
حضرمی از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده با ابن عباس
که اَنَّ النَّارَ لَا تَمَسُّ مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَقُولُ بِهٰذَا الْاَمْرِ یعنی بدرستی
که اتش نمیرسد ودر نمی یابد کسی را که بمیرد ومعترف باشد
بحقیقت مذهب اثنا عشر **همچنانکه** علامه حلی نور الله مرقده
در بعضی رسایل خود نقل نموده از حضرت والا رتبت خواجه
نصیر محمد قدس الله سره که فرموده اند که چون مدار نجات و
وصول بدرجات بر عقیده صحیحه واصول دینیه است
پس باید که فرقه ناجیه نیز مثل سایر هفتاد ودو فرقه فی
الجمله تفاوتی میان روی وباقی مذاهب بوده علی السویه
نماید تخصیص وی بنجات دون سایر تحقیق است بلا
مخصص وترجیحی بلا مرجح وچون چنین معلوم میشود که نجات
از مهلکات اختصاص بفرقه اثنا عشریه یافته دیکری در
این امر با این جماعت شریک نتواند بود زیرا که اصول اعتقاد
ایشان مدار علیه نجاتست مخالف اعتقادات سایر
هفتاد ودو فرقه است وچون اعمال در امر نجات دخل
نداده مدار ان بر حسن عقیده وایمان صحیح کذاشته معلوم

میشود که غرض از فرقه ناجیه عصاة این طبقه است که بنابرین
اعتقاد درست مستحق نجات اند والا صلحا و اتقیای
این طایفه محل نظر نبوده یقین است که صاحب اعتقاد صحیح
و عمل صالح بی دغدغه ناجیست پس انچه محل نظر و مقام تامل
و دغدغه است حکایت اهل عصیانست از طبقه اثنا عشریه و چون
اعتقاد در امر نجات کافی باشد طبقه اثنا عشریه صالح و طالح
و کامل و ناقص و دانا و نادان با وجود اعتقاد در امر نجات
شریک خواهند بود و چیزی که موجب فی الجمله دغدغه
ایست اینست که اعتقاد متعلق بمنزله اعتقاد مرتب براسته کال
بوده در طریق نجات مساوی باشند یا تفاضلی که منشا
اختلاف در امر نجات باشد منظور تواند بود ظاهر اطلاق
و عمومات روایات افاده تساوی نموده بعضی تصریحات
نیز از اکابر علمای اثنا عشریه در این امر مفید عدم تفاوتست
ایضا روایت مشهوده بین الطرفین که حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لَا یَضُرُّ
مَعَهَا سَیِّئَةٌ وَ بُغْضُ عَلِیٍّ سَیِّئَةٌ لَا یَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ یعنی
محبت علی صلوات الله علیه نیکوییست که با وجود ان هیچ گناهی
ضرر نتواند رساند یعنی ضرر دخول نار پس اگر بعضی ضررها
و المهاء دنیویه صودیه جهت محو اثار بعضی از گناهان روی
نماید منافی مدلول روایت نخواهد بود و موافق مضمون
روایات سابقه است که افاده ان نموده که تمحیص ذنوب
محبین بوقوع ابتلای ایشان در نشاه دنیویه مربوطست
و تتمه حدیث این معنی دارد که بغض علی یعنی عدم محبت
بنابر تقابل بینهما گناهیست که هیچ حسنه فایده مند نباشد

سیئه یعنی م

در

در این مقامست روایتی که اخطب خوارزم نقل نموده از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله که خطاب با میر المؤمنین
علیه السلام نموده فرموده که اگر کسی تمام عمر روز را روزه
و شبها را صرف عبادت کند و انچه داشته باشد از اموال
دنیویه تمامی را در راه خدا تصدق نماید و بعد از ان
در میان صفا و مروه بطریق مظلومان کشته شود و بولای
تو ایمان نیاورده باشد با وجود این حالات و عبادات
بوی بهشت که پانصد سال راه رود بمشام او نرسد
و ایضا روایت ام سلمه از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
باین عبارت که اِنَّ عَلِیًّا وَ شِیعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ و درین
معنی گفته اند **بیت** روزی که در وجرم خطا می بخشند •
تقصیر گدا و پادشا می بخشند • خوش باش دلا که در چنین
معرکه • ما را بعلی مرتضی می بخشند • در قران عزیز وارد است
یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ یعنی روز قیامت
روزیست که هر طایفه را باتفاق امام ان طایفه طلب
نموده حاضر صحرای محشر کردند و بنابرین فهمیده میشود
که شیعیان خاندان ولایت و هدایت در ان هنگام که بیوم
القیمه تسمیه یافته بسعادت همراهی ائمه این طایفه
که عبارت از دوازده امام معصوم مطهر بری از جمیع الایش
صوری و معنوی و دینی و دنیوی استسعاد یافته در پناه
حمایت و رفاقت ایشان باشند و شکی نیست که رفیق
ان زمره مطهره مقدسه که صاحب اسیا زان روز
و نظر بغلامان خود مهربان و دل سوزند و دست امید

دارد م

و در بعضی روایات
معتبره مسطور است
که بوی بهشت دو هزار
ساله راه میرود و بر عاق
والدین و قاطع رحم
حرام است م

در دنیا و اخرت بدان حمایت و عنایت ان مقربان
درکاه الهی اتصال داده اند در ان وادی عظیم الخطر چکونه
محروم مانده از عنایات نامور ان انواف مقدسه
بصفت حرمان موصوف باشند و موضح مقاصد اینکه
در کتاب کلینی مسطور است که یکی از منافقان ایام حضرت
صادق علیه السلام زبان طعن کشوده شریف انحضرت
باسناد فسوق و کناهان کبیره بزمره اثنا عشریه اظهار
بشاشت و شماتت مینمود و حضرت در جواب او بکلامی
که حاصل ترجمه او اینست تکلم فرموده که اکر شیعیان ان
خاندان خطیه نموده و بتوبه و انابت موفق نکشته
باین عنوان حاضر دیوان دیوان کنه کاران کردد ان بیچاره را
خدائیست امرزنده و پیغمبری شفاعت کننده و امامی واقف
حال و منتظر الحاح امانی و امال و این روایت بمفهومها
افاده ان مینماید که امرزش الهی و شفاعت رسالت پناهی
مخصوص زمره اثنا عشری بوده دیکری از او بهره مند نکردد
و معلوم است که بر طبق کریمه مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ
اِلَّا بِاِذْنِهِ وَلَا یَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ مادام که حق
سبحانه اذن شفاعت کرامت نفرماید شفعاء انروز را
یارای شفاعت نباشد و حاشا که حق سبحانه و تعالی در مادهٔ
اعداء الله و اعدای رسول الله و اعدای امناء الله و حجه
علی خلقه رخصت شفاعت داده بمشارکت دشمنان با
دوستان درین امر راضی کردد و شکی نیست که صفحه صحیفهٔ
دنیویه نمونه و مسوده از امور اخرویه است و هر که درین

نشا

ما مولم

در مجلس

ارتکاب

و تعالی

نشاه بمحبت و اطاعت و خصوصیت طایفه مشهود متعین
باشد در روز قیامت که هنکام جزای عمل و پاداش اعمال
و افعالست بهمان صفت اتصاف پذیر بوده داخل زمرهٔ
محبین و ممد و حین ان پس طایفه منسوب بدوازده امام
که ایشانرا در دنیا امامیه کویند در ان صحرا نیز بهمین لقب
ملقب بوده زلال کال از جام محبت علی و ال ما لا مال انسان ساخته
بمحبان خاندان نبوت موسوم خواهند بود و موافق این
مدعا روایت مشهوره بین الطایفین که حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله روزی خطاب ببعضی از شیعیان
نموده که کَمَا تَعِیشُونَ تَمُوتُونَ وَ کَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ وَ کَمَا
تُبْعَثُونَ تُحْشَرُونَ وَ الْاِنْسَانُ وَ مَعَ مَنْ اَحَبَّ یعنی هرچه
از عقیده صافیه و غیرها و معارف حقه و غیرها و محبت
کامله متعلقه بسلسله نبویه و غیرها و اعمال صالحه مرتبه
بر اصول اعتقادیه و غیرها که در دنیا بان موصوف شده
باشد ان حالت تا حین ممات باقی بوده بران وصف ختم
ایام زندکی صورت پذیرد و از قبر مبعوث بان نعت
سر بر اورد و بان عنوان حاضر صحرای محشر کردد و بنی ادم در ان
روز مصاحب و رفیق محبوب خود است و این مصاحبت
اعم از مصاحبت اشخاص و ابدان و مصاحبت اعمال و
افعال و مصاحبت عقیده حسنه و فاسده و غیرها من
الاحتمالات است پس شیعه خاندان در روز قیامت و یَوْمَ
الْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ ماییم شیعه امیر المؤمنین علیه السلام و
ماییم دوست داران خاندان سید المرسلین و ماییم موالیان

بنویه

ذریت طاهرین مطهرین موسوم کشته اوصاف معینه
مقتضی اعزاز واحترام وسلام وکلام بوده مصدق فقره کریمه
اُولٰئِكَ یُبَدِّلُ اللهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ و در حدیث
معتبره در کتب صحیحه مروی شده که در حالت تحریر مستحضر
اسم آن کتاب است اینکه شیعیان خاندان نبوی در روز
قیامت بر بلندی از مشك خالص قرار کرفته واز اطعمه
جنت ما یحتاج ایشان حاضر شده باین عنوان بر مسند عزت
وفراغت متمکن اند تا حساب خلایق منقضی شده هر کس
بمحل موعود خود وصول یابد واز امور عجیبه مترتبه
بر محبت امیر المؤمنین علیه السلام اینست که از حضرت باقر
علیه السلام در کتاب کلینی ذکر یافته مراد از آیه فَاسْتَمْسِكْ
بِالَّذِی اُوحِیَ اِلَیْكَ اِنَّكَ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ که امر الهیست
بحضرت خاتم الرسل که متمسك بولایت علی ابن ابی طالب
علیه السلام کردد و آنحضرت را مستقیم داند و عجب آنکه در
طریق اهل بیت علیهم السلام مذکور است که مقصود از مدلول
فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّینِ حَنِیفًا امر بولایت آنحضرت است و اللهُ
یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ نیز بولایت آنحضرت
است از آثار توفیقات الهی وعنایات نامتناهیست
و در کتابی از کتب اهل سنت که ظاهرا از تصانیف
غزالیست مذکور است که در روز مباهله چون حضرت
امیر المؤمنین وفاطمه وحسنین علیهم السلام بتحت
عبا در آمدند حضرت فرمود که اللّٰهُمَّ احْشُرْنِی فِی زُمْرَةِ
مُحِبِّیهِمْ واز نوادر اخبار مستحسنه روایات حسنه در باب محبت

کم

که اهل بیت رسالتم رجب طوسی در کتاب خود ذکر نموده که
ابو الفوارس شاعر بنا بر غلبه هوای نفس ومداومت
مواد مسکره از تردد بارکاه حضرت صادق علیه السلام
تردد نمودی روزی حضرت صادق در سبب حرمان او
از خاك روبی آن آستان ملایك مکان که سرمه دیده اهل
ایمانست سؤال نموده آن غفلت زده کم کرده راه دین
جواب کفت یمنعنی هٰذَا الْفَمُ الْخَبِیثُ یعنی مانع خدمت
وتردد در آن بارکاه عظمت وطهارت بد دهان بد بوی
منست حضرت فرمود مه فوالله مَا اَحْبَطَتْ ذُنُوبُكَ
مِنْ عَمَلِكَ دَرَجَةً اِلَّا رَفَعَ اللهُ لَكَ لِحُسْنِهَا غرض حاصل
کلام حضرت علیه السلام منع ابو الفوارس است از ذکر
مانع مذکور واظهار اینکه ارتکاب این قسم از امور
مانع تردد وانقطاع از مجلس شریف آنحضرت نتواند
بود ایضا بشارتست بانکه اکرچه کناهان صادره از
زمره اثنا عشریه انحطاط درجه ایشانست اما ثمره محبت
خاندان نبوت وامامت ارتفاع شان واعزاز واحترام
این طبقه عالی مقام است وشیخ تبری رحمه الله نقل
نموده که در دیکر کتب ورسایل مذکور است که روزی
یکی از اعداء الله خطاب بحضرت صادق علیه السلام
نموده کفت اِنَّ مِنْ شِیعَتِكَ یَشْرَبُونَ الْخَمْرَ عَلَی الطَّرِیقِ یعنی
بعضی از شیعیان تو براهی که روند ارتکاب شرب خمر نمایند
حضرت در جواب وی فرمود که الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَهُمْ
عَلَی الطَّرِیقِ وَاِنْ شَرِبُوا الْخَمْرَ یعنی شاباش مرحبا براکره آه

انت که شیخ م
محروم مانده م
در جواب م
هر که م
صراط م

راست بایشان نموده که عبارت از ولایت و محبت خاندان
رسالت است واگرچه شرب خمر نمایند وازین حدیث
معلوم میشود که اعمال را مدخلی در بهبودی محبت اهل
بیت رسالت نیست مدار بر صحت اعتقاد و سلوک مسلک
سداد وطریق منتهی بنجات از مؤاخذات یوم التناد
بر اصول دین و مودت دودمان سید المرسلین است
ودر کتاب عیون اخبار الرضا تالیف ابن بابویه رحمه الله
مذکور است که زکریا ابن آدم که از اکابر ثقات است و عالی
مرتبه در میان اصحاب داشت و رتبه و قدر و منزلت
وی ازین معلوم است که در راه مکه معظمه زمیل حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا بوده بر یک طرف شتر کجاوه آنحضرت
در جانب دیگر کجاوه زکریا نصب شده با این اعزاز عازم
حجاز گشته روانه آن صوب گشته بود و در اثنای مصاحبت
و مکالمت بان چراغ خاندان هدایت و ولایت حضرت
بوی خطاب نموده فرمود یا زکریا شیعة علی رفع عنهم
القلم یعنی شیعه علی علیه السلام مرفوع القلم بوده گناهی
و خطیئتی در نامهٔ اعمال وی ثبت نگردد چون زکریا را
ازین معنی موجب تعجب گردید و تحیر گشته اندیشه
فهمیدن این حکایت در خاطر گذشت حضرت امام رضا
تشفی خاطر و اطمینان باطن ظاهر وی فرمود که یا زکریا هر نفس
از نفوس شیعهٔ اثنا عشریه که روزی مصدر گناهی و
خطائی گردد و در همان روز غمی و المی یا حزنی و دغدغه
یا فوت کسی از عزیزان یا نقصان مالی یا بیماری یا تسلط

ظالمی

ظالمی یا تحمل اذیات همسایه و امثال آن او را روی نماید
که مانع اثبات گناه وی شده طومار کردار و گفتارش
در آن روز از سواد مداد صاف و بیغش بوده چگونه
اسم وی در جریده گنه کاری داخل گردد ایضا از روایات مشهوره
در طرفین در کتب فریقین است حب علی ابن ابی طالب
یأکل الذنوب کما یأکل النار الحطب یعنی محبت
آن سر حلقه سلسله ولایت گناهان را چنان نیست
و نابود کرده اند که آتش هیزم را و موافق اینست حدیث
مشهور لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابی طالب علیه
السلام لما خلق الله النار یعنی اگر مردم بر محبت امیر المومنین
علیه السلام اجتماع نموده درین امر مخالفت در میانه
امت وقوع نیافتی حق سبحانه آتش دوزخ را خلق ننمودی
وبهمین مضمون در مصباح الانوار روایت ابن عباس
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از جبرئیل علیه السلام
مذکور است که خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه
وآله نموده که وَالَّذِی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ نَبِیًّا لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْاَرْضِ کُلَّهُمْ
یُحِبُّونَ عَلِیًّا کَمَا یُحِبُّوهُ اَهْلَ السَّمٰوَاتِ لَمَا خَلَقَ اللهُ النَّارَ
الْعَذَابَ و ترجمه این عبارت بفارسی اینست که جبرئیل
علیه السلام بحضرت رسالت صلی الله علیه خطاب نموده
فرمود که قسم بآنکه ترا بحق بخلق فرستاده که اگر مجموع اهل
زمین امیر المومنین علیه السلام را دوست داشتندی
چنانکه تمام اهل آسمان او را دوست میدارند حق سبحانه
آتش عذاب را خلق ننمودی پس معلوم شد که خلق دوزخ مخصوص

مخالفان ان خاندان است اصولا وفروعا وقد بما وجد بدا ذکورا
وانا ثا عالما وجاهلا کاملا وناقصا ودر کتاب غایة المطلوب از طریق اهل
خلاف ذکر یافته از ابن عباس که حق تعالی از دوی علی ابن
ابی طالب علیه السلام هفتاد هزار فرشته خلق نموده که تا روز
قیامت جهت شیعیان ان حضرت استغفار نمایند واکر دعای
ایشان نبوره اجابت نیافتی جهت این شغل خلق نمی شدندی
وچون هفتاد هزار ملك مستجاب الدعوه برای این طایفه
استغفار نمایند ظاهر انست که کناهان ان جمع قلیل که مصداق
وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ایشانند امرزیده کشته از هوا
یوم القیمة رستکار باشند ودر کتاب مه کوبه مذکور است ودر اخطب
خوارزم مسطور است که روزی جبرئیل علیه السلام از جناب
الهی شادان وفرحان به بشارتی عظیم نزول نموده حضرت
رسالت صلی الله علیه واله را مستبشر کردانید که حق جل وعلا
سلام میرساند ومیکوید که بَشِّرْ أَخَاكَ عَلِيًّا بِأَنِّي لَا أُعَذِّبُ
مَنْ وَالَاهُ وَلَا أَرْحَمُ مَنْ عَادَاهُ یعنی بشارت ده برادرت
علی ابن ابی طالب علیه السلام بان که معذب نمیکردانم
کسی را که تولا بان حضرت نموده باشد ورحمت نمیکنم کسی را
که عداوت بان حضرت داشته باشد ومکررا ذکر شد که
از عبارت روایات معتبره متصله بسلسله نبویه چنین
مستفاد شد که چون محبت انحضرت در مقابل عداوت
ذکر یافته بنابر تقابل مقتضی انست که هر که را محبت نباشد
یعنی تولا نموده باشد عداوت انحضرت ثابت باشد
نعوذ بالله مِنْ غَضَبِ اللهِ ودرین باب اکر بذکر روایات

صحیحه

صحیحه صریحه درین مطلب قیام نموده باندازه استطاعت
وتتبع ناقصی که امثال این فقیر باطلاع بران توفیق مرقوم
رقم بیان کردانند کنجایش این طور از رسایل وده برابر
ان متجاوز بوده کتابی مبسوط نوشته کردد ولیکن
چون مامور بر وجه اختصار است بر این روایت که ذکر
می شود دوست ودشمن حتی صاحب کشاف حنفی
مذهب در غایت تعصب ذکر نموده اقتصار می نماید
وحاصل کلام صاحب کشاف انست که چون ایه قُلْ لَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ نزول
یافت یعنی بکو ای محمد بامت خود که من از شما در ادای رسالت
وتحمل اذیت ومشقت وخصومت اعادی واستاد سحر
وکهانت وترك وطن واستیطان غربت وغیرها از
امور شاقه طمع اجری وعوضی ندارم الا محبت ومودت
اهل بیت من واز مضمون ایه شریفه فهمیده می شود که
از فواید مرتبه بر مودت ان خاندان رفیع البنیان انست
که شما تا از عهده حقوق نبوی که انحضرت برابر امت
واقعست بیرون امده در اذعان واقرار بر نبوت او
صادق بوده مجرد اقرار بلا فایده است وهر که ازین دولت
بهره واز ین نعمت حصه نیافته مخالفت مدلول ایه
کریمه مبارکه نموده دیکر از ادوست داشته ومتابعت
دشمنان ومخالفان ان خاندان نموده باشد ازان اقرار
واعتراف ثمره نیافته در زمره هالکه کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ
بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ داخل کردانند

والحاصل راوی گوید که بعد از نزول آیه اصحاب رسول الله
از آنحضرت تحقیق ذوی القربی که مودت ایشان من
جانب الله محتم یافته از تعیین آن سؤال نمودند حضرت
در جواب ایشان فرمود که علی و فاطمه و ابناهما و صاحب
کشاف میگوید که بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله جهت امت بیان فرمود که کسانی که امر مودت الهی م
ایشان صادر یافته مراد از آن علی و فاطمه و حسنین
علیهم السلام اند متوجه اصحاب شد فرمود که الا و من
مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات
علی حب آل محمد مات مغفورا الا و من مات علی حب
آل محمد مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد نات م
مؤمنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد
یزف الی الجنة کما یزف العروس الی بیت زوجها
الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و
الجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا
الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب
بین عینیه هذا آیس من رحمة الله این عبارت
بطریق روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در کتب و رسایل اهل خلاف مکرر ذکر یافته و ترجمه
حاصل عبارت وافی هدایت آنحضرت اینست که هر که
بر محبت محمد و آل محمد میرد درجه او مثل درجه شهید است
کرا انجمله گوشوارهٔ عرش رب العالمین و پارهٔ جگر
سید النبیین حسین ابن علی ابن ابی طالب علیهما السلام

وعم

وعم بزرگوار عالی مقدار رسول آخر الزمان حمزه و
فرموده که هر که بر محبت آل محمد میرد مغفور و آمرزیده
میرد و هر که بمحبت آل محمد میرد در زمرهٔ توبه کاران
داخلست و ظاهر مراد اینست که اگر توبه نا کرده مرده
باشد در دایره صاحبان کمال ایمان داخل باشد و
مؤید این نوید است بشارتی که در تفسیر مجمع البیان
از حضرت امام رضا علیه السلام بتقریب تفسیر فیومئذ
لا یسئل عن انس و لا جان نقل نموده که مراد آنست که هر که ذنبه م
بر عقیده صالحه بوده بر ولایت اهل بیت رسالت باشد
و ارتکاب معصیتی نموده بی توبه از دنیا بیرون رود
او را در برزخ که عبارت است از وقت نزع تا صحرای محشر
معذب گردانند که چون داخل عرصه قیامت گردد
او را گناهی نمانده باشد که از آن سؤال نمایند و شکی
نیست که این بشارت قرآنی و اشارت ایمانی فوق سایر
مقامات استبشار شیعه اثنا عشریه است و آیات سابقه
متضمن اینست که اثنا عشری در وقت نزع ملک الموت او را
به بهشت بشارت دهد و در قبر منکر و نکیر او را به
بهشت مستبشر و مسرور گردانند و در روز قیامت محبت
خاندان ولایت و امامت را زیب و زینت داده به
بهشت در آورند چنانچه در دنیا شب زفاف عروس را
آرایش کرده بخانه شوهر در آورند و محبت خاندان در
نامه اعمال وی نویسند که این کسیست که بامر پیغمبر عمل
نموده و ترک چیزی از مهمات ملت و شریعت آنحضرت

نموده وبعد ازانکه خصایص محبین ذکر فرموده بلوازم
عداوت یعنی جماعتی که بخلافت وامامت آل محمد قایل
نگشته از جادهٔ اطاعت ومتابعت آنحضرت منحرف
شدند اشاره فرموده میفرماید که هرکه العیاذ بالله
بر بغض آل محمد بمیرد کافر مرده باشد در روز قیامت
چون بمحشر در آید بر پیشانی وی نوشته باشد که این کیست
که محروم وناامید از رحمت الهیست تا اینجا ترجمه عبارت
وافی هدایت سید الانبیاست که دشمنان ومعاندان
امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله نقل نموده اند وازین روایت وامثال آن فهمیده
میشود که واسطه میانه محبت وعداوت اهل بیت رسالت
صلی الله علیه وآله نبود وچون محبت نباشد عداوت
خواهد بود زیرا که این دو وصف مقابل یکدیگر بوده
چون وجود احدهما مستلزم عدم دیگریست خصوصا
انکه محبت اهل بیت باطاعت واعتراف بامامت وخلافت
ایشان بروجه مفصل مشروع مفسر کردیده وبنابرین
معلومست که هرکه تولا بایشان نکرده باشد یعنی اعتقاد
بامامت ایشان وحقیقت خلافت نداشته باشد و
درین صورت محبت مسلوب بوده ببغض ایشان که
عبارت از اعتقاد بخلافت وامامت دیگری باشد موصوف
بوده بر طبق فرمودهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
مستحق غضب ومستوجب خلود نار کردد ودرین معنی
کفته اند بیت در همه عمر شوی خلق کدار • غیر عبادت نکنی
هیچ

هیچ کار • در حرم کعبه عبادت کنی • کعبه دو صد بار زیارت
کنی • جمله کتابی که فرستاده حق • کشف شود بر تو ورق
بر ورق • با همه کشف کرامات تو • با همهٔ قرب مقامات تو •
کر نبود مهر علی در دلت • آتش سوزنده بود منزلت •
وچون روایت مذکوره از کتب معتبرهٔ نوشته شده
ومثل آن در کتاب اهل ایمان بسیار است بذکر آنها کی
از آن مزین اوراق این رساله میکردد تا ملول از اتفاقی
دوست ودشمن بوده احدی را مجال تامل نباشد عبارت
که کتاب غایت المطلوب موشح است بذکر عبارتی منسوب
بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وباندک تفاوتی
میانه آن ومیانه روایت سابقه منقوله از صاحب
کشاف اینست أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا لَمْ يُنْشَرْ لَهُ دِيوَانٌ
وَلَمْ يُنْصَبْ لَهُ مِيزَانٌ وَيُقَالُ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ
أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ أَمِنَ مِنَ الْحِسَابِ وَ
الْمِيزَانِ وَالصِّرَاطِ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ
صَافَحَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَزَارَتْهُ الْأَنْبِيَاءُ أَلَا وَمَنْ مَاتَ
عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَنَا كَفِيلُهُ بِالْجَنَّةِ ثَلَاثًا أَلَا وَمَنْ
مَاتَ عَلَى أَحَبَّ عَلِيًّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَوَجْهُهُ كَأَنَّهُ
قَمَرٌ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وخلاصه مضمون این روایت آنست که
در روز قیامت دیوانی بروی نکیرند ومیزان اعمال
وی نصب ننموده اورا بی آنکه محاسبه وی تنقیح یابد امر
بدخول بهشت فرمایند الحاصل محبت امیر المؤمنین
علیه السلام از حساب وکتاب ومیزان وصراط فارغ

دشمنان دین م
ودوایت م
فانها م
هرکه علی را دوست دارد م

بوده ملائکه اورا مصافحه نمایند وانبیا وی را زیارت
کنند وحضرت رسالت صلی الله علیه واله بعد از
ادای عبادت مذکوره سه نوبت فرمود که من ضامنم که
محب امیر المؤمنین را داخل بهشت کردانم وفرموده که محب
انحضرت در عرصه محشر چون درآید رخساروی بر مثال مه
شب چارده روشن ونورانی باشد ودر تتمه این روایت
مسطور است که منکر ونکیر داخل قبور محبان ان خاندان
نشوند وملک الموت مامور است که بنوعی قبض روح محبین
امیر المؤمنین علیه السلام کند که ایشان را آزرده نکرداند
ودرین باب روایت معتبره بسیار است که بنابر حصول
توهم بعضی از جهال جرات در اتیان کثیری از سیات
اعمال وافعال ذکران مناسب حال نموده بنابرین مقدار
از کفتار اختصار رفت چه مقصود از بیان بعضی از
احادیث سابقه قضیه مختلف فیها فرقه ناجیه است که
نظر به دلایل وروایات مذکوره بطایفه اثنا عشریه
اختصاص پذیر است لاغیر بنابرین توهم نشود که مضامین
مسطور سبب رخصت در ارتکاب وفتح ابواب ملاهی ووعد
ووعید الهیه وآیات بینات قرانیه وروایات معتبره
مصحح سلسله نبویه ودر اجرای اعمال واستحقاق خطاب
وعتاب وغیرها من الامور الاخرویه العیاذ بالله از دایره
اعتبار خارج باشد استغفر الله ثم استغفر الله حاصل انکه
واضح وروشن وپیدا وهویدا کردید که نجات مختصه
بیکفرقه از هفتاد وسه فرقه که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه

عصمت بنیان ۲

روایات و م

علیه واله بیان فرموده اند در زمره منسوبه بخاندان
نبوی که مسمی است بشیعه اثنا عشریه است منحصر بوده
دیکری از هفتاد ودو فرقه ازین دولت دوران نواحی
استبعاد باین سعادت محروم ومهجورند ودرین مقام
ختم کلام بعباراتی نظم انتظام می نماید قطعه بعد احمد
کشت هفتاد وسه فرقه امتش • زان یکی ناجی وباقی
هالکند ای هوشیار • من کرفتم دامن آل پیمبر زان میان •
هر که را خواهی تو نیز از دیکران کن اختیار • من چه در کشتی
نوحم با نبی با وصی • کو زمین طوفان بکیر آسمان آفت
بیار • رستکار آمد سکی کو بود با اصحاب کهف • من که
با آل رسولم چون نباشم رستکار • وبنابرین لازم است که این
طبقه معززه در اتیان باوامر ونواهی الهی مساهله ننموده
موافق مضامین کتاب وسنت عمل نموده مستحق تفضلات
واصطناعات ربانیه ومستوجب شفاعت اهل بیت
رسالت شده ومظهر عفو وغفران واحسان امتنان
ربانی کردیده وما عدای ایشان از سایر فرق اسلامیه
باوجود صدور اعمال صالحه استحقاق مراتب مقامات
مذکوره نیافته عطیات ربانیه مخصوص طایفه مذکوره
کردد وفرق میانه فرقه ناجیه وسایر فرق همین است
که اعمال صالحه از فرقه ناجیه بنابر مضمون آیات قرانی
سودمند بوده ذریعه نجات ایشان کردد بخلاف ما عدا
که اعمال مزبوره ایشان نافع نبوده بلکه ثمر عقاب وخطاب
کردد باین مضمون روایات معتبره در مکان خود مذکور است

ومؤید این مقامست انچه در تنزیل سماوی نزول یافته
که وَمَنْ اَرَادَ الاٰخِرَةَ وَسَعیٰ لَهَا سَعْیَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰئِكَ
كَانَ سَعْیُهُمْ مَشْكُورًا و مدار حصول صواب درین ایه
مطهره بر دو چیز است یکی سعی تمام که عبارت از اعمال
صالحه است و دیکری ایمان صحیح که مقصود از ان اعتقاد درست
است باصول دین محمدی صلی الله علیه و اله که از ان جمله
اعتقاد بامامت اثنا عشریه است صلوات الله علیهم اجمعین
که اعمال سبب حصول و ضروریاتست والله اعلم **اما بیان**
فواید حدیث اِنّی تارِكٌ فیكُمُ الثَّقَلَین كِتابَ الله
وَعِترَتی اهلَ بَیتی لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ
فَاِن تَمَسَّكتُم بِهِما لَن تَضِلّوا اَبَدًا مکرر ذکر ترجمه این
عبارت مرقوم رقم بیان شد و تصریح پیغمبر بر پیروی
اهل البیت رسالت صلی الله علیه و اله ~~کرده اند و~~
~~فرمود~~ که مستلزم عدم ضلالت ابدیت ثابت کشت
ولیکن دغدغه انست که چون حضرت پیغمبر ذکر قران را
باهل بیت کرده اند و فرمود که اکر امت انحضرت باین هردو
متمسك شوند رستکار باشند و کمان اکثر مخالفان خانه ان
انست که مکر تفاوتی میانه امرین مذکورین یعنی کتاب
خدا و ائمه هدی بوده متمسکین باهل بیت رسالت صه
بانفراده ناجی نتوانند بود و نه چنین است که ایشان فهمیده
اند بلکه هدایت منحصر در اهل بیت رسالت نموده اطاعت
ایشان که خارج از اطاعت قران نیست موجب نجاتست
و از اینجاست که اکر روایتی که طریق تصحیح ان و بیان اتصالش

یکی

یکی از ائمه معصومین علیهم السلام ثابت کرده تخصیص
کتاب خدای بان روایت صحیح و معتبره بوده عمل بمدلول
ان واجبست و کلام حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام است
در حرب محاربه معاویه لعین میفرمود اَنا كِتابُ اللهِ النّاطِق یعنی منم
کتاب سخن کوی از جانب خدای موافق این معنیست یعنی
کتاب خدا را باید که از ما تحقیق نمایند زیرا که کتاب ظاهر
که عبارت از ایات قرانیست بغیر از امام زمان که بیان توانند
نمود و بیان مکنونات کلمات ربانیه بنطق و کفتار شافی
ایشان منوط بوده دیکری ازین دولت دور است و لاشك
علم بمضامین کلمات بینات قرانی و اطلاع بر مقاصد و مرادات
سبحانی مخصوص مرتبه عصمت و ولایت بوده صحیفه کامله قلوب
زاکیه ان زمره مقدسه مرقوم كِتابٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ
کردید اراده خدای نکاشته لوح سینه صافیه ان کروه بنا
بر سکوت عصمت و طهارت است باید دانست که چون ظاهر و باطن
قران و توافق میانه ایات بینات و دفع تناقض و تنافی که
بحسب ظاهر بین الایات واقع است کسی از عهده حقیقت ان
و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و سایر شقوق محتمله کلام
بیرون توانند امد و رخت سلامت ازین دریای مواج بکنار
توانند اورد که از هبوب ریاح مختلفه متضمنه امواج هالکه
اختلافات واقعه بمنکر عصمت و طهارت استقامت یافته
متزلزل نکردد و کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که بر زبان دوست و دشمن جاریست مؤید مقام است که
والله ما ترك ایة فی برٍّ و لا بحرٍ الا و قد علمت انها فیم

اَنْزَلْتُ واین اَنْزَلْتُ وَبِمَا اَنْزَلْتُ ودر کتب اهل خلاف بروایت
ابن عباس مذکور است که چون ایه قُلْ كَفٰى بِاللهِ شَهِيدًا
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ نزول یافت
واصحاب از حضرت رسالت صلی الله علیه واله بیان صاحب علم
کتاب طلب نمودند حضرت فرمودند که صاحب علم کتاب
علی ابن ابی طالب است وتفصیل این قضیه ولوازم مدلول
ان در رساله کبیره که این فقیر تالیف داده بوجهی وجیه
مسطور است واز حضرت صادق علیه السلام نقلست که
ثلث قران در بیان حالات وکمالات وخصایص ومزایای اهل
بیت علیه السلام نازل کشته وثلث دیکر در ذکر اعادی ودشمنان
وبیان احوال ایشان در نشاه اخروی نزول یافته وثلث
دیکر ظاهرش مشتملست بر احکام اوامر ونواهی الهی که علم بحقیقت
وکیفیت ان مخصوص اهل بیت رسالت صلی الله علیه واله
است وباطن ان متضمن معانی اسرار ربانی وعوارف وحقایق
اشیا کماهی است که باختصاص ازلی ان نیز مخصوص درجه
عصمت وولایت بوده احدی پیرامون غوص ان لجه عمیقه
نتواند شد وازین کلام فهمیده شد که اطلاع بر اسرار وعجایب
وغوامض مشکلات قرانی چون مخصوص حضرات طاهرین
است بنابرین چون بران زمره علیه توسل جسته کسی را
اراده دانستن حقایق قرانی منظور خاطر کرده محتمل است
که بترک خلوص عقیدت بان استان ملایک مکان که قبله
مقبلان وکعبه صاحب دلانست باندازه استعداد از ان
نصیبی یابد ولیکن اکر توسل تام حقیقی بحبل المتین محبت

ودرهست

وولایت ان سلسله دفیعه درست نشده خواهد که
بکتاب خدا توسل جسته راه نجاتی بدست اورد وسالک
مسلک صدق وسداد کردد واین معنی بی توسل بر زمره
منیعه معصومین صورت نربندد وکلام صدق حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از شواهد این قضیه است
که لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا واین سخن کاهی درست
باشد که جمیع امور ربانیه واحکام متعلقه نشاتین دین
ودنیا واولی واخری تمام در جریده علوم مرتضوی حاضر
بوده تفاوتی میانه دانش انحضرت در نشاتین دنیا و
عقبی صورت نربندد وهمچنین این عبارت نیز از ان
حضرت دلیل اختصاص مرتبه عصمت است بمقامی که
احدی صعود بر مدارج ان نتواند نمود زیرا که میفرماید
که نَزِّلُوا عَنِ الْمَرْبُوبِيَّةِ ثُمَّ قُولُوا فِينَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ الْبَحْرَ
لَا يَنْزِفُ وَسِرَّ الْغَيْبِ لَا يُعْرَفُ وَكَلِمَةُ اللهِ لَا تُوصَفُ
یعنی ما را از مرتبه الوهیت پایین باید دانست وبعد از ان
انچه استطاعت ان باشد یعنی علم وعرفان بان راه برده
باشد در مادهٔ ما بکویند که دریا به برداشتن اخر نمیشود
واسرار غیب دانسته نمیشود وکلمة الله بوصف در نمی
اید واز این جهت است که میفرموده که نحن اسرار الله
المودعة فی الهیاکل البشریة یعنی ما اسرار خداییم
که بامانت ما را در هیکل بشری کذاشته وهمچنانکه
امانت را بمحل ومکانی که انجا محفوظ باشد وتعلقی و
رابطه وبازکشتی نباشد کذارند ایشان نیز باین قالب

انتظام

جسمانی که محل ودیعت ذوات مقدسه ایشانست
تعلق نبوده از اسرار الهی اند وبنابرین در عبارت
فایض البرکات سلسله علیه مصطفویه علیهم التحیة
والثنا وارد گشته که اِنَّ لَنا مَعَ اللهِ حالاتٌ هُوَ فیها نَحْنُ
وَنَحْنُ هُوَ وَمَعَ ذٰلِکَ هُوَ هُوَ وَنَحْنُ نَحْنُ یعنی ما را با حق
تعالی حالاتیست که نظر بان حالات میانه ما وحق تعالی فرقی
نیست وبا وجود این حالات او ~~او~~ اوست یعنی واجب الوجود
وخالق الاشیاء وماییم یعنی ممکن الوجود ومخلوق حق تعالی
بنابرین کلام حضرت درین والعلم عند الله اشاره باتحاد کلام ۴
صفات ومغایرت ذات نموده ظاهر است اتحاد صفاتی
بین الله وبینهم انست که بر دوست ودشمن ودشمن ظاهر است
که محبت کامله میانه الله تعالی وانحضرت بجایی رسیده
که مزیدی برآوم متصور نیست ولهذا حضرت رسالت صلی
الله علیه واله در مادّه مرغ بریان باین عبارت دعا
فرمودند که اَللّٰهُمَّ ایتنی باحَبِّ خَلْقِکَ لِیَاکُل معی هٰذا الطّیر انتهی ۴
یعنی الهی بیاور بسوی من دوسترین خلق خود را یعنی کسی را
که در میان مخلوقات او را از همه کس بیشتر دوست داری
واحتمال عکس نیز دارد ودعای انحضرت مستجاب شده
بیفاصله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شدند
وایضا در جنگ خیبر در شبی که صباحش حضرت امیر المؤ
صلوات الله علیه را بجهاد بر خیبر سفرستاد فرمود که فردا
کسی را بجنگ میفرستم که خدا ورسول را دوست دارد و
خدا ورسول نیز او را دوست دارند وبعد از ان انحضرت را

طلبیده

طلبیده روا فرمود بتفصیلی که مذکور خواهد شد و چون
محبت طرفین در اعلاء درجه کمالست ومعنی محبت بر وجهی
که از چندین نقل شده وظاهر احسن تعاریف واقعه
درین امر مینماید انست که اَلْمَحَبَّةُ دخول صفات المحبوب
علی البدل من صفات المحب یعنی مراد از حقیقت محبت
کامله در امدن صفات محبوبست از محب بنوعی که بدل
از صفات محب کرد یعنی هر مرتبه که صفتی از محبوب
در اید صفتی از محب که مغایر ان صفت باشد بیرون
رود بنابرین انچه حق سبحانه باعتبار صفات الهیه
از زنده کردانیدن ومیرانیدن وعلم وقدرت واحاطه
بجمیع معلومات وغیرها که بان موصوفست باید که بنده
خاص ومحب باخلاص الله تعالی که امیر المؤمنین است او
نیز قدرت بر مثل افعال الهی داشته این ثمره نتیجه محبت
طرفین ومودت جانبین است وبنابرین توان گفت که
انچه از الله تعالی صدور یابد که مخصوص مرتبه ربوبیت است
والله تعالی را لذاته حاصلست حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را نیز بمثل ان درجات الهی اقتدار یافته
محل ظهور وموضع صدور ان کردد وشیخ مقتول در حکمت
اشارقی باین معنی نموده که لمّا رایت الحدیدة الحامیة
یتشبه بالنار بمجاورتها وتفعل فعلها فلا تعجب من
نفس استشرقت واستضاءت واستنارت بنور الله
فاطاعها الاکوان یعنی پاره اهن چون در اتش افتد باند
زمانی رنک او رنک اتش وفعل او فعل اتش میکردد

وچون محبت بر وجه کمال
بحصول انجامد جمیع صفات
محبوب در محب ظهور یابد
صفات وی از وی بیرون
رود و

وباوجود انکه اتش در نهایت صفا ولطافت جوهر واهن
برعکس اوست لیکن در برکت مجاورت ساعتی مظهر اثار
اتش شده افعال اتشی بروی مترتب است بنابرین چه
تعجب باشد در ذات مقدس مطهر منوری که روشنی
وصفا وتجرده واستعداد استشاره وانارهٔ از ذات مقدس
مطهر منوری که روشنی بتجرد من جمیع الوجوه نموده وبنا
سبات تامه وبشابهات کامله از نور ذات ربوبیت متنور
کشته وبعد ازان عالی از برکت انوار حاصله وی مستبشر
شده ازجهتی مستنیر باشد وانچه اصحاب حقیقت برانند
ومکاشفات ایشان احاطه نموده اینست که محبت چون
علاقه ورابطه است میانه دوکس یا بیشتر هر محب محبوب
محبیست لیکن ظهور این باقرار از احد الطرفین مشکوک
فیه نموده در کلام مولانا عبد الرزاق عارف کاشانی
ذکر یافته که یَدُ اللهِ المحبّة والمحبوبیّة امر منهم لِاَنَّ
اَلمُحِبّ لایَکُونُ مُحِبًّا اِلّا بَعد جذب سابقة المحبوب
ایّاه ولایجذبه الّا لمحبّته ایّاه فَکُلّ مُحِبّ مَحبُوبٌ
شنیده باشی که چون مقناطیس جذب پارهٔ اهن نماید
خاصیت خود بوی کرامت نموده او نیز جاذب پارهٔ دیگر
تواند شد لیکن اثر مقناطیس بر پارهٔ اهن که اول جذب
نموده بالذاتست وباقی بالعرض وَفِیهِ دَقیقةٌ لایَخفی
علی المتامّل وبنابرین کلمات منقوله از انحضرت که
مشتملست بعبارت اَنَا الخَالِقُ اَنَا البَارِی وامثال ان
متضمّن دعوای الوهیت نبوده صدور افعال مزبوره

باقتدار

وهر محبوب محب است

باختیار

واختیار واقتدار انانست که من جانب الله تعالی بان اختصاص
پذیرفته است روایتی که ان شیخ بزرگوار عالی مقدار شیخ روز
بهان کرده در وصف او گفته اند **بیت** روزبهان فارس
میدان عشق • فارسیان را شه ایوان عشق • مذکور است
در رساله موسومه بصراط مستقیم که اکر اهل بیت نبوت
هادی امت نبوده راه نجات بتعلیم ایشان خاطرنشان
بنده کان نشدی قران عزیز وحده ازین معنی قاصر
امده موجب حسرت سالکان مسالك ایمان کردیدی
زیرا که شاهد دلارای کلام الهی هر لحظه از پس پرده چهره
کشوده هر کس باندازه استعداد وخواهش خاطر ازان
نصیبی می یابند وازانجاست که هفتاد ودو ملت باطل
همکی را اعتقاد انست که طریق ایشان ماخوذ از قران و
مستفاد از مدلولات انست وازین بعضی ازمجسمه را
بملاحظه کلمه ید الله وعین الله وجنب الله وامثال
ان که در قران عزیز وارد است واز لوازم جسمیت از اجسام
پس اکر قران در هدایت کفایت نمودی بایستی که اختلاف
میانه امت مرتفع کشته همکی برجادهٔ واحده طالب
رضای الهی می بودند وسر این سخن اینست که اعجاز قرانی
مشتمل بر بعضی امور است که موافقت ایات با یکدیکر
مطابق بودند معنی با صورت از دایره عقول بشری
بیرون بوده حصول این مقصد برفرموده وگفته
نوشته اوصیای رسول الله است وحجة الله علی خلقه
که بر نعت عصمت منعوت بوده انچه گویند واشاره

وقابلیت

فرمایند عین اراده الهیه و مشیت ربانیه است و چون این
دانسته شد که هدایت منحصر در ائمه هدی کشته و بر
طبق کلام الهی که فرموده که اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ
هَادٍ و در بعضی روایات وَعَلِيٌّ لِكُلِّ قَوْمٍ هَاد
امر هدایت بدلیل عقل و نقل مخصوص خاندان طیبین
و طاهرین است پس ذکر قران که حضرت رسالت صلی
الله علیه و اله مقرون باسم عترت طاهره نموده سبب
چیست سبب انست که اگر حضرت رسالت صلی الله علیه
و اله در اخر عمر عزیز که وصیت باطاعت اهل بیت رسالت
نموده تاکید حکایت غدیری نمود ذکر قران نمودی
و بمراعات ان مبالغه نفرمودی کمان جهال امت این می
بود که مگر بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و
اله احکام قران منسوخ بوده رجوع ان لازم نباشد
و از این جهت حضرت اظهار ان فرموده همچنانکه باطاعت
اهل بیت اشاره نموده تاکید تمام فرموده بمتابعت
قران که ان نیز عین الطاعت ذریت طاهره است تصریح
نموده دیگر انکه شاید مقصود حضرت پیغمبر از ذکر قران
مقرون باسم اهل بیت این باشد که هر که را توفیق کشته
خواهد که بصراط مستقیم که در قران عزیز از ولایت امیر
المؤمنین علیه السلام بان تفسیر شده هدایت یابد
و حق از باطل متمیز شده حقیت اهل بیت رسالت و
بطلان مخالفان دودمان ولایت در اینه اعتقادش
ارتسام یابد و درین صورت قران مجید فتح ابواب ایمان

وایقان

وایقان
بروی مفتوح کشته ظاهر کردد که راه راست و طریق نجات
منحصر در طاعت ذریت سید کاینات بوده خلافت و
نیابت الهی در روی زمین مخصوص امیر المؤمنین و اولاد
طاهرین ان مظهر تجلیات رب العالمین است و این نیز
غایت ظهور دارد که فواید قرانی و مقاصد ربانی
که ان تنزیلات اسمانی درست تواند شد مخصوص
طبقه مقدسه معصومین بوده در غیر ان صورت
نه بندد و بنا برین انچه حقیقت هادیست تواند شد
از قران و غیره منوط بعروة الوثقی تشبث باذیال خلال
و کمال ان زمره مظهره است شیخ مذکور بعد از ذکر
تتبع تمام چنین یافتم که احدی از انبیا از عالم رحلت
نفرموده الا بعد از تعیین وصی و قطع نظر از نص قرانی
و برام وصیت پیغمبر و غیره حضرت رسالت صلی الله علیه
و اله فرمود که مَنْ مات بغیر وصی مات میتة جاهلیه
پس باید که انچه امت را فرموده خود نیز قیام بان نموده
باشد و جمیع کتب دشمنان مشحونست بذکر انکه وصی
حضرت منحصر بوده در علی ابن ابی طالب علیه السلام
و اوصیای انبیای سابقین تمامی بصفت خلافت و امامت
نیز اتصاف داشته تفاوتی میانه کلمات ثلاثه که عبارت
از وصی و خلیفه و امامت مخلوط بوده پس باید که خلیفه
انحضرت نیز بر نعت مذکور منعوت کردد و درین معنی
از نام خسرو منقولست بیت بسیار درین بستان هر کونه
درختست • هم کشته رحمان هم از کشته شیطان •

سکویند

ای رهکذری مرد کرت رغبت باشد • در نعمت درمیوه
این نادره بستان • دهقانش یکی فاضل ودانا وبزرکست
در باغ مشوجز که بدستوری دهقان • هرچند ستمکاران
بسیار سرشتند • فرزند رسولست درین باغ نکهبان •
هرچند بود میوه خوش پیشه وبرکزیم • دهقان ندهد
باغ بهر پیشه نرمکر رسان • هرچند که در خانه تو خانه کند هوش
خانه نسپاری تو بهی حیره بموشان • کر زاغ سیه باغ زبلبل
بستاند • دستان نتواند زدن نادره الحان • هرچند
که بر منبر دانا بنشینند • هرکز نشود همسر دانا چه تو نادان •
معنی سخن ایزد پیغمبر داند • بهتان بود از تو مرا این کوهر
بهتان • کویند که پیغمبر ما امت دین را • چون رفت زعالم
بفلان داد وبهمان • پیغمبری ای بیخبر از ملك الهی •
از مملکت قیصر نه از ملکت خاقان • هرکز ملکی ملك به بیکانه
نداده است • دونامه شاهان جهان نیك فروخوان • با دختر و
داماد وبنبیره بجهان در • میراث به بیکانه دهد هیچ مسلمان •
یا سوی شما کار نکرده است پیمبر • بر قول خداوند جهان
داور سبحان • از بهرچه کویند چنین خام سخنها • ای مغز
شما دود زده زاتش عصیان • انکاه شوند اکر ازین بیهده
کفتار • کز حیرت وغم سنك بخایند بدندان •
انست کزیده که خدایش بکزیند • بیهوده چکویی سخن بی سرو
سامان • انرا که کزیدی تو خدایش نکزیده است • درخلق
ندانی تو بهر از خالق دیان • حدیث متواتر سفینه است یعنی
مَثَلُ اَهلِ بَیتی کَمَثَلِ سَفینَةِ نُوحٍ مَن رَکِبَ فیها نَجی وَ

اثنا فواید

من

مَنْ تخلف عنها غرق معنی این حدیث ظاهرات وقبل
ازین اشارتی بان نیز رفت وحاصل انست حضرت رسالت
صلی الله علیه واله درین کلام صدق انتظام تشبیه
اهل بیت علیهم السلام بکشتی نوح نموده باین معنی که
هرکه دران طوفان بی پایان متوسل بان کشتی شده و
اطاعت حضرت نوح اختیار نموده از اسیب طوفان
مذکور خلاصی یافته نجات یافتند وهمچنین هرکه در
طغیان طوفان عصیان بکشتی محبت وولایت واطاعت
اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم توسل جسته
وایشانرا در نزول بلا ومحنت صوری ومعنوی ودینی
ودنیوی ورجوع بان کشت در انچه محتاج الیه دین و
دنیاست هادی وره نما وامام واجب العصمة الاطاعة
داند از مکاره دارین مصون ومحروس بوده نجات
از مهلکات دنیا واخرت یابد وحدیث مذکور
مشتمل است بر بعضی از فواید فایده اول انکه مضمون
عبارت فرخنده ایت مشعر است بانکه غرض از حدیثین
سابقین ستفرق امتی وحدیث تارك فیکم الثقلین
چنانکه سابق بان اشاره شده همین است که ازین حدیث
فهمیده شد یعنی متابعت اهل بیت رسول الله صلی
الله علیه واله موجب نجات دنیا وعقبی است
فایده دویم انکه معلوم ومشخص کشت که عاصیان فرقه
اثنا عشریه داخل دوزخ نکشته چون معصیت را ناچار
است از عقوبتی که ازالت چرکینت عصیان نموده معنی

سَبَقَتْ رَحْمَتِی غَضَبِی متحقق گردد از این جهت باید
که عقوبت عصاة این طبقه در دنیا از نقصان مال
و فرزند و عزیزان و خسران ثمرات و غیره چنانچه
آیه شریفه وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ
وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ اشاره
بآنست و همچنین در وقت نزع و قبر و سؤال منکر و
نکیر و هول روز قیامت و غیرها که در کتب معتبره
ذکر یافته پاداش اعمال ایشان بایشان رسانند استحقاق
دخول نار شفا یافته از عذاب و عقاب جهنم نجات
یابند و وجه وضوح این معنی از مدلول حدیث
قطع نظر از تصریحات که در باب این امر در روایات صحیحه
وارد است آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله توسل بذریت طاهره را شبیه کشتی نوح داشته
که متوسلین بحضرات ائمه طاهرین علیهم السلام حذو
النعل بالنعل موجب خلاصی از موجبات مؤاخذات
جبار السموات شده از دخول جحیم و عذاب الیم و
صدق مدلول منقول كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ
خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ برامین و رستگار گردند
فایده سیم آنکه چون بعضی از علمای اهل خلاف را توهم
آن شده که عصات فرقه ناجیه نیز باندازه افعال و
اعمال ناشایسته داخل دوزخ شده بعد از آن نجات
یابند و مدلول حدیث و مشابهت متمسکین سفینه
نوح رفع توهم وی نموده روشن گردانید که اگر اهل

بان از اسباب لازمه طوفان نجات یافته چون معلوم شد که توسل

کشتی

کشتی نوح‌اند اصلا از آن طوفان متضرر نشده من جمیع
الوجوه نجات یافته متوسلین محبت اهل بیت نیز
اصلا دخول نیافته من جمیع الوجوه رستگار باشند
فایده چهارم آنکه هر طایفه از امت که در امور دینیه
بغیر اهل بیت رسالت تمسک جسته اطاعت غیر
نموده باشند حدیث مذکور بمفهوم مفید آنست
که مستحق عذاب بوده مستغرق دریای بی منتهای عقوبت
دایمی باشند زیرا که مشابهت با جمعی که غرق طوفان نوح
شده اصلا نجات نیافتند این معنی مستدعی دخول
جهنم و خلود عذاب است **فایده پنجم مدلول آیه و
حدیث** صریحة الدلالة بر خلافت بیواسطه شاه ولایت
و آن مشتمل است بر دو لمعه **لمعه اول** در بیان آیات
داله بر مقصد لمعه ثانیه در ذکر روایات صحیحه درین
باب و از جمله آیات بینات قرآنی درین باب آیه شریفه
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ است و از بیان نزول این آیت وافی هدایت
فهمیده میشود و بمرحله یقین میرسد که آیه مذکوره
جهت بیان نیابت الهی و خلافت رسالت پناهی شرف
نزول یافته و سبب نزول آیه بر وجهی که در تفاسیر اهل
خلاف مذکورات آنست که روزی سید کونین در
مسجد مطهر نبوی باتفاق اصحاب مشغول نماز شده
بود که شخصی بر هیات درویشی مسکین گرد صفوف
برآمده سؤال مینمود و هیچ کس از اصحاب نبوی نزد آنحضرت
و جراحت مسکنت او را مرهم احسانی و انعامی نگذاشته

آن مسکین محروم اندوه کین مغموم دفع حاجت بپایگاه
اکرم الاکرمین نموده چون بدین سوال بدرگاه واحد متعال
سریع الانتقال کردید و زبان مسکنت بیانش مصدر
شکایت اصحاب شده و غبار محرومیت دیده مسئلت
وی را از مشاهده آثار انوار ربوبیت که محیط ذات احدی
سمات ان نور الله السموات والارض شده بود مانع
آمد و درین حالت چون عبادت درویش بسامعه
مرتضویه رسید باشارتی خفیفه درویش طلب نموده
وانگشت مبارک بجانب او حرکت داده درویش را طلب
خاتم از دست دریا سوال که مصدق مقال وعلی الاعراف
رجال قیام نموده ~~وانگشت مبارك بجانب او حرکت داده~~
~~درویش را طلب خاتم از دست دریا~~ بمقصد خود فایض
گشت و در روایتی آنست که آنحضرت بنفسه متوجه تحریک
انگشتری بحرکتی خفیه کردید و سایل باخذ آن ملهم گشته
خوشدل و مراد حاصل بیرون رفت و چون حضرت درین
حالت متوجه رکوع شده بود و سایل بنفسه انگشتر از
انگشت مبارک آنحضرت کشیده یا بنوعی دیگر بدست
آورده خوشدل گشت و بر حضرت رسالت انتماد و ارغ
شده بر تصدق منکور واقف ... روی بجانب
آسمان نموده ابواب دعا افتتاح داده ... را
باین عبارت در رشته خشوع انسلاك داده که اللهم
ان موسی سألك وقال رب اشرح لی صدری ویسر
لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی

وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه
فی امری کی نسبحك کثیرا فانزلت علیه قرآنا ناطقا
سنشد عضدك باخیك ونجعل لکما سلطانا فانا
اسئلك ما سأل اللهم انا محمد نبیك وصفیك اللهم
فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی
وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری در شرح
دیوان از احمد حنبل نقل نموده که حضرت رسالت صلی
الله علیه واله فرمود که اللهم اجعل من اهلی علیا
اشدد به ازری کی نسبحك کثیرا انك کنت بنا
بصیرا حاصل ترجمه عبارت اینست که حضرت رسالت
صلی الله علیه واله بدرگاه الهی مناجات مینماید
و درخواست میکند که چنانچه موسی علیه السلام از
حق تعالی مسئلت مینماید نمود که هارون برادر او را که اهل
خلیفه و شریك و جانشین او کردانند که دین موسی
بامداد و شرکت او قوت کیرد و استمداد و استقرار
پذیرد و فرمود که قبول این معنی از موسی نموده هرون
که برادرش بود بخلافت او نصب نمود و دین موسی را
از ... و اضطراب محفوظ ... نیز پیغمبر و دوست
... را که از اهل من و برادر و داماد
... کردانی و شریك من در تبلیغ رسالت
و هدایت مسلمانان و وزیر و صاحب اختیار من
کردان راوی کوید که هنوز دعای آنحضرت اتمام نیافته
بود که جبرئیل علیه السلام باین آیه نزول نمود انما

اورا که اهل

وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ترجمهٔ این
شریفه انکه عنادی وانکاری وتفاوتی بیرامون خاطر
نفاق پیشه اهل طغیان کرده اینت که ولی شما یعنی سردار
وصاحب اختیار وحمایت کننده ونگاه دارنده شما از
نقصان وخسران دنیا واخرت واولی بتصرف در کار شما
سه کس اند خدای تعالی که افریدگار عالمست وعالم بمصالح
ومفاسد کار شماست وبعد از او رسول او که پیغمبر اخر
الزمان ومبین احکام وروشن سازنده حلال وحرامات
ویکی دیگر از انان که ایمان اورده اند وصفت ایشان اینست که نماز
گذارند ودر وقت نماز تصدق بسایل دهند در وقت
رکوع واین ایت باعتراف دوست ودشمن واشنا وبیگانه
در بارهٔ امیر المؤمنین شرف نزول یافته چنانچه صاحب
کشاف که عمده اهل سنت است وحنفی متعصب است
ذکر نموده وباین اعتراف اورده وعلامه نیشابوری که
از عظمای شافعیه است تصریح بان نموده در بعضی دیگر
از نسخ مثل کتاب حلیه وتصانیف حافظ ابونعیم که از
اساطین این طایفه است ودر کتاب ذریعه وغیرها مذکور
است ودر طریق اهل خلاف از قلمهای این طایفه مثل
ثعلبی وغیره منقولست بر صاحب عقل که دیده انصاف
میل عداوت خاندان رسول اخر الزمان کور ونی نور
نشده باشد پوشیده نخواهد بود که بعد از انکه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقت اشتغال

نماز وحین رکوع صدقه بسایل داده باشد وایمعنی بسند
رسول اخر الزمان شده از خدای تعالی طلب خلافت انحضرت
مسئلت نموده فی الفور بیفاصله بمحل قبول موصول گردیده
درین باب موافق خواهش خاطر التماس جناب نبوی ایه
شریفه نزول یافته خاطر پیغمبران بجهت مسرور ومبتشر
ومبتهج گردیده باشد وباوجود این حالات مناقشات
نمودن وولی را که قرینه التماس پیغمبر صادف معانی گردیده
بهدایت عقل حکم بانچه مفاد خلافت وامامتست تواند
نمود درین مقام مجادله کردن وباشاه ولایت خصومت
نمودن قرینه واضحه وبینه عادله است بر ترک متابعت
مدلولات قران والطاعت وساوس شیطان وشکی نیست
که حق تعالی در نزول ایه شریفه اظهار عنایت بیغایت
در بارهٔ شاه ولایت نموده اولا او را بکلمهٔ که ذات اقدس
ربانی ونفس نفیس نبوی بان توصیف یافته انحضرت را
نیز بان کلمه ذکر نموده تا دانسته کافه اهل اسلام شود
که همچنانکه الله تعالی صاحب اختیار دین ودنیای عالمیان
ورسول او مطاع واولی بتصرف در امور مسلمانان است
امیر المؤمنین نیز درین باب بعینه سزاوار رتبهٔ نبوت
ومرتبه نبوت است وبهمان نعت منعوت بوده حاکم
وامر وناهی وواجب الاطاعه بوده تخلف از امر ونهی او
وانحراف از متابعت ان والا رتبت مثل برگشتن از خدا
ورسول ومخالفت امر ونهی ایشانست ومعلومست که
الله تعالی درین ایه اراده معنی از کلمه ولی جهت ذات نبوت

در معانی مختلفه

ورتبه رسالت ننموده که مخالف آن از جهت امیر المؤمنین
نموده باشد وانچه معنی ولی باشد در امور ثلثه متحد بوده
تفاوتی در اینه ملاحظه صورت نه بندد واز جهت انچه
دربن مقام از کلمه ولی تبادر بذهن باید منحصر است در امری
که افاده وجوب الطاعت ومتابعت اوامر ونواهی نموده چنانچه
استحکام حکومت عباد وتنسیق امور ایشان ظاهرا وباطنا
وصورة ومعنیا ودنیا ودینا بالله تعالی وحضرت رسول
متعلق است وبانحضرت بی توقفی از عقل درین مقام تعلق
پذیر است وعلامه نیشابوری بعد از ذکر تصدق وبیان
ایه مباد کر واطلاع بر حالات ارباب خلاف چنین
افاده نموده که وَالمُنَاقِشَةُ فِي اَمْثَالِ ذٰلِكَ طَوِيلٌ بِلَا طَائِلٍ
یعنی مناقشه درین امر از امور دراز نفسی بیفایده وجه
دیگر از تعظیم آن حضرت در ایه شریفه انست که با وجود تفرد
ودر امر صدقه ووجه مذکور الله تعالی اشاره بذات
وحدت سمات انحضرت بصیغه جمع فرمود چنانچه در
لهجه عجمیه بشخص واحد خطاب نمایند وگویند شما وصاحب
کشاف در وجه اتیان الهی بصیغه جمع میگوید اِنَّمَا اَتیٰ
بِلَفْظِ الْجَمْعِ وَهُوَ الْعَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَرْغَبَ النَّاسَ
فِي مِثْلِ فِعْلِهِ فَيَنَالُوا مِثْلَ ثَوَابِهِ اما ما علاى سلسله
علیه انحضرت را خاطر بانتفاش حصول این قسم از مزایا
وخصایص ارتسام دادن از قبیل هوسناکی جغد در عالم
ملکی بلبل هزاردستان است وازین مقوله است مصرع
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست • یعنی سبب صیغه جمع
انست

انست که بنی آدم رغبت نماید بمثل انچه از حضرت امیر المؤمنین
صدور یافته که در وقت نماز صدقه بسایل داده تا مثل
ثواب که بجهت انحضرت از درگاه ربوبیت معین گشته
بمردم دیگر عاید تواند شد بنابر مماثلت فعل ایشان
با فعل انحضرت واین سهل تادبیت وگمان انکه فعل انحضرت
چون متضمن ثوابی از جهت خاص گردد مثل انکه از سایر
الناس برین قیاس است قیاسی است مع الفارق وانچه در
بعضی از کتب علمای امامیه مسطور گشته در وجه صیغه
جمع انست که بقیه حضرات ائمه علیهم السلام از حسن ابن علی
تا محمد ابن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین
همگی در وقت نماز وحالت رکوع صدقه بسایل داده اند
وبدلول کلمه مشتمل بصیغه جمع اشاره بفعل حضرات ائمه
طاهرین کلهم اجمعین است وتحقیق انست که غرض الهی باظهار
اعجاز انحضرت تعلق یافته همچنانکه در سوره توبه فرموده
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ بزرگان
مخالفان مثل سدی وثعلبی وعتبه وغیرهم تصریح
نموده اند که مراد علی ابن ابی طالب است پس معلوم
شد که سنت الله در بارهٔ انحضرت چنین جاری شده
که چون آن عالی منزلت عند الله بوصفی بوده ذکر انحضرت
مظهرا ومضمرا بیان نماید اتیان بصیغه جمع نموده از جهت
تعظیم آن عظیم المرتبه بجای آورده است ایضا غزالی که در
میان اهل سنت بحجة الاسلام اشتهار یافته در کتاب سر
بیت

العالمین تصریح نموده که انکشتری که حضرت امیر المؤمنین
عطا فرموده خاتم سلیمانی بود که دو نفر از جن بدست
آورده تحفه رسول آخر الزمان نموده ساختند و آنحضرت
بشاه ولایت عنایت فرموده جن و انس حاضر آمده مشاهده
این حالت نمودند و عبارت وی اینست که فحضر الجان
وَالانسِ شاهِدُونَ یَشهَدُونَ و چون مقارن این حال
وقت نماز ظهر شد صفوف اصحاب آراسته شده متوجه
نماز کردیدند و حق تعالی جبرئیل را بصورت سائلی
مصور کردانیده داخل مسجد رسول الله کردید و از کسی بهره
نیافته بعطیه آنحضرت محظوظ کشت حاصله انکه انکشتری
سلیمان بود و سائل جبرئیل و چون از نماز فارغ شدند
آیه شریفه نزول یافت و با وجود این حالات دشمنان خاندان را
درین باب مضایقه نمودن چون معجز کلیم و سحر سامری است
و دیگر از آیات بینات قرآنی آیه مباهله است و این حکایت
علی سبیل الاجمال آنست که سرداران نصاری که یکی عاقبت
و دیگری سید نام داشت با حضرت رسالت در باب عیسی
علیه السلام منازعه نموده کمان ایشان این بود که چون عیسی
علیه السلام را پدری که نسبت پسری ثابت تواند شد ظهور
ندارد پس حاشا لله حق تعالی را ابوت وی حاصل بوده عیسی را
بنده خدا خواندن مستلزم سوء ادبست و کسر حرمت آنحضرت
تا آیه شریفه اِنَّ مَثَلَ عیسی عِندَ اللهِ کَمَثَلِ آدمَ خَلَقَهُ مِن
تُرابٍ نزول یافت یعنی خلقت عیسی علیه السلام مثل
خلقت آدم است که وی از خاک خلق شده مراد آنست که

آدم بی پدر و مادر از خاک خلق تواند شد عیسی علیه
السلام که مادر دارد اگر بی پدر خلق شده باشد استبعاد
ندارد بعد از آن فرمود که وَ مَن حاجَّکَ مِن بَعدِ ما جاءَکَ
مِنَ العِلمِ فَقُل تَعالَوا نَدعُ اَبناءَنا وَ اَبناءَکُم وَ نِساءَنا
وَ نِساءَکُم وَ اَنفُسَنا وَ اَنفُسَکُم ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجعَل لَعنَتَ
اللهِ عَلَی الکاذِبینَ معنی ظاهر آیه و الله اعلم آنست که
بعد از آنکه طریق خلقت عیسی علیه السلام معلوم شد
اگر دیگر حجت گیرند و قبول ننمایند بگو بیایید یعنی متوجه
شده و با ما اتفاق نمایید که بطلبیم فرزندان ما را و فرزندان
شما را و زنان ما را و زنان شما را و بطلبیم نفسهای ما را و نفسهای
شما را پس بگردانیم لعنت خدا را بر کسی که دروغ گفته باشد
بعد از نزول آیه مبارکه حضرت رسالت ایشان را از این
حکایت خبر داده امر مباهله بروز دیگر قرار یافت و بنابر
این روز دیگر که **بیت** صبح بر آمد ز کوه دامن اطلس فشان
چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن خسرو زرین قباب مشتری
انتساب آفتاب دامن خدمت بر میان صفحات زمین در
در افشان نموده کمر اطاعت و فرمان برداری پیغمبر آخر
الزمان سر برهنه و سراسیمه بیرون دویده بقصد استقبال
موکب جلال نبوی بر ابلق سبک سیر فلک بر آمده در آنجا
سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم که از جانب الهی بطلب
فرزندان و زنان و هر که بمنزله نفس نفیس آنحضرت تواند
بود مامور شده بود شاه ولایت باشد و فاطمه صلوات الله علیها آن
کیمیا نسبت و کسای مماثلت بیرون کرده همکی در

تحت عبای نبوی جای نموده روانه گردیدند و درین امر که
نمونه از محاربه معنویه است کوچکترین فرزندان یعنی اصغر
السبطین و امام الخافقین ابی عبد الله الحسین صلوات
الله علیه که با جان شیرین توامان و با حیات جاودان
صوری و معنوی هم عنانست در قلب جای داده یعنی در
آغوش آورده میمنه را بفرق دن وم یمنت لزوم امام السرو
العلی ابی محمد الحسن علیه السلام آراسته و چون پیروی
آنحضرت در ظاهر و باطن از شرایط خلافتست ازینجهت
شاه ولایت باتفاق سیدة النساء پس سر قرار داده پشت
امید بحمایت عالیمنزلت قوی کرهانیدم باین شوکت و
جلال و هیبت و ابتهال بدرگاه ملك متعال بیرون
خرامید در تفسیر کشاف از عایشه منقولست که قبل از
توجه بمباهله حضرت عبایی که بعضی از ان سیاه و برخی
سفید بود بر کتف مبارك داشت حضرت امیر المؤمنین
و فاطمه و سبطین داخل شده مجموع پنج نفر بودند و پنج
آل عبا که شنیده عبارت از ایشانست و صاحب کشاف
میگوید که فَاَتٰى رَسُولُ اللّٰهِ وَقَد ... الْحُسَيْن فَاَخَذَ
بِيَدِ الْحَسَنِ وَفَاطِمَة تَمْشِي خَلْفَهُ وَعَلِيٌّ خَلْفَهَا وَهُوَ
يَقُولُ لَهَا اِذَا دَعَوْتُ فَاَمِّنُوا فَقَالَ اَسْقُفُ يَا مَعْشَرَ
النَّصَارٰى اِنِّي لَاَرٰى وُجُوهًا اِنْ شَاءَ وَاِنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ
مَكَانِهِ لَاَزَالَهُ بِهَا فَلَا تُبَاهِلُوا فَتَهْلِكُوا ترجمه عبارات
وی اینست که حضرت رسول در وقت مباهله امام حسین را
در کنار خود جای داده امام حسن را در دست مبارك

اقبال قصد ...

داشت

داشت و فاطمه علیها السلام پس سر مبارك حضرت پیغمبر
و حضرت امیر المؤمنین پس سر خیر   باین ترتیب بیرون
رفتند و حضرت رسول میفرمود که چون من دعا کنم شما
آمین بگویید و چون اسقف که سردار آن طایفه بود ملاحظه
آن امر نمود جرات مباهله نکرده با طایفه خود گفت که
بدرستی که من روی چند می بینم که اگر از الله تعالی در
خواهند که کوه را از مکان خود برداره بدعای ایشان بر
میدارد و مباهله مکنید که هلاک خواهید شد و میان
آنحضرت و ایشان مصالحه شده بر وجهی که در محل خود
مسطور است مراجعت نمودند و طریق استدلال این
شریفه را استحقاق خلافت آنحضرت بدو طریق صورت پذیر است
طریق اول آنکه بر اهل عقل خفای ندارد که غرض از مباهله
اظهار اجابت دعاست و غلبه بر اعدای دین نبوی و اظهار
مقامات قرب الهیست و امثال این قسم از امور درین
منکاحه ناچار است از اتفاق جمعی که بزواید حالات
و کمالات و اعزاز از درگاه الهی و مناسبات تامه میان
سید البریه بروجهی که اکمل ذوات نفیسه و افضل
اشخاص مقدسه بود مقربان درگاه الهی و مناسبات
تامه میانه سید البریه و محرمان بارگاهی پادشاهی
ازینجهت باظهار اینحالت حضرت رسالت باقی اصحاب
کسای بعبای مخصوص خود در آورده بنا بر قرب و منزلت
و علو مرتبت ایشان مستظهر بوده دیگری از اصحاب
و اقربا را مثل ایشان ندیده بمشارکت درین ماده

شمله

بایشان رخصت نداده ومتوجه مباهله کردید وازاینجا
معلوم ومتیقن کشت وبراصحاب دانش وبینش ظاهر است
که اصحاب مباهله اورع واتقی واعلم واکمل وافضل
واقرب مقربان درکاه واحسن محبوبان بوده تصرف اختصاص
ساحت کبریا سرافراز کشته بنوعی از ماعدای ایشان
ممتازند که دیکری از اشخاص برایشان امیر وامام ومتقدم
وصاحب اختیار تواند بود بنابرین اختصاص ایشان
امریست که اهل عقل را دران تامل نبوده نکاشته اوراق
قلوب زاکیه خالصه از اهل بیت رسالت است وصاحب
کشاف باوجود نهایت غلظت درحمایت مذهب ابو
حنیفه بعد از ذکر این ایت چنین میکوید وَفیهِ دَلیلٌ
لا اَقْوی شیْ مِنْهُ عَلیٰ فَضْلِ اَصْحابِ الْکِساءِ وباوجود
این حالات هرکه مضایقه درامر خلافت ایشان انکار
عقل ونقل نموده از دشمنان ومعاندان سید المرسلین
است استدلال دویم از ایه مذکوره برخلافت
شاه ولایت انست که چون حق سبحانه وتعالی امر فرمود
که پیغمبر درامر مباهله فرزندان وزنان ونفس خود را
طلب نموده معلومست که مراد از نفس درینمقام شخص
پیغمبر است زیرا که داعی غیر مدعو است پس مراد
کسی خواهد بود که مساوی انحضرت بوده غیر از
صفت نبوت باقی صفات انحضرت مثل او باشد
وپیغمبر از فرزندان حسنین واز زنان بر فاطمه
وان انکه نفس او تواند بود بر علی ابن ابی طالب علیهم

علیهم السلام اقتصار نموده ازینجا فهمیده شد که الله
تعالی ازحضرت امیر المؤمنین را نفس رسول تسمیه
نموده بنابرین باید که انحضرت درحالات وکمالات
وعلم وعمل ودانش وبینش واطلاع براسرار ربوبیت
واحکام شریعت وملت وانچه خاتم الانبیاء از درکاه
الهی استیاز یافته از ماعدا بلفته سوی نبوت مختص
تمامی میان حضرت رسول وحضرت امیر المؤمنین شریک
بوده ازانجهت دویی وجدایی متصور نباشد وچون
حضرت سید الانبیاء افضل بوده درین معنی تاملی نیست
باید که امیر المؤمنین بمنزله نفس نفیس انحضرت است که
ان نیز افضل از ماعدا بوده مخصوص باین رتبه عظیمه
باشد وعقل را تاملی نیست که باوجود اعلم واکمل واورع
واتقی وافضل من جمیع الوجوه کسی دیکر سزاوار جانشینی
رسول نبوده این امر بحکم عقل ونقل بانحضرت اختصاص
پذیر است وچون این دانسته شد که باید دانست که چون
اجماع اهل اسلام منعقد شده حضرت سید المرسلین
افضل ازجمیع انبیاء مرسل است وثابت شد که امیر
المؤمنین مساوی حضرت رسول بوده فیمابین تفاضلی
متصور نیست پس بمقتضای مساوی للافضل افضل حضرت
امیر المؤمنین نیز ازجمیع انبیاء مرسل افضل است بنابرین
انچه از علامه نیشابوری درتفسیر خود از بعضی معاندین
نقل نموده که چون پیغمبر افضل از انبیاست افضل از غیر
نبی باشد وحضرت امیر المؤمنین چون در زمرهٔ مالکین نبی

داخلست باید که حضرت پیغمبر افضل از آنحضرت باشد
پس در صورت تساوی میان نبی و ولی مُشتق شد افضلیت
حضرت امیر المؤمنین از انبیا ممنوع باشد این حکایتست بطریق
مغالطه که چون تساوی امیر المؤمنین با حضرت رسول در حیز
ظهور یافت بنابرین افضلیت نبی از لیسَ نَبیٌّ مسلمست در
ماعدای امیر المؤمنین بنابر ثبوت نفسیت پس هر نزه درایی
متقدمین مخالف ممنوع وظاهر البطلانست واستدلال
مذکور باطل **تنبیه** چون افضلیت شاه ولایت از سلسله
انبیا و سایر مقربان درگاه الهی درست شد حق سبحانه و
تعالی آنحضرت را ازینجهت نفس نبوی نام نهاده که معنی افضلیت
او بر انبیا خاطرنشان اصحاب ادراک گردد و باید دانست
که احادیث مرویه از طریق موالف ومخالف که افاده افضلیت
آنحضرت از زمره انبیا نماید بسیارست حَذَرًا مِن طُولِ الكَلامِ
بر قلیلی از آن اقتصار مینماید **از انجمله** در رسایل طرفین
مذکوراست خصوصا در کتاب اخطب که چون در لَیلَة
المعراج صفوف انبیا علیهم السلام استقبال خاتم الرسل
مینمودند خطاب مستطاب الهی شرف صدور یافت که یا محمد
سَلِ الرُّسُلَ بِمَاذَا اُرسِلتُم یعنی یا محمد از پیغمبران سؤال
کن از سبب ارسال ایشان بخلق و چون حضرت رسالت
بر طبق امر الهی سؤال کرد در جواب گفتند بَعَثنَا ان شَهادَةِ
اَن لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَعَلَى الاِقرَارِ بِنُبُوَّتِكَ وَالوَلَایَةِ
عَلِیِّ ابنِ اَبی طَالِبٍ یعنی غرض از فرستادن ما بخلق آن
بود که اقرار کنیم بوحدانیت الهی و رسالت محمدی و
علی

علی ابن ابی طالب وظاهراست که چون فایده مترتبه بر
بعث اقرار بولایت علی المرتضی است در جمیع تفاصیل که میانه
آنحضرت وسلسله انبیا علیهم السلام است معلوم است
که از طرف آنحضرت خواهد بود و این روایت در کتب
مخالف وموالف ذکر یافته از کثرت تکرار در کتب
مختلفه و شیخ زاهد لاهجی در شرح گلشن راز بیان نموده
و در رساله ذره بیضا مذکوراست که عبد الله از سید
العابدین صلوات الله علیه سؤال نمود که چنین میگویند
که اعتقاد تو آنست که چون ولایت جدت علی المرتضی بر حضرت
یونس ابن مَتّی عرض نمودند و وی فی الجمله تاملی نموده ازین
جهت حق سبحانه و تعالی او را مؤدب ساخت و چهل شبانه
روز بتوبه و استغفار اشتغال داشت تا توبه وی قبول
گشت از آن ظلمات نجات یافت چون آنحضرت تصدیق
این حکایات نمود عبد الله درین باب طالب دلیل بوده
حضرت امام علیه السلام چشم او را بعصا بربست بعد
از لحظه بگشاد بعد از آن امر فرمود عبد الله خود را بکنار
دریای متلاطم مواج ملاحظه نموده چون عبد الله را
دهشتی تمام روی نموده تشبث باذیال کمال وجلال آنحضرت
گشت اما هنوز بر صرافت طلب دلیل باقی بوده حضرت
... بجانب دریا نموده فرمود که یا ایها الحوت وچون
... دیگر تکرار این کلمه فرمود ماهی عظیم جسم سر از دریا
بر آورده گفت لبیک لبیک یا بن رسول الله چون حضرت
... خلقت وی سؤال نمود در جواب گفت منم آن

ماهی که بامر الهی یونس پیغمبر در بطن من سکن داشت و سبب
ان بود که در ولایت حضرت علی مرتضی فی الجمله
تاملی نموده بود عبد الله مذکور ملزم شده بحالت خود
معاودت نمود و با وجود این قسم از اخبار وجوه تفضیل
در غایت توضیح است در کتاب ابن طلحه شامی شافعی مذکور
است که از بیهقی که از اکابر اهل سنت است مرویست که وی
از حضرت رسالت نقل نموده که وی فرموده مَنْ اَرادَ اَنْ یَنْظُرَ
اِلیٰ اٰدَمَ فی عِلْمِهِ وَ اِلیٰ نُوحٍ فی تَقْوٰیهُ وَ اِلیٰ اِبْرٰهیمَ فی حِلْمِهِ
وَ اِلیٰ مُوسیٰ فی هَیْبَتِهِ وَ اِلیٰ عیسیٰ فی عِبادَتِهِ فَلْیَنْظُرْ اِلیٰ
عَلِیِّ ابْنِ اَبی طالِبٍ یعنی هر که خواهد نظر کند بادم علیه
السلام بعلم او یعنی در وصفی که بهترین اوصاف است و آن
عبارت است از علم او پس باید که نظر کند بعلی ابن ابی
طالب و مراد انست که چون از کمالات ادم بر دیگر انبیا از ان
جهت رجحان یافته علم اوست که دیگری در ان امر مثل او
نبوده و اگر کسی خواهد که کیفیت و حقیقت ان معلوم وی
گردد بعلم حضرت امیر المؤمنین تکرر کند مثل علم ادم علیه السلام
است رجوع نماید و قاضی علائی که هروی در این مقام در
یکی از قصاید خود بیتی دارد بیت اگرچه بود بصورت
تو ابو ادم ولی بکار رسد ش با تو لاف با بابی و معنی تمام
حدیث اینست که اگر کسی حقیقت تقوی نوح نبی علیه السلام
خواهد که بداند باین معنی که در علم ادم مذکور شد نظر
بتقوای علی ابن ابی طالب نماید یعنی بهترین صفات نوح
نوح که بان از زمره انبیا ممتاز است تقوی است که تقوی

علی

وکیت م

علی ابن ابی طالب مثل انست و همچنین حلم ابرهیم و هیبت
موسی و عبادت عیسی علی نبینا و علیه السلام از ان قبیل
است که هر کدام از صفات مذکوره بیکی از انبیاء سالفین
اختصاص یافته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جامع
جمیع صفات مذکوره است و مضمون روایت مذکوره
باین معنی با زواید حسنه در کتاب فردوس ذکر یافته از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله که مَنْ اَرادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلیٰ
اِسْرافیلَ فی رِفْعَتِهِ وَ اِلیٰ میکائیلَ فی دَرَجَتِهِ وَ اِلیٰ
جَبْرَئیلَ فی عَظَمَتِهِ وَ اِلیٰ اٰدَمَ فی هَیْبَتِهِ وَ اِلیٰ نُوحٍ
فی دَعْوَتِهِ وَ صَبْرِهِ وَ اِلیٰ اِبْرٰهیمَ فی سَخاوَتِهِ وَ اِلیٰ
سُلَیْمٰنَ فی مُلْکِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ اِلیٰ مُوسیٰ فی شَجاعَتِهِ
وَ اِلیٰ عیسیٰ فی سِیاحَتِهِ وَ اِلیٰ مُحَمَّدٍ فی شَرَفِهِ وَ مَنْزِلَتِهِ
فَلْیَنْظُرْ اِلیٰ عَلِیِّ ابْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلام و مضامین
مذکوره مفید است که انحضرت جامع جمیع صفات
هر یک از انبیا بوده باقی صفات خاصه انحضرت خالی
از معارض و تماثل مثل نبی باشد و بر این تقدیر باید
که انحضرت از حیثیت جامعیت افضل از زمره مقدسه
نبویه باشد و از اینجاست که عقیده ارباب کشف انست
که کمالات انبیا از خاتم الانبیا ماخوذ است و خاتم الانبیاء
ام بخاتم الاوصیاء و خاتم الاولیاء یعنی بباطن خود
رجوع میکند و چون ولایت باطن نبوت محمدیه است
و انحضرت نبوت ظاهر و ولایت است از اینجهت تفاوت
مرتبه نبویه است بنی و ولی در کمالات ذاتیه و صفاتیه

بشریه نبوده تفاضل میانه خاتم الولایه و باقی انبیاء
سابقین است و حدیث مشهور جاری بر زبان دوست
و دشمن که در حرب خندق حضرت رسالت فرموده که
فَضْرَبَۃُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ أُمَّتِي إِلَى
يَوْمِ الْقِيٰمَةِ در غایت ظهور است که فواید مرتبه بر این
عبادت ترجیح رجحان ضربت واحده و صادر از آنحضرت
بر اعمال ثقلین مستمره تا روز قیامت نه امریست که در میزان
امتحان ما شئی از اشیاء در وهم تساوی تواند یافت
همچنانکه بر رای اهل ادراک خفایی ندارد ظرفه اینست
که شارح مواقف روایت سابقه یعنی مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ
الی ادم را نقل نموده حاصل اعتراض و استبعاد او آنست
که بنا بر حدیث مذکور لازم اید که علی ابن ابی طالب
افضل از انبیا باشد بمشارکت و مساوات مدح لِكُلٍّ
مِنْهُمْ فِي فَضِيلَةٍ وَاخْتِصَاصِهِ بِفَضِيلَةِ الْآخَرِينَ وَالْإِجْمَاعُ
مُنْعَقِدٌ قَبْلَ ظُهُورِ الْمُخَالِفِ عَلَى أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ أَفْضَلُ
مِنَ الْأَوْلِيَاءِ حاصل کلام این دشمن خاندان نبوی آنست
که چون حضرت امیر المؤمنین با هر یک از انبیا در فضیلت
مخصوصه آن نبی شریک و مساوی باشد و اختصاص بفضیلت
دیگران نیز داشته باشد چنانچه در علم مثل ادم علیه
السلام بوده و در تقوی و عبادت و هیبت و علم و غیر
آن که مخصوص پیغمبران دیگر است شریک ایشان باشد
و همچنین است بهر پیغمبری چنین باشد لازم اید که افضل
از جمیع انبیا باشد و بعد از ان میگوید که خلاف اجماع

پیش

پیش از انکه ظاهر شود و اعتراض معارض مذکور سرتا
پا پوچ و خارج از دایره ادبست زیرا که بعد از انکه در
طریق دوست و دشمن روایتی متعین بعبادتی مخصوصه
متصله بحضرت رسالت نقل شده باشد که مراد از تواتر
همین است استبعاد در صدق قول آن نمودن مجادله با پیغمبر
کردن و اعتراض بر او نمودن است و اینکه میگوید خلاف
اجماعست قاعدهٔ ذمیمهٔ ایشان مقتضی آنست که چون در
نفی و اثبات چیزی که در اثبات آن بوجه وجیه عاجز
ایند دست بدامن اجماع استوار سازند کدام اجماع در
کدام زمان برین منعقد شده خلاف قول وی از زمان قدیم
الی الان اجماعی فرقه ناجیه است و طرفه این که اجماع مطلب زمرهٔ
امامیه است که بنص و اجماع و روایات متواتره ثابت نموده اند
و آن عبارت از افضلیت شاه ولایت از جمیع مخلوقات الا
رسول اخر الزمان ایشان انرا مفسده نام نهاده مادهٔ
استبعاد کردانیده اند مَا هٰذَا إِلَّا لِبُعْدِهِمْ عَنْ طَرِيقِ
الْهِدَايَةِ وَاسْتِبْعَادِهِمْ عَنْ مَنْ لِقَوْلِ الرِّوَايَةِ وَهُوَ
عَيْنُ الْغِوَايَةِ وَمَحْضُ الضَّلَالَةِ وایضا در کتاب مصابیح
الانوار شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی قدس الله سره العزیز
از طریق اهل خلاف نقل نموده که در لیلة المعراج عبور
حضرت رسالت مآب بر حظیره از حظایر قدس واقع
شد که مقام اقامت و استیطان حضرت خلیل الله علیه
السلام بوده از جمله امور عجیبه آن مکان مقدس درختی
بود کثیر الاغصان و الاوراق که عوض برگ شبیه بستان

شجر

کوسفند بعضی پر از شیر و بعضی متوسط بین الامرین از ان
انسلال یافته بود و چون حضرت رسالت صلی الله علیه
واله از جبرئیل حقیقت ان سؤال نمود در جواب بیان نمود
که حق تعالی شیر اطفال شیعیان امیر المؤمنین را درین درخت
خلق نموده چون وقتی که کشف حجاب شده عجایب علویات
در مرات ملاحظه من انطباع یافته وجود نبی و ولی از
اجمله اقتباس یافته پذیر بود و طریق استغا ثر در انخراط
خریطه ان دودمان موطاته حضرت خلیل گشته وصول
بمقام ماسول یافت درین صورت امری که مناسب بان
سرحلقه ولایت ظهوری تمام داشت مامور شد از ان
جهت تولیت این بقعه مبارکه و حظیرهٔ مقدسه
مشتمل بر غذای اطفال شیعیان انحضرت بوی مرجوع
کردیده مقیم این مقام اعجاز انتظام است صاحب عقل
صحیح و فکر درست می یابد و میداند که مستوجب این منزلت
علیه و مرتبه رفیعه افضل ماسوا الله خواهد بود الا ما
استثنی بدلیل و چون حضرت جامع جمیع کمالات و حالات
انبیای سابقین بود صفتی که مستوجب مزیتی تواند
بود از دایرهٔ احاطه انحضرت خارج نیست از این جهت
در بعض سوانح و خصایص که هریک از انبیا قطع نظر از
کمالات نفسانی که ذکر یافت بان اتصاف یا ابتلا یافته
انحضرت نیز بمثل ان مورد ورود ان شده چنانچه مذکور
میشود مشابهت انحضرت با پیغمبر صلی الله علیه واله
انچه حق تعالی ذات نبوی را با چیزی که ذکر نمودم بلکه ذات

ربوبیت

ربوبیت را بوصف ان منعوت ساخته حضرت امیر المؤمنین
نیز در کلام الهی بهمان عنوان منعوت کردیده چنانچه میفرماید
اَلْعِزَّةُ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ مراد از مؤمنین انحضرت است
چنانچه از ثعلبی مذکور است و ازین قبیل است اِنَّمَا
وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ و سابقا فی الجمله مذکور یافت و
هم چنین وَاَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ
مِنْکُمْ و همچنین اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی اَنْزَلْنَا
اِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلٰهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ ان مرکز
دایره صدق و یقین است و هم چنین شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِکَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ و مراد از اولوا
العلم باعتراف مخالفین امیر المؤمنین است و هم چنین
وَالَّذِی جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ که کلمه اولی اشاره به نبی و کلمه
ثانیه اشاره بولی است و مثل اینست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ که مقصود حضرت رسالت است و در موضع دیکر
لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ که مراد شاه ولایت است و در محل دیکر اشاره
بمرتبه الوهیت نموده که هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ و بمرتبه نبوت
اِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیمٍ و مشهور است که مراد انحضرت است و دیکر
اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ و فرمود که قَدْ جَاءَکُمْ
مِنَ اللّٰهِ نُورٌ که مفسرین تصریح نموده اند که مقصود حضرت
رسالت است بعد از ان فرمود که وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی
اُنْزِلَ مَعَهُ و کثیری از خصما را عقیده انست که غرض از
نزول ابرام باطاعت ان والا رتبت بر سبیل وجوب چنانچه
از ثعلبی و از غیر وی نیز ذکر یافته و بدرجه ظهور پیوسته

مشهور است که در تعاریف حضرت ادریس گفته اند
که واضع خط اوست و تسمیه وی با دریس از انجهت است
که کتب منزله را میدانست و در کتب معتبره طرفین
ذکر یافته که انحضرت چون متولد شد در همان ساعت
از کتب منزله از زمان شیث علیه السلام تا زمان عیسی
صلوات الله علیه که صد و سه کتاب است تمامی را
بروجهی ادا فرمود که اگر انبیای سابقین حاضر میبودند
معترف میشدند که انحضرت بهتر از ایشان میداند
و بعد از خواندن کتب منزله قران عزیز را که هنوز نازل
نشده بود از این تلاوت فرمود و از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله نقلست که چون قران بر انحضرت نازل
گشت فرمود که حرفا بحرفا همانست که روز ولادت از
حضرت امیر المؤمنین شنیده ام و اگر وضع خط از
ادریس نقل شده و عالمیان معترفند که جمیع علوم از
انحضرت ماخوذ است و انحضرت منبع و معدن تمامی
علوم است اما مشابهت انحضرت با نوح علیه السلام
مذکور است که الله تعالی چهل و دو مرتبه در قران ذکر
نوح نموده که اول آن إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ و آخرش لَا تَذَرْ
عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا است و انچه اراده
ذکر امیر المؤمنین بخصوص نموده قطع نظر از مجموع
اهل بیت هشتاد و نه مرتبه تکرار یافته و در تعریف
انحضرت قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ فرموده
نوح را عَبْدًا شَكُورًا فرموده و ستایش امیر المؤمنین

بهمین مضمون که وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا فرموده
و آیه کریمه وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا
بر آن افزوده هم چنانکه کشتی نوح سبب نجات از
طوفان گشت سفینه نجات عالمیان از آتش نار جحیم
محبت آن والا رتبت است اما مشابهت انحضرت با خلیل
الله در امور کثیره است سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بر خلیل و
سَلَامٌ عَلَىٰ يَاسِينَ جهت انحضرت و ابرهیم را بخلیل
الله تسمیه نموده و شاه ولایت را مسمی بولی الله ساخته
و تعریف حضرت خلیل در قران باسم امام مذکور است
که إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا و در آیه أَحْصَيْنَاهُ فِي
إِمَامٍ مُبِينٍ اشارة بانحضرت است خطاب بحضرت
خلیل نموده که طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ و خاندان ولایت را
به يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا مخصوص کردانیده آتش دنیا بر
خلیل سرد و بی اثر شده و آتش آخرت بر محبین انحضرت
حرام کردانید چنانچه حضرت خلیل بعضی از اصنام را
شکست انحضرت سیصد و شصت بت که بزرکترین
انها بتی بود موسوم بهُبَل تمامی را شکست و حضرت
خلیل گفت رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ و انحضرت
میفرماید لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا
اما مشابهت انحضرت با کلیم الله بسیارست از انجمله
چنانچه حفظ موسی در طفولیت از فرعون و در
سن کهولت از طوفان نمود حفظ انحضرت در گهواره
از اژدها و در سن کهولت چون دجله فرات طغیان نمود

کلام

نمود که بقدرت الله
تعالی انحضرت در
انوقت اژدها را از
هم درید

بروجهی که مشرف بر غرق کردید حضرت امیر المؤمنین
بر استری سوار شده در آن دجله متوجه عظیم الخطر
داخل شد بنوعی که فریاد از بزرك و کوچك برخواست
بطرهٔ مبارکه که در دست داشت اشاره نموده در ساعت
از تموج فرو نشست بنوعی که ماهیانی که در آن دجله جای
داشتند تمامی ظاهر شده بر آن حضرت سلام کردند
ودر بعضی از رسایل ارباب کشف و تحقیق مسطور است
که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام در انفلاق
دریا دو مرتبه عصای اعجاز انتما بر وجه ضرب و تادیب
حواله نموده شکافته نکردید تا مرتبهٔ سیم دست دریا نوال
معجز خصال مرتضوی متوجه انفلاق آن شده متعلق
شد و سیفهاید که انچه در کلام صدق انتظام آنحضرت
وارد است که اَنَا صَاحِبُ الطُّوفَانِ الأَوَّلِ وَأَنَا صَاحِبُ
الطُّوفَانِ الثَّانِي اشاره بحکایت مذکوره است و
بدعای حضرت موسی طایفهٔ نجات یافت و آنحضرت
بعنایت الله تعالی و حسن توفیقه افراد متعدده
متکثره اموات را لباس حیات پوشانید خلعت
نجات کرامت کردانید چنانچه در کتب مذکور است
که خصمای موسی و هرون منحصر در فرعون و هامان
بوده و فراعنهٔ امت نبوی که بحساب و شمار در نیاید
با آن والا رتبت خصومت نموده اکر دشمنان موسی
علیه السلام در دنیا غریق دریا کشته عقوبت ایشان
زیاده از لحظه بیش نبود و اعدای شاه اولیا غریق

دریا

باغضرت واولاد طاهرین معصومین خصومت نموده‌اند

دریای بی منتهای درکات جحیم کردیده بر طبق اَلْقِیَا
فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ باشاره نبی و ولی مقیم
انتقام کردند اما مصابرت ایوب علیه السلام بر
آزار و اهانات صادره از بسیاری کرم که در بدن مبارك
آنحضرت جای نموده بودند زیاده از سه سال نبود
و مصابرت حضرت والا منقبت ببلیات و اذیات
صادره از حیات و عقارب و کرمان کزنده مختلفه
بنی امیه و بنی مروان و تابعان ایشان در عرض سی سال
زیاده از آنست که طرف نسبت محنی از محنتهای دنیویه
تواند شد لهذا فرموده فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًى
وَفِي الْحَلْقِ شَجًى اما جرجیس علیه السلام در راه خدا
مرتبهٔ شهادت یافت و آنحضرت در جهاد فی سبیل الله
بعد از انکه لحظه فلحظه ذات مقدسش بنا بر
تجرع کاسات مرارات تحمل اذیات واقعه از کفره
و فجره و توابع ایشان بتیغ بیدریغ مشاهده غصب
حقوق آن والا رتبت که در جمیع ازمنه و ایام حیات
صوری آنحضرت استمرار یافته صبر بذیر بود مرحله
پیمای طریق وثیق دین داری و رضای پروردکاری
شده آخر الامر در عالم صوری بضربت تیغ ابن
ملجم ملعون که در ذایقهٔ جان سیادی او چاشنی
تیزهبت خوشکواری داشتی چنانچه فُزْتُ بِرَبِّ
الْكَعْبَةِ از آن خبر میدهد در جهٔ شهادت یافت
اما یونس علیه السلام که بالتقام ماهی ابتلا یافته بود

نفس اقدسش

یونس ... لیام

که سبب تاملِ او بود ولایت و الا دیت بود که بر او عرض
شد در قبول آن متامّل بود و یونس علیه السلام
مبعوث شد بر جماعتی که زیاده از صد هزار بودند
و آنحضرت امام عالمیان و حجت خدا بر جمیع خلق از
جنیان و آدمیانست اما یحیی علیه السلام ستایش یافته
بکلمهٔ بِالصَّلوٰةِ وَالزَّکوٰةِ مَادُمْتُ حَیًّا و آنحضرت جمع
الامرین در حالت واحد نمود باختصاص ولایت
مطلقه مخصوص گشت که اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ اما داود
علیه السلام بر قتل جالوت ممدوح و ممتازاست
و صنادید ابطال قریش اکثر کشته ذو الفقار مهابت
آثارش نیکشت اساس دین نبوی استحکام نیافته
آفتاب عالم تاب شرایع ملت مطهره در حجاب
سحاب توقف و تاخیر بود از تاثیر لمعات فیض آیات
بر در و بام تکالیف متعلقه بمعاش کاینات باز آمده
قلیل التاثیر نمودی و در کتب اسرار اصحاب کشف
و متالهین مذکوراست که قاتل جالوت صاحب
ذو الفقار است و حکیم ثنائی گوید نظم ذو الفقار
که از بهشت خدای بفرستاده بود شرک زدای
چون نه از شرک بود از ایمان بود از کافر کشیش یکسان
بود آنحضرت داود در قرآن مجید مذکوراست
که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی فَضَّلَنَا عَلٰی کَثِیرٍ مِنْ عِبَادِهِ
الْمُؤْمِنِینَ و این معنی غایت من حیث الظاهر
خالی از وجوه دلیل و حق سبحانه و تعالی در باب

آن

آن غالی جناب میفرماید که فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِینَ
و در قرآن از حالات داود ذکر یافته که وَآتَیْنَاهُ
وَفَصْلَ الْخِطَابِ و بشاه ولایت اشاره فرموده
قُلْ کَفٰی بِاللهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ
عِلْمُ الْکِتَابِ اما سلیمن علیه السلام از حق تعالی
خاتم مُلْکًا لَا یَنْبَغِی لِاَحَدٍ طلب نموده رَبِّ هَبْ
لِی مُلْکًا میگفت و حضرت امیر المؤمنین همان
خاتم را بمنزله قرص جوین تصدق فرمود و اهل
سنت این معنی را خصوصا غزالی در کتاب سر العالمین
بتفصیل مذکور کرده اند و شیخ عطار نیز در منظومات
خویش ظاهر اکتاب مظهر العجایب خواهد بود
تحریر نموده اما صالح علیه السلام که حق تعالی او را
بتسمیه این اسم اختصاص داده و حضرت امیر المؤمنین
نیز من جانب الله بِصَالِحِ الْمُؤْمِنِینَ مسمّی گردیده اما
عیسی علیه السلام خلقت وی روحانی بود و خلقت
آنحضرت نیز روحانی است چنانچه تفصیل آن در
غیر این اوراق مذکوراست و مادر عیسی علیه السلام
در وقت ولادت بامر حق تعالی از بیت المقدس
بیرون آمد و مادر آن والا رتبت بامر حق سبحانه و
تعالی داخل کعبه معظمه گردید تا سه شبانروز
در آن مکان ملایک پاسبان میهمان خوان احسان
الهی بوده بعد از انقضای سه روز بیرون آمد
مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و عارفی

دیگر درین باب گفته **بیت** ز عیسی بصد پایه جاه ترم
که وی در برون زاد او در حرم و مذکور است که عیسی
علیه السلام در شکم مادر بقراءت تورات قیام نمودی
و آنحضرت نیز در شکم با ما در عالی گوهر مکالمه نموده
او را خوشدل ساختی و با حضرت رسول نیز در شکم مادر
متکلم گردید و در وقت تکلم وی بتها بر زمین افتاده
آثار کرامت آنحضرت از وقت ولادت ظاهر گشتی
و چون از شکم مادر بیرون آمد فی الفور بقراءت
تنزیلات سماوی قیام نمودی و چنانچه عیسی در
مهد سخن گفت آنحضرت نیز تکلم نمودی گویند در هر
صورت کسی دیگر متکلم نبود و عبارت منسوب
بحضرت اینست أَنَا تَكَلَّمْتُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ
فِي الْمَهْدِ وَأَنَا فِي الْمَهْدِ و ان شمس تبریزی ذکر یافته
قطعه عیسی بوجود آمد در مهد سخن گفت آن نطق
فصاحت کرد و بود علی بود فرزند خلف در صدف
نطفه توحید کادم بجمالش نگران بود علی بود و
درین باب وجوه مشابهت بیش از بیش است بعضی
ظاهر و بعضی مخفی و باده گفتنی و جمله نهفتنی و در
معنی گفته اند **رباعی** خرم دل آنکه مرد و حیران و نگفت
صد واقعه در داشت کرد پنهان و نگفت اندوه تو در
سینه خود کشت برفت درد تو نگاه داشت در جان و
نگفت **مشابهت آن در دریای وحدت** بآن گوهر یکتای
خزانه نبوت و رسالت بنوعیست که مغایرت معنوی را

صحرای

صحرای عدم گرفته غیر از تفاوت وجثه و هیهات
حرفی دیگر بر صحیفه غیریت مرقوم نگشته همانا حکیم
سنایی باین معنی اشارتی نموده **نظم** مصطفی را
که گزین دانش هم جان مرتضی جانش هر دو یك
قبله و خرد شان دو هر دو یك روح و کالبد شان دو
هر دو پیرایه شرف بودند هر دو دریکی صدف بودند
دو رونده چو اختر گردون دو برادر چو موسی و هرون
و از اینجاست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
میفرماید که انجیر اندر کاه الهی ذات با برکات نبوی
بآن اختصاص یافته شاه ولایت نیز بمثل آن تخصیص
پذیرفته بنوعی که [illegible]رسالت بختم رسل وختم ولایت
بآنحضرت و مرتبه وحی نامزد آنحضرتست و مرتبه الهام مخصوص
آن والا رتبتست چنانچه فرموده که أَنَا صَاحِبُ الْوَحْيِ
وَعَلِيٌّ صَاحِبُ الْإِلْهَامِ چنانچه مقابله رسول کلم
بفتح کاف و کسر لام جمع کلام است یعنی جامع جمیع کلام
بواسطه تنزیل قرآن و مقابله آنحضرت بواسطه
تاویل است فرمود که أَنَا جَامِعُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ جَامِعُ الْكَلِمِ
یعنی جامع جمیع علوم حضرت رسالت و جامع جمیع
کلمات بر وجه علوم است با برکات آن مظهر اسما
و صفاتست و درین معنی گفته اند رباعی ای مظهر
آیات الهی رویت وی سلسله اهل ولایت مویت
سرچشمه زندگی لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت
و درین مقام زبان قلم بریده و بنان بیان انشقاق یافته

[illegible]

وبانی نبوت با دست از کار رفته و پای گفتار در گل
بند ماند آیینه اجتمال از انعکاس صورت غیرت
زنگ بر آورده چگونه چنین نباشد که زبان معجز بیان
ختم سلسله نبوت انتفای مغایرت فرمود که أَنَا
وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَمِنْ أَصْلٍ وَاحِدٍ وَمِنْ طِينٍ
وَاحِدٍ وَمِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ یعنی من و علی ابن ابی طالب
از یک نور و از یک اصل و از یک خاک و از یک درختیم
و از آثار توفیق درین مسئله آنست که روزی از مطالعه
صفحه از کتب اصحاب ذوق ذایقه ادراک چاشنی
تازه یافته صحیفه ذخیره معلومات با نتعاش تخصیص
تبلیغ بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ختم
سطوت و ولایت و آثار سیف و القلم بخاتم الولایه
منقش کردید جرات بیان بنابر احتمال مخالفت قوانین
ملت نموده محزون و شکسته خاطر می بود تا بمطالعه
کتاب غایة المطلوب موفق شد عبارت واقعه
در آن کتاب اینست که لَهُ الْكِتَابُ وَلِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
السَّيْفُ وَالْقَلَمُ وَلِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ انْشِقَاقُ
الْقَمَرِ وَلِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْشِقَاقُ النَّهْرِ وَرَدُّ الشَّمْسِ
وانچه درین صحیفه از تماثل و تشابه نبوی باوصاف
مختصه مرتضوی رقم زده کلک بیان است اینست
عبارت مذکور و معنی این که نزول کتاب مخصوص
نبی و شمشیر و قلم نامزد ولی و انشقاق ماه بدست
نبی و انشقاق بدست هیبت علی و رجوع آفتاب بعد
ازانکه

ازانکه غروب کرده بود دو نوبت صورت یافت نوبتی
در حین حیات آنحضرت که سر مبارک رسول بر زانوی
شریف شاه ملایک سپاه بود بخواب رفته بود و نوبت
دیگر وقت توجه حضرت بجانب نهروان بتفصیلی که در
کتب مذکور است و این ضعیف در رساله کبیر سطور
نموده و در بعضی عبارات دیده شده که رد شمس مرارا
متعدده وقوع یافته و دیگر از مقامات مماثلت آنست
که هم چنانکه انبیا مکلف باقرار نبوت نبی کردیدند
و هم چنین مامور باعتراف ولایت آنحضرت نیز
مامور شده وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا که قبل ازین ذکر یافته
شاهد حالست و تخصیص نبوی برکوب براق و اختصاص مرتضوی
بصعود بر کتف مصطفوی اظهر مقامات آن عزیز درگاه
رب العالمین است و در اوصاف نبوی بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ
رَحِيمٌ و در حالت مرتضوی أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ و ایضا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ
عَلِيًّا مخصوص آنحضرت است چنانکه لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ خطاب بآن آفتاب
رسالت و منور بارگاه هدایت است و در برابر این
مذکور در شان خاتم الولایه یُرَفِّعُهُمُ اللهُ سَیِّئَاتِ
ما تنکروا و اشارت بحضرت سید المرسلین شده
که یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَهَا و بسید
الوصیین أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي که در روز غدیر
نزول یافت بوجهت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوةٍ ونظر بشاه ولایت یُرِیدُونَ
لِیُطْفِؤُا نُورَ اللهِ مشهور است که در جنک بدر
ملائکه بامداد شاه ولایت پناه جبرئیل از جانب
یمین ومیکائیل از جانب یسار در خدمت ان والا
رتبت بمحاربه قیام مینمودند واز ابن عباس منقولست
که حضرت رسول رب العالمین فرموده که حق سبحانه
وتعالی کوثر بمن داد ودر برابر ان سلسبیل بعلی علیه
السلام کرامت فرمود ودر عوض وحی الهام ودر برابر
معراج ابواب اسمانها از جهت وی کشاده شد و
حجابها تمامی مرتفع کشت واز قدسای امامیه رحمهم
الله منقولست که حق تعالی از حضرت موسی علیه
السلام خبر داده وکَتَبْنَا لَهُ فِی الْاَلْوَاحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ
واز عیسی علیه السلام باین عبارت وَلِاُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی
تَخْتَلِفُونَ فِیهِ بلفظ بعض ادا فرموده ودر مادهٔ جامع
جوامع اشیا فرمود وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِی اِمَامٍ مُبِینٍ
وامام مبین صفت قران نتواند بود چنانچه اعتقاد
بعضی از معاندانست وسابقا فی الجمله اشارتی باین
امر شد ونظر بجلالت جمیع انبیا علیهم السلام است
یکی از شعراء عرب معروف بابن رومی چنین کفته
شعر اَتَیْتُكَ عِنْدَ اللهِ اَعْظَمَ زُلْفَةً مِنَ الْاَنْبِیَاءِ
وَالْمُرْسَلِینَ وَذِی الرُّشْدِ واز روایات منوبست
سید المرسلین که فرموده که هر روز حق تعالی مباهات
میکند بامیر المؤمنین بر ملائکه مقربین چنانکه بملائکه ...

میکویند

میکویند بخ بخ هَنِیئًا لَكَ یَا عَلِیُّ واکر کوئی جبرئیل اسرع
از ساعتی طی هفت اسمان نمود از هفت حجاب میکذشت
وبخدمت حضرت رسول می امد کوئیم در این فضلت
نیز انحضرت زیادتی دارند زیرا که در لیلة المعراج ابواب
سموات مفتوح شد جمیع حجابها مرتفع کشته وانحضرت
با رسول رب العالمین در انوقت مکالمه نموده بینهما ابواب
سؤال وجواب مفتوح بوده واز اینجاست که حضرت رسالت
خطاب بامیر المؤمنین فرموده که اِنَّكَ تَرَیٰ مَا اَرَیٰ وَ
تَسْمَعُ مَا اَسْمَعُ واین حکایت بملاحظه ظواهر ایات وروایا
والا میانه ایشان مغایرت علما وعملا وظاهرا وباطنا
بروجهی است که امثال این طور از مردم که محرر سطور از ان
منقولت بیرامون عرصه عریضه وسیعه امتیاز یا افتراق
ایشان در امور مخفیه محتجبه در سرادق علوم ربانیه که رهبه
صعود بر مدارج این صرح مُمَرَّد بپای مهدی افکار وانظار
بشریه که دست اموز توهمات نضیحت اند وزا است
پذیر کردد ودرین هنکام چاده همینست که نابه الاستاذ
با جمیع شرایط وظایف طرفین بخاتم النبوة وخاتم
الولایه باز کشته رجوع بتحقیق ذوی تحقیق نماید **مثنوی**
نور هر دو چشم نتوان فرق کرد • چون که در نورش نظر انداخت مرد •
ودرین مقام افرین تمام بر مولانا حسن املی کاشی که چهره
مادحیت را بخال وخط معانی صادقه زینت داده بیرایه
چهره نظم صدق انتظام است **نظم** ای بغیر از مصطفی
نابوده همتای توکس • بسته بر مهر تو ایزد مُهر جود العین بس •

کاروان سالار جهت چون کند آهنگ راه • چرخ را
بر دست پیش آهنگ بندد چون جرس • و رشکوهت را
بمیران معانی برکشند • از ره خفت کمر اید بو تبیس از یک عدس
ایضا حکایات مباهات حضرت رب العالمین بر خیل
ملائکه مقربین و رفع حجب و غیرها دلیل افضلیت آنحضرت
بر زمرهٔ ملائکه نیز میتواند بود ولیکن اکتفا بان نموده میشود
که روایات مشهورات و در کتب و رسایل مذکور گشته
بذکر است که جبرئیل علیه السلام که مقدم ملائکه و امین
وحی و مترود درگاه الله تعالی و سلسله انبیا علیه السلام
است در اول مرتبه خلقت از هیبت سؤال ذو الجلال که
وی مخاطب بان شده بود که مَنْ اَنَا وَمَا اَنْتَ یعنی من کیستم
و تو چیستی دران هنگام ببرکت تعلیم آنحضرت نجات
یافت که اَنْتَ الرَّبُّ الْجَلِیلُ وَاَنَا عَبْدُكَ الذَّلِیل
وَاِسْمِی جَبْرَئِیل یعنی تو خدای بزرگواری و اسم تو نیکو کردار
و من بندهٔ ذلیل و نام من جبرئیل و شیخ محی الدین در اول
کتاب فتوحات ظاهرا اشارة بانحضرت نموده که الحمد
لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الْاِنْسَانَ الْکَامِلَ مُعَلِّمًا لِلْمَلَكِ وَ
اَدَارَ بِوُجُودِهِ اِجْرَامَ الْفَلَكِ قرینه برین مدعا انست
که در کتب او بیان انسان کامل بر وجهی نموده که غیر ذات
با برکات مرتضوی دیگری شایسته اتصاف ان نتواند
بود و لهذا بعضی از شراح فصوص و دیگر دانشمندان
ان طایفه تعیین ذات احدی الصفات آنحضرت بانسان
کامل نموده اند و شیخ عطار در منظومات خود خصوصا

در کتاب مظهر العجایب تصریح باین مدعا نموده بیت
مرتضی را جبرئیل از جان غلام • زانکه بود استاد او در انام •
و همچنین مفتاح املی نیز بدیگران توفیق یافته بیت
بر مکتب خانهٔ ابداع یعنی جبرئیل • با همه فهم و ذکا طفل
دبستان شماست • و در رسایل اصحاب کشف بلکه در
تصانیف ارباب عناد نیز بنظر رسیده که میانه جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل که سرداران ملائکه اند
منازعه شده هر کدام خود را افضل از ما عدا دانسته
بنسبتی و خدمتی که بانحضرت درست مینمودند استدلال
میکردند تا جبرئیل استدلال بر افضلیت از ما عدای
ملائکه بشاگردی آنحضرت ساخته بان متمسک شد
و میکائیل درین امر بگهواره جنبانیدن آنحضرت توسل
جسته اثبات افضلیت خود از ما عدا تبادر نموده
و اسرافیل در بیان مدعا میگفت که روزی که ان قایل کلمه
سَلُونِی عَمَّا شِئْتُمْ مَا دُونَ الْعَرْشِ مقیم مقام ایراد کلمهٔ
خجسته کردید جواهر معانی مخفیه را در رشتهٔ ظهور
انسلاک میداد بر وجهی که حق تعالی مرا بتقبیل دهان
گوهر افشان معجز بیانش مامور کرده اند مطابق امر
ربانی بتشریف این خدمت و منزلت گرامی مشرف گردیدم
و عزرائیل در بیان این معنی متمسک بکثرت خدمت
و تکرار ملازمت آنحضرت شده میگفت که در قبض ارواح
شیعیان امیر مؤمنان مادام که مرخص و مامور از جانب
آنحضرت نشده ماذون نباشم قیام بامر مذکور نموده

از این جهت کثیر التردد بوده برفق ومدارا بی ازاذی
وتغییر حالی قبض ارواح منتسبان آن دودمان مینماید
وباین واسطه وحسن این خدمت وخوشنودی انحضرت
درین امر نقود خلوص عقیدت وافضلیت خودرا از منا
عدا سکوک سکه بیان میساخت وچون هرکدام در
بیان افضلیت متمسک بخدمتی ونسبتی کردیده اند از این
جهت ساعدای خودرا مفضول خود میدانسته اند دراین
صورت افضلیت انحضرت محتاج به بیان نبوده درغایت
ظهور است وایضا در کتاب ~~در کتاب~~ کشف الغمه ذکر
یافته که ملائکه از غایت اشتیاق خدمت شاه ولایت بدرگاه
الهی تضرع نموده اند حق تعالی از جهت خوشنودی وتسکین
نایره ایشان ملکی از نور روی او خلق نموده در آسمان چهارم اشتیاق م
بر منبری از نور متمکن ساخت وملائکه کرام بطوف آن
مستبشر ومسرور بوده هر شب جمعه وروز جمعه هفتاد
هزار نوبت آن ملک را زیارت نموده ثواب آن وثواب
جمیع تسبیحات وتقدیسات ایشان هدیه محبان
انحضرت است واین روایت روشنترین دلایل داله
بر مطلوبست واکر از این روایت تشفی تمام روی نموده
هنوز شیطان لعین حلقه جنان ابواب شکوک و
اوهام باشد بکتاب مصباح شیخ طوسی قدس الله
سره العزیز رجوع نموده از مکاید آن عدوی قدیم
خلاصی باید جست مضمون آنکه در شب معراج امور از
امور عجیبه که بنظر سعادت اثر خیر البشر رسانده صورتی

بود که از ترکیب شتران دنیا حکایت نموده ملحوظ
ملاحظه نبویه کشت بروجهی که متسلسل ومتصل
بوده در اطراف آسمانها بسیار بودند وچون حضرت از
جبرئیل علیه السلام تحقیق حقیقت این امر نمود چنین
معلوم شد که کتب فضایل علی ابن ابی طالب است
که بر اهل آسمانها جلوه مینمایند واین منقبتی است
که احدی از مقربان درکاه الهی بان فایز نکشته دلیل
افضلیت انحضرت از صفحه امکان بشری محو ومعدوم
بوده حضرت رسالت خطاب بان والا رتبت نموده که
یا علیّ لا یَعرِفُکَ اِلّا اللهُ وَاَنَا مذکور است که حضرت
صاحب الامر در زیارت انحضرت برین کلمه اختصار نمود
که اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَجهُولَ القَدرِ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ
وان عجایب حالات انحضرت دیکری آنست که وقت
ولادت مصدر خارق عادت شده بقراءت جمیع
کتب منزله سماویه اشتغال نمود چنانچه در مصباح
الانوار شیخ الطایفه وکتاب روضة الواعظین شیخ
المشایخ شیخ مفید رحمه الله با زواید لطیفه وکتاب
غایة المطلوب در کتاب شیخ برسی نور الله مضجعه
بذکر آن مفصلا شروحا مصرح است لکن درین رساله
که مدار بر اختصار است برانچه محمد ابن محمود ابن ذکریاء
مکونی قزوینی شافعی در رساله خود ذکر نموده اختصار
مینماید ومجملی از عبارت آن کتاب که چون وقت ولادت
شاه ولایت تحقیق کردید ابن عباس از قتیبه نقل میکند

یا ابن الغیب علیه السلام علیکم

در مسجد الحرام حاضر بودم که فاطمه بنت اسد بیکی از ارکان
کعبه مستند شده میکفت الهی بحرمت این خانه و بحق
این فرزند اعلا مرتبه که در شکم دارم و میدانم که یکی از
اولیاء و مقربان درکاه تست چون مرا غمی و المی رو مینماید بامن
سخن میکند و مرا تسلی مید هد و مونس شبهای من می
باشد که وضع حمل این مولود بر من آسان کردانی و هنوز
مناجات آن محرم و مادر اشراف اولاد بنی آدم اتمام نیافته
بود که رکنی از ارکان خانه کعبه شکافته فاطمه باشاره
ربانیه داخل کردید باز بیکدیکر اتصال یافت و بعد
از سه روز همان طرف مفتوح کردید فاطمه بیرون
آمد آن آفتاب آسمان اعزاز در کنارش کرفته روشنی
بخش عرصه هستی کشت از فاطمه منقولست که وقت
بیرون آمدن از خانه مقدسه آوازی شنیدم که ای
فاطمه او را علی نام کن که من علی الاعلا و او علی مرتضی است
و او را از محض قدرت خود آفریده ام و با سمی از اسماء
خود اختصاص دادم و بآداب ربوبیت مؤدب ساختم
و اوست که خانه مرا از شرك مشرکین پاك خواهد ساخت
و مرا تعظیم و تکبیر نماید و وی را عالم علوم خود کردانیدم
و بعد از پیغمبر من امام و جانشین او باشد و بهشت
بر دوستان او مباحست چنانچه دوزخ بر دشمنان او
و در کتاب مذکور نوشته که چون چشم مبارك شاه ولایت م
بر جمال پیغمبر افتاد خندان شد و کفت اَلسَّلامُ عَلَيْكَ
يَا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وسیل بجانب آنحضرت

نموده متوجه قراءت بعضی از آیات قرآنی که هنوز نازل
نشده سوره قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ را تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بود
برخواند و پیغمبر علیه السلام فرمود قَدْ أَفْلَحُوا بِكَ يَا عَلِيُّ
وَأَنْتَ وَاللهِ أَمِيرُهُمْ مراد انست که نجات و رستکاری
امت ببرکت تست و تو امام ایشانی و علم ایشان از علوم
تو ماخوذ است و این کلمه تا اینجا موافق عبارت قزوینی است
که شافعی مذهب بوده و عبارت علمای امامیه رحمه الله
علیهم مشتملست بر انکه کتب منزله سماویه را برخواند
تمامی قرآن را که هنوز نازل نشده بود قراءت نمود و سایر
اوصیا و انبیا تمامی میانه نبی و ولی کفته شده بعد از آن
بحالت طفولیت رجوع فرمود و چون این دانسته شد
باید دانست که بر صاحب عقل کامله و اعتقاد درست
واجب است که بنظر اذعان و قبول در مدلولات روایات
دالّه بر عجایب حالات آنحضرت نظر نموده العیاذ بالله
انکار از آن در خاطر نکذرانند که انکار بعضی انکار تمامت
و امیر المؤمنین فرموده که هرکه در قبول نمودن اسرار فضایل
و حالات آنحضرت تامل نموده هرکه کوید از چه سبب
یا از چه جهت و چون و چرای بر زبان جاری کرداند یا در
خاطر کذراند از زمره اهل ایمان بیرونست و از حضرات اهل
بیت علیهم السلام منقولست که ما اسرار خداییم که مارا بامانت
در هیاکل بشریه کذاشته اند ظاهرا مراد آن باشد که
ذات ایشان متخلق باخلاق ربانی کشته متصف باوصاف الله
و تنبیه فرق تخلق و تحقق آنست که تخلق و تزکیه نفس و تخلیه آن

ما مور ربانی و مناشابهما من الاوصاف و مقربان درگاه
اله نظر بان مناسبت مکتبی ان یکتای اسرار ربانی شد
مستحق مرتبه امانت و خلافت گردند و غزالی میگوید که
لم یکن ادم مستحقا للخلافة الا بتلك المناسبة و ذلك
امر ربانی کما قال الله تعالی یسئلونك عن الروح
قل الروح من امر ربی ان امر ربانی خارج عن حد
عقول الخلق غرض غزالی انست که اسرار الهی و مناسبات
تامه میانه بندگان خالص او نه امریست که گفته و نوشته
تواند شد زیرا که بسیار از امور باشد که از حد ادراك
خلایق خارج باشد چنانچه از اعراب حقیقت روح
سؤال نمودند حق تعالی فرمود که روح امریست خدایی
که عقل ادمیان از عهده ادراك ان بیرون نتواند امد
وهم چنین اسرار الهی و مناسبات خفیه میانه حجج الهیه
بنوعی اختفا یافته که عقل را در ان مدخل نتواند بود و چون
اصحاب حقیقت را فی الجمله اطلاعی بر ذاتیات اهل
بیت رسالت استعداد ایشان در قبول رتبه ربوبیت
انوار الوهیت فی الجمله حاصل است از ینجهت بعد از
ستایش ان زمره مطهره اشاره ببعضی از مقامات قرب
ایشان نموده اند گفته اند الانسان الکامل من حیث
الحقیقة والمرتبة لا واسطة بینه و بین الحق کرده
حقیقت برزخ جامعه بین صفات الوجوب والامکان
قلة الاحاطة بالطرفین یعنی انسان کامل که در ینمقام
حضرت رسالت و خاتم الولا و ذریه طاهره ایشان است

واسطه میانه ایشان و میانه الله تعالی برطرف شده
یعنی اینجا حجابت میانه خدا و بندگان که سبب بعد
بنده از مقام قربت در مادهٔ ان زمره مقدسه
برطرف بوده تعلقات صوریه دنیویه اصلا در ماده
ایشان موجب شغل نفس از توجه بجانب مبدا نشده
ایشان جامع صفات وجوب و صفات امکانند
و سر این سخن انست که چون محبت تامه خالصه میانه
خدا و بندگان مخلص برحد کمال ایشان بخلعت نامی
گرامی اوصاف خود سرافراز فرموده بر مسند عزت و
اختصاص بصفات ذات احدیت متمکن سازد تا هنگام
محبت و محبوبیت بجایی رسد که غیر از انکه ذات ربوبیت
بوجوب وجود و ذات بنده بامکان موصوف باشد
مغایرت صفاتی در میان نباشد و قبل ازین مذکور
شد که چون پارهٔ اهن که حداد بکوره برد بعد از لحظه
فرق میانه او و میانه اتش نماند چه رنگ او رنگ اتش
و فعل او فعل اتش میکرد و چون اینمعنی بغایت دو
پس تعجب نباید نمود که اگر بعضی ذوات مقدسه بواسطه
شدت مناسبت و کثرت خدمت در بارگاه ربوبیت
و مراعات رضای حق تعالی در جمیع حالات ظاهر و
باطن و انقطاع از ماسوی و مجاورت درگاه الهی چراغ
حالات ظاهر و باطن را از نور ذات صفات الهی روشن
گردانید اینمعنی موجب امتیاز او از دیگران گردد
بنوعی که فعل ایشان مثل فعل اتش کرده بوده دیگری از اینان

بمثل آن عاجز باشد چنانچه در ماده باده آهن فهمیده
شد ای برادر زنهار که بفریب شیطان از راه نروی
ودر بیابان فکرهای باطل وخیالات فاسد سرگردان
نگردی که حضرت امیر المؤمنین بسلمان خطاب نموده
که یا سلمان المؤمن الممتحن الذی لم یرد علیه شیء من
امرنا الا شرح الله صدره لقبوله ولا یشك ولا یرتاب
ومن قال هناك لم وبم وکیف فقد کفر خلاصه
معنی آنست که مؤمن خالص صادق العقیده آنست که آنچه
از حالات وکمالات وخوارق عادات که از جانب ما یا وی
نقل نمایند هرچند غریب وعجیب باشد باید که بصفا
خاطر وسینه صافی آنرا قبول نموده وشکی وخلافی در
خاطر نگذراند وهر که درین امر سلیقه نموده بکم وکیف
وچون وچرا بگشاید که تحقیق آنچنان کسی کافر است
ودرین باب سخن بسیار است لکن خارج از دایره اختصار
واز حکایات حسنه درین باب از کتاب حسن ابن علی
طبرسی آنست که میگوید که تتبع آثار واخبار وکتب علمای
تاریخ نمودم چنین ظاهر شد که خلیفه وقایم مقام انبیا
از اولیا وذریت واقربای ایشان بیرون نبوده ودر هیچ
وقت بیگانه جانشین پیغمبر نبوده چنانچه آدم را شیث
که هبة الله نام داشت ونوح را پسر وی سام ابن نوح
وابرهیم را اولاد وی اسمعیل واسحق ویعقوب را یوسف
وموسی را هرون در حال حیات ویوشع ابن نون بعد
از وفات وی ویوشع ابن عم او بوده وداود را سلیمان

وعیسی را یحیی وعیسی ویحیی پسر خاله یکدیگر بوده اند
وذکریا از خویشان عیسی بود والبته انبیا آنچه کرده اند
باجازت الهی بوده پس این معنی سنتی باشد از جانب
خدای تعالی ومیفرماید که سنة الله من قد ارسلنا
قبلك من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلا غرض آنست
که باید طریق تونیز موافق قانون انبیا باشد وظاهر است
که مراد نه امر شریعت زیرا که آن منسوخ است پس مقصود
معارف الهی وامر خدای خواهد بود وظاهر مراد از
آیه فاتبعوا ملة ابرهیم نیز امر خلافت که مخصوص ذریت
اوست **دلیل سیم از آیات قرآنی** بر خلافت آن مرکز
دایره خلافت وولایت بتصریح دوست ودشمن آنست
که علامه حلی نور الله مرقده نقل نموده از کتب اهل
خلاف بتخصیص کتاب حلیه وکتاب احمد حنبل موفق
مکی الخوارزمی مسطور است که ابن عباس روایت نموده
که روزی در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله با جمعی از بنی هاشم نشسته بودیم ناگاه ستاره درخشان
از آسمان نزول نموده متوجه زمین بود چون چشم حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله بران افتاد فرمود در خانه
هر که این ستاره نزول نماید صاحب الخانه بعد از من
خلیفه ووصی وجانشین من باشد وستاره مذکور
بحضور جماعت مذبور در خانه آن آفتاب آسمان ایمان
نزول نموده این معنی موجب نایره حسد حاسدان
شده بی اختیار بر زبان آوردند که رسول الله در ماده

اعتبار و عزت علی ابن ابی طالب کار بجای کشیده که بطغیان
و غوایت انجامید و هنوز سخن ایشان اتمام نیافته بود که
جبرئیل علیه السلام باوایل سورهٔ والنجم نزول نمود
بسم الله الرحمن الرحیم وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ
مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ
إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ حاصل
مضمون آیه شریفه من حیث ظاهر قسمی است که الله تعالی
یاد مینماید بر صدق کلام حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و مبالغه در آنکه آنحضرت گمراه نبوده و ضلالت
نیافته و خلاف فرموده الهی حرفی نگفته و پیروی هوای
نفس نکرده یعنی در مادهٔ خلافت حضرت امیر المؤمنین
بمقتضای خواهش خود چیزی نگفته تا وحی بدو نیامده
و جبرئیل پیغام گذاری نکرده او بخودی خود ذکر این حکایت
ننموده پس مفاد آیه این باشد که علی ابن ابی طالب بعد
از حضرت رسالت خلیفه و جانشین آنحضرت بوده
بفرموده الهی این منصب بوی مفوض گشته و همچنین
مشعر است بآنکه امامت امری منصوص من الله است که تا از
جانب الهی بشخصی از اشخاص مفوض نگردد حضرت رسول
بمجرد رای خود و مقتضی خاطر شریف خود رجوع بکسی
ننماید و مائده مقام است آنچه در کتاب مسمی بمشارق
الانوار از ابو سعید خدری نقل نموده که وی از حضرت
امیر المؤمنین روایت مینماید که آنحضرت میفرموده که مائیم
اهل بیت که حق تعالی اختصاص داده ما را برحمت و حکمت

و نبوت و عصمت و ختم رسالت و مائیم رایات حق و
اعلام دین و سادات مؤمنین و اخوت حضرت رسول
بمن متعلق گشته و خازن علم آنحضرت منم و صدیق اکبر
و فاروق اعظم منم و غیر من کسی که گوید کذاب و مفتری
باشد و مثل این روایتست آنچه در کتاب مذکور بروایت
شهاب ابن طارق از حضرت امیر المؤمنین ذکر یافته
که چون بیان اوصاف امام میفرمود فرمود امام خلیفه
الله و حجة الله و حجاب الله و حق تعالی او را اختیار
نموده و بر اسرار خود اطلاع داده و بر خلایق واجب
ساخته اطاعت او را و تقدیم او بر خلایق نموده
و او را معزز و گرامی فرموده و اختیار مهمات ربانیه
در آسمان و زمین بوی حواله نموده پس هر که بروی تقدیم
نماید کافر گردد وی آنچه اراده [illegible] بآن تعلق گرفته باشد
بجای آورد و آنچه در تحت مشیت الهی باشد اراده
امام بهمان متعلق باشد و فرمود که از خصایص امام
آنست که بر بازوی وی نوشته باشد وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ
صِدْقًا وَعَدْلًا و از علامات امام آنست که علمی میان
آسمان و زمین جهت وی منسوب گردد که اعمال عباد
در آنجا نقش بسته امام مشاهدهٔ آن نماید و از خواص
امام آنست که مطلع ضمایر و امور مخفیه از جهید دانش
او بیرون نباشد و تصرف او در امور کافه عباد بامر الله
تعالی محقق گردد و آنچه میان مشرق و مغرب در جهه
ظهور یابد در آیینهٔ رؤیت و مشاهده وی مرتسم باشد

وچنین [illegible] علویات وسفلیات وطبقات آسمان وزمین
بروی [illegible] باشد وزبان جمیع [illegible] غان داند وفرحی
که امام [illegible] عبا ودرد وایست یعنی [illegible] مصیبت و
بلا کرفتار [illegible] کرده امام پناه مردم بود و [illegible] ایشان
نماید وحاکم وامر و ناهی درمیان مردم و [illegible] ازذنوب
ومعرا از عیوب وحید زمان وخلیفه خدا در زمین
وآسمان وطبیب ورفیق وبرادر وشفیق وآسمان سایه
کستر ونعمت خدا برخلق ودر خُلق بی بدیل ودر مکارم
بی نظیر ودر معالم آفتاب تابنده ودر مواهب چشمهٔ
زاینده وپدر یتیمان وغم خوار اسیران ومونس غریبان
وانیس بیکسان وهم نشین درویشان باشد وبعد
ازان میفرماید که امام سریست که عقل در وحیران وعلما
سرکردان وفصحا عاجز ازبیان وشعرا بریده زبان وخطبا
لال وبلغا عاجز از مقالند ومیفرماید که کمان نبری
که این اوصاف درغیر اهل بیت نبوی صورت یافته دیکری
بان اتصاف نتواند یافت هَیهَاتَ هَیهَاتَ جَازتْ فِی
الاَلبَابِ وَالعُقُولُ تَاهت اَوهَامٌ فِیهَا اَقُولُ تَصَاغَرَتِ
العُظَمَاءُ تقَاصَرتِ العُلَمَاءُ وَکَلَّتِ الشُّعَرَاءُ وبَکَمَتِ
الفُصَحَاءِ وَلَکِنَتِ الخُطَبَاءِ عَنِ الوَصفِ وترجمه عبارت
اینست که درشان اولیا حیرانست عقلها وفهمها وسرکردانست
وهمها درانچه میکویند بزرکان درین امر
صغیرانند یعنی چنانچه اطفال درفهمیدن اکثر اشیا
عاجزاند بزرکان که درین مقام صاحبان کمال اراده

شده

شده درفهمیدن اسرار امامت شبیه اطفال ومردم
نادانند ومیفرماید که علما درفهمیدن این امر قاصرو
شعرا کاسر وفصحا نی زبان وبلغا شکسته بیانند
واکر بر ترجمه عبارت آنحضرت درین امر قیام نماید
ازکنجایش این رساله برون بوده کتابی علیحده باید
نوشت باید که اوصاف مذکوره وشرایط مسطوره
درکتب ورسایل ایشان بعبارات مختلفه مذکوراست
چنانچه در متن فصوص ثمین ذکر یافته که امام وخلیفه را
ناچاراست ازانکه مقصود الهی از اسرار مخفیه در خلقت
خلایق وا داده وی از اصناف مخلوقه حَتَّی الطُّیُورِ
وَالدَّوَابِّ وَالحَشَرَاتِ وانچه در دایره خلقت وموجودیت
قدم کذاشته تمامی مرکوز خاطر خلیفه بوده چیزی
از معلومات ربانیه مجهول وی نباشد والا استعداد
امامت در وی نبوده خلیفة الله نتواند بود بنابرین
انکه اَقِیلُونِی کوید درمقابل انکه سَلُونِی فرماید وانکه
درمیدان تبیان مسایل دینیه لکد کوب عورات
ومخدرات کردد دربرابر انکه توریة وانجیل وزبور
وفرقان را در ساعتی واحد قرائت نماید این قسم
جُهّال مستحق خلافت رسول دانستن بثالث ثلاثه
قایل شدن ومقام نبوت ورسالت مخصوص مسیلمه
کذاب شناختن است ودرین معنی کفته اند **نظم**
یقین بدان که سلونی برادر اقیلونی نیست • چرا برون روی ای خواجه
از ره انصاف • امام نص خدا باید وصی رسول •

ودر

دانت م

نزانکسی که تواش نام میبری بکزاف همانا ارتکاب
خلافت نبوی از غیر اهل بیت انحضرت واعتقاد حقیقت
خلافت ایجماعت از ظواهر حالات کثیری از امت مفهوم
میکردد واکر موافق عقیده این طایفه بوده ظاهرا
وباطنا بر این اعتقاد باشد این بلیه کبری وخطیه
عظمی بشومی تلوث مادهٔ خلقت ومیاه غیر طاهره متنجسه
بانجاس مخالف خاندان نبوت ومکون نطفه از مادهٔ
غلیظه غیر خالصه عداوت دودمان ولایت دامن کیر
شده باشد چنانچه مضمون کلام سید العابدین امام
الباکین ثمرهٔ شجرهٔ خاتم المرسلین علی ابن الحسین
زین العابدین علیه السلام از ان حکایت مینماید نظم
وَمَنْ سَرَّنَا نَالَ مِنَّا السُّرُورَ وَمَنْ سَاءَ فَاسَاءَ مِيلَادُهُ
وَمَا فَازَ مَنْ فَازَ اِلَّا بِنَا وَمَا خَابَ مَنْ حُبُّنَا زَادُهُ
حاصل ترجمه کلام انحضرت اینست که هر که باعث حصول
سرور ونشاط ایشان کردد ایشان نیز سبب مسرت
وخوشحالی ایشان باشند وهر که با ایشان بدی کند بواسطهٔ
بد بودن وچرکینت محل ولادت وی بوده این کنایه
است از انکه او از نطفه حلال حاصل نشده حاصل بیت
دیکر انست که هر که بدرجه ومنزلتی رسیده در روز
قیامت ناجی ورستکار باشد ببرکت اطاعت ایشانست
وهر که توشهٔ سفر سعادت اثر صحرای محشر از مایده کثیر الفایده
محبت اهل بیت رسالت حصول یابد محروم از رحمت الهی
نبوده باشد از درکاه بی [illegible] نکشته باشد

امید وار بوده که بان رفع عذاب وعقاب از دخول بهشت
بحجابت بمقصد فایز کردد ودر یمقام افرین تمام
بر سر کرده سلسله محبین سدحت ایین ومادحین حبیب
رب العالمین که بعضی از جواهر ثمینه در رشته نظم
منتظم کرده ایراد نظم هوای مرتضی دانی کرانیست
هر انکس را که مادر پارسا نیست اکر اصلش درست وپاك
باشد دلش را میل با پاکان چرا نیست خطای مادر
اند روی اثر کرد صوابست اینکه میکویم خطا نیست
بیا تا از ره انصاف یکره بکویم کر تو را میل جفا نیست
سلونی با اقیلونی برابر همین دانی تو را شرم حیا
نیست تمنای رحیق کوثرم هست دلم را ارزوی دو
غبا نیست دلیل چهارم چون بدلیل حق ثابت شد
وسابقا فی الجمله اشارتی باین معنی نموده شد که
امام زمان می باید که بصفت عصمت اتصاف داشته
باشد واز کناهان صغیره وکبیره عمدا وسهوا ونسیا
بری بوده ظاهرا وباطنا تزکیه یافته از ینجهت مستحق
خلافت رسول ومستوجب نیابت الهی وامین خدا بر خلایق
وحجت نبوی در مشارق ومغارب کردد وحق تعالی
در ایه مطهره یعنی اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ
اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا تصریح بعصمت اهل
بیت نموده زیرا که ذهاب رجس از ایشان فرموده یعنی
انچه موجب چرکینی وخبثی تواند بود از ارتکاب
خطیئات وسیئات صوریه از اسباب [illegible] از درکاه

ربوبیت وصیانت نفس از آلودکی واجتناب باطنی حسد
وکینه ونفاق وحب جاه وکسب مال اعم از حلال وحرام
وکتمان حق وریا ومرایا وسایر امور مذمومه که بسبب
نجاست باطنیت تمامی را از ایشان دور کرده اند ودرین
امر مبالغه تمام فرموده چنانکه از کلمه وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا ظاهر است پس دانسته میشود که غرض حق سبحانه
وتعالی از نزول این آیه اظهار استحقاق امامت وخلافت
اهل بیت رسالت است بنا برانکه کیفیت شرط امامت
عصمتست والله تعالی بیان عصمت ایشان واختصاص
این عطیه در ایشان که لفظ اِنَّمَا افاده آن مینماید فرموده
پس ایشان مِنْ جانب الله واثبات عصمت ایشان
درست شد واگر کسی مثل معاند رازی ونظیر وامثال
وی مناقشه نماید محمول بر عداوت اهل بیت رسالت است
وان الجمله انچه از ورود درین آیه نقل شده اول منع لزوم
عصمت است بنا برانکه ذهاب رجس در ضمن عدالت نیز
محقق است جواب آنست که الف لام الرجس درین مقام
الف لام جنس است یا الف لام استغراق وبر هر تقدیر
افاده عصمت مینماید زیرا که اگر حقیقت الرجس وماهیت
وی با تمامی افراد چون در ماده اهل بیت رسالت منتفی
باشد این معنی مستلزم ثبوت عصمت است زیرا که مقصود
از عصمت همین است که فردی از افراد مسمی بر جنس در
ایشان صادق نباشد والف لام مذکور در کلام بوجهین
الرجس خواه الف لام جنس وخواه الف لام استغراق مفید

مقصود است

مقصوداست دیگر از قراین عداوت وی اینست که گفته
که لازم اینست که چون ارادهٔ الهیه بچیزی تعلق گیرد
وانچه بفعل آید بنا برین شاید اراده ذهاب رجس نموده
مراد فعلیه نشده باشد جواب این شبهه بردو وجه
صورت پذیر است وجه اول میان اصحاب وطایفه
مخالفین منازعه است در انکه طلب واراده عین
یکدیگر است یا مغایرت بینهما واقع است وزعم مخالفین
آنست که غیر است واستدلال نموده اند که چون ابوجهل
مکلف بایمان شده بی دغدغه طلب ایمان از وی شده
واراده الهی بتحقق آن تعلق نیافته بنا براینکه اگر اراده
شدی بایستی که بفعل آید والا عجز بر الله تعالی لازم
آید واین دلیل اگرچه فی نفسه مدخولست اما درین
مقام معاند مذکور ملزم بقاعده مقرره ایشانست
چه ظاهر است که چون اراده ذهاب رجس نموده باید
که البته بفعل آمده باشد والا عجز لازم آید تَعَالَى اللهُ
عَنْ ذَلِكَ وجه دویم انکه فرقست میان اراده الهی بفعل
غیر وبفعل الله تعالی لا غیر چه در صورت اول ممکنست
که مراد بفعل نیاید بنا برانکه ارادهٔ مکلف نیز بایقاع فعل
مفروض در تحقق آن فعل دخل دارد بخلاف افعال الله که
چون اراده ربانیه درین صورت علت تامه حصول
مقصوداست وتخلف معلول از علت تامه محال ظاهر است
که صدور فعل الهی بر غیر اراده الهیه توقفی ندارد وبنا
برین چون عصمت فعلیست از افعال الهی در شخصی از

اشخاص بارادهٔ الله تعالی تحقق می یابد و بنده را او اراده
او را در وجود و عدم امر مذکور دخلی نیست بنابرین
چون ارادهٔ الهیه بآن تعلق پذیرد بی تامل و تاخیر
تراخی تحقق کرده واینچه در مادهٔ حصر حضرات مستفاد
از آیه شریفه و نقل شده خالی از قصوری نیست لیکن
استعمال این کلمه در قرآن عزیز شایعست و درین مقام
معلومست که حق جل و علا ارادهٔ انحصار عصمت در اهل
بیت رسالت از جمله امت نموده نه انحصار ارادهٔ
الهیه در ذهاب رجس لا غیر دیگر از مناقشات عنادیه
آن و منقول است که ذکر آن درین رساله مستلزم طول
کلامست و تمامی آن با اجوبهٔ تامهٔ کافیه در رسالهٔ کبیرهٔ
این حقیر تسطیر یافته دلیل پنجم آنکه چون از آیات بینات
قرآنی که قلیلی از آن درین رساله ذکر یافت ثابت شد
که خلافت اهل بیت رسالت منصوص بوده باشارهٔ ربانیه
بایشان منصوص گشته و حضرت الله تعالی خطاب
بحضرت رسالتمآب نموده که قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ
اَجراً اِلّا المَوَدَّةَ فِی القُربیٰ یعنی بگو یا محمد بامت خود
که مرا در امر رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و عداوت
قریش و ترک وطن مالوف و ارتکاب محاربه و مقابله
با اداني و اجلاف عرب و استماع اسناد سحر و لوازم
آن از شما امید اجری و عوضی و منفعتی نیست الا یک
چیز که همانا در برابر تمام امر مذکور است و گویا علت
غائی از بعثت و لوازم آن همانست و آن محبت و مودت

اهل بیت رسالت است و چون اقل مرتبه دوستی و مودت
استرضای ایشان و اطاعت اوامر و نواهی ایشانست
و تقید بمتابعت ایشان بر غیر حجت دانستن قول
و فعل ایشان و اجتناب و احتراز از مخالفت مخالفین
ایشانست درین آیه اشاره باطاعت ایشان من کل الوجوه
و مخالفت با مخالفین ایشان نمود غرض از نزول این آیه
تخصیص امامت اهل بیت علیهم السلام است خصوصا
که در کتب حدیث و عبارت حضرت پیغمبر و وصای
وی در امر امامت ایشان بغیر از اطاعت ایشان از جهت
امامت بجهت چنانچه از اطاعت غیر بغض و عداوت
و ظاهر است که میانه هر دو شخص که متحقق باشد ضرر دینی
و دنیوی در اطاعت محجوب نبوده بلکه منافع دادین
ترتیب یابد اگر درین صورت اطاعت آن شخص نموده
مطیع فرمان خصمای وی باشد دوستی برطرف بوده
بدشمنی مبدل گردد چنانچه اصحاب پیغمبر در مادهٔ اهل
بیت رسالت ترک مراعات مدلولات قرآنی و روایات
نبوی نموده بر طبق یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِه انحراف
از مقتضیات آن نموده در تحت توبیخ یَحسَبُونَ اَنَّهُم
یُحسِنُونَ داخل بود موافق مدلول مَنِ اتَّبَعَ هَوٰیهُ بِغَیرِ
هُدًی مِنَ اللهِ طریق ضلالت اختیار نموده و تابع
نفس خسیس که کفر ابلیس از آن مقوله است هادی و رهنما
منصوب از جانب حق سبحانه تعالی را واگذاشته مانا
مصداق مفهوم حَبِطَت اَعمالُهُم فَلا نُقِیمُ لَهُم یَومَ القِیٰمَةِ

وزنا کردیدند و مناسب مقامت اینجر در کتاب حسن
ابن علی طبرسی مذکور است که حق سبحانه و تعالی در
سوره مریم فرموده بعد از ذکر انبیا علیهم السلام که
فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا
الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا چنانچه بعد از رحلت رسول
خدا ایشان در خانه کذاشته صحابه وی را ترك داده بودند
و بطلب خلافت رفته تفکر مینمودند که اگر متوجه
نماز رسول شوند مبادا امر خلافت بر بنی هاشم قرار گیرد
و مراد از اضاعوا الصلوة نماز بر جنازه آنحضرتست و از
وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ استعداد امر خلافت و شکی نیست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از حکایت جیش
اسامه که با وجود انعقاد مبالغه و تکرار کلمهٔ لَعَنَ اللّٰهُ
مَنْ تَخَلَّفَ جَیْشَ اُسَامَة وحکایت مانع شدن عمر لعنه الله
از نوشتن حجتی که حضرت رسول اراده فرموده بود و
عبارت عمر بی‌توجه که دَعُوا الرَّجُلَ فَاِنَّهُ یَهْذِی دویم
تجدید وصیت بخلافت امیر المؤمنین و بر درجهٔ اول
از منبر نشستن و این کلام بزبان اعجاز انتظام دادن که
اِنِّی تَارِكٌ فِیكُمُ الثَّقَلَیْنِ كِتَابَ اللّٰهِ وَعِتْرَتِی اَهْلَ
بَیْتِی اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا اَبَدًا سیم مَثَلُ اَهْلِ
بَیْتِی كَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِیهَا نَجَی وَمَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَقَ و در حین بیماری اعراض نمودن
روی مبارك از اصحاب کردانیدن و با وجود نهایت
ضعف بر امیر المؤمنین و فضل ابن عباس تکیه نمودن

وبمجد

و بمسجد رفتن و ابوبکر را از پیشنمازی معزول ساختن
تمامی دلیل آن رد کی پیغمبر است از اصحاب بلا شبهه
و ارتیاب و حق جل و علا میفرماید که وَالَّذِینَ
یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَاُولٰئِكَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ فِی
الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ حاصل آنکه وجوه داله بر کفر اصحاب
و ظهور صحت لعن بر ایشان از اندازهٔ شمار افزونست
و هیچ امر از امور دنیه بآن مثابه از وضوح نیست
دلیل ششم از آیه شریفه اِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا
که حضرت ابرهیم علیه السلام بآن اختصاص یافته
طریق استدلال آن آیه شریفه اینست که الله تعالی حضرت
خلیل را بشارت میدهد بامامت و میفرماید که
بدرستی که تو را امام آدمیان کردانیدم یعنی کردانندهٔ
توام برای امامت بنی آدم حضرت ابرهیم بعد از شنیدن
این نوید فرمود که وَمِنْ ذُرِّیَّتِی یعنی ذریت من نیز
امام مردمان شده بآن مرتبه میرسند حق سبحانه
و تعالی در جواب وی فرمود که لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ
یعنی خلافت و امامت که عهد خدا عبارت از انست
بظالمین نمیرسد و این جوابیست مشتمل بر کمال بلاغت
و مبالغه در آنکه کمان ابرهیم آن باشد که هر که ذریت
آنحضرتست سزاوار مرتبه خلافت و امامت تواند بود
باعتبار ولادت از آنحضرت بلکه کسی بان درجه
تواند رسید که موصوف بصفت ظلم نباشد همچنانکه
ابرهیم که استحقاق این امر او را حاصل شده و هیچ وقت

از اوقات ذامن عصمتش آلوده غبار ظلمی و معصیتی نبوده
بقرینه مقام فهمیده میشود که مراد از ظالم ما لیس بمعصوم
است زیرا که متبادر آنست که حق تعالی والله اعلم در
جواب حضرت خلیل آن اراده نموده که هر که از ذریت
تو بر صفت تو باشد که آن عصمتست مستحق امامتست
پس درین هنگام از عدم عصمت تعبیر نموده باشد
و وجه دیگر آنکه استحقاق امامت از طبقهٔ ظالمین
مسلوبست مقید بوقتی دون وقتی و حالتی و صفتی
از صفات مختلفه نشده باشد محمول خواهد بود
بر جمیع افراد ظلم اعم از آنکه در ماضی واقع شده
باشد یا در حال و استقبال و اعم از آنکه در صغر سن
صدور یافته باشد یا در غیر آن عمدا وقوع یافته
یا سهوا و نسیانا و مراد از عصمت همین است و ازینجا معلوم
شد که شایسته مرتبه امامت من عند الله تعالی حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اهل بیت طاهرین ایند
زیرا که قبل ازین بثبوت پیوسته که عصمت از شرایط امامت
و منحصر در ایشان بوده کسی دیگر از ذریت حضرت ابرهیم
علیه السلام باین صفت موصوف نیست و حق سبحانه
و تعالی تفویض امامت بذریت حضرت خلیل نماید
لا غیر پس امامت مخصوص ذریت طاهره مطهره نبوتیه
بوده دیگران سزاوار آن مرتبه نتوانند بود فایده چون
از مدلول آیه و سؤال و جواب حق سبحانه و تعالی با
حضرت خلیل و اختصاص امیر المؤمنین و ذریت مطهره

آنحضرت

آنحضرت بامامت و خلافت فهمیده شد و این نیز معلوم شد
که حکام ثلثه که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمن است استحقاق
این امر نداشته بنص الهی ازین منصب عالی بی نصیب
بوده تصدی امر مذکور غصبا و قهرا و ظلما و عدوانا
نموده از جادهٔ اطاعت ربانی بغایت دور و مهجور بودند
و این معنی بدو وجه از مدلول آن مستفاد میشود وجه اول
آنکه شرط امامت عصمتست که باعتراف مخالفین ملت از ساحت
قابلیت ایشان دور است وجه دویم آنکه صفت ظلم مانع
از استحقاق است در ایشان باعلی درجهٔ کمال حاصل است
زیرا که در اوقات بسیار و سال و ماه بیشمار به بت پرستی
که اشد مراتب ظلمست اشتغال داشته بلوازم آن عمل
مینمودند و نزد علمای اصول مقرر شده که صدق مشتق
مستلزم بقای معنی مشتق منه است و بنا برین هر که موصوف
بآن بوده اتصاف مذکور اگرچه وقتی از اوقات باشد
مانع استحقاق امامت ایشانست و از مؤیدات حسنه
درین مقام آنست که از ابن مغازلی شافعی و از ابن مسعود
نقل شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
اِنتَهَتِ الدَّعوَةُ اِلَیَّ وَاِلیٰ عَلِیٍّ لَم یَسجُد اَحَدُنا لِلصَّنَمِ
قَطُّ فَاتَّخَذَنِی نَبِیًّا وَاتَّخَذَ عَلِیًّا وَلِیًّا یعنی امر نبوت
و ولایت و امامت بمن و علی منتهی شده و هیچکدام ازمن
و او سجده بت بهیچ وجه ننموده و همیشه خداپرست بوده
ایم پس ازینجهت که عبادت بت از من و از علی صدور نیافته
بود مرا مستحق نبوت و علی را سزاوار امامت و وصایت دانسته

وصیا بر

امر نبوت بمن و وصایت و امامت بوی تعلق گرفت و شکی
نیست که این عبادت از حضرت رسالت بمفهومها مفید
آنست که بت پرستی مانع نبوت و امامت بوده اگر وقتی
از اوقات کسی پیرامون آن شده باشد بدیه عمر بدرجه
نبوت و وصایت وصول نتواند یافت و از نکات حسنه
درین مقام عبادت حسن ابن علی طبرسی صاحب تاریخست
که در سنه سبعین و تسعمائه ذکر یافته خلاصه آنکه بعد
از تتبع بسیار و اقوال علما چنین مفهوم شد که هیچکس از
انبیا در هیچ وقت از اوقات و خلیفه و قایم مقام وی
در هیچ زمان از ازمنه مشرک و بت پرست نبوده اند نه
آنکه قبل از چهل سالگی یا شروع در عشر رابع ایمان آورده
باشد و ترک عبادت سیصد و شصت بت کرده پس
رسول صلی الله علیه و آله که افضل انبیاست چگونه تواند
بود که خلیفه وی چهل و شش سال عبادت لات و عزی
کرده و ارتکاب اکثر معاصی نموده شراب و طعام حرام با
گوشت و پوست مخلوط شده باشد و علمای و خصمای
اهل بیت تمامی معترف اند که علی ابن ابی طالب شرک
نیاورده و پیرامون هیچ قسم از معاصی نشده از اول
عمر تا آخر عمر عزیز بر عفت و عصمت و عدالت و علم
و عرفان بوده این دلیلیست قوی بر استحقاق خلافت
وی و بطلان خلافت دیگرن لمعهٔ ثانیه در ذکر روایات
صحیحه متواتره که مشهور است بین الطرفین که دلالت آن
بر خلافت شاه ولایت روشن تر از آفتاب منیر و به

مشیرات

مشیراست باید دانست که آنچه علمای اهل بیت در قرآن
یافته اند که دلیل خلافت امیر المؤمنین است سیصد
آیت از آیات بینات کلام ربانی است و هشتاد آیه
غیر آیات مذکوره محرر این اوراق به پیروی آن
موفق شده که مجموع سیصد و هشتاد آیت و ظن
غالب آنست که اگر تتبع کامل حاصل گردد بر زیاده
ازین نیز توفیق پذیراست و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که ثلث قرآن در بیان حالات و کمالات اهل
بیت رسالت است و ثلث دیگر در مثالب و مطاعن
مخالفین ایشان شرف نزول یافته و ثلث دیگر ظاهر آن
در بیان احکام شریعت و باطنش در ذکر اسرار و معارف
ربانیه است که آن نیز ثبت دفاتر عوارف و معارف
اهل بیت رسالتست پس مقصود از انزال کلام ربانی
مراعات امور متعلقه بآن سلسلهٔ علیه بوده آن زمره
طاهره جامع جمیع مجامع اول و آخر و ظاهر و باطن قرآن
عزیزند اما در ذکر روایات داله بر مدعا از آن نیز
طلبا للاختصار بر قلیلی اقتصار مینماید حدیث اول
در کتاب حلیة الاولیا تصنیف حافظ ابو نعیم که از
قدمای علمای اهل خلاف است و در کتاب فقیه
ابن مغازلی شافعی و در تفسیر ثعلبی و جمع بین الصحیحین
و کتاب احمد ابن محمد المکی الخوارزمی و کتاب محمد ابن
طلحه در رساله نوادر الاخبار و دیگر کتب مخالفین که
اکثر آن بمطالعه فقیر رسیده و باقی از اعیان علمای

اثنی عشریه که از انجا باسانید معتبره نقل نموده اند
مسطور است که چون اوایل بعثت نبوی این نازل که
وَاَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ یعنی خبر ده و اگاه کردان
و بترسان و امیدوار ساز خویشان نزدیک خود را
حضرت رسالت بر طبق فرموده الهی اولاد عبد المطلب را
که در ان زمان مذکور است که چهل نفر بودند طلب
نموده از اندک گوشت و نان و قدری ماست که
خوردنی شخصی یا بیشتر تواند بود ایشانرا اطعام
نموده تمامی سیر گردیدند و چنان مینمود که از ان
نان و گوشت و ماست چیزی نقصان نیافته بعد
از اظهار معجزه و اشباع جمعی کثیر از طعام قلیل
حکایت بعثت و رسالت خود را بر عرض ایشان
نموده ایشانرا باسلام دعوت فرموده باقرار شهادتین
و اتیان کلمتین مکلف ساخت و ایشانرا بمنافع دنیا
و اخرت و حصول مقامات و اعزاز و امتیاز از غیر
دخول بهشت و وصول بدرجات قرب بارگاه ربوبیت
امیدوار ساخت و فرمود که هر که اینچه گفتم اطاعت
نماید و باظهار کلمتین در جریده اهل اسلام داخل
گردد و اعانت و امداد من در تبلیغ رسالت نموده
مطیع و فرمانبردار الهی باشد آنشخص برادر و وصی
و جانشین من باشد بعد از من هیچکس از ان چهل
نفر که در انمجلس حاضر بودند متوجه جواب نشدند
الا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که اینچه حضرت رسالت

فرموده

فرموده بود و ایشانرا بفعل ان مامور ساخت انحضرت
اطاعت و فرمانبرداری فرمود و اعانت و متقبل
امور انحضرت شد پیغمبر صلی الله علیه و آله از ان
خوشدل و مسرور گشت و تا سه مرتبه حضرت بیان
مدعا بر وجه مذکور نموده در جمیع مراتب ثلث
احدی غیر امیر المؤمنین بحرفی و حکایتی و جوابی
تکلم ننموده بعد از ان حضرت رسول انحضرت را
بمژده برادری و خلافت و نیابت و جانشینی و غیرها
من العهود و المواثیق مسرور و منشرح ساخت و
جماعت مذکور از خدمت حضرت بیرون رفته
ابی طالب را بطریق استهزا تهنیت میدادند که چون
پسر برادرت پسر تو را در دین خود امیر گردانید باید
که تو نیز در دین وی داخل گردی و حکایت طویل
مذکور شده که ذکر ان موجب طول کلام است و این
قصه برین نهج با زواید مفیده در کتب مسطوره
مذکور است و بر اهل عقل خفایی ندارد که این حدیث
روشن ترین دلایل داله مطلوبست **حدیث دویم**
که در ثبوت و وضوح چون پرتو افتاب جهانتاب
در نصف النهار بر معموره و خرابه و بر و بحر و صحرا
و ولایت الحاصل تمامی اقطار ارض الا ظلمات که
استعداد پرتو افتاب نداشته از اکتساب انوار
لمعات وی محرومست حدیث متواتر روز غدیر است
که اغصان اشجار اعتبارش بنوعی از حیطان استشهاد

میانه اخیار واشرار تجاوز نموده که عامه خلایق سایه
نشین وی شده اند وبعضی از کمرهان که ظلمتکده قلوب
غاسیه ایشان اهلیت استناره از انوار فیض اثار سید
ابرار نداشته در بیابان الحاد باوراق شاخسار خار
مغیلان استظلال نمایند سایه نشین شجره مبارکه کثیرة
الثمرة اصلها ثابت وفرعها فی السماء نشده در افتاب
تموز وبیابان بی اب بسایر خاری اسیده وار باشند
ومراد از حدیث مذکور حکایت روز غدیر است که
در کتب اهل سنت مثل صحیح بخاری وصحیح مسلم ونسائی
وابی داود ومسند احمد حنبل وکتاب مناقب ابن
مغازلی در تفسیر ثعلبی وکتاب وسیا وغیرها بطریق
مختلفه مذکور است وابن جوزی میکوید که حکایت
غدیر بصد روایت از طریق اهل سنت نقل شده که
[illegible]اف او انست که متواتر شده چنز دیکر باین مثابه
معلوم نیست که مذکور طرفین شده باشد اکر مثل این
طور چیزی صحیح متفق علیه کسی عمل نماید وبعضی از مناقشات
ومجادلات بیحاصل که مثل ان بلکه اقوی از ان در براهین
وجوب وجود دلایل وحدت ذات ودلایل صحت نبوت
وغیرها من المطالب الیقینه کفته شده متمسک کردد
علاج او شمشیر وخصم او صاحب روز غدیر است و
انچه از تتبع فی الجمله که این فقیر بران اطلاع یافته از
کتب معتبره مخالفین زیاده از سی روایت است که بطرق
مختلفه معتبره مروی کردیده از ابن طلحه در کتاب مطالب

السؤول فی مناقب ال الرسول بعد از ذکر روز غدیر
وبیان کیفیت ان علی سبیل الاجمال چنین مذکور است
که وروی هذا الحدیث من الصحابة عمر ابن خطاب
وبراء ابن عازب وسعد ابن ابی وقاص وطلحة ابن
عبید الله والعباس وابنه عبد الله والحسین ابن
علی وابن مسعود وابی ذر غفاری وابو ایوب
وابن عمر وعمران الحصین وزید ابن الحسین وابو هریرة
وجابر ابن عبد الله ومالک ابن حویرث وابو ذویب
الشاعر ورافع مولی النبی صلی الله علیه واله وسلم
وجریر ابن عبد الله وانس ابن مالک وحذیفة ابن
اسید الغفاری وزید ابن ارقم وعبد الرحمن ابن
عمر الدیلی وزید ابن شراحیل وجابر ابن سمرة و
عبد ابن ربیعة ومحمد ابن طلحة الشامی شافعی در
کتاب السؤول فی مناقب ال الرسول از صحیح ترمذی
از زید ابن ارقم روایت میکند که پیغمبر با امیر المومنین
خطاب فرموده کفت من کنت مولاه فعلی مولاه
یعنی هرکه من صاحب اختیار دین ودنیای اویم علی ابن
ابی طالب نیز نسبت باو این حال دارد وصاحب کتاب
میکوید که این روایت در صحیح ترمذی بر وجه اجمال
ذکر یافته ودر غیر ان کتاب بتفصیل مذکور است
برینوجه که این حکایت بعد از مراجعت حضرت رسالت
از حجة الوداع روز هجدهم ماه ذی الحجة الحرام
میانه مکه ومدینه در موضعی که موسوم بغدیر خم است

وانوزان بجهت بروز غدیر شهرت یافت ودر کتاب
مذکور نوشته که روزی امیر المؤمنین از جمعی مردم که
در خدمت او نشسته بودند پرسید در میان کسی باشد
که روز غدیر از حضرت رسول شنیده باشد که فرمود مَنْ
كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ سیزده نفر از انجماعت اداء
شهادت نمودند عبارت از حضرت شنیده اند تا اینجا
ترجمه کلام محمد ابن طلحه است وبعد از ذکر این کلمات
صاحب کتاب میگوید که چون لفظ مَنْ از الفاظ عموم
است دلیل است بر انکه حضرت رسول مولی وصاحب
اختیار او باشد امیر المؤمنین نیز نسبت باو چنین باشد
وچون این فهمیده شد باید دانست که شیخ محمد ابن طلحه
در کتاب نکته حسنه ادا نموده که چون لفظ مولی در قران
عزیز ان روی مجاز در معانی دیگر مثل ناصر ووارث
ودوست مستعمل شده بنا بران حضرت رسالت تصریح
معنی صاحب واولی بتصرف ننموده مقید بیکی ازین
معانی مذکوره نساخت که دانسته شود که مراد حضرت
رسالت از لفظ مولی انست که هر نسبتی میانه پیغمبر
وفردی از افراد مسلمین باشد همان نسبت بعینه میانه
حضرت امیر المؤمنین وانشخص خواهد بود وبرین تقدیر
مفهوم از كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ انست که هر که من اولی
باو باشم یا ناصر یا دوست یا خویش او باشم امیر المؤمنین
نیز نسبت باو چنین خواهد بود بعد از ذکر این نکته این
مرد کامل فاضل صاحب انصاف اگرچه شافعیست اما چون

دیگران

کناره
دیگران یکباره از دین اسلام نکرده لکن عداوت اهل بیت
بر میان نبسته از ینجهت بعد از ذکر روز غدیر میگوید
که این صریحست در ینکه حضرت رسول امیر المؤمنین را
بمنقبتی ودرجه ومرتبتی مخصوص گردانیده که غیر انحضرت
کسی از حضرت رسالت باین اختصاص ومزیت فایز
نگشته میگوید که باید دانست که مضمون حدیث
مذکور از اسرار ربانیت که در ایه مباهله مندرج کرده
ودر بیان این مدعا چنین میگوید که حق تعالی نفس
نبی وولی را مثل یکدیگر دانسته هردو را در یک
کلمه مندرج ساخته بضمیری که مضاف برسول الله
است مندرج ومتصل گردانیده بنا برین حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه واله نیز موافق فرموده
الهی خواست که انچه ذات نبی بان مخصوص وموصوف
گشته ودرجه که حق سبحانه وتعالی بوی کرامت فرموده
وثابت گرداند که امیر المؤمنین موصوف بان درجه
ومنزلتست چنین فرمود که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ
مَوْلَاهُ تا معلوم خلایق گردد که چون رسول الله اولی
بمؤمنین وناصر ومعین مؤمنین ودوست وسید
مؤمنین وسرور وصاحب اختیار مؤمنین است حضرت
امیر المؤمنین بجمیع اوصاف مذکور متصف بوده
جامع جمیع اوصاف معینه است وبعد ازان که بتوفیق
الله تعالی فاضل مذکور معنی حدیث را درست فهمیده وچون
دیگران از کجی وکج فهمی مبرا ومعرا است ختم کلام برین منوال

فرموده که وَهٰذا مرتبة سامیة ودرجه عایشه ومکانهٔ
رفیعةٌ خصّصه صلی الله علیه وآله بها دون غیره
فهذا اصادر ذلك الیوم عیدًا وموسم السرور لاولیائه
بارك الله آفرین باد برفهم درست محرّر این اوراق معروض
میدارد که چون محبّت اهل بیت نبوی نوریست از انوار
الهی که مشکوة قلوب عارفین از ان تنویر یافته پرتو آن
بر ساحت ادراك صحیحه وافهام مستقیمه تافته جز بتوفیق
الهی واستناده بالطف از انوار عطیّات پروردگاری
وقوع نتواند یافت بنا برین شیخ محمّد ابن طلحه که دیدهٔ
معرفتش بکحل الجواهر محبّت ومنقبت خاندان نبوّت اکتحال
یافته از قرصه معمیه بدان وبدکرداران مصون ومحروس
است بفهمیدن این قسم از امور مخفیّه مندرجه در مکامن
الفاظ وعبارات موفّق گشته بعد از افادات مذکوره
میفرماید که بر پیروی وتتبّع کلمات قرانی وافادات
نبوی چنین معلوم میشود که هر صفت از صفات کمال که
حضرت رسول جهت امیر المؤمنین اثبات آن فرماید
مادام که اوّل حق تعالی ذات مرتضوی را بان توصیف
ننمود واظهار آن نفرموده باشد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله حرات اسناد آن وحضرت امیر المؤمنین ننموده
منتظر اشارات ربّانیه است وانا بجمله چون حق تعالی
بیان این فرموده که امیر المؤمنین ناصر پیغمبر است چنانچه
فرموده فَاِنَّ الله هُوَ مَوْلٰهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ
که مراد حضرت امیر المؤمنین است یعنی ناصر پیغمبر الله تعالی

وجبرئیل

وجبرئیل وعلی ابن طالب بنا برین نیز حضرت اقتضاء
آثار الهی وپیروی اشارات اوامر ونواهی ربّانی نموده
در تعیین آنحضرت جهت امامت وخلافت بکلمهٔ متکلّم
گشت که یکی از معانی مندرجه در تحت استعمال
لفظ مذکور که ناطرست چنانچه حق تعالی او را ناصر گفته
پیغمبر نیز بان اشاره نموده باشد میگویند که شاهد
حال درین مقام آنست که حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه
ذکر نموده که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام
داخل منزلی شد که بنور حضور نبوی منوّر بود وچون
چشم مبارك حضرت رسالت بدیدار فایض الانوار
شاه ولایت منوّر گشت فرمود مرحبا بسیّد المسلمین
وامام المتّقین ومحمّد ابن طلحه میگوید که چون سیادت
مسلمین وامامت متّقین از صفات نفس نفیس سیّد
المرسلین است وحق تعالی امیر المؤمنین را نفس
نفیس رسول دانسته ازینجهت رسول الله نیز اراده
الهی نموده آنحضرت را بوصفی که لوازم صفات آنحضرت
است اتّصاف داده فرمود که سیّد المسلمین وامام
المتّقین وهیچ صفتی از صفات حسنه نباشد که
حضرت نبی جهت ولی اتّصاف آن بی اشاره ربّانیه
باشد واز ینجاست که بروایت انس ابن مالك در
کتاب ابو نعیم از ابو برزه مزبور است که حضرت متوجّه
وی شد فرمود که یا ابا برزه میانه من والله تعالی
در مادّهٔ امیر المؤمنین عهد ومیثاق شده آن عهد

موافقت م

از جانب الهی اینست که فرموده علی ابن ابی طالب علم
راه نمایندکان منست و محل نور ایمان و امام دوستان
من و نور طایفه که مرا اطاعت نمایند و ازین مقوله
سخنان پسندیده و شواهد عادله بسیار است
که حذر از تطویل الکلام عنان جواد خوشخرام قلم از صوب
بیان آن معطوف است ولیکن بذکر مجملی از کیفیت امور
واقعه یوم الغدیر مزین اوراق عقیده صالحه صافیه
اصحاب ایمان است بدان ایدک الله الی سواء الطریق
وسقاک من رحیق التوفیق و التحقیق که چون رسول
آخر الزمان بادای وظایف حجة الوداع قیام نمود جبرئیل
علیه السلام نزول کرده و پیغام الهی برین وجه که شیخ
المشایخ امامیه شیخ مفید رحمه الله بیان فرموده به
پیغمبر رسانید که ترجمه خلاصه آن کلام است که علی ابن
ابی طالب را امام کافه خلایق نموده عهد و میثاق و
بیعت او بر جمیع مکلفین لازم آورده بیاد ایشان آورد
عهدی را که در روز الست از ایشان در باب امامت
و ولایت علی ابن ابی طالب سمت صدور یافت بتجدید
آن پرداخته که پیغام من ببندکان برسان و بکو که علی
ابن ابی طالب بنده من و وصی پیغمبر و خلیفه و حجت
بالغه من بر خلق است بر اطاعت او مقرون بالطاعت
محمد و الطاعت محمد مقرون باطاعت منست و هر که اطاعت
او کند اطاعت من نموده باشد و هر که مخالفت او
کند مخالفت من نموده باشد و علی ابن ابی طالب

علم منست در میان خلایق هر که معرفت او کند داخل
مؤمنین است و هر که او نماید از کافرین است و در این روز
پنهان از جماعت خلوتی ساخت و خزاین اسرار نبوت را
سر کشود و مصالح خفیه الهیه که نزد آن خیر البریه بطریق
ودیعت کذاشته شده بود تمامی آن در جریده معالم
مرتضوی اندراج یافت چون عایشه بامر خلوت و بامور
مخفیه صادره بین النبی و الوصی پی برد و در تحقیق آن
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبالغه بسیار
نموده حضرت در اخفای آن بعایشه نهایت اهتمام
فرموده و تصریح بانکه اکر ترا آکاه کردانم و افشای آن
نموده خلاف امر من نموده باشید و در زمره کفره داخل
کردی و عبارت منقوله درین باب از حضرت رسالت
اینست که فلا تجزی به احدا و لئن خبرت لتکفرت
و ترجمه عبارت آنست که پیش ازین ذکر شد که مشتملست
بر نهایت مبالغه در پنهان داشتن این حکایت و چون
عایشه باخبار نبوی بر نزول جبرئیل و امر الهی بخلافت
امیر المؤمنین مطلع کشت مبالغه پیغمبر را در باب
پنهان داشتن و اختفای آن حکایت منظور نداشته
همان لحظه حفصه دختر عمر را خبر کرد و باتفاق عمر را
ازین قضیه آکاه کردانیدند و بعد از آن ابوبکر و
دیکر منافقین و دشمنان امیر المؤمنین مثل ابوعبیده
ابن الجراح و عبد الرحمن ابن العوف و عثمن و معویه
و باقی اهل خلاف که ذکر خواهد شد مجتمع کشت

هرکسی در باب هلاک پیغمبر اندیشه نموده عاقبت الامر
رای ظلمانی ایشان برین قرار یافت که در راه عقبه ضیقه
واقعست بموسوم بعقبه هرشی چون پیغمبر علیه السلام
بانجا رسد شبی ظلمانی خواهد بود نوعی نمایند که
شتر پیغمبر رمیده ازینجهت شاید حضرت را کوفتی
رسد که موجب هلاک پیغمبر باشد وچون ضمیر منیر
حضرت رسالت که بجام جهان نمای لوح تقدیر است محل
تصویر این تصور باطل گردید عایشه را طلبیده فرمود
اَفْشَیْتِ سِرِّی وَاللهُ یجازیک بِعَمَلِکَ یعنی سر مرا افاش
کردی الله تعالی جزای عمل تو بتو رساند ودر بعضی رسایل
افشای این راز منسوبست بحفصه که او عایشه را خبر
داد وبعد ازان در طی مسافت متهیه بمدینه مطهره
سرعت مینمودند تا بموضعی رسیدند از غدیر خم که بموسوم
بکراع غمیم بود جبرئیل باین نزول نمود که لَعَلَّکَ تارِکٌ
بَعْضَ ما یُوحیٰ اِلَیْکَ وَضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ وظاهر ایه
شریفه مشتملست بر نهایت اهتمام الهی بر خلافت حضرت
شاه ولایت واظهار رنجش از حضرت رسالت در تاخیر
که تا غایت شده ترجمه مدلول ایه شریفه اینست که مگر
اراده توانست که بعضی از انچه وحی بتو میفرستم ترک
نمائی وسینه تو را تنگ نکرده ایم که این قسم از امور
در وی جای گیرد واین معنی متضمن نهایت تهدیدات
بنابرین حضرت رسالت چون بعد از ساعتی از نزول
ایه مذکوره بموضعی موسوم بغدیر خم رسید جبرئیل

دیگر باره جهت تاکید امر مذکور فرود امد این ایه
نزول یافت یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ
رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ
یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ یعنی ای رسول برسان بربندگان
انچه از خدای تو نزول یافته واگر بجای نیاوردی وانچه
مراد منست بربندگان نرسانی پس بر تبلیغ رسالت
نکرده باشی ومضمون ایه مشعر است بانکه اگر در تبلیغ
امر مساهله شده بر حسب اراده الهیه وقوع نباید
همانا که هیچ وجه تبلیغ نشده باشد زیرا که عدم تبلیغ
در بعضی امور عمده حکم عدم تبلیغ در کل دارد واگر
از منافقان که همراهند خوفی ودغدغه باشد خدای
تعالی نگاه دارنده است از شر ایشان وبنابرین حضرت
رسالت در همان منزل فرود امده منبری از پالان شتر
یا بعضی از احجار علی خلاف الاخبار مرتب وصعود بران
نموده خطبه بلیغه مشتمله بر حمد وثنای الهی ونصیحت
اصحاب وبیان خلافت حضرت امیر المؤمنین که من
جانب الله است ادا فرموده وچون ان خطبه خالی از
طول کلامی نیست مشتمل بر فواید بسیار وفصاحت
وبلاغت تمام ایراد ان در خور این رساله نیست لکن
بذکر دو سه کلمه ازان تیمنا وتبرکا مفرح قلوب مؤمنین
است وان انجمله اینست مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اللهَ قَدْ
نَصَبَ لَکُمْ وَلِیّاً وَاِماماً مُفْتَرَضَةَ الطّاعَةِ عَلیٰ جَمیعِ
الْمُهاجِرِینَ وَالْاَنْصارِ وَالتّابِعِینَ بِاِحْسانٍ وَعَلیٰ

وَعَلَى الْبَادِى وَالْحَاضِرِ وَعَلَى الْاَعْجَمِىِّ وَالْعَرَبِىِّ وَعَلَى
الْحُرِّ وَالْعَبْدِ وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَالْاَبْيَضِ وَالْاَسْوَدِ
وَعَلَى كُلِّ مُوَحِّدٍ وَمَاضٍ حُكْمُهُ نَافِذٌ اَمْرُهُ مَلْعُونٌ مَنْ
خَالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّهُ اٰخِرُ مَقَامٍ
اَقُومُهُ فِى هٰذَا الْمَشْهَدِ فَاسْمَعُوا وَاَطِيعُوا وَانْقَادُوا
فَاِنَّ مِنْ بَعْدِى عَلِىٌّ وَلِيُّكُمْ وَاِمَامُكُمْ بِاَمْرِ مِنْ
رَبِّكُمْ ثُمَّ الْاِمَامَةُ فِى ذُرِّيَّتِهِ مِنْ وُلْدِهِ اِلَى يَوْمِ
الْقِيٰمَةِ اِلَّا اَنَّهُ لَيْسَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ اَخِى هٰذَا
وَلَا يَحِلُّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِاَحَدٍ وَغَيْرِهِ مَعَاشِرَ
النَّاسِ قَدْ بَلَّغْتُ مَا اُمِرْتُ تَبْلِيغُهُ حُجَّةٌ عَلَى كُلِّ
غَائِبٍ وَالْوَالِعِ بِالْوَلَدِ ترجمه این عبارت انست که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله خطاب بجمیع
حضاران مجلس نموده فرمود که ای گروه ادمیان بدرستی
که حق سبحانه وتعالی نصب فرمود از برای شما صاحب
اختیاری در امور دین ودنیا وامامی که اطاعت او
فرض است بر جمیع مهاجر وانصار یعنی انها که در خدمت
پیغمبر هجرت نموده ترک وطن اصلی که مکه است کرده
وانها که یاری وید دکاری پیغمبر نموده در نصرت وی
تقصیر نکرده اند که عبارت از اهل مدینه باشند
وانها که تابع اوامر ونواهی حضرت رسول گشته وپیغمبرها
که همچنین اطاعت امیر المؤمنین فرض است بر غایب و
حاضر وعجمی وعربی وبنده وازاد وکوچک وبزرگ
وسفید وسیاه وهر که بوحدانیت الهی اقرار کرده باشد

وحکم

وحکم او بر جمیع مردم جاریست وامر او نافذ است یعنی
اطاعت امر او واجب است ومخالف او ملعون و
تابع او مرحوم است ودیگر جهت تاکید این امر پیغمبر میفرماید
که ای گروه مردمان این اخرین مقامیست که مقیم او
شده ام ودرین مجلس در حضور این جماعت پس گوش
کنید ومطیع وفرمان بردار باشید پس بدرستی که بعد
از من علی ولی وامام شماست بامر خدای شما وبعد از
او امامت خلایق در ذریت من است از اولاد علی ابن
ابی طالب تا روز قیامت وهیچکس غیر برادر من علی
ابن ابی طالب سزاوار امامت نباشد وحلال نیست
امیر بودن بر مؤمنان وسرداری ایشان احدی را غیر
علی ابن ابی طالب ودیگر باره تاکید حکایت مینماید
وپیغمبر میفرماید که ای زمره بنی ادم انچه از جانب خدا امر
شده بود که بجا اوردم وبشما رسانم مضمون کلامی
که بشما بیان کردم وتقریر نمودم حجت است از جانب
خدا ورسول بر هر غایب وبر هر که حاضر این مجلس بوده
ونبوده وبر هر که متولد شده وبر هر که تولد خواهد
یافت پس باید دانست که هر که حاضر است این امر که از
جانب الهی در باره علی ابن ابی طالب صادر شده
بجمعی که غایبند برسانند وهر پدر پسری را ازین خبر
اگاه سازد راوی حکایت مینماید که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه واله بعد از اتمام این خطبه شریفه که
هنوز ازان مرقوم این صحیفه نشده حضرت امیر المؤمنین را

برمنبر شریف جای داده ودست انحضرت را گرفته
بنوعی بلند کردانید که اکثر صفوف اصحاب مشاهده
انحضرت نمودند بعد ازان فرمود که ای مسلمانان
اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِکُمْ آیا نیستم من
اولی بمؤمنین از نفس شما یعنی مرا اختیاری در مهمات
دینی ودنیوی شما بیشتر از اختیار شما نیست همگی
گفتند بلی یا رسول الله همچنین است وتو اولی بمایی
از ما بعد ازان فرمود که مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ
وچون در عبارت گذشته فرموده بود که آیا من اولی
نیستم درین مرتبه فرمود که مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ هر که من مولای
او ویم پس علی ابن ابی طالب نیز اولی باوست وغرض
حضرت ظاهرا در عبارت اولی از لفظ اولی در عبارت
ثانیه از ذکر مولی انست که درین مقام از مولی اولی بتصرف
وصاحب اختیار اراده شده باشد نه معنی دیگر بعد
از اتمام خطبه وتاکیدات واقعه متوجه دعا شده
وانحضرت باین عبارت دعا فرمود که اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ
وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ یعنی الهی دوستی کن با کسی که با علی دوستی
کند ودشمنی کن با کسی که با علی دشمنی کند راوی گوید
که بعد ازین مقدمات تمامی اصحاب بامر الهی واشارت
حضرت رسالت پناهی که بعضی گفته اند که صد وبیست
هزار کس بودند وبعضی کمتر گفته اند بر حضرت امیر المؤمنین
سلام کردند بامیری مؤمنین یعنی اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَمِیرَ
الْمُؤْمِنِینَ چنانچه عمر ازان کلمه تجاوز نموده عبارت بخ بخ

نیز اضافه نموده باین نیز اکتفا نموده گفت اَصْبَحْتَ
مَوْلَایَ وَمَوْلَایَ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ یعنی امام
من وسردار من وسردار همه مؤمنان گردیدی از مرد
وزن واز عبارت عمر نیز مفهوم میشود که معنی اولی
بتصرف از مولی اراده نموده الحق درین مقام ازین
کلمه بهیچ وجه معنی دیگر مفهوم نمیشود وهر که ازین عبارت
معنی دیگر اراده نماید غیر از عناد چیزی دیگر باعث
نخواهد بود مذکور است که شعرای عرب که در انروز
حاضر المجلس بودند بتخصیص حسان ابن ثابت باذن
پیغمبر قصاید حسنه جهت تهنیت این امر در رشته
نظم انسلاک داده که دو بیت ازان در خاطر فقیر
است ∘ بیت بال محمد عرفت الصواب وفی ابیاته
نزل الکتاب وبعد از ذکر حضرت امیر واتیان
بعضی از القاب دیگر انحضرت بیت دیگر اینست
فَضَرْبَتُهُ یَوْمَ حُنَیْنٍ مَعَاقِدُهَا مِنَ الْقَوْمِ الرِّقَابُ
واین شعریت شاعرانه ودر لهجه عرب بغایت پسندیده
وخلاصه کلام انکه میگوید که جای که محل فرود امدن
شمشیر اوست گردن مردم است ومحل بیعت روز غدیر
نیز همانست یعنی وفا بان نمودن بر گردن مردم لازم شد
از همین معنی دور نیست که مقصودش این باشد که همچنانکه
تیغ او بر گردن مردم لازم شده این معنی ناخوشنود
تا زده بودند واین حکایتیست که خالی از معنی نیست
که اکثر جماعت در روز غدیر نفاق نمیداشتند وفرموده
کردند

خدا و رسول را از روی صدق و خلوص نیت اطاعت
مینمودند بعد از دو ماه از واقعه غدیر مخالفت صرف
نموده ان همه تاکیدات الهی و ترددات جبرئیلی و
وصای نبوی را کان لم یکن نمی انگاشتند و از ابن عباس
و حذیفه و اباذر رحمهم الله ذکر شده که بعد از لوازم
روز غدیر هنوز اهل بیعت متفرق نشده بودند که
جبرئیل علیه السلام نزول نموده حضرت پیغمبر را بانزال
این ایه استبشار داد که اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ
اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیناً
حاصل مدلول این کلام والله اعلم بشارت دادن حاضرین
صحرای غدیر است بانکه تکمیل دین اسلام بانروز شد و
نعمت الهی بر بندگان در انروز تمام یافته رضا و خوشنودی
خالق ارض و سما از دین اسلام و از زمره مسلمانان در
انروز حصول یافته معلوم میشود که واجبات دینیه
خواه انچه متعلق باصول دین و خواه بفروع عند الله
تعالی مثل ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین نبوده
اکمال دین و تمام نعمت رب العالمین بر زمره مکلفین منوط
بامیری و سرداری و صاحب اختیاری ان مرکز دایره
خلافت و سرکرده سلسله امامت و هدایت و دلیل
برین امر با وجود انکه در غایت ظهور است اینست که چون
صحت عبادت مخصوصه و طاعات مفروضه مثل نماز
و روزه و غیرها موقوف باعتقاد صحیح بامامت حضرات
ائمه معصومین است و صحت اعتقاد مذکور توقف باتیان

ماموره واجبی فرعی نداشته حصول ثواب بران مستلزم
صحت دین است بلکه تارک ان در زمره کفره داخل بوده
از جمله جاحدین اوامر رب العالمین است و تارک عبادات
شرعیه با وجود عقیده صالحه صحیحه خالصه و ثبوت محبت
و مودت کامله خاندان ولایت و امامت بر صفت اسلام
و ایمان باقی بوده بر فرض بقای بر ترک واجبات تا انقضای
ایام حیات مرجو الرحمه و المغفرت چنانچه مدلول بعضی
از روایات پس وجه اکمال دین نبوی و اتمام نعمت الهی
ظهور یافته مدلول صحت شمول اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ
وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی غایت وضوح پذیرفته ایقاظ
و چون قضیه یوم الغدیر بر بنوجه اتمام یافت این خبر
منتشر شده باطراف و جوانب رسید و در کتب اهل خلاف
از تفسیر ثعلبی که حرث ابن نعمان که سرکرده معتبره از قبایل
عرب بود و سروران طایفه است از شنیدن این قضیه
ازرده شده باتفاق جمعی از عشیره خود از بیابانی که مسکن
ایشان بود روان شده متوجه مدینه مقدسه کردیدند
و حرث مذکور تنها بی رفقای مذکوره از غایت قهر
و غضب و غیظ و غلظت داخل مسجد رسول شده بخنجر
زهر الود کینه وضعینه قدیمه خود را شکافته او از بر (سینه پر کینه م)
اورد که یا محمد تو ما را بوحدانیت خدا و نبوت خود و
نماز و روزه و سایر واجبات دینیه تکلیف نمودی تمامی
ان قبول افتاده ادای ان بر خود لازم کردانیدیم و بعد
ازانه تو بانها راضی نشده بامامت و خلافت و امیری پسر عم

خود داده این امر بنابر فرموده ومبالغه دبانیه است
یا انطرف تو حضرت قسم یاد فرمود که وقوع این بنابر
فرموده ومبالغه وتاکید الهیه است وچون حرث مذکور
حقیقت این امر معلوم نمود و کردان شده بجانب قوم
خود میرفت ومیکفت الهی اکر اینچه محمد میکوید حقست
وامامت علی ابن ابی طالب بفرموده تست خدایا چون
مرا تاب شنیدن آن نیست بفرما مرا از اسمان سنك برسر
بارند یا بعذابی دیکر معذب کردان وهنوز سخن وی
تمام نشده بود که سنکی از اسمان برسر وی امده از دبرش
بیرون رفت وبجهنم پیوست مقارن این حال جبرئیل
علیه السلام نزول نموده سورهٔ سَئَلَ سَائِلٌ بتحفه
جهت رسول همراه اورد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
سَئَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ
مِنَ اللّٰهِ ذِي الْمَعَارِجِ حاصل انست که سایل سوال وقوع
عذابی نمود که برای زمره کفره خواهد بود وان عذاب
بروجهی از جانب الهی روی نمود که هیچ چیز اورا دفع
نمینمود شان نزول این سوره در کتب اهل خلاف زیاده
برده مرتبه ملاحظه شده اکر کسی زیاده ازین پیروی
نماید شاید بیش ازین نیز باشد وبا وجود انعقاد رایت
وروایت از طریق دوست ودشمن اثری در علمای مخالفین
نمود جانب ابوبکر وعمر علیهما اللعنه را فرو کذاشت نمینمایند
حَشَرَهُمُ اللّٰهُ فِي زُمْرَةِ أَئِمَّتِهِمْ فِي دَرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ
النَّارِ بمحمد واله الابرار وچون این دانسته شد باید

فهمید

فهمید که غزالی در کتاب سر العالمین دعوی اجماع
بر صحت غدیر مینماید وبعد از ذکر روز غدیر وعبارت
که مشتمل بر کلمه بخ بخ میکوید فَهٰذَا تَحْكِيمٌ وَرِضًا وَتَسْلِيمٌ
بَعْدَ هٰذَا غَلَبَةِ الْهَوَا بِحُبِّ الرِّيَاسَةِ وَحَمْلِ عَمُودِ
الْخِلَافَةِ وَخَفَقَانِ الْبُنُودِ فِي قَعْقَعَةِ الرَّايَاتِ وَ
اشْتِبَاكِ ازْدِحَامِ الْخُيُولِ وَفَتْحِ الْاَمْصَارِ وَسَقَاهُمْ
كَاْسَ الْهَوَا فَعَادُوا اِلَى الْخِلَافِ الْاَوَّلِ وَنَبَذُوهُ
وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ
مَا يَشْتَرُونَ وکلام غزالی ناطق است بانکه عمر قبول حکم
نموده رضا بان داده تسلیم نمود وبعد از ان هوای
نفس که در دوش غزالی از کفر تعبیر میشود غالب کردیده
سبب غلبه هوا وریاست ومحبت بندکان خدا وحمل
نمودن ستون خلافت یعنی اورا بخلافت پیغمبر نام برند
ومحبت این که علمهای خلافت در پس او بحرکت در اید
ومحبت این که اسبها ودیکر حیوانات سواری دست
وپا از هم کذرانیده صورت مشبکی از ان بنظر در
امده بر در خانه وی مجتمع کردند چنانچه روش جبابره
اهل ظلم است این باهمه وسیله ان شد که از جام هوای
نفس عصیان وطغیان خورده بحال اول که زمان بت
پرستی وقانون جاهلیت مقتضی انست عود نموده
میثاق روز غدیر را شکسته پس سر انداخت ودین
باب سودایی مشتمل بر نقصان وخسران از وی واقع شد
چون دانستی که غزالی حکایت غدیر واز دین برکشتن عمر

ومخالفت انزوزرا بروجهی که نوشته شد بیان نموده
عبارت اورا بهمان طریق که درکتاب او مسطور شده
اینجا جهت حجت مرقوم ساخت باید دانست که این حکایت
میان محرر این حروف ویکی از نواصب در بغداد ذکر یافت
وی منکر بود که غزالی کتابی موسوم بسر العالمین تصنیف
نموده بعد ازان ولایت امیر المؤمنین سد نموده از تصانیف
غزالی معلوم شد که کتاب مذکور از مصنفات اوست
اینجا بجهت توضیح مقام وتحقیق قول غزالی وثبوت
کتاب سر العالمین که داخل تصانیف غزالیست سند
صحیح روشن ظاهر میکرداند که تحقیق این حقیقت انست
که کتابی که نام وی انوار بدریه است ومصنف ان معلوم
بنده نیست اما مشخص است که از علمای مخالفین است
ملحوظ کشت ودران کتاب از ابن جوزی نقل نموده
که وی در کتاب خود که تذکرة الخواص الامة لخصایص
الائمة نام نهاده در باب سیم ازان کتاب ذکر نموده
که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین وکشف
فی الدارین حکایت غدیر را بروجهی که مذکور شد
ذکر نموده عبارت وی بهمان طریق جهت ایضاح مرام
ذکر مینماید وعبارت معهوده اینست قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِعَلِيٍّ يَوْمَ الغَدِيرِ مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ قَالَ عُمَرُ ابْنُ خَطَّابٍ بَخٍ بَخٍ
يَا أَبَا الحَسَنِ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَاءَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ
مُؤْمِنَةٍ قَالَ الغَزَالِي وَهٰذَا رِضًى وَتَسْلِيمٌ وَوِلَايَةٌ

وَيَحْكُمُ
ثُمَّ بَعْدَ ذٰلِكَ غَلَبَ الهَوَا وَحُبُّ الرِّيَاسَةِ وَعُقُودِ
البُنُودِ وَخَفَقَانِ الرَّايَاتِ وَازْدِحَامِ الخُيُولِ فِي فَتْحِ
الأَمْصَارِ وَالأَمْرِ وَالنَّهْيِ فَحَمَلَهُمْ عَلَى الخِلَافِ
فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا
قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ و این عبارت غزالی از
اول تا اخر از کتاب ابن جوزی نقل کرده شد وچون
قبل ازین عبارت غزالی ترجمه شده درین مرتبه از
تکرار ملاحظه مینماید ونقل عبارت ابن جوزی ازین
جهت است که معلوم شود که علمای اهل سنت حکایت
غدیر را یکی از دیگری نقل نموده میانه ایشان شهرت
تمام دارد وفایده دیگر انکه چون ابن جوزی از بزرگان ان
طایفه است وشهادت او در باب اثبات کتاب
سر العالمین که از تصانیف غزالیست بغایت فایده
مند است واهل جحد وانکار بشهادت او ونقل حکایات
وعبارت غزالی که در کتاب نقل نموده الزام میتوانند
یافت ارشاد هرکه دیده ادراک از میل عداوت
خاندان امیر المؤمنین ودودمان سید المرسلین
وفرزندان طیبین الطاهرین انحضرت نابینا شده در
تیره شب ظلمانی تقلیدات فاسده نفسیات کاسده
وانتفای اثار اهل جحد وانکار طریق مستقیم مودت
ذریت اطهار سید ابرار بروپوشیده نشده باشد
واز دیگر دلایل داله بر ثبوت خلافت امیر المؤمنین
خبری نداشته بر حقیقت حکایت یوم الغدیر

واتفاق دوست ودشمن بر صحت آن اطلاع یابد چگونه
تقدیم ابوبکر بر آفتاب عالمتاب امامت داده باقرها
عقل ونقل دست در گریبان کند ومولوی معنوی
درین معنی گفته مثنوی تو بتاریکی علی را دیده زان سبب
غیری بر وبکر برگزیده وباید دانست که کلام غزالی دلیلست
ظاهر وحجتی است باهر برآنکه عمر بعد از واقعه غدیر بیعت
بابی از دین بیرون رفته باطاعت هوای نفس ورضا
شیطان از اهل ارتداد اصحاب جحد وعناد است
اگر سالک این مسلک را زیادتی بصیرتی درین امر احتیاج
افتد واقعه لیلة العقبه ونفاق اصحاب وظهور کفر
ایشان درین باب رجوع نمودن اولست وحکایت مذکور
بروجهی که علمای اهل بیت علیهم السلام ذکر نموده اند.
وظاهرا که تصانیف اهل خلاف از ذکر آن خالیست و
یکی از معاندین نقل نموده که در رساله از طریق ایشان
که بروجه اجمال تاویل توان کرد بنظر رسید وعلی ای
حال مجملی از آن حکایت اینست که بعد از انکه باشاره
ربانی وتنبیهات وتشدیدات بلکه تهدیدات
نازله سماویه امر امامت وخلافت شاه ولایت تحقق
یافت عامه اصحاب از ذکور واناث حتی زوجات
مطهرات آنحضرت به بیعت آن والا رتبت سرافراز گردیده
جبرئیل در آن روز که روز عید ملائکه واوقات نشاط
وزمان سرور وابتهاج ایشانست بشکل احسن الاشکال
وصورتی بهترین صورت در میان طوایف اصحاب

سرور

مسرور وخوشحال وشیطان ملعون افسرده حال بود
بتاکیدات آسمانی که درین باب صدور یافته یکی
اظهار مسرت ودیگری مظهر محنت وکربت شده بودند
اصحاب زمادهٔ کفر ونفاق طغیان یافته چهارده نفر از
ایشان که ابوبکر وعمر وعثمن وطلحه وابوعبیده وعبدالرحمن
وسعد ابن ابووقاص ومعاویه وعمرو عاص وابوموسی
اشعری ومغیره ابن شعبه واویس ابن حدثان بصری وابو
هریره وابوطلحه انصاری بودند چون هنوز قلیب
قلوب ایشان وکنیف کثیف صدور شان از وقوع
جیف منتنه کفر ونفاق متدنس بعداوت ونجاست
بغض آل رسول الله متنجس بوده اراده فاسده آن روسیاهان
در اهلاک نبوی قرار یافت که در شب ظلمانی بقصد اطفای
نور وجود آن چراغ دودمان نبوی عدنان بر عقبه موسوم
بهرشی قرار یافت دباب مملو از احجار از بالای عقبه
انحدار داده چنان نمایند که ناقه نبویه از هیبت آن
صدو رسیده متزلزل گشته بنوعی متحرک گردد که
موجب هبوط آن نجم آسمان رسالت گردد راوی گوید
که حضرت هنوز داخل عقبه نشده بود که بحذیفه یمانی
اشاره فرمود که زمام ناقه را نگاه دارد وعمار یاسر مامور
گشت که از عقب شتر غافل نگردد وچون شمع شبستان
رسالت داخل عقبه مذکور گشت آن ملاعین بی آزرم
وکلاب بیحیا وبی شرم باندا ختن دبها تبادر نموده اند
صدای عظیم از آن برخواست موجب اضطراب ناقه نبویه

گشت در ینحال حضرت پیغمبر خطاب بآن ناقه فرموده که انگیخ
یا مبارکه یعنی ساکن شوای ناقه آن ناقه بامر حضرت رسالت
از آن اضطراب باز آمده و رمیدن باز ایستاده و حرکت
بسکون تبدیل یافت و بلهجه فصیحه عرب زبان معذرت
کشوده بکلمه که ترجمه آن اینست که یا رسول الله لغزش نیابد
دست من از دست و پای من از پای و حال آنکه پشت من
آرامگاه تو باشد و چون مقدمات اصحاب عقبه
از نتیجه مقصود عقیم افتاد حُذَیفه روایت مینماید
که در ینوقت آن بدبختان امت متوجه شدند که آن ناقه را
بزور دست تحریک داده چنان سازند که حضرت از پشت
او درافتد در آن لحظه من و عمار دست بشمشیر کرده ایشانرا
از اقدام بر آن امر عاجز کردانیدیم و عبارت حذیفه که
ترجمه آن ذکر یافت همین است که فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمُ اَنَّ النَّاقَةَ
لَا تَنْفِرُ تَفَرَّقُوا اِلَيْهَا لِيَدُعُّوهَا بِاَيْدِيهِمْ اَنَا وَعَمَّارٌ
نَضْرِبُ وُجُوهَهُمْ بِاَسْيَافِنَا وَكَانَتْ لَيْلَةً مُظْلِمَةً
فَتَاَخَّرُوا عَنَّا وَقَدْ اَيِسُوا مِمَّا اَرَادُوهُ و چون حذیفه
در تحقیق جماعت منافقین که متصدی این نوع خطیئه
شده بودند دو مرتبه سؤال از حضرت کردانیده بود حضرت
هر مرتبه او را بعبارت اجمالی تسلی میداد تا نوبت سیم
اسامی جماعتی که قبل ازین ذکر یافت بر زبان معجز بیان
گذرانیده حذیفه را آرزوی دیدن آن ملاعین بر
آن عقبه بر هیاتی خاص در آینه خاطر انتقاش داشت
از ینجهت از بوارق تاثیرات انوار تجلیات ربانی که در

آنوقت ذات اقدس و نفس انفس نبوی محل ظهور آن
شده بود برقی جهانتاب و روشنی شبیه پرتو آفتاب
سراج کرمیان عقبه مظلمه بیرون آورده نقاب حجاب
از چهره دغای اصحاب برداشته دوست از دشمن و آشنا از
بیگانه و مسلمان از کافر متمیز شده بر طبق یُعْرَفُ
الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ تمامی ظاهر و نمایان شده و در بوته
فضیحت سوخته آتش گلخن طبیعت گشته دعوای ایمان
بظهور نقیض آن بطلان یافت نظم دعوی بهره زبان
خود وابستی • در خانه هزار بت یکی نشکستی • گویی که بیک
شهادت از بت رستم • فردات کند خمار کامشب مستی •
و محقق رومی نیز درین معنی گفته مثنوی مادر بتها بت
نفس شماست • زانکه این بت مار دان آن بت اژدهاست •
بت شکستن سهل باشد سخت سهل • سهل دیدن
نفس را جهلست جهل • هر نفس مکری در هر مکر از آن •
غرقه صد فرعون با فرعونیان • و دیگری از عرفا همین
مضمون را بنوع دیگر منظوم ساخته تو پنداری باین
یک قول رستی • کند فردا خمارت زانکه مستی • مسلمان
از تو جز زبانت • منافق دل بود کرده بیانت • نفاقی ای بخبر
چیز دیگر نیست • زبان گویا و دل را زان خبر نیست • اگر دل
با زبان یکسان کنی تو • هر آنچه گفت حق فرمان کنی تو •
مسلمان حقیقت گشته باشی • ز شرک مشرکان برگشته
باشی • غرض از طول کلام درین مقام آن بود که یک دلیل
از جمله سیصد دلیل قرآن و سه هزار حدیث نبوی که در

امر خلافت امیر المؤمنین واقعست یکی حکایت غدیر است
که مرکبست از آیات قرآنی وروایات نبوی واجماع فرق ناجیه
واستحکام بنیان آن بمرتبه ایست که بتشکیک اهل خلاف
رخنه پذیرد وباوجود این معلوم میشود که آن جماعت
سراسیمه وحیران شده وغبار دوستی ابوبکر دیده
انصافشانرا کور وبی نور ساخته مصداق ومن کَانَ
فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا شده
اند وظاهر است که شعاع آفتاب جهانتاب یوم الغدیر
جهات سته وارکان اربعه را بنوعی احاطه نموده که در
تنویر مشکوة ایضاحش از زجاجه عقل ونقل دیگر باره
احتیاج افتد لیکن برطبق هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ
بذکر قلیلی از روایات که انضمام آن بآیات بینات دوازده
دلیل تمام بی عیب وقصور میشود که در تصانیف مخالفین
مکرر ذکر یافته قیام مینماید **دلیل اول** روایتست که بطریق
تواتر از سید الانبیا که بتقریبات مختلفه بحضرت امیر
المؤمنین خطاب نمود که أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ
مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي غرض حضرت ازین
عبارت اثبات خلافت آنحضرتست بروجهی که روشن
ترین وجوه داله برین مطلبست زیرا که فرموده که خالتی
ومنزلتی که حضرت هرون را نسبت بحضرت موسی
علیهم السلام است که مراد از آن خلافت واخوت است
حضرت امیر المؤمنین را همان نسبت بحضرت پیغمبر حاصل
است ودرین عبارت حضرت رسالت چند فایده

ملاحظه

ملاحظه فرموده اند **اول** تنصیص خلافت چنانچه
ظاهر است **دویم** بیان اخوت که بفرموده الهی میان آنحضرت
وشاه ولایت منعقد است **سیم** آنکه اظهار مرتبه مرتضوی
واستعداد رتبه نبوت که اگر بعد از زمان رسالت
کسی را درجه نبوت ممکن الحصول بودی در ماده شاه
ولایت تحقیق یافتی **چهارم** آنکه بعد از رحلت پیغمبر
چون آنحضرت سزاوار نبوت تواند بود شایسته خلافت
بطریق اولی خواهد بود **پنجم** چون حضرت هرون
در زمان حیات جناب موسوی خلیفه وشریک آنحضرت
بوده باین صفت موصوف شد حضرت امامت منقبت
نیز در زمان حیات نبوی بخلافت آنحضرت اختصاص
یافته لکن تصرف وی در امور کافه خلایق من حیث
الخلافة والنیابة موقوف بر انقضای زمان رسالت
وچون دفع مانع شد حضرت رسالت روانه بارگاه
وصال وستوجه ادراک قرب واتصال گشت خلافت
ستمر ومستقر بجمهور نموده آنحضرت بر مسند حقیقی
وتحقیقی خلافت صوری نیز متمکن گشت **ششم** آنکه
چون حضرت هارون استحقاق خلافت موسی در حین
حیات وی بوده بآن امر مخصوص گشت اگر بعد از
حیات موسی در لباس حیات صوری بودی بطریق
اولی مستحق این مرتبه میشد پس حضرت امیر المؤمنین
استحقاق خلافت رسول الله بعد از انقضای زمان
آنحضرت داشته بآن درجه اختصاص پذیر باشد مخفی

نماند که این روایت از روایات مشهوره بین الطرفین است
وعلمای جانبین بتقریبات دوستی ودشمنی اهل بیت
رسول الله ذکر نموده اند ظاهر است که اگر انصاف باشد
این حدیث داخل روایات متواتره است وحضرت رسالت
تاکید وتایید روایت مذکوره در امور مشکله باین
عبارت نموده که یا عَلِیُّ اَنْتَ اَخِی وَوَصِیِّی وَخَلِیفَتِی مِنْ
بَعْدِی وَقَاضِی دَیْنِی وچون در حدیث منزلت
بمحلا بخلافت واخوت آنحضرت اشاره فرموده آن امر
اجمالی را درین عبارت تفصیل داده که یا علی تو برادر
منی ووصی وخلیفه من بعد از من وکسی که قضای
دین من کند توئی وازین قبیلست روایتی که علامه
در کتاب کشف الحق از احمد حنبل وانس ابن مالک
نقل نموده وعداوت این دو کس با امیر المؤمنین
علیه السلام ظاهر است انس میکوید که بسلمان کفتم
که از حضرت رسالت بپرس که وصی او کیست وچون از
حضرت رسالت این سؤال فرمود که وَصِیِّی وَوَارِثِی
وَمَنْ یَقْضِی دَیْنِی وَیُنْجِزُ مَوْعِدِی عَلِیُّ ابْنُ اَبِی طَالِبٍ
دلیل دویم وآن متعلقست بحکایت خیبر وحاصل
واقعه خیبر آنست که چون حضرت رسالت متوجه فتح
قلاع خیبر کشت درین قضیه اراده الهیه بظهور اعزاز
مرتضوی وبیان تحقق محبت الهی با آنحضرت ولایت منقبت
ببارکاه الوهیت ودیکر حکمتها ومصلحتهای ربانی
تعلق یافته روز اول ابوبکر سردار وصاحب اختیار

عسکر

عسکر اسلام شده متوجه امر مذکور کردید وروز اول
از لشکر اسلام کثیری را بدرجه شهادت در آورده وخود
با بقیه لشکر هزیمت نموده طریق کریز نشان خلیفه دویم
کردانید وچون روز دویم عمر با امر مذکور شد او
نیز بر قاعده ابوبکر عمل نمود کریخت وناموس اسلام را
از دست داده چنانچه عبارت بخاری صریحست که فَرَجَعَ
هُوَ اَیْضًا مُنْهَزِمًا وشب سیم که از پس شکافتن جبهه
صباح نصرت نمایان بود وبامداد وپودشامش رشته
روشنی روز بهجت توامان حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله در ضمن عبارت غیبی اشارت لَاُعْطِیَنَّ
الرَّایَةَ غَدًا رَجُلًا یُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَیُحِبُّهُ اللهُ
وَرَسُولُهُ کَرَّارًا غَیْرَ فَرَّارٍ کرد دربعضی از نسخ واقعست
این مهم را بشاه ولایت اختصاص داده یعنی بتحقیق که
فردا علم را بکسی خواهم داد که او خدا ورسول را
دوست دارد وخدا ورسول نیز او را دوست دارند
اصحاب چون این عبارت از آنحضرت استماع نمودند
هر یک بتصور آنکه این ستاره درخشان پرتو افکن
در بام ایشان شده باین منقبت عالی منزلت متعالی
مرتبت فایز کردند در صباح آنشب همکی حاضر بارکاه
رسالت پناه شده بارتجاع آن امر مستظهر می بودند
وچون شاه ولایت را دیده ظاهر از انوار اسرار بل
از رؤیت اغیار غبار آمیز شده بود وساحت سرای
نبوی از فیض قدوم نصرت لزومش خالی مینمود حضرت

ماموده

رسالت چون از شرق چرخ فلک تزیین و مطلع مغزل
نبوت این طلوع نموده فضای دلکشای رسالت را
از پرتو نور ولایت خالی دید در لحظه با حضار آنحضرت
اشاره فرمود و آن امیر مؤمنان و واقف اشکار و نهان
حاضر بارگاه ملایک آرا گاه گردید **نظم** خط دینت
برکشای نقاب به میزبانیش کن بفتح الباب کعبه بت
خانه گشته پاکش کن شرک بادار شد هلاکش کن
بتفویض امر خیبر و تسخیر آن اختصاص یافت و علم نصرت
بر جسم هیجا بسر علم اِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً معلم بشقه
رفیعه وَیَنْصُرَکَ اللهُ نَصْراً عَزِیزاً محکم ساخته به
طبق این کلام که **نظم** کس ندید برزم در یفتش شه هم
شرک از یک انگشتش خیبر از تیغ او خراب شده سرایش
همه سراب شده روان قلع و قمع زمره اشرار گشت
و در اندک زمان بتفصیلی که در محل آن ذکر شده قلعه
واهل آن مسخر و مقهور و اسلامیان مظفر و منصور
گردیدند و این روایت در صحیح بخاری و مسلم و در کتب
معتبره مذکورات و مشتمل بر فواید متکثره **فایده**
اول از واقعه خیبر چنین فهمیده میشود که ابو بکر و عمر از
جاده محبت خدا و رسول منحرف بودند نه ایشان خدا و رسول را
دوست داشتند و نه خدا و رسول ایشان را و اینمعنی مستلزم
کفر و بعد از وصول بمقام مأمول و علت صحت حکم باتصاف
ایشان بعداوت خدا و رسول است و طریق استدلال
برین مطلب آنست که مراد از محبت بنده بخدای تعالی بر

وجهی

وجهی که اکابر علما خصوصا غزالی در کتاب احیا و تصانیف
دیگر تصریح بان نموده آنست که بنده در امتثال اوامر و نواهی
و انزجار از معاصی و مناهی حاصل شده اراده ادراک
حالات و کمالات مرکوز خاطرش باشد و چون شخصی ازین
حالت نصیبی نداشته باشد بنقیض آن بنا بر استحاله
ارتفاع نقیضین اتصاف خواهد داشت که آن عدم امتثال
اوامر و نواهی و ارتکاب معاصی و مناهی و عدم میل بادراک
مقامات مربوبیت و امثال آن از موجبات رحمت و غفرانست
و چون محبت الهی بنا بر آنچه فخر و غزالی و صاحب کشاف
و غیره مذکور نموده اند عبارت از اراده الهی نزدیک
گردانیدن درگاه و باز داشتن او از گناهان و معاصی
و تطهیر باطن از کدورات جسمانی و برداشتن حجاب
میان بنده و خدا پس بتقدیر انتفا از جانب خدا
نقیض آن ثابت باشد و از استماع امر مذکور یعنی ارتفاع
محبت از جانب خدا و رسول بابی بکر و عمر بخدا و رسول ظاهر
میشود که ظهور اینها ازان دو گمراه نامه سیاه از بندگی خدا
بیرون بوده در زمره دشمنان خدا و پیغمبر داخل باشند و با وجود
این حال بکدام علاقه و رابطه خواهند که جانشین رسول
الله و نایب الله تعالی در روی زمین باشند نعوذ بالله من
الاباطیل و الاکاذیب **فایده ثانیه** چون محبت خدا و
رسول نسبت بایشان و از ایشان نسبت بخدا و رسول بر طرف
باشد پس معلوم میشود که ایشان عقوبت العمر اطاعت خدا
و رسول ننموده اکثر از ایشان صادر شده مخالف فرموده

خدا و رسول باشد زیرا که حق جل و علا میفرماید که قُل اِن
کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللهُ و این خطاب
بحضرت رسالت است که بگو یا محمد با امت که اگر الله تعالی را
دوست دارید اطاعت من که پیغمبرم باید نمود تا جهتی اطاعتی
که نسبت بمن از شما صادر شده باشد حق تعالی نیز شما را دوست
دارد پس مدار محبت طرفین بر اطاعت رسول و اطاعت
اوامر و نواهی انحضرت بوده بنده بدرگاه اله و دوستی الله
تعالی بر بنده است و ازانجهت است که چون ان بدبختان
خدا و رسول را دوست نمیداشتند و بدشمنی انحضرت بوده
بودند مخالفت امر خدا و رسول و حکایت غدیر نموده نزول
ایات قرانی و ترددات جبرئیلی و وصایای نبوی را اصلا
اعتبار نموده پیروی هوای نفس نمودند همونا حضرت رسالت را
مقصود همین بود که بر عالمیان ظاهر شود که ایشان دشمنان خدا
و رسولند القصه بعد از انکه دو روز ایشانرا سردار نموده
روانه بجانب خیبر کرده اند شب سیم فرمود که فردا کسی را
میفرستم که او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول
نیز او را دوست دارند تا روشن شود که ایشان ازین دولت
بی نصیب اند **فایده ثالثه** یکی از اکابر صوفیه میفرماید که
چون علم الهی حاصل بود که اصحاب بعد از بیعت با امیر المؤمنین
در روز غدیر بانتفای محبت میانه ایشان و میانه خدا و رسول
که ملزوم مخالفت اوامر و نواهی الهیست نقض ان خواهند
نمود جهت تاکید ان حکایت و ابلاغ حجت در همان روز که هنوز
مجمع اصحاب دوی در تفرقه ننهاده بود جبرئیل علیه السلام باین

ایه نزول نمود که وَلَا تَنقُضُوا الاَیمَانَ بَعدَ تَوکِیدِهَا وَقَد
جَعَلتُمُ اللهَ عَلَیکُم کَفِیلًا بنا برین حاصل مضمون ایه مبارکه
خطاب است بحاضرین روز غدیر و نهی ایشان از ارتکاب
امری که مستلزم خروج از بیعت امیر المؤمنین است و چون
الله تعالی کفیل این حکایت است یعنی متوجه انتظام
این امر و این که هر که بر جاده قویمه متابعت انحضرت ثابت
قدم بوده عهد و میثاق از وزرا نشکند مستحق اجر
الله تعالی بوده عوض از وطلبیده بدرجات عظیمه اخرویه
فایز کردند چه قدرت تامه الهیه و ضامن بودن حق جل
و علا درین قضیه مستلزم ادای جود و وفا کننده بعهد
روز غدیر است و اگر عهد و پیمان مذکور را شکسته
نوافق ارادهٔ الهیه عمل نموده از فرموده او و رسول او تجاوز
نمایند چون تصدی نیک و بد این امر رجوع بذات اقدس
ربانیه است جزا و مکافات ایشان و مخالفت صادره
و انتقام امیر المؤمنین از تارکین عهود بر الله تعالی لازم
بوده پاداش اعمال ایشان بایشان رساند **فایده رابعه**
چون محبت کامله میانه امیر المؤمنین و حق سبحانه و تعالی
درجه کمال یافت چنانچه حضرت رسالت از حدیث
لَاُعطِیَنَّ الرَّایَةَ و از حکایت مرغ بریان و دیگر مقامات
که بیان محبت امیر المؤمنین با حق تعالی نموده این بود که
بر عالمیان این حکایت روشن کردد که در لوازم ان اختصاص
بوی بخلافت رسول الله و نیابت الهی و دیگر حالات و
کمالات از احدی الصفات که جز بتفویض الهی صورت نبندد

تعجب نموده بر معانی خلاف دین و ملت حمل نمایند چنانچه
در احیای اموات و علم بغیبات که انحضرت محل صدور ان
شده بود جمعی از عقلا گمراه گردیده کمان غلطی مینموده اند
و از شعرای عرب در این معنی اشارتی شده که اِحْیَاؤُكَ الْمَوْتَى
وَعِلْمُكَ مُخْبِرًا بِالْغَائِبَاتِ عذرت فيك لِمَنْ غَلَا یعنی دو
چیز سبب ان شد از کسانیکه غلو در ماده امیر المؤمنین
کردند که عذر توان گفت یکی مرده زنده کردن و یکی از
غیب خبر دادن بعلوم ربانیه اقتدار صمدانیه رتبه امکانیه
از ان بهره ور نگردد القصه روایت است که چون درجه محبوبی
و محبوبیت تصاعد یافت جبرئیل علیه السلام من جانب الله
مامور شد که بر طبقات ملکی پرواز کرده که الا ان الله احب
علیًا فاحبّاه محبّی و این عبارت مشتمل است بر امر ملائکه
عموما بمحبت امیر المؤمنین و حاصل مضمون این کلام اینست
که من پروردگار عالمیانم علی ابن ابی طالب را دوست میدارم
پس شما نیز بهمان طریق او را دوست دارید که من دوست
میدارم یا معنی این باشد که دوست دارید او را بسبب دوستی
من یعنی علت دوستی شما اگر سبب دیگر نباشد همین سبب که
من او را دوست میدارم بس است پس دوست داشتن خدا
امیر المؤمنین را سببه و علت دوست داشتن ملائکه باشد
یا مراد این باشد که او را دوست دارید بسبب محبتی که با من دارید
درین صورت محبت ملائکه بحق تعالی سبب محبت ایشان
باشد بعلی ابن ابی طالب و این معنی الصق بعبارت این
اشارتست بکمال اعراض از مرتضوی عنی الله تعالی و اشاده

بانکه انچه سبب دوستی الله تعالی باشد همان چیز علت دوستی
علی ابن ابی طالب است و مشعر است باین که محبت الله تعالی
خالی از محبت انحضرت نیست و اگر خالی باشد محبت انحضرت
نیز نخواهد داشت حاصل انکه محبت امیر المؤمنین که ملائکه
بان مامور شده اند از سه وجه بیرون نیست اول انکه انچه
محبت انحضرت است ان چیز میتواند بود که مخفی باشد و
احتمال ظهور نیز دارد چنانچه کلام قدسی بیام ان و الا مقام
شاهد این دعوتست که اِنَّ مَعَ اللهِ حَالَاتٌ هُوَ فِيهَا نَحْنُ
نَحْنُ وَهُوَ وَمَعَ ذٰلِكَ هُوَ هُوَ وَنَحْنُ نَحْنُ چه علت محبت
ایشان بالله تعالی کمال ذات پروردگاری و اتصاف بر
رحمانیت مطلقه و قدرت و علم و عدل و عفو و غفران
شاید که خالقیت و رازقیت و انواع صفات مختصه
ربوبیت بوده که در عالم بشری و نشاء عنصری انحضرت
بصفات مذکوره متخلق گشته در اشخاص ممکنه بشریه
من جانب الله تعالی مخصوص بحالات مختصه ربوبیت
باشد دویم انکه علت محبت ملائکه با انحضرت همان محبت
الله تعالی باشد بامیر المؤمنین علی علیه السلام یعنی
چون ملائکه دانند که حق تعالی انحضرت را دوست میدارد
ایشان چیز دیگر منظور نداشته بهمین سبب او را دوست
دارند سیم انکه محبت ملائکه با حق تعالی علت محبت
انحضرت باشد قطع نظر از انکه سبب محبت ایشان با حق
تعالی علت محبت ایشان بان سرکرده سلسله محبت انحضرت
باشد و جمیع امور مذکوره صلاحیت علت باشد

گنام

داشته درین مقام غرض بحصول علتی دون علتی دیگر تعلق
نداردوان اینجاست که چون محبت ملائکه کمال پذیرفته طغیان
نموده طالب ادراك انحضرت کردیده اند الله تعالی فرشته
از نور روی انحضرت خلق نموده در طبقات فلکی او را بر
مسندی از نور متمکن ساخته جهت دفع اضطراب ایشان
درین باید دانست که یکی از اهل ذوق و پیمانه پرداز میخانه
شوق چنین افاده نموده که محبت بیانه امیر المؤمنین و
نشار بوبیت بجای رسیده و بمرتبه انجامیده که او را بلباس
صفات مخصوصه ربانیه اختصاص داده متخلق باخلاق
الهی ساخته بروجهی که قول و فعل و کفته و نوشته و کفتار
وکردار او الهی شده بینه ضافیه انحضرت معموره
ربانی و اراده الهی عین خواهش مرتضوی بوده مظهر عجایب
و مظهر غرایب کردیده چون صفات وحدانیت کبری و
فردانیت عظمی از کربیان اختصاص ان محرم راز و محبوب
دل نواز سر براورده خوارق عادات که از دایره قدرت
کثیری از انبیاء سابقین بیرونست انحضرت مظهر ان
کردیده ازینجهت در اینه عقیده بعضی از عقلا بعنوان
ربوبیت انتقاش یافت و کلام افصح المتاخرین مولانا
محتشم کاشی رحمه الله اشاره بان است بیت حُجَّةُ اللهِ عَلَى الْخَلْقِ
عَلِیٌّ متعالی که در اینه شك شد بخدای مدرك اول
معجزه انحضرت احیاء موتی پیش از بیش از انحضرت صدور
یافته چنانچه در کلینی مسطور است که شخصی از بنی مخزوم
نزد انحضرت امده اظهار اندوه بسیار بر فوت برادر خود

نمود

نمود حضرت جهت تسکین خاطر او باتفاق انشخص چون
اب حیوان بجانب قبر برادرش روان کردید و دو کلمه
بزبان معجز بیان جاری ساخته بتحرك رجلای
عیسوی بر قبر انشخص که از ان پایه ما تحت فیه حضرت است اندك م
ان مرد سر از خاك برداشته بر ان حضرت سلام کرده بزبان
عجم متکلم کشت حضرت در بیان سبب تغیر لهجه
عربی بزبان عجمی پرسید که اَلَمْ تَمُتْ اَنْتَ رَجُلًا مِنَ
الْعَرَبِ کفت بلی وَلٰکِنْ مِتْنَا عَلٰی سُنَّةِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ
فَانْقَلَبَتْ اَلْسِنَتُنَا غرض حضرت ازین سؤال اینست که چون
شخص مذکور از صنف عرب است و در حین حیات
بزبان عربی متکلم بود بنابرین از سبب تغیر لهجه عربی بزبان
عجم وی را سؤال کردید انشخص زنده کردیده بجدد البلباس
حیات در امده در جواب کفت سبب انست که من بطریقه
وقاعده فلان و فلان که اشاره ببدعتهای زمان ابوبکر
وعمر است از دنیا بیرون رفتم اختلاف لهجه ازین جهت است
و [illegible] بود که شخص مذکور چون بطریق باطل وقواعد
اهل [illegible] و ضلال عمل نموده مستحق جهنم و عذاب و نکال
کردیده بنابرین از تکلم زبان عربی ممنوع شده بزبان عجمی
متکلم کشت زیرا که مشهور است که اهل بهشت تمامی بزبان
عربی متکلم خواهند بود اعم از انکه در دنیا زبان عربی
یاد کرفته باشند یا نه و اهل دوزخ بما عدای لهجه عربیه
متکلم اند خواه عرب و خواه عجم دویم در غایة المطلوب
مذکور است که در زمان خلافت انحضرت روزی در

مسجد کوفه تشریف داشته جوانی که صفحهٔ خلقتش مرقوم
رقم لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِی اَحْسَنِ تَقْوِیمٍ شده بود
داخل مسجد گردید و بعبارتی فصیحه که بعضی از ان اینست
که اَیُّکُمُ الْمُعْتَمُّ بِالْبَرَاعَةِ وَالْمُدَّرِعُ بِالْقَنَاعَةِ اَیُّکُمْ
غُصْنُ اَبِی طَالِبٍ الرَّطِیبِ وَبَطَلَةِ الْمُهِیبِ وَسَهْمُهُ
الْمُصِیبُ اَیُّکُمُ الْاَضْحَکُ الرَّاسِ وَالْاَخِذُ بِالْقِصَاصِ
وَالْمُغِیقُ الْاَنْفَاسِ اَیُّکُمُ الْمَوْلُودُ فِی الْحَرَمِ الْمَنْعُوتُ
بِالْکَرَمِ وَالْعَالِی الشِّیَمِ وبسیاری از فقرات بلیغه
که ذکر ان مستلزم طول کلامست ادا نمود بر وجهی که
موجب تعجّب حضّار گردید حاصل فقرات مذکوره
بیان بعضی از حالات مختصّهٔ مرتضویست که از عِلم انحضرت
بعمّامه و از قناعتش بزِرهٔ تعبیر نموده بعد از ان گفته
که انحضرت تازه نهالیست از شجرهٔ مبارکه ابی طالب
و شجاعیت با مهابت سهمیست بر نشانه و چون شهور است
که انحضرت را از پیش سر مبارک مو نرسته بود انشخص
از ان تعبیر بخندیدن سر نموده عبارتی که ترجمهٔ ان
بفارسی اینست که کدام است در میان شما که سر خندان
دارد و کیست که قصاص از صاحب قصاص میستاند
و نفس بر کافران تنگ میکند و کیست که در حرم الهی
متولّد گشته و کیست که بوصف و کرم موصوفست و
زبانها جریان یافته و کیست که صاحب خصلتهای
پسندیده است حضرت در جواب او گفت که ای منم
ابن حنظلة ابن قهر ابن فلان ابن فلان تا ده مرتبه از اباء و اجداد

اورا

اورا نام برده و در اخرین فرمود که ای ابن ابی شعشع الدوسی
و مقصد وی ان بود که یکی از جوانان عشیره اورا بر بستر
خواب سر بریده بودند و قاتل وی معلوم نیست از ینجهت
میانهٔ قبیله و خویشان مقتول منازعه و محاربه و فتنه
عظیم وقوع یافته و اتش حمیّت جاهلیت خرمن سوز مزرعهٔ
صبر و سکون گشته و نزدیکست که کثیری از نفوس ان .
طایفه عرصهٔ شمشیر خصومت یکدیگر کردند اگر حلّ این
شکل بر انگشت ولایت نموده پرده خفا از چهرهٔ نیروی
این واقعه مرتفع گردد اینمعنی موجب اطفاء نایره خصومت
میانهٔ عشیرهٔ مذکوره شده ذریعهٔ ظهور نور ایمان ان
طایفه خواهد بود و چون انحضرت که عالم معالم غیب
و معادف لاریب است انجاح امال سایل مذکوره در
کشف حقیقت حال و بیان ابخر مقصود او از سؤالت
ملاحظه فرموده چهرهٔ مامول اورا پیرایهٔ حصول مطلوب
داده چنین افاده فرمود که چون صبیهٔ عمّ شخص مقتول
در حبالهٔ وی بوده او ترک دختر عم داده دیگری مقصود
وی گردیده این صورت مستلزم اشتعال نایره جهل و غرور
عم مذکور شده باین فعل شنیع که قتل برادر زاده او ست
قیام نموده دیگری را در قضیهٔ مذکور دخلی نبوده بمجرد
طغیان و عصیان عمّ مذکوره وقوع پذیرفته چون
سایل مذکور چهرهٔ پردگی سراپرده مقصود را از وراء
نقاب حجاب متوجه ان فاتح ابواب شاهده نمود
دیگر باره معروض داشت که چون قبیله شخص مقتول از

عارف م

قول سایل واخبار وی از جانب آنحضرت تقاعد ننموده
بمجرد نقل حقیقت آن قضیه از اقدام بر امور مهلکه وافعال
مذمومه باز نخواهند آمد اگر شاه ولایت بر حسب
اراده الهیه احیای شخص مقتول نموده چنان فرماید که
بمشیت الله تعالی رجوع بحالت زندگی نماید تا عشیره
وی تحقیق این امر از وی نموده شاز عر ایشان مرتفع کردد
این صورت وسیله دخول آن طایفه در زمره مؤمنین شده
بتوجه خاطر ولایت پناهی کفر ایشان باسلام تبدیل
یافته از مراحم محرم راز الهی بعید نخواهد بود وحضرت
ملتمس وی را قبول نموده معمم بعمامه رسول الله ومکتسی
بکسای آن خیر خلق الله شده باحضار اهل کوفه ذکورا
واناثا صغیرا وکبیرا اشاره فرمود وچون سایل مذکور
شخص مقتول را همراه آورده بود ودر بیرون مسجد بر شاه
راه شاه ملایک سپاه منتظر رحمت الهیه بوده حضرت
بر وجهی که غلغله در حلقه سبز حیان کنبد خضرا وزلزله
در زمره ساکنان کره افتاده بجانب تابوت شخص مقتول
روان کردید وبعد از ستایش الهی وثنای حضرت رسالت
پناهی باین عنوان تکلم فرموده که برخیز ای فلان ابن فلان
باذن حق جل وعلا بر دست علی ابن ابی طالب آن مرده
چهل روزه سر از تابوت بر آورده باین کلام متکلم کشت
که السلام علیک یا امیر المؤمنین وامام المتقین ورحمة
الله وبرکاته وحقیقت واقعه مذکوره وکشته
بر دست عم خود بنوعی که آنحضرت فرموده بی زیاده

ونقصان

ونقصان بذکر آن وسیله ازدیاد اعتقاد حاضران کردید
وقبیله وی بعد از ~~دیار~~ اطلاع بر امر مذکور ودوثیت
وی در لباس زندگی همکی شرف پذیرفتن آن زندم
شدم سعادت ~~مند~~ یافته دنیا وعقبی بعد از آنکه
مدتی شرف ملازمت آنحضرت یافته در محاربه صفین
درجه شهادت یافت واین قسم از امور زیاده از گنجایش
تحریر این رساله است فایده سادسه حکایت محبت
بین الله وبین ولیه بمقامی رسیده که تعبیر از ایمان بمحبت
آنحضرت کرده یا انکه انکار ایمان نماید که درین مقام مراد از
ذات وحدت سمات مرتضوی چنانچه در کتب معتبره
مذکور است بنا بر این اعمال وافعال صادره از انکس ظاهرا
بر صورت عبادت دینی صدور یافته باشد تمامی
اسقاط واحباط خسران زده صحرای محشر خواهد بود واز
غایت محبت حاصله بین المحبوب والمحب است که جمعی کثیر
از ولایت آنحضرت بر کشته نقض عهود ومواثیق یوم
الغدیر نموده اند بر زبان محرمان سراپرده جلال کبریائی
بخصوص لفظ لعن از رحمت الهی مقطوع العمل وکریمه
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ
هَٰذَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
بر قول بزرکان علمای امامیه رحمهم الله که بعضی از ایشان
از طریق مخالفین نقل نموده اند که مراد از ان تارکین
عهود یوم الغدیر است واز انچه مناسب مقام ومذکور

بر السنه علماء اعلامست عبارت فیض آیت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که نسبت بشاه ولایت فرموده که اَللّٰهُمَّ
مَن اَحَبَّ عَلِیًّا مِنَ النّاسِ فَکُن لَهُ حَبیبًا وَمَن اَبغَضَهُ
فَکُن لَهُ مُبغِضًا و در ذیل عبارت فرموده یا عَلِیُّ اَنتَ
وَلِیّی فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَاَنتَ رُوحی بَینَ جَنبَیَّ
وَاَنتَ الاَمیرُ وَاَنتَ الوَزیرُ وَاَنتَ الوَصِیُّ وَاَنتَ
الخَلیفَةُ عَلَی الاَهلِ وَالمالِ وَاَنتَ صاحِبُ لِوائی
فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ و این روایت در کتاب مخالفین
بروایت ابو نعیم و اخطب الخطاب و ابن مغازلی
شافعی در کتاب مسلم مذکور است چنین که علمای
و مجتهدین زمره حقه اثنی عشریه علیهم السلام والتحیة
نقل نموده اند باسانید معتبره متصل ساخته حاصل
کلام حضرت رسالت دعائیست بدرگاه الهی مشتمل برانکه
هر که علی را دوست دارد از بنی آدم تو نیز او را دوست دار
و هر که او را دشمن دارد تو نیز او را دشمن باش و بعد از آن
میفرماید که تو ولی و صاحب اختیاری از جانب من در
دنیا و آخرت و تو روح منی که در اطراف و جوانب من جای دارد
و تویی امیر و تویی وزیر و تویی خلیفه بر اهل من و مال من
و تویی صاحب لوای من در دنیا و آخرت و شیخ رجب علی
از مفسرین نقل نموده که مراد از کلمه مبارکه اَلَّذینَ آمَنوا وَلَم
یَلبِسوا اِیمانَهُم بِظُلمٍ اشاره بجماعتیست که ایمان بعلی ابن
ابی طالب آورده تغییری در ایشان نشده بر جاده محبت
و ولایت آنحضرت رسوخ تمام یافته اند آن جماعت در

صحرای

صحرای محشر از اهل و امان بوده در آن وادی کثیر الضرر عظیم
الخطر آزرده و متضرر نگردند و از اینجاست که جمعی که طریق
ولایت آنحضرت را سالک شده از دیگر مسالک انحراف
نموده اند جهت ارشاد و بیان صحت سلوک ایشان فرموده
که وَاَنَّ هٰذا صِراطی مُستَقیمًا فَاتَّبِعوهُ اشاره بامیر
المؤمنین تعبیر از آن حضرت براه راست نموده میفرماید
که امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صراط مستقیم من است
یعنی راه درست و بی تشویش در نهایت استقامت که منتهی
بمقصد شده از شر دزدان و کجروان و گمرهان ایمن و فارغ
الحال است و در اضافه صراط بذات ربوبیت و اتصاف
آن باستقامت اشاره بعصمت و عدم تطرق مخالف
اراده ربانیه در اعمال و افعال که آن واجب العصمه است
و بعد از آنکه او را راه راست گفته درین صورت
اشاره باطاعت و متابعت وی نموده و پیروی اقوال
و افعال او را صحیح و معتبر دانسته از نهایت عنایت و رحمت
بیدریغ ربانیه اکتفا بهمان ننموده جهت تاکید اطاعت
آنحضرت و نهی از متابعت غیر فرموده بعبارتی صریح که
فَلا تَتَّبِعوا السُّبُلَ یعنی تابع راههای دیگر نشوند و این اشارت
بانکه غیر ملت و مذهب آنحضرت و ذریه طاهره او اطاعت
مذهب دیگر و متابعت ملتی غیر آن ملت ننموده طریق
نجات منحصر در متابعت آن و آل ذریت است و این آیه صریح
ترین آیات بینات قرآنیه است در خلافت و امامت آنحضرت
و تصریح بانکه غیر ملت آن حضرت سایر هفتاد و دو فرقه

تمامی باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط و هابط است و چون
این دانسته شد دانست که رساله که ظاهرا از تصانیف
شیخ روزبهان است موسوم بصراط مستقیم و در انجا از
بزرگان اصحاب کشف و یقین نقل نموده که اگر کسی خواهد
که ارتفاع درجهٔ مرتضویه در بارگاه الهی و قدر و منزلت
آن پادشاه تختگاه سلونی در آن درگاه ملایک از آنگاه
معلوم وی گردد و بمدلول آیهٔ شریفه قل اِنّنی هَدانی
رَبّی اِلی صِراطٍ مُستقیم تامل نماید که مفسرین علما و محققین
عرفا گفته اند که مقصود الهی خطاب بحضرت رسالت پناه
است که بر بندگان ظاهر گردان که مرا هدایت نموده
الله تعالی بمحبت علی ابن ابی طالب و این مرتبه ایست فوق
مراتب ممکنه بشری که خاتم النبوة بامر خالق البریه
اظهار مباهات بهدایت ربانیه متعلق بمحبت آن عالی
منزلت نماید و از این قبیل است آنچه محمد ابن محمود ابن
زکریا و شافعی در کتاب خود نقل نموده که روزی حضرت
رسالت در سجدهٔ شکر بفرموده الهی گفت الهی بحق
علی وَلِیِّکَ اِغفِر وَارحَم لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ یعنی خدایا بحق
علی که ولی توست بیامرز محمد را که نبی توست و از این
احسن مینماید آنچه در وقت مباهله از ابن جوزی از حضرت
رسالت نقل شده که میفرماید که بعد از آنکه حضرت امیر
المؤمنین و حسنین و فاطمه داخل عبای آنحضرت گردیدند
فرمود که اَللّهُمَّ احشُرنی فی زُمرَتِهِم وَمَحَبَّتِهِم
خدایا حشر کن مرا در میان طایفه که محبت این جماعت باشند

بکووه

خوشا

خوشا حال محبان خاندان رسالت و ولایت که درجه و منزلت
ایشان فوق مراتب منازل مقربان درگاه هست چه شکی نیست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مستجاب الدعوه بود
حشر محبان خاندان ولایت در زمرهٔ که بدخول ختم سلسله
نبوت اختصاص یافته خواهد نمود

حدیث پنجم

و این حدیث در تفسیر نیشابوری و واحدی و ثعلبی
و کتب حدیث مذکور است بر وجهی که انکار منکری و جحد
جاحدی پیرامون آن نتواند شد حاصل کلام آنست که
چون فتح خیبر بنوعی که قبل از این ذکر شد بر دست امیر
المؤمنین صدور یافت حضرت شاه ولایت با غنایم
بسیار و رایات فتح و نصرت از یمین و یسار متوجه مجلس
سید ابرار گردید چشم مبارک بر جمال سیف الله مسلول
افتاد فرمود که یا عَلِیُّ لَولا اَشفِقُ اَن یَقُولَ لَقُلتُ فیکَ
طَوایِفُ مِن اُمَّتی ما قالَتِ النَّصاری لِلمَسیحِ ابنِ مَریَم
لَقُلتُ فیکَ قَولاً لا تَمُرُّ عَلاءً اِلّا اَخَذَ وَمِن تُرابِ
رِجلَیکَ وَیَستَشفُونَ بِفَضلِ طَهُورِکَ وَلکِن حَسبُکَ
اَن تَکُونَ مِنّی وَاَنا مِنکَ وَاَنتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِن
مِن بَعدی وَاَنَّ لَحمَکَ لَحمی وَدَمَکَ دَمی وَظاهِرَکَ
ظاهِری وَباطِنَکَ باطِنی وَعَلانِیَتَکَ عَلانِیَتی وَسَریرَتَکَ
سَریرَتی وَاَنَّ حَربَکَ حَربی وَسِلمَکَ سِلمی
وَوَلِیَّکَ وَلِیّی وَعَدُوَّکَ عَدُوّی وَاَنتَ وَاَنا
مِن شَجَرَةٍ واحِدَةٍ وَمِن اَصلٍ واحِدٍ وَمِن طینٍ واحِدٍ
وَمِن نُورٍ واحِدٍ وَاَنَّکَ تُبرِءُ ذِمَّتی وَتُقاتِلُ عَلی سُنَّتی

وَ اَنَّكَ فِی الاٰخِرَةِ مَعِی وَ اَنَّكَ اَوَّلُ مَنْ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ
مَعِی وَمِنْ اُمَّتِی وَ اَنَّ شِیعَتَكَ عَلیٰ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ مُبْیَضَّةً
وُجُوهُهُمْ وَیَكُونُ فِی الْجَنَّةِ جِیرَانِی وَ اَنَّ الْحَقَّ مَعَكَ
وَعَلیٰ لِسَانِكَ وَعَلیٰ قَلْبِكَ وَبَیْنَ عَیْنَیْكَ وَاَنَّ الْاِیمَانَ
مُخَالِطَةٌ لَحْمَكَ وَدَمَكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِی وَدَمِی وَلَنْ یَرِدَ
الْحَوْضَ مُبْغِضٌ لَكَ بدان ای برادر دینی وای مؤمن یقینی
وای محب خاندان نبی وولی اکر کسی را دیده ادراك از قرص
خاندان نبوت ورسالت نابینا نشده وغشاوهٔ غبار الحاد
پرده باصرهٔ انصاف نکشته راکب مراکب اعتساف نشده
باشد این حدیث که بعد ازین ترجمه خواهد شد کافیست
در انکه عاقل را تامل در حقیت مذهب اثنی عشری وخلافت
ونیابت شاه ولایت نماند علم یقینی حاصل شده داند
که ذاتی که امیزش وی با حضرت رسول ظاهرا وباطنا
باین مرتبه رسیده امتزاج صوری ومعنوی بجایی کشیده
که دیده دوربینی از روزن حد قهٔ احتمالات عقلیه و
روایات نقلیه بیرون رفته میانه نبی وولی بعنوان
چهره نموده وبنوعی سر از کریبان مشابهت ومماثلت بیرون
اورده که مجال مداخلت اغیار نمانده موقوف منی وتویی
وکلمهٔ دوی وجدایی از لوح خاطر اصحاب ایمان وایقان
محو ومعدوم کشته درینصورت کجا مضایقه در خلافت
ونیابت انحضرت نماید که از جمله حالات ومقامات
انحضرت نسبت بحضرت رسالت است وترجمهٔ عبارت
مذکوره علی سبیل الاجمال اینست که چون اوصاف کمالات

شاه ولایت از اندازه کفتن ونوشتن وقیاس بغیر نمودن
متجاوز است اولا حضرت درین عبارت اشاره بان نموده
که اکر خوف ان نبودی که جمعی از امت در مادهٔ تو کمراه شده
وانچه نصاری در مادهٔ عیسی کفتند که او را خدا دانستند
وبعضی پسر خدا کفتند حضرت رسالت معذرت میخواهد
که از خوف انست که بعضی از حقایق عظیمه ودقایق وهمهٔ
خفیه که از جمله حالات کمالات ان خیر الخلیفه است
اظهار ان نمیفرماید که اکر ان اسرار را پردهٔ خفا مرتفع کردد
هر طایفه که انحضرت را برایشان مرودی واقع کردد واز
خاك پای او قدری برداشته بان افتخار نمودی وبتقیه
انکه انحضرت در پس پردهٔ خفا اخفا نموده که مبادا امت
امت حضرت رسالت را باعث ضلالت کردد از انچه توان
کفت واظهار توان نمود اینست که انحضرت خطاب بامیر
المؤمنین نموده میفرماید که کافیست تو را این که تو از منی ومن
از توام وتویی صاحب اختیار امور امت من وا بعد از
من وکوشت تو کوشت من وخون تو خون من وظاهر تو ظاهر
من وباطن تو باطن واشکار تو اشکار من وپنهان تو پنهان
من وجنك تو جنك بامنست وصلح تو صلح منست ودوست
تو دوست من ودشمن تو دشمن من ومن وتو از یك درخت
ویك اصل واز یك خاك واز یك نوریم وتویی که ذمهٔ
مرا از حقوق بری کردانی ومقاتله کنی در اجرای حکم
شریعت وانتظام امور ملت وسنت من ومراد درین
مقام نه سنت در مقابل واجبست بلکه مقصود قوانین

شریعت وقواعد مضبوطه دین وملت انحضرتست وبعد از
ان فرمود که توئی در اخرت همراه من وتوئی بر سر حوض جانشین
من وصاحب اختیار من وتوئی که پیش از همه کس پوشیده
کردی همراه من چه اهل عرصات عریان داخل ان هنگامه
شوند الا انحضرت وحضرت امیر المؤمنین ومیفرماید که
توئی اول کسی که از امت من همراه من داخل بهشت شود
توئی توئی که شیعه تو بچند خصلت از اهل قیامت ممتاز
خواهند بود اول انکه بر منبرهای نور متمکن باشند دوم
انکه روسفید بصحرای محشر ایند واین حالتی است مخصوص
شیعه اثنی عشریه سیوم انکه در بهشت همسایگی من سرافراز
باشند وبعد ازین بشارت وبیان بعضی از کمالات
دیگر باده بذکر بعضی از خصایص ومزایای انحضرت توجه
نموده میفرماید که حق باتست یعنی انچه رضای حق تعالی
وخوشنودی وی در انست مصاحب تو بوده از تو جدا
نمیگردد وچون حق پیوسته با انحضرت باشد معلومست
که بر زبان انحضرت ودرون انحضرت وبرابر انحضرت انچه
کذرد وگفته شود وبفعل اید تمامی حق وموافق رضای
حق سبحانه وتعالی خواهد بود اما جهت تاکید این امر
حضرت رسالت تصریح بان نموده بتفصیل بعضی از اجمال
که همانا محتاج الیه مینمود ومبادرت فرموده بعد از
بیان امر مذکور اجمالا وتفصیلا انچه اصل اعتقاد و
اساس اعمال صالحه وافعال حسنه است ومیانه واقوال م
انحضرت وحضرت امیر مشترک بوده دران باب تفاوتی

بینهما

بینهما صورت نبندد میفرماید که ایمان مخلوط وممزوجست
بخون وگوشت تو همچنانکه بخون وگوشت من اختلاط
یافته وبعد از اتمام اغراض ومقاصد بهیه مخصوصه
بدرجه امامت وولایت وانچه مشترک میانه نبی و
ولی تواند بود بشارتی دیگر ختم کلام صدق انجام
فرموده که هر که دشمن تو باشد یعنی بخلاف انحضرت در
مرتبه اولی قایل نبوده دیگری را خلیفه اولی داند چنین
کس محروم از ورود حوض کوثر بوده ابد الاباد مقیم مقام
خذلان وحرمانست وصاحب عقل از کامل وناقص
وجاهل وعالم واعمی وبصیر وبزرگ وکوچک الحاصل
هر که قوت سامعه داشته باشد ومضمون این حدیث
مسموع وی گردد میداند که با نمقدار از عقل که مکلف
شده وعلم بوجود حق تعالی حاصل نموده حکم مینماید
که غرض حضرت رسالت از اثبات حالات مرتضوی که
احدی از انبیاء سابقین معلوم نیست که متصف باوصاف
مذکوره بوده باشد انست که بر مشوند این کلمات بینات
نبوی که چون ایات محکمات الهی از شایبه مخالف ونقص
امیر مبرا ومعرا است ظاهر وروشن ومعلوم ومتیقن
گردد که اختلاط صوری ومعنوی وامتزاج ظاهری وباطنی
وحالات علمی وعملی وامیزش تام میانه نبی وولی و
اختصاص شیعیان انحضرت در عرصات ودیگر نعوت
حمیده واخلاق پسندیده که از عبادت وافی هدایت

حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم منطوقا ومفهوما
ظاهرا باطنا سرا وعلانیة در حیز ظهور می‌باید بجایی
رسید که هرکس از اهل ایمان باندازه استعداد ذاتی
دیده دل را از مشاهده شاهد معانی مقصوده از
کلمات مذکوره روشنی داده روی پرده کی اسرار را از
استار حجاب چهره کشوده رخسار مقاصد علیه درین
باب در آیینه صافیه عقیده کامله صالحه بر وجهی
روی نماید که چون وچرا ومضایقه ومرا راه نیافته وظاهر
وپیدا وروشن وهویدا کردد که درجات رفیعه وحالات
علیه وکمالات خفیه وجلیه واتصاف ذات احدی
الصفات آن مظهر تجلیات ربانیه ازان کذشته که
خلافت حضرت رسول بنا برانکه صلاح امت عبارت از
قیام بمقام آنحضرتست بعد از انقضای زمان رسالت
کسی را دعوی غیر در ان بوده یا در استعداد آنحضرت
درین امر یا در استحقاق دیکری عقل را مجال تاملی نماند
با وجود ایمان صحیح واذعان رسالت رسول الله وشهادت
بصدق کلام آنحضرت انچه فرماید عدم حمل سخنان
آن صادق القول است بر تواضعات رسمیه خالیه از
موافقت که از نفاق وقسمی از کذب وخلاف واقعیت
اصلا ومطلقا نه نفس را قوت سرکشی ونه عقل را طاقت
مقاومت ماند بطوع ورضا ورغبت قبول کند وادعان
نماید وایمان آورد بجمیع انچه محمد ابن عبد الله ابن عبد

المطلب رسول الله صلی الله علیه واله در ماده برادر
وپسر عم وداماد وپدر اولاد وشریک دین او ومتمم
امر رسالت ومستحکم بنیان نبوت وکاشف کروب
وناصر او در حروب کفته ونوشته واز جانب خدا پیغام
آورده تمامی حق وصدق وموافق واقع ومطابق فرموده
الهی واراده حضرت رسالت پناهی بوده دیکری را در خلافت
ونیابت وقیام بمقام حضرت رسالت من حیث الاستحقا
حقی نبوده اصلا این امر مناسبت بدیکری نداشته از
جانب خدا ورسول بر طبق مدلولات قران وتنزیلات
سماوی وتنصیفات نبوی وتاکیدات مصطفوی بانحضرت
مخصوص ومنسوب شده مخالفت خدا ومصطفی دشمنی
علی مرتضی است وبر کافه مسلمانان ودوست ودشمن
ظاهر است کمالاتی که صفات کمالش بجای رسیده که بی تکلف
انچه درین اوراق مرقوم کشت نسبت بان عالی منزلت از قبیل
نسبت قطره بدریا ونسبت حصا بصحراست حضرت رسالت
باین معنی تکلم فرموده که ترجمه آن بفارسی اینست که اکر بیشها
قلم کردد وطبقات آسمان کاغذ ودریا مرکب وبنی
آدم کاتب وجنیان حساب کنند از عهده شماره
فضایل آنحضرت بیرون نتوانند آمد وعبارت منسوبه
بحضرت اینست که لَوْ کَانَتِ الرِّیَاضُ اَقْلَامًا وَالسَّمٰوٰاتُ
صُحُفًا وَالْبِحَارُ مِدَادًا وَالْاِنْسُ کُتَّابًا وَالْجِنُّ حُسَّابًا مَا
اَحْصَوْا فَضَایِلَ عَلِیِّ ابْنِ اَبِی طَالِبٍ وَکِتَابِهَا درین باب
تالیف شده از جانب دوست ودشمن وشعرای عجم وعرب

قد یمّا وجدیدًا از قصاید ومثنویات وغیرها من
الاسالیب الکلمات المنظومه بنوعی در رشته بیان
انتظام داده اند که در هیچ امر از امور الهیه مثل دلایل
وجوب وجود ودلایل وحدت ذات وصفات ودلایل
اثبات نبوت وهمچنین دلایل احکام شریعت که طوایف
اسلامیه از قران وحدیث استنباط نموده بران قرار
داده اند معمول ومعقول ومحکوم به کردیده نزد انصاف
باین مرتبه ومثابه نرسیده که دلیل عقلی ونقلی بلکه کشفی
وذوقی از اصناف بنی ادم وانواع استدلالات و
اقسام دلالات وتنبیهات وخطابیات وظنیات و
علمیات ویقینیات واتفاق کافه مخلوقات بر تحقیق
اوصاف کامله ونعوت شامله وکمالات حاصله
وخصایل حمیده وشمایل پسندیده وعلوم کثیره وعوارف
منیره ومعارف بسیار ومکارم بیشمار که در وقت شماره
وهنکام تعداد وایجز مقدار قوت بشری ودر خود
احاطه حالت عنصری تواند بود هیچکس از مخالفین ملت را
یارای نفی وانکار سطری واصرار برد شطری نمانده تمامی
مقبول وبمذعن کشته بحصول جلکی در انحضرت اقرار
واعتراف نمایند بروجهی که اجما لا مستلزم اقرار و
اذعان بخلافت ان عالی مقدار بوده مضایقه نمایند
وچون حصول لفظ خلیفه ونایب رسول الله علیه الصلوة
والسلام واله الکرام بر زبان اهل ایمان جریان یابد
تعلق با انحضرت کیرد وفخر رازی کوید که مولوی در باده

اوفرموده **بیت** فخر رازی ار دره الیتی کند از برای کودکان
فتنه تی کند عمامه از سر انداخته وقاضی عضد سینه شکافته
وبیضاوی کریبان چاک نموده تفتازانی خاک بر سر کرده
جرجانی برخود پیچیده ووافی همزبانی نموده فریاد وا عمراه
بساکنان خانقاه ابوبکر رسانیده مرهم جراحت جکر
سوختکان تعزیت عثمن کردند واز اینجاست که قاضی میر حسین
در شرح دیوان بعد از بیان معنی خلافت وامامت و
غیرها میکوید که انحضرت بعد از پیغمبر امام ووصی ووارث
بود اما خلیفه نبود زیرا که خلافت حفظ سلسله ظاهرات
وان امریست که اختصاص بان حضرت داشته باشد
وهرکه معنی خلافت بروجهی که وی دران کتاب از شیخ
علاء الدوله از عروه نقل نموده می باید که نقل ان معنی
ونفی خلافت از انحضرت منافی یکدیکر بوده محض اضطراب
وفتح ابواب عناد است **حدیث ششم** علامه حلی رحمه الله
روح العزیز در کیثری از رسایل خود از روایت احمد ابن
الموفق المکی الخوارزمی از ابوذر غفاری نقل نموده
انحضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که مَنْ نَاصَبَ عَلِيًّا الْخِلَافَةَ بَعْدِي فَهُوَ كَافِرٌ وَقَدْ
حَارَبَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ شَكَّ فِي عَلِيٍّ فَهُوَ كَافِرٌ
واین روشنترین روایات داله بر مطلوبست وهمچنین
دلیلی است روشن وبرهانی متیقن بر انکه خلافت
پیغمبر صلی الله علیه واله بعد از انحضرت بلا فصل
مخصوص امیر المؤمنین است همچنین مشتمل است بر انکه

هرکه با آنحضرت درین امر عداوت نموده منازعت نماید در
زمرهٔ کفره داخل بوده از جماعتیست که منازعه با خدا و
رسول خدا نموده باشد و مشتمل بر این که هر که در مادهٔ آنحضرت
یعنی خلافت و نیابت وی از جانب رسول بعد از حضرت
رسالت شک آورد یعنی شیطان لعین وسوسه نماید او را
که مبادا ابو بکر خلیفه پیغمبر باشد و مادهٔ وسواس وی مثلا
این باشد که جمعی کثیر از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
که از اهل حکم و اهل تفسیر و حدیث و از مشاهیر علمای
اسلامند مثل فخر رازی و ماتن و شارح مقاصد و مواقف
و امثال ایشان تمامی در تصانیف و کتب خود ذکر نموده اند
که خلافت حضرت رسالت در اول مرتبه با بی بکر نسبت
دارد و حضرت رسول فرموده که هر که این طور شکی نماید
بهر وسیلهٔ از وسایل باشد آنشخص داخل کفره است و از
دین اسلام نصیبی ندارد و قبل ازین مذکور شد که هر که
امام زمان خود را نداند و معرفت او حاصل نماید و در آن
حالت بمیرد داخل اموات زمان جاهلیت خواهد بود
بنا برین هر که شک نماید در امر امامت و خلافت منصوص
من الله و منصوب از رسول الله پس معرفت امام خود ندا[شته]
باشد کافر باشد و وسوسه شیطان بکثرت مردم جوابش
در این امر اینست که همیشه از زمان سابق تا این زمان اصحاب
توفیق و جماعت اهل ایمان قلیل بوده در قرآن واقعست
که وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ و همچنین لَا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ
و مثل اینست کریمه لَا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ

اعجبک

اَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ و در کتاب مشارق ذکر یافته
که مراد از خبیث اعدای آنحضرتست و از طیب شیعیان
و محبان آن و الا رتبت و مشهور است که حضرت نوح علی
نبینا و علیه السلام بعد از هزار سال که قوم خود را
دعوت نمود پنجاه نفر از آن مردم بیشتر اذعان نموده
بودند و دعوت حضرت نوح در آن زمان طویل فایده
مند نبوده بر طرافت کفر باقی بودند و حکایت موسی
علیه السلام و هفتاد کس از بنی اسرائیل انتخاب نمودن
و آن جماعت نیز اکثری طریق ضلالت پیمودند از مشهوراتست
و میانهٔ علمای هیئت مذکور است که با وجود آنکه هزار سال
شد که صیت اسلام در شرق و غرب عالم انتشار یافته
بلاد کثیره و پادشاهان عظیم الشان در دیار اسلام بر
تخت سلطنت متمکن باشند هنوز چهار دانگ کرهٔ
ارض بلکه پنج دانگ در تحت حکومت کفره و حکام غیر
ملت مطهره داخل بوده اسلامیان در جنب ایشان بتفاوت
قلیل مینماید پس معلوم میشود که همیشه بطلان در طرف
کثرت و حق در جانب قلت قرار گرفته یکی از عرفا فرموده
که حقیقت جانب قلیل از بنجا ظهور یافته که چون کثرت
طغیان بدرجهٔ کمال رسید در مرتبه از مراتب توقف
نموده بر امری از امور استقرار نیافت و علویات و سفلیات
و مجردات و مادیات و فلکیات و عنصریات و جن
و انس و نباتات علی الاختلاف الانواع و جمادات و اعراض
و جواهر و غیرها من الامور الممکنة از بنجهت در دایره احتیاج

قدم گذاشته بوجود ظلی اعتباری حاصل بین القدمین
اکتفا نموده بالقره جاروبکش خانقاه وجوبند وچون
قلت درجات علیه طی نموده بر ذروه وحدت وحدانیت
تصاعد نموده غبار کثرت من کل الوجوه از جهت استغنای
وی ازاله یافته مسند نشین بیمثلی ویکتای گردیده بارگاه
وجوب وجود وغنای ذاتی ماوی وموطن وی گردیده طنطنه
وحدت حقیقی بجهات سته وارکان اربعه رسانیده
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فاتحه خطبه وحدانیتش گردیده
وقطع نظر از تحقیقات ارباب حقیقت بر اهل ادراك
مخفی نخواهد بود که کثرت حاصله از عامه مخلوقات
وطبقات اجلاف واجامره وزمره جهال ونادانان نه
امریست که موجب مزیتی ورجحانی تواند بود اما کثرت
واتفاق خواص واهل دانش که عقلا ونقلا منقول علیه است
لله الحمد که از جانب اهل بیت نبوت کثرت علما وفقها
ومفسرین ومحدثین این زمره عظیمه روز بروز نوعی تزاید
یافته وتکاثر پذیرفته که از مقوله عد واحصا متجاوز است
وجمیع علمای اهل خلاف آنچه از جهت تالیف وتصنیف
در بیان خصومت ملت وشریعت از ایشان بر صفحه
روزگار مانده موجب اضلال دیگران شده باشد تمامی
در برابر یکی از مشایخ عظام امامیه واهل بیت مقابله
ندارد چنانکه محقق ومبین گشت در کتب رجال بتفصیل
مذکور است که از فقهای کرام این طایفه از شخصی واحد
سیصد جلد تصنیف در امور متعلقه بدین مبین نبوی

مرتب شده از این قسم فقهای عظام در طایفه اثنی عشریه
بسیار است وشیخ مفید رحمه الله دویست جلد تصنیف
دارد وابن بابویه دویست وهفتاد جلد واز این مقوله
جمع کثیری برین نهج در ملت مطهره اجتهاد نموده اند
وسید مرتضی قدس سره العزیز که میانه فریقین مشهور
ومعتبر است ومرتبه وی در اصول وفروع در کتب مخالفین
مذکور ومعروفست وصاحب عمدة الطالب که از اهل
سنت وعلمای ایشان است در کتاب مذکور بیان انساب
ذریه رسول الله نموده میگوید که سید مرتضی نور الله
مضجعه که بمیر ثمانین که بفارسی میرهشتاد است ملقب
شده بود ازینجهت که از هر نوع از اجناس مختلفه صاحب
هشتاد فرد از آن نوع بوده چنانچه از غلامان هشتاد واز
کنیزان هشتاد واز مزارع وقری هشتاد واز کتب هشتاد
هزار مجلد که بعضی از آنرا بر استادان خوانده وبعضی را
تصنیف نموده وبعضی بملکیت متصرف شده بود وعبارت
مرقومه در کتاب مذکوره اینست یعنی کتاب عمدة
الطالب که وَكَانَ لَهُ مِنَ الْكُتُبِ ثَمَانِينَ أَلْفَ مُجَلَّدٍ مِنْ
مَقْرُوَّاتِهِ وَمُصَنَّفَاتِهِ وَمَحْفُوظَاتِهِ ودر یك عصر در
شهر حله که مسکن حضرت شیخ جمال الدین مطهر روح الله
روحه است چهل شخص دانشمند که برتبت اجتهاد منعوت
بودند در آن شهر اجتماع داشتند که از آنجمله شیخ مذکور
ووالد ماجد وی بود وشیخ المحققین شیخ ابوالقاسم خال
شیخ جمال الدین وشیخ فخر الدین خلف صدق شیخ جمال الدین

ودیگر فحول آن طایفه مجتمع بودند ودر عصر دیگر در مدینة
المؤمنین قم سیصد وهشتاد نفر از فقها ومحدثین
ومجتهدین وداویان فاضل عالم عادل صاحب تصنیف
اجتماع داشتند ودر اقطار عصر از علمای اثنی عشریه
بیش ناصر دین وحافظ شریعت خیر المرسلین بوده روز
بروز متزاید گردیدند واز آن طایفه فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ
الَّذِينَ ظَلَمُوا اثری نماند بطبق أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ
الْغَالِبُونَ سر رشته نجات امت محمدی علیه افضل الصلوة
واکمل التحیات بگفته ونوشته اثنی عشریه تعلق داشته
نایب حضرات ائمه طاهرین ماذون از آن زمره طیبه
هادین مهدیین بوده الحمد لله رب العالمین که هنوز
در میان این طایفه مبارکه وفرقه ناجیه وزمره حقیه
اثنی عشریه خلدت میامن افاداتهم بین البریه جمعی
مسند نشین تحقیقات حقایق دینیه ودقایق ملت
نبویه بوده بساط فیض انبساط مساعی جمیله واجتهادات
ملیه بموطای اقدام قدسی انتظام ایشانست غرض از
طول کلام درین مقام آنست که گاه باشد که شیطان بنابر
وجوه کثرت در آن طرف احتمال حقیت وحقیقت آن طرف
نماید جواب اولا آنست که بر تقدیر تحقیق امر مذکور
دلیل صحت مدعا نتواند بود زیرا که غالب اوقات کثرت
از لوازم بطلان وعدم حقیقت است دویم آنکه کثرت
گاهی فایده مند تواند بود که علما وفقها وفضلا وصلحا و
زهاد ومجتهدین وروات ثقات وامثال این قسم از

مردم که مدار انتظام مهم ملت وشریعت بر ایشان است
در میان طایفه بیش از طایفه دیگر بود مدار علیه قواعد
وقوانین دین نبوی باشند لله الحمد که کثرت باین معنی
در جانب عشری روشن تر از آفتاب عالمیانست تکمله
امور متفرقه مختلفه که امیر المؤمنین محل صدور آن شده
بنابر مظهریت تجلیات ذاتی وصفاتی واسمائی وافعالی
مظهر آن گردیده واز اشخاص ممکنه بشریه خصوصا اصناف
افراد موجوده زمان حضرت صلی الله علیه وآله مثل آن
علما وعملا سمت صدور نیافته امور مذکور من حیث
الاجتماع والافراد دلیل اختصاص آنحضرت در بارگاه
احدیت بروجهی که خلافت نسبت بآن مرتبه ومنزلت
آسانترین مراتب حالات وکمالات آن عالی منزلت
واز انجمله ارتفاع آن عظیم المرتبه بر کتف نبوی وشکستن
اصنام بروجهی که مشهور شرق وغرب ومذکور برزبان
عرب وعجم گردیده وجوه اوراق اخبار وآثار نظما
ونثرا بذکر آن آراسته ومزینست چنانچه حسان ابن
ثابت با وجود آنکه صحیفه اعتقادش مرقوم رقم نفاق
وشقاق بوده گمراه ونامه سیاهست درین باب جواهر
زواهر دریای صدق وسداد در رشته قویمه نظم
انتظام داده شاهد دلارای سخنوری بپیرایه کمال و
جمال آنحضرت گردانیده عبارت وی اینست نظم
قِيلَ لِي قُلْ لِعَلِيٍّ مَدْحًا • ذِكْرُهُ يُخْمِدُ نَارًا مُوصَدَةً •
قُلْتُ لَا أَقْدَمُ فِي مَدْحِهِ أَمْرٌ ضَلَّ ذُو الْكُبَّالِ أَنْ عَيَّهُ

وَالنَّبِیُّ الْمُصْطَفٰی قَالَ لَنَا • لَیلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعِدَهُ •
وَضَعَ اللهُ نَظَرِی یَدَهُ • فَاحْسَنَ الْقَلْبُ اِنْ قَدْ بَرَدَهُ •
وَعَلِیٌّ وَضَعَ اَقْدَامَهُ • فِی مَحَلٍّ وَضَعَ اللهُ یَدَهُ •
بپوشید نیست که حسان در انشاء این عبارت نهایت مدالحی را
باغایت عذر تقصیر در مدحت آن عالی رتبت جمع نموده
خلاصهٔ سخن انکه عطشان بیابان استماع کلام مدح انتظام
آنحضرت از زلال فیض خصال حقیقت حال دیان وسیراب
کرد انیده سلسال عبارت قدسی اشارتش اطفای
نوایر اضطراب استماح مدحت آن والا رتبت نموده
بیمانهٔ معذرت از مدامهٔ حقیقت حال بدین منوال
ملاّن ساخته که اقدام برام مذکور از دو وجه صورت
تعذّر یافته اوّل انکه ذاتی که طبقهٔ از طبقات عقلا
بلکه طوایف متکثره از زمرهٔ آدمیان در مرات ملاحظهٔ
ایشان بصورت ربوبیّت مصوّر گشته بچه عنوان بپیرایهٔ
مدحت ذات احدی صفاتش توان کردید چه هرچه
گفته شود ثابتش رتبهٔ ربوبیّت است و یقین است که
در برابر مرتبهٔ معبودیّت بیقدر و منزلت نماید پس از
اینجهت بدین صورت اقدام بر مدح آنحضرت نمینماید
و وجه دیگر آنست که چون حضرت رسالت صلّی الله
علیه و آله از امور واقعهٔ شب معراج چنین نقل نموده
که بعد از انکه بریدِ صدید مرحمت نوید فَاَوْحٰی اللهُ
مَا اَوْحٰی که دیباچه نامهٔ عرش مقامش مصوّر بکلام صدق
انتظام سُبْحَانَ الَّذِی اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا شده پیغام

دوست بدوست جاذبهٔ محبت از جانب محبوب قوت
یافته چنانکه گفته اند **بیت** اگر از جانب معشوق نباشد
کششی • کوشش عاشق بیچاره بجای نرسد • بکششی تازه
و کوشش بلند آوازه بر طبق **بیت** شبی دوش چو صبح
زندگانی • نشاط افزا چو ایام جوانی • شبی چون روز
وصال دوستان روح افزا و چون طلیعهٔ صباح اتصال
محبان بمحبوبان پر نور و صفا شده بود و آنحضرت نیز
راکب براق اشتیاق گردیده بذوق چاشنی وصال
وشوق وصول بمقام اتصال از خود بیخود گشته و دیده
دانش خود و خودی غیر در رشتهٔ عشق باخته و از ساقی
خمخانهٔ وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا بیمانهٔ اِنَّ اللهَ
لِاَوْلِیَائِهٖ شَرَابًا اِذَا شَرِبُوا سَکِرُوا وَاِذَا سَکِرُوا طَرِبُوا
وَاِذَا طَرِبُوا طَلَبُوا وَاِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا وَاِذَا وَجَدُوا
ذَابُوا وَاِذَا ذَابُوا خَلَصُوا وَاِذَا خَلَصُوا وَصَلُوا وَاِذَا وَ
صَلُوا اتَّصَلُوا وَاِذَا اتَّصَلُوا لَا فَرْقَ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ حَبِیْبِهِمْ
لبریز ساخته **بیت** گلی بردند ازین دیر [illegible] پست
بان درگاه عالی دست بر دست قدم رنگ حدوث
از جان او شست وجوب آلایش امکان او شست منازل
معینهٔ سماوات سبعه طی کرده صعود بر درجات رفیعه
و مقامات قرب احدی نموده بروق اشعهٔ لمعات از
منازل اقصی و اختصاص بنزل خاص ثُمَّ دَنٰی فَتَدَلّٰی
و جلوس بر بساط ارتباط فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی
غبار وحشت آثار تعلقات صوریه اعتباریه گرد غبرا

از ساحت ذات وحدت سمات سید کاینات از الهی
نموده خاشاك توجهات لانه سر سلسله کاینات احترا
پذیرفته میانه حبیب و محبوب ملاقات معنوی تحقق
یافته درینمقام از حضرت رسالت نقلست که چون دهشتی
آنحضرت را روی نموده حرارتی زیاده از اندازه حادث
شد که اگر دست رافت و رحمت الهی بر کتف رسالت پناهی
وقوع نیافتی متحمل حدت ان شدن مشکل نمودی و چون
ظهار انا ید الله مبسوطة علی العباد گردیده میفرماید که
آن حرارت حادثه ببرکت فیضان فیوضات رحمات الهیه
و توجهات ربانیه از قطرات امطار رحمت احساس
برودت نموده حرارت مذکور زایل گردید فرموده که سحاب
قدرت کامله و عنایت شامله که بمثابه دست رحمت
قرین ربانیه مینمود هنگام [illegible] اصنام یعنی وقتی که امیر
المؤمنین متوجه شکستن بتها شده بود پای مبارك بر
کتف همایون رسالت صلی الله علیه و آله نهاده باین امر
اشتغال میفرمود [illegible] اتفاقات حسنه انکه همان موضع که
الله تعالی براجاد دست رحمت گذاشته بود پای مبارك آنحضرت
[illegible] ان موضع واقع [illegible] مشهور است که این شعر از حسان
ابن ثابت [illegible] علمای اهل سنت این شعر را در کتب خود
نقل نموده [illegible] و حسان مذکور از جمله مردمیست که بشرف
بیعت آنحضرت تشرف نیافته ظاهرا به زمره مردمیست
که [illegible] بیعت نمودن با معاویه روز قیامت هم ان ملعون
محشور خواهد بود بر متتبعین آثار نبوی ظاهر است که این
قسم

قسم از امور عظیمه بی آنکه حضرت رسول من جانب الله
بان مامور نشده باشد ارتکاب ان نمیفرماید و معلو
مست که امر الهی درین باب بنابر آنست که ارتفاع شان ان عالی
مرتبه بر عالمیان درجه ظهور یابد و اگر بر زیادتی محبت
وارتفاع بر درجه مودت ان والا رتبت العیاذ بالله
محل اعلا و ارفع از مقام خلافت توهم نماید با وجود
این رتبه عالیه و مرتبه متعالیه و عزتی رفیعه و رفعتی
منیعه خلافت و نیابت محل تامل و توقف نموده قطع
نظر از مقولات صحیحه و تنزیلات صریحه رهنمای عقل
در نسبت این احدی الصفات از مخلوقات علوی و
سفلی تجویز نموده مخصوص ان عالی درجه خواهد داشت
مگر کسی که دیده بصیرتش کور و چراغ ادراکش بی نور
بود و بر پیمان شقاوت ازلی و عداوت نبی و ولی
در گردن بدست شیطان کشان کشان در مستقر مقیم
مقام عذاب الیم گردد و از انجمله مشهور است و در
کتب و رسایل دشمنان دین بیش از بیش مسطور گشته
که در اوایل اسلام اصحاب رسول الله هر کدام دری
از خانه خود بمسجد گشوده بودند [illegible] وقت نماز
باسانی داخل مسجد توانند شد بعد [illegible] از ان امر الهی
صادر گردید که درهای جملگی اصحاب [illegible] بجز ابواب
مسدود کرده تمامی مسدود گردد و [illegible] در خانه حضرت
رسالت و امیر المؤمنین از خانه دیگری اصلا [illegible]
که محل تردد تواند بود مفتوح نباشد چنانچه حضرت عباس

هرچند التماس نمود که جهت اعزاز وامتیاز وی از ساعدا
خانه اورا مستثنی ساخته مسدود نکردد التماس وی قبول
نیفتاد چنانچه او راضی شد بانکه سوراخی ازان نگاهی
بمسجد توان کرد دران باب ماذون کردد ملتمس او اجابت
نیافته حق سبحانه وتعالی رخصت کرامت نفرمود عباس
باین اکتفا نمود که میزاب وی بنوعی منصوب کردد که در
وقت باران آب از پشت عباس در صحن مسجد ریخته این
مقدار امتیاز موجب اعتبار وی کردد وحق تعالی درین
مرتبه رضا داده حضرت رسالت بدست مبارک نصب
میزاب وی نموده فرمود که لَعَنَ اللهُ مَنْ قَلَعَ هذا المیزاب
لَعَنَ اللهُ مَنْ اَذی عَمّی عبّاس فیها یعنی لعن برکسی که این
میزاب را ازین بکند ولعن برکسی که عم من عباس را درین
باب آزرده کند وچون نوبت حکومت بعمر خطاب لعنة
الله علیه رسید میزاب منصوب را ازان موضع نموده میانه
او وعباس بدین وسیله خشونت بسیار شده بدین جهت
عباس بغایت آزرده کشت وتفصیل این حکایت در محل
خود مذکور است ومعلوم ارباب عقلست که اشتراک
آنحضرت در امور دینی ودنیوی واختصاص ذات وحدت
سمات آنحضرت بزواید الطاف ربانی واعطاف سبحانی
واشتراک آنجناب در اکثر مراتب اعزاز واحترام با حضرت
رسالت وامتزاج ایشان در عالم معنی وصورت بوجهی
که منتهی بوصف آنحضرت بنفس نفیس رسالت کردید
تمامی دلیل استحقاق وتفویض امور الهی با آنحضرت بوده غیری

برمسند سرداری وصاحب اختیاری بندکان خدا اکر
موقوف بامر واشاره ربانیه است استعداد تمکن نداشته
قیام مقام رسالت موقوف ومنحصر دران عالی منزلت است
وبنا بر شدت توجهات الهیه است که در هر مقامی که حضرت
پیغمبر پیغامی از درکاه ربوبیت بشاه ولایت آورده منشور
خلافت وولایتش بتوقیعات رفیعه نبویه موشح میکرد
تا از کثرت نصوص نبوی درین باب تصریح بخصوص نیابت
آن عالیجناب بدبختان وبیحیایان امت را سبب قبول
واذعان وحصول ایمان وایقان کشته بحکایات بوسیده
وتاویلات باطله که مشرکین واهل ادیان فاسده بمثل
آن متمسک شده اند ایشان تمسک نموده مسالک
قویم وصراط مستقیم نمیکردیدند واز انجمله روایت اخطب
خوارزمی بسندی درست از حضرت رسالت پناه که
خطاب بامیر المؤمنین نموده میفرماید که یا علیُّ لو اَنَّ
عَبْدًا عَبَدَ اللهَ تعالی مِثْلَ ما قامَ نوحٌ فی قومِهِ وکانَ
لَهُ مِثْلَ اُحُدٍ ذَهَبًا فَاَنْفَقَهُ فی سَبیلِ اللهِ وَمُدَّ فی
عُمُرِهِ حَتّی حَجَّ اَلْفَ عامٍ اِلی قَدَمَیْهِ ثُمَّ قُتِلَ بَیْنَ
الصَّفا وَالْمَرْوَةِ مَظْلُومًا ثُمَّ لَمْ یُوالِکَ یا عَلِیُّ لَمْ
یَشُمَّ رائِحَةَ الْجَنَّةِ وَلَمْ یَدْخُلْها ترجمه کلام سید انام
علیه الصلوة والسلام آنست که خطاب نموده بامیر
المؤمنین ومیفرماید که یا علی اکر بنده از بندکان حق
تعالی را عبادت نموده آن مقدار عمر یابد که نوح نمود
که از هزار سال متجاوز است وشخص مذکور را مثل کوه

احد طلا باشد و مجموع انرا در راه خدا صرف نماید وان
مقدار عمر یابد که بهزار حج پیاده موفق کردد و مظلوما
در میان صفا و مروه کشته شود و با وجود این حالات
تولا بتو نموده باشد یعنی کسی دیکر را امام و خلیفه و قایم
مقام رسول داند انکس را بوی بهشت بمشام نرسد و
داخل بهشت نکردد و در روایات واقعست که بوی بهشت
پانصد ساله راه میرود و شخص مذکور از ان محروم و بی
نصیب است و این که فرمود داخل بهشت نکردد و فهمیده
میشود که هیچ وقت داخل بهشت نکردد چه اطلاق عبارت
مقتضی انست که تا ظهور امری که تقیید ان بوقتی نماید محقق
کردد و فقیر این روایت را در رسایل یکی از اهل خلاف
یعنی اهل سنت دیدم که مضمون انرا بالله تعالی نسبت داده
بود که خطاب بحضرت رسالت نموده در شب معراج بانحضرت
فرمود که یا محمد اکر بنده بندکی بنماید تا اخر این روایت
و اکر دشمنی با امیر المؤمنین نباشد و خصومت خاندان
رسالت مانع نکردد همین روایت کفایت مینماید
وازانجمله روایتیست که ایضا اخطب خوارزمی نقل
نموده و دیکران مثل ابن مغازلی و از تابعین
اصحاب رسول الله بطریق مختلفه در کتاب اهل
خلاف مسطور کشته که حضرت رسالت فرمود که
لِاَخِی عَلِیِّ ابْنِ اَبِی طَالِبٍ فَضَایِلُ لَا یُحْصَی کَثِیرَةٌ وَمَنْ
ذَکَرَ فَضْلَ مِنْ فَضَایِلِهِ مُقِرًّا بِهَا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ
مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَاَخَّرَ وَمَنْ کَتَبَ فَضْلَهُ مِنْ فَضَایِلِهِ

لَمْ تَزَلْ اِلَّا تَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا بَقِیَ لِتِلْكَ الْكِتَابَةِ رَسْمٌ
وَمَنِ اسْتَمَعَ فَضِیلَةً مِنْ فَضَایِلِهِ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ الذُّنُوبَ
الَّتِی اکْتَسَبَهَا بِالْاِسْتِمَاعِ وَمَنْ نَظَرَ اِلَی کِتَابٍ مِنْ فَضَایِلِهِ
غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِی اکْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ حاصل کلام
انست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله میفرماید که برادرم
علی ابن ابی طالب را فضایل بیش از انست که بشمار در اید
پس هر که فضیلتی از فضایل علی ابن ابی طالب ذکر نماید و
بان معترف باشد حق سبحانه و تعالی کناهان که پیش از ان
کرده و بعد از ان کند تمامی را می امرزد و ظاهرا اراده صغیره
نموده باشد و هر که فضیلتی از فضایل انحضرت بنویسد
پیوسته ملایکه از جهت او استغفار کنند مادام که اثری
از ان کتابت باقی باشد و هر که کوش کند یعنی خود را بر
شنیدن فضیلتی از فضایل او دارد حق تعالی کناهانی
که از جهت استماع او را حاصل شده باشد بیامرزد و
هر که نظر کند در کتابی که فضایل انحضرت در و نوشته
باشد حق تعالی کناهان که از جهت نظر کردن بر و نوشته
باشد بیامرزد وازانجمله حکایت مرغ بریان و شاکردی
جبرئیل و حکایت کهواره جنبانیدن اسرافیل و در فتن
اژدها بر منبر انحضرت و جواب شنیدن و در جنک
احد اواز شنیدن از اسمان بر وجهی که حضار همکی شنیدند
که لَا فَتَی اِلَّا عَلِیٌّ لَا سَیْفَ اِلَّا ذُو الْفِقَارِ و اختصاص انحضرت
تزویج فاطمه علیها السلام و نزول ملایکه در این امر
چنانچه در جمیع کتب موافق و مخالف و قصص و کتب

حدیث طرفین مفصلا شرح یافته و تردد جبرئیل میان
آنحضرت والله تعالی در یوم الطایف چنانچه شیخ رجب
برسی و فاضل نیشابوری ذکر نموده اند که در کتاب
مشارق الانوار و کتاب غایة المطلوب مذکور است که
شیخ قیس ابن سعد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت
کرده است که در جنگ احد شانزده زخم بر او رسیدم و در
چهار زخم آخر قوت بشری ضعف یافته بنشستم جوانی خوش
روی خوش بوی نیکو تکلم در نهایت وجاهت بر بهترین
آداب سلام بر من کرد و هر دو بازوی مرا گرفته برخیزانید
و مرا بر جنگ رغبت نموده گفت خوشنودی الله تعالی
در محاربه نمودن تست و چون این حکایت بحضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله نقل نمودم فرمود که یا علی چشمت روشن
که آن جبرئیل علیه السلام بود و تردد جبرئیل نزد آنحضرت در کتب م
تکرار یافته و در غایة المطلوب مذکور است که در یوم
الطایف جبرئیل میان آنحضرت و حق سبحانه و تعالی تردد
مینمود و چنین شنیدم که یکی از فضلای روزگار انکار این
معنی نمود که جبرئیل بر غیر نبی نزول ننموده و نه نماید این
حکایت مسلم است لیکن محمول است بر آنچه بتبلیغ احکام شریعت
متعلق باشد و بنابرین نزول جبرئیل خصوصا بر ذاتی
که مغایرت میان آنحضرت و اهل بیت در خصوص تسمیه باشد
چنانچه از آیه مباهله بوصف آنحضرت بنفس نفیس نبوی
درجه ظهور می یابد این مضایقه سهلست و مع هذا نصوص
معتبره درین باب واقعست و نمیدانم که شخصی که درین امر

مضایقه

مضایقه نماید در باب مصحف حضرت فاطمه علیها السلام
که بعد از رحلت رسول باملای جبرئیل و کتابت حضرت
امیر المؤمنین علیهما السلام اتمام یافته و من حیث الکتابه
سه مقابل قرآن عزیز است چنانچه در اوایل کلینی بتفصیل
و طرق مختلفه مذکور و مسطور گشته جواب چه خواهد
گفت حاصل کلام قیاس حالات حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بر احوال اولیا و سایر انبیا نمودن از قلت تتبع
و بیروی فضایل مختصه بان مظهر عجایب صوری و معنوی
و مظهر غرایب دینی و دنیویست چه خوش گفته اند بیت
ای ز مشکین طره ات بر هر دلی بندی دگر • رشته جانرا بهر
موی تو پیوندی دگر • گر بود خورشید و ماه مادر ماه باشد
فی المثل • بر زمین ناید بخوبی تو فرزندی دگر • آری ذات
وحدت سمات مرتضوی که بی رشته محبت او طمع از امید
نجات گسستنی و لایش ابواب فوز درجات بسته گشته
جواسیس تخیلات و اوهام را گرد سرادقات عزت و جلالش
راه نیست و حقایق شناسان عقول و افهام از ادراک
کنه کمالش آگاه نه بیت هیچ عقل از کنه او آگاه نیست •
هیچکس را در حریمش راه نیست • و کلام سید انام شاهد
این معنی است که یا عَلِیُّ لا یَعْرِفُکَ اِلّا اللهُ وَ اَنَا عنقا
قله قاف اسرارش آشیانه و نشیمن در هیچ اندیشه نگیرد
و خورشید آسمان تفریدش از هر ذروه طلوع نپذیرد
و مشهور است که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
چون متوجه زیارت آنحضرت شدی گفتی السلام علیک

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَجْهُولَ الْقَدْرِ
و وجه صحت این کلام اینست که طایفه از بنی آدم بنابر
آنکه ذات آنحضرت در آیینه ادراک انتقاش نداده کنده
وبعضی از صفات الوهیت که آنحضرت بآن متعلق بآن
شده بود زیاده از اندازه در محبت غلو نموده بالوهیت
وی اعتراف آورده‌اند وجمعی دیگر چنانچه آنها افراط
ورزیدند اینها تفریط نموده از حالات آنحضرت بالکلیه
چشم پوشیده او را در مرتبه چهارم از خلافت قرار داده
رابع اربعه تصور نمودند وطایفه دیگر که حد توسط
اختیار نموده کان ایشان اینست که مگر شناسایی آنحضرت
حاصل نموده‌اند غایت معرفت ونهایت شناسایی
ایشان اینست که آنحضرت را امام اول از ائمه اثنی عشر
دانسته معصوم ومطهر وبری از گناهان صوری ومعنوی
اعتقاد نموده اما اینقدر را از معرفت آنحضرت اگرچه بحسب
شریعت وانچه جز واعتقاد صحیح تواند بود درست است
وفایده‌مند است اما در جنب دانستن آن مرکز دایره
ولایت وهدایت از مقوله قطره بدریا واکتفا بقشیر
اشیا نمودن واز لب آن محروم بودنست همان حکایت
که بحر زخار اسرار را با قطره بینوا چه آشنایی وقرص نیر
اعظم را از شعاع سها چه روشنایی **بیت** بیگانه ز آشنایی
ماست پوستن اوجدایی ماست ودرین مقام از مداح
اهلی ذکر یافته **نظم** که بدی بالاتر از عرش برین جای دگر
گفتمی گنجاست جایت یا امیر المؤمنین. مثل تو چون شبه

ایزد در همه حال محال. ور بود ممکن نه الا رحمة للعالمین.
حاصل آنکه بیان کیفیات ذات وحدت سمات وحالات
متنوعه از صفات معجز آیاتش ببراهین عقلیه ودلایل
نقلیه صعود بر شواهق قلل افکار وانظار واصطیاد
وابدان بکمند خیال از دایره ارزو بیرون بوده بوسایط
عقل جزوی که گفته‌اند **نظم** عقل جزوی کی تواند گشت
بر قرآن محیط. عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار. بر چنین
بالا مبر گستاخ کز مقراض لا. جبرئیل پر بریده است اندرین
ره صد هزار. هیزمی دیگی که باشد شهپر روح الامین.
خانه آرایان شیطان را درین مطبخ چکار. پیرامون جلال
این مقال گردیدن از سودای محالست واز ینجاست که
همت بر استکشاف براق شبهات از جمال مقصود معروف
گشت هرگز شاهد مطلوب کما ینبغی بر طبق یا علی
لَا يَعْرِفُكَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَا فَضْلُهُ قِنَاعٌ از جبهه نور
آیینه خویش نگشوده ودوشیزه مرغوب از وادی
نقاب نَحْنُ أَسْرَارُ اللّٰهِ الْمُوْدَعَةُ فِي الْهَيَاكِلِ الْبَشَرِيَّةِ
چهره نموده **بیت** ای برتر از آنکه عقل گوید بالاتر از
آنکه روح جوید **منهج سیم در ذکر امامت حضرات
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین** ومراد از آن
بعد از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات
الله وسلامه علیه حسن ابن علی است تا محمد ابن حسن
علیهم السلام برین ترتیب که بعد از امیر المؤمنین
رتبه امامت بحضرت امام حسن اختصاص یافت وبعد از و

بسید الشهدا حسین ابن علی بعد از و زین العابدین
علی ابن الحسین و بعد از و امام محمد باقر و بعد از و
امام جعفر صادق و بعد از و امام موسی کاظم و بعد
از و علی ابن موسی الرضا و بعد از و امام محمد تقی و
بعد از و امام علی نقی و بعد از و امام حسن عسکری
و بعد از و صاحب الامر محمد ابن الحسن صاحب الزمان
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین دلیل بر این مطلب
اوّلا بر سبیل اجمال روایتست که میان خلق مشهور است
که اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَین کِتابَ اللهِ وَعِترَتی
اَهلَ بَیتی اِن تَمَسَّکتُم بِهِما لَن تَضِلّوا اَبَدًا که قبل ازین
مذکور شد و بیش ازین بیان شد که مراد از اهل بیت
ذریت مطهره معصومین حضرت پیغمبر است صلی الله
علیه وآله وسلم بر وجهی که در کتب معتبره مذکور است
که مقصود از اهل بیت در آیات و روایات سلسله ائمه
اثنی عشر است صلوات الله علیهم اجمعین و چون تمسک
با اهل بیت سبب عدم ضلالت ابدی بوده سالک
الملک القدیم و صراط مستقیم باشد پس بالبدیهه
سزاوار امامت ایشان بوده دیگری را مدخل در آن نباشد
دیگر آنکه روایت مشهوره مَثَلُ اَهلِ بَیتی کَمَثَلِ سَفینَةِ
نوحٍ مَن رَکِبَ فیها نَجی وَمَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ درین
روایت نیز مِن حَیثُ العُموم دلیل خلافت اهل بیت
رسالت صلی الله علیه وآله هست درین که خلافت
و امامت اهل بیت منسوب بوده هرکه بغیر ایشان اعتقاد

نماید بموجب قول حضرت رسالت از دایره نجات خارج
بود مستحق عقاب و عذاب الهی گردد و هرکه غیر از آن
زمره مقدس سر خود را مستحق مرتبه خلافت داند سالک
طریق ضلالت و غوایت گردد زیرا که تخلّف از اهل بیت
رسالت خواه بطریق امامت و خواه بعنوان ماموميت هردو
در یک درجه از عتاب و عقاب بوده مستحق خلود نار
باشند و توان گفت هرکه را دعوی امامت باشد چون
باعث ضلالت امت خواهد بود استحقاق عذاب در
وی بیشتر از جماعت ماموین اوست زیرا که او ضال و مضل
است بخلاف طایفه ماموین یعنی تابعین که اگر گمراه باشند
امّا کسی را گمراه نساخته‌اند دیگر آنکه چون قبل ازین ثابت شد
که عصمت از شرایط امامت است و هرکه معصوم نباشد
سزاوار این درجه رفیعه نباشد و معلوم شد از آیه تطهیر
که حق تعالی اهل بیت رسالت را تمامی پاک از آلایش و
بری از نقایص و مطهّر از ذنوب و معرّا از عیوب
کرداینده جهت بیان این مدعا آیه اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ
عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَیُطَهِّرَکُم تَطهیرًا نازل
کردانید و بندگان را ازین معنی خبر داده تا خلایق پیروی
پاکان و پاکیزگان و کسانی که حق تعالی ایشان را مطهر
ساخته سبب نجات خود دانند و مطیع و فرمان بردار
باشند بنا برین چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله
تبیین مذکور تبین تصریح باطاعت اهل بیت نموده
حق سبحانه و تعالی موافق قول پیغمبر بکلمه اهل بیت

نموده تا مردم بدانند که آنچه اکر رسول الله خلایق را باطاعت
ایشان ترغیب نموده بلفظ اهل بیت مذکور ساخته
حق تعالی نیز ایشان را پسندیده و گفته پیغمبر موافق
ارادهٔ الهیه بوده و اصح ازین دلیلی بر مدعا معلوم نیست
که ذکر شده باشد بعضی از نزاهات فخر رازی که
که در آیهٔ تطهیر از روی طعنت و عناد ذکر نموده با اجوبهٔ
حسنه درین رساله مذکور است و دیگر قبل ازین مذکور
شد که حق تعالی بندگان را بمحبت اهل بیت رسالت
تحریص نموده چنانچه فرموده قُل لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا
اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ و محمد ابن طلحهٔ شافعی تصریح
نموده که مراد ذو القربا اهل بیت رسول الله است صلی الله
علیه و آله و اقل مرتبهٔ مودت، اطاعت قول انکس و مخالفت
مخالفین اوست پس آیهٔ شریفه دلیل باشد بر وجوب
اطاعت اقوال و افعال و اعمال اهل بیت رسالت و
مخالفت سایر مخالفین و مراد از امامت وجوب اطاعت
اوامر و نواهی و عدم اقدام بر مخالفت ایشان کما هیت
و مدلول این آیه ظاهر الدلاله بر مطلوبست در تفسیر
صاحب کشاف در آیهٔ تصدق وجه اتیان بصیغهٔ جمع
میگوید که غرض الهی آنست که مردم رغبت باین طور فعلی
که تصدق در وقت نماز است نمایند تا مثل این اجری
یابند و پیش ازین بتفصیل ذکر یافته که اتیان بصیغه
مذکور تا بواسطهٔ تعظیم و تکریم حضرت امیر المؤمنین
یا نظر با مری که در قران عزیز معمول شده که تعبیر از واحد

بصیغه جمع نمایند و یا مقصود اشاره بخلافت حضرات
ائمه اثنی عشر است باجمعهم زیرا که در کتاب مشارق الانوار
یا در کتاب غایة المطلوب دیده شده که حضرات ائمه
علیهم السلام اقتضای آثار پدر بزرگوار و جد عالی مقدار
نموده همگی نماز و حین توجه برکوع اقدام برامر مذکور
یعنی تصدق بسایل نموده اند و برین تقدیر همچنانکه
آیه مذکور من حیث الظاهر دلیل خلافت شاه ولایت است
من حیث الباطن اشاره بامامت بقیهٔ ائمه اثنی عشر است
و وجه تکلم بکلمهٔ جمع نیز در جز ظهور یافت وجه دیگر در تفسیر
ثعلبی نقل شده که مراد از آیهٔ شریفهٔ یا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا
مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ
یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ.
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و ابن طلحه
نیز از اکابر اهل خلاف نقل مینماید که از علمای اهل بیت
رضوان الله منقولست که مراد جمیع حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام اند و ترجمهٔ آیهٔ شریفه اینست والله اعلم که
هر که ظاهرا در زمرهٔ اهل ایمان داخل بوده چنانکه
مفاد کلمهٔ منکم است و بعد از شیطان کرهیان
ایمانش از پس گرفته کشان کشان به بیابان عناد و خارستان
الحاد کشانند درین هنگام حق جل و علا بزور بازوی
یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ عنان اختیار روزگار و انتقام
از خیل اشرار بدست طایفهٔ گذارد که ایشان را بر مسند
محبت درگاه ربوبیت متمکن گردانیده سریر دلپذیر

وارتداد

محبت طرفین بفرقدوم عصمت لزوم ایشان منوّر کرداند
تا دشمنان دین و معاندان دودمان خاندان سیّد المرسلین
مغلوب و مقهور ایشان شده طبقات اهل ایمان در روز
قیامت در روضات مقدّسات اعزاز و احترام و اقدام
و توقیر و اکرام فارغ البال و مستحسن الاحوال کردند و شکّی
نیست که قطع نظر از کواهی اهل سنّت نزول این ایه در شان
شاه ولایت چون در مواضع متعدّده مذکور ده معلوم
شد که محبّت خاصله میانه خدا و بنده کان او منحصر است
در امیر المؤمنین و در ذریت طاهرین علیهم السّلام و این
ایه نیز مشتمل است برین که جمعی که من جانب الله مفوّض
باعزاز اهل ایمان و اهانت مرتدّین از ان طایفه اند بصفت
محبت و محبوبیت می باید که موصوف باشند و دین صفت
که مخصوص اهل بیت رسالت است و باقی شرایط و اوصاف
هرچه در مدلول ایه اند راج یافته از خصایص متعیّنه
ایشانست پس مراد از مدلول ایه مبارکه ذوات مقدّسه
ائمه طاهرین است و در این ایه فخر رازی که محقّق روی
در حق او میکوید نظم فخر رازی ار در الیتی کند از
برای کودکان تی تی کند دو سخن مذکور است یکی انکه
کفت مراد ابوبکر است زیرا که مقصود بیان حال کفره
و اهل ایمانست و محاربه امیر المؤمنین با طایفه اسلا
میان بود و حرب ابی بکر با جماعت کفره و این سخن
بغایت ظاهر البطلانست و مخالفت ان با مدلول ایه
نه امریست که تامّل در ان باید نمود زیرا که خدای تعالی

خطاب

خطاب باهل ایمان نموده میکوید که صفت ایشان اینست
کران اهل ایمانند هرکه مرتد شود یعنی هرکه در جریده شما
شده باشد و بعد از ایمان باز مراجعت نموده از ایمان
برکشته باشد پس چنان و چنین شود و درین خطاب
اهل کفر اصلا دخلی ندارند و ظاهر است که محاربه حضرت
امیر المؤمنین با جمعی وقوع یافت که ایشان من حیث الظاهر
قایل کلمتین شده اند و از اهل قبله کردیده اند و بعد
از ان بواسطه مخالفت امام واجب الاطاعه و خروج بر
وی بصفت ارتداد موصوف کشته از جمله جمعی بودند
که مدلول علیه کلمه منکم است و ظاهر است که ارتداد
معنی اینست که از اسلام برکشته بکفر رجوع نمایند نه انکه
برکفر ذاتی باشند و اکر کوید ایشان با وجود خروج بر
امام زمان ارتداد نیافته همان برصفت ایمان باقی اند
این نیز در معرض ترتیف از دو جه وجه اوّل از انجهات
که اصطلاح علما باجمعهم در معنی خوارج انست که از اسلام
بواسطه خروج بر امام زمان بیرون رفته باحکام کفره
محکوم شد در اکثر وجوه امّا ثانیا ازین جهت اهل
سنّت است در مقاتله خالد ولید با طایفه مالک ابن
نویره و کشتن رجال و اسیر کردن زنان و اطفال و
مضاجعه و مباشرت خالد ملعون با حلیله مالک
در همان شب اینست که ایشان بر منع زکوة از اسلام
ارتداد یافته محکوم علیه بکفر شده بودند چون مخالفت
خلیفه مشکوک فیه موجب حکم بارتداد ان طایفه

که محبت م

تواند بود پس مخالفت خلیفهٔ متفق علیه منصوب از خدا
و رسول بطریق اولی با انکه مقدّمات مذکوره مخالفین
تمامی فاسد است امّا خلافت و امامت ابوبکر بر وجهی نبود
که خلاف وی نتوان نمود زیرا که منصوص من الله و منصوب من
رسوله نبود **وجه دویم** منع زکوة ایشان بنوعی که مانع ضروریات
دین بوده از اینجهت که از تسلیم بعامل ابوبکر مضایقه نموده
باشند **وجه سیم** انکه الله تعالی اشارهٔ درین ایهٔ بجمعی نموده
که از جمله اهل اسلام بوده رجوع بکفر نکرده باشند و این امر
در غایت ظهور است و این که ایشان کافر شده احکام مفرقه
من جمیع الوجوه بر ایشان جاری کرده دخلی باین بحث و
فهمیدن مقصود از ایهٔ شریفه ندارد و مسئله اینست که در
محلّ خود از ان بحث شده معنی سخن دویم از او بنوعی که
نیشابوری نقل نموده در تفسیر خود اینست که وی گفته
وَهٰذَا اَوَّلُ دَلِیْلٍ عَلیٰ فَسَادِ مَذْهَبِ الشِّیعه و در بیان
استدلال چنین ذکر نموده که چون مذهب امامیّه
اینست که اصحاب رسول الله بعد از انحضرت بنا بر انکه
انکار نصّ جلی در مادّهٔ امیر المؤمنین نموده همگی در ین
امر شریک بوده مرتد شده اند و میگویید که اگر این
مدّعا صحیح بوده عند الله تعالی ایشان انکار نصّ جلی
نموده اند از اینجهت بارتداد توصیف یافته باشند
بایستی که الله تعالی نظر بفرموده و وعده که نموده
ایشانرا مغلوب و مقهور کردانیدی و چون همیشه
قضیه بر عکس بوده طبقهٔ شیعه مقهور و مغلوب

بودند

برسه وجه **وجه**
اوّل ام

بودند معلوم میشود که اعتقاد ایشان فاسد است
و بعد از ذکر مضمون عبارت فخر رازی نیشابوری
در جواب گفته که وَلِلنّاصِرِ الشِّیعَة اَنْ یَقُولَ مَا یُدْرِیكَ
اَنَّهُ تَعَالیٰ لَا یَجِیْ بِقَوْمٍ یُحَارِبُهُمْ وَلَعَلَّ الْمُرَادَ بِخُرُوْجِ
الْمَهْدِیِّ هُوَ ذٰلِكَ فَاِنْ حَارَبَهُ وَاِنْ یَدِیْنِ الْاَوَائِلِ
الْحَارَبَتِ الْاَوَائِل **خلاصه** جواب نیشابوری اینست
که شاید که طایفهٔ معهوده که ظهور نموده اهل ارتداد را
مغلوب و مقهور کردانند مراد از ان مهدی موعود
در اخر الزمان باشد اگرچه درین ایّام ناصیه و مرتدّین
روزگار سابقه محاربه ننموده باشند زیرا که مقابله و
مقاتله که متدین سابقان با اهله باشد در حکم
مقاتله با جماعتی مذکوره است پوشیده نماند که این
جوابیست متضمّن اعتراف بمغلوبیّت شیعه در جمیع
اوقات و ازمنه و نیز چنین است جواب شیعه مذکوره
اوّلا اینست که در ایهٔ شریفه چیزی که متضمّن دلالت بر
فوریت این امر نماید فهمیده نمیشود و این معنی از جواب
نیشابوری انتزاع پذیر است و اخبار و ارادهٔ قرینه
که بحسب مدلول عبارت وقوع ان بغایت قریب
مینماید هنوز در پس پردهٔ حکمت الهی متوقف است
مثل اِقْتَرَبَتْ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ و مثل اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ
وَانْشَقَّ الْقَمَرُ که اِلَی الان وقوع مدلول ان در حیّز
تاخیر است پس اگر ارسال طایفهٔ معهوده متضمّن فوریت
نبوده تاخیر یافته باشد دلالتی بر فساد عقیده اثنی

اثنی عشریه نداشته ازاینجهت حکم بفساد مذهب
جمعی کران علمای اسلام که این مسئله از مسایل مبحوث
عنهاست میانه ایشان نتواند بود بر تقدیر تسلیم
این امر یعنی خلف وعده از جمله امور متوعده است
نه از امور موعوده ومصداق عبارت دین است که الحمد
لله الذی وعدنی فی اذا توعدنی عفی ودر متن قصوص
مذکور است که الثنا بصدق الوعد لا بصدق الوعید
بل التجاوز عن الثناء مع التوعد علیها وبر تقدیر
که داخل امور موعوده باشد که اعتراض معترض انست
که خلف ان مستلزم صدور حکم ببطلان عقیده این
طایفه نتواند بود زیرا که بر طبق قواعد مذموم ایشان
خلف وعده از جانب الهی از اتصاف بقبح خالیست یا
در تحت قبحی است که مصدر ان الله تعالی بوده تجویز
ان نموده اند ودیگر انکه مراد از غلبه وقهر بر جماعت
مرتدین نه انست که در جمیع اوقات وازمنه من جمیع
الوجوه مقهور ومغلوب باشند بنا برین غلبه ابرهیم
اشتر ومختار نخعی بر بنی مروان که بعد از انقضای
زمان یزید پلید واقع شد مکرر مسموع معترض نشده
که در یکمرتبه عبید الله زیاد که با صد هزار وپیاده نجا
کوفه بچه عنوان کشته کردیدند وصد وسی نفر از
زنان وفرزندان واهل خانه انملعون بدست ابرهیم
تمامی بقتل امدند بنوعی که در رساله کبیر محرر مسطور
است بعد از قتل عبید الله عامر ابن ابی ربیعه نیز

باصد

باصد هزار سوار بر وجهی که در محل خود مذکوراست
عرصه شمشیر ابرهیم واعوان وانصار وی کردیدند وبنی
امیه با کثرت عشیره وحشمت تمام که مجدد هزار کهواره
مرضع در میان ایشان از جمله اسباب تقطیع شده بود
اثری از ایشان نماند وبنی عباس نیز برین وجه وشیعیان
خاندان ولایت روز بروز در تزاید بوده ببلاد وولایات
مستولی شده اثار عظیمه بر وجود ایشان ترتب یافت
ودر زمان حکومت وسلطنت دیالمه طوایف ناصبیان
مغلوب ومقهور کشته انتقام مخالفین دودمان سید
المرسلین در زمان ایشان بدست دوستان ومعتقدان
ان خاندان عظیم الشان کشیده شده وعماد الدوله که
یکی از اکابر دیالمه است مقرر فرموده که ابواب مساجد
ومدارس وبقاع الخیر که در دار السلام بغداد بود تمامی
بتسطیر این کلمات زاکیات محرر کشت که لعن الله
معویة ابن ابی سفیان ومن غصب فاطمة علیها
السلام فدکا ومن منع ان یدفن الحسن علیه
السلام عند قبر جده ومن نفی ابا ذر الغفاری
ومن اخرج العباس عن الشوری حاصل عبارت
مذکوره لعن صریحست بر معویه وبر ابوبکر وعمر وعثمن
وهمچنین صریحست در لعن عایشه وطایفه بنی مروان
وتا قهر وغلبه بر اعدای دین ودشمنان خاندان سید
المرسلین بدرجه اعلا نرسد اینچنین لعن صریحی
بر در ودیوار بغداد نمی توان نوشت ودر تواریخ

مسطور است که هشتصد هزار نفس از مخالفین اهل
بیت رسول الله بفرموده آل بویه که دیالمه نیز لقب
ایشانست کشته سوای آنچه در معرکه قتال و جدال
کشته شده و اکر انمقدار از مغلوبیت اعادی و غالبیت
محبان خاندان ولایت و نبوت در تحقیق مدلول آیه
کفایت نماید چند دیگر فایده مند نکرده و از جمله
عبارت مکتوبه بر ابواب دار السلام بغداد ظاهر
است که مَنْ غَصَبَ فاطِمَةَ فَدَكًا اشاره بظلم ابوبکر
و عمر است که در باب فدک بر حضرت خیر النساء روا
داشتند و ترک شریعت و قوانین ملت نموده بدعتها
اختراعیه خود بنا در جستند و تفصیل این بحث
قبل ازین در رساله مکتوب کردیده عبارت مَنْ نَفَى
اَبَاذَرٍّ الْغِفَارِي بطغیان و عصیان عثمن است که اباذر را
که از اکابر صحابه رسول الله است و حضرت پیغمبر فرموده
که در لهجه ابوذر کذب و خلاف نیست و جاری
نشده بنابرین که فضایل خاندان نبوی و قبایح بنی
امیه را بیان مینمود عثمن او را از مدینه اخراج نموده
بصحرای سهو ربذه که در آنجا آبی و کیاهی نبود فرستاد
و تفصیل این قضیه در غیر این رساله مسطور است
اما عبارت مَنْ اَخْرَجَ الْعَبَّاسَ عَنِ الشُّورٰى که ترجمه
آن اینست که لعن بر کسی که اخراج عباس از شوری نموده
اشارتست ببدعتهای زمان عمر که چون روانه سفر
سقر میشد امر خلافت را بشورت شش کس از اصحاب

رسول انداخت و عباس که عم رسول الله بود و همه
طایفه بنی هاشم داخل نکردانید و آن شش نفر عثمن
و عبد الرحمن ابن عوف و ابو عبیده ابن الجراح و
طلحه و زبیر است و در تاریخ احمد ابن اعثم کوفی
عوض ابو عبیده سعد ابن ابی وقاص است و بعد
از ایشان امیر المؤمنین را نیز داخل کردانید و قرار
داد که هر که رای این شش کس بران قرار کیرد خلافت
مخصوص وی باشد و حضرت امیر المؤمنین در خطبه
شقشقیه اشاره باین حکایت نموده و دران ضمن شکایت
بسیار فرموده که عبارت آنحضرت اینست که وَجَعَلَهَا
فِي جَمَاعَةٍ زَعِمَ اَنِّي اَحَدٌ مِنْهُمْ یعنی خلافت را بشوری
جماعتی حواله نمود که کمان وی اینست که من یکی از ایشانم
و ظاهر است که حضرت درین عبارت اظهار آزردکی
بسیار نموده مقصود اینست که خلافتی که بفرموده الهی
و تعیین حضرت رسالت پناهی بمن مفوض شده
اکنون کار بجایی رسیده و غیظ و غلظت عمری بنوعی
طغیان نموده که اولا تعیین خدا و رسول منظور
وی نیست و ثانیا خود را درین اختیار ببدلاند و ثالثا
آنکه بمصلحت جمعی مقرر داشته که کویا من نیز یکی
از ایشانم و این مضمون نهایت شکایت و آزردکیست از آنحضرت نسبت بان سرکرده غیظ و غلظت
و ابن طاوس رحمه الله در کتاب طرایف این حکایت را
از طریق اهل خلاف برینوجه نقل مینماید که چون خلافت

بشورت قرار یافت از عمر پرسیدند که سبب چیست که از
اصحاب رسول الله مشورت این شش نفر را اختیار
نموده دیگری را در ان مدخل نداده گفت از جهت انکه
شنیده ام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که من از ین
شش کس راضی و خوشنودم چون حضرت از ان جماعت اظهار
رضا فرموده من نیز از اینجهت مدار خلافت را بر مصلحت
ایشان گذاشتم بعد از ان پرسیدند که اگر میانهٔ ایشان
مخالفت شود کدام طرف را اطاعت باید کرد گفت طرفی را
که عبد الرحمن در ان طرف باشد و طایفهٔ دیگر را امر بقتل
ایشان نمود و بعد از نقل این حکایت ابن طاوس میگوید
که غرض وی اشاره بقتل حضرت امیر المؤمنین است علیه
الصلوة والسلام زیرا که در طرفی که عبد الرحمن باشد عثمن
نیز در ان طرف خواهد بود بواسطهٔ قومی و خصوصیت
و عقد اخوت و غیرها و هر جا این دو شخص باشند
حضرت امیر المؤمنین با ایشان مجتمع نشده در طرف دیگر
خواهد بود و امر بقتل سه نفر که مخالف عبد الرحمن
باشند جهت آنست که شاید لباس حیات از جسد
مقدس آنحضرت منخلع گردیده درجهٔ شهادت یابد
ایضا ابن طاوس میگوید که ای مسلمانان ببینید
که شخصی گواهی میدهد که حضرت پیغمبر از ین شش نفر راضی
و خوشنود بوده بنا برین سبب چیست که اگر مخالفت واقع [میانهٔ ایشان]
شود خلاف رای عبد الرحمن نمایند این معنی ضریعه و جوز
قتل ایشان کرده نعوذ بالله من النفاق فی الدین و تقدیم

عبد

عَبْدِ الرَّحْمٰنِ عَلٰی اَمِیرِ المُؤمِنِینَ فَلَعَنَ اللهُ الغَاصِبِینَ
لِحَقِّهِ وَالتَّارِکِینَ لِاَمْرِهِ وَنَهْیِهِ اما عبارت وَمَنْ
مَنَعَ اَنْ یُدْفَنَ الْحَسَنَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ این معنی دارد
که لعن بر کسی که نگذاشت که امام حسن علیه السلام را
نزد قبر جد او دفن نمایند و این عبارت اشارة
بحکایت صادره از عایشه و جمعی از بنی مروان که اعانت
وی نموده مانع شدند که آنحضرت را در حرم جد بزرگوار
که غالب اوقات کتف مبارک خود را نشیمن و آرامگاه
آن گوشوارهٔ عرش خدا مینمود مدفون گردانیدند مذکور
و مشهور است که عایشه در ان روز بر استری سوار شده
بود قریب بسه هزار مروانی الطاعت وی نموده سر راه
بر جنازهٔ آنحضرت گرفتند که حاملان عرش اعظم متحمل
آن شده بودند و تیری انداختند و در خبر است که
عایشه خود اول مرتکب تیر انداختن گردید و تحریک
دیگران نیز در ان امر مینمود و عبد الله ابن الحسن علیهما
السلام روی بجانب عایشه آورده قبایح واقعه او را
مکشی بکسای نظم ساخته متقنع بقناع نصایح حسنه
گردانید و برابن وجه ادا فرمود شعر یَا بِنْتَ اَبِی بَکْرٍ
لَا کَانَ وَلَا کُنْتِ تَجَمَّلْتِ تَبَغَّلْتِ وَلَوْ عِشْتِ تَفَیَّلْتِ
لَکِ التِّسْعُ مِنَ الثُّمْنِ وَبِالْکُلِّ تَمَلَّکْتِ و معنی این عبارت
اینست که ای عایشه دختر ابی بکر بر شتر سوار شدی
چنانچه در حرب جمل در بصره کرده بود و راکب استر
نیز گردیدی چنانچه در ان روز مرکب وی بود و اگر زنده

بمانی بر فیل سوار خواهی شد وتو را از حجره رسول
صلی الله علیه وآله از هشت یکی که حق زنانست نه
یك خواهد بود بنا بر انکه آن هشت یك چون میانه
نه زوجات پیغمبر انقسام یابد از جمله نه نفر ایشان
یکی تو خواهی بود یعنی عایشه پس حصه او از هشت یك
نه یك خواهد بود وحال انکه تمامی را ملك خود
گردانیدی وباید دانست که درین قضیه از دشمنان خانه
پیغمبر که عبارت از ابو بکر وعمر وعثمن وجمیع بنی امیه
وتابعین ایشان ومدعیین صحت افعال واعمال
ایشانست قباحتی چند صادر شده وعداوت و
مخالفت که در سینه ایشان پنهان میبود درین باب
بنوعی پرده از روی آن برداشته ظاهرا وعلانیه
بدشمنی اهل بیت علیهم السلام علم عصیان برافراشتند
که موجب حیرت میشود ووضوح این امر از چند
وجهست اوّل انکه عایشه وحفصه که در زمان خلافت
عمر وعثمن باعانت وفرموده ایشان پدران خود را من
حیث الظاهر در ان مکان مقدس ومدفن اقدس
جای داده دفین آن بقعه منوره وحجره مطهره که اشرف
بقاع روی زمین ومعبد ملائکه مقربین است بی رخصت
آنحضرت وبی اذن وارثان مرکز دایره رسالت عنفا
وعدوانا وغصبا وغیظا بان امر شنیع که گوش اهل
زمین وزمان وخیل افلاکیان وروحانیان وکروبیان
پر آوازه گشته قیام نمودند دویم انکه فاطمه علیها السلم

که

که بضعه نبوی وعضوی از اعضای مطهر مصطفویست
او را ازین نعمت بی بهره گذاشتند وبواسطه کثرت
اذیت واهانت که آن نور پاك شجره لولاك از ایشان وثمره
کشیده بوده از دولت مجاورت روضه رضیه نبویه
محروم گردید سیم انکه حسن ابن علی علیهما السلام که نسبت
بسید انام با جان شیرین هم عنان وبا حیات صوری
ومعنوی صنوان وتوامانست او را از دخول آن حجره
منوره وروضه معطره ممنوع گردانیده وبیگانگان ظاهر
وباطن وبی نسبتان صورت ومعنی را بتشریف این عطیه
عظمی ومرتبه علیا اختصاص دادند وبی دغدغه این
حکایت دلیلیست روشن وبرهانی متقن وحجتی پیدا
وآیتی هویدا که مودت اهل بیت نبوی ومرتضوی که بنص
آفریدگار ارض وسما بر جمیع بندگان که در تحت تصدیق
خبر الوری داخلند واجب ولازم بوده از معتبر جهت
ایمانست واین طاغیه در زمره ناسره سیاه عمدا وعدوانا
وتبدیل این امر واجب متحتم بعداوت صریح نموده.
مصدوقه وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ
يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ شده مخصوص
بخطاب مستطاب أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ گردیده این معنی ورد زبان سبحان سرادق
کبریائیست که أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
چهارم انکه حجره مطهره نبویه بر طرافت ملکیت باقی بوده
بورثه انتقال یافته باشد بی اذن ایشان تصرف نمودن

مخالفت صریح با خدا و رسول است و این که گویند که حصه
حفصه و عایشه انتقال بود که مدفن پدران ایشان
گردد از دو وجه فاسد است اوّل آنکه تصرّف در ملك
مشترك بی رخصت شریك و تقسیم شرعی خروج از دایره
شریعت مطهّره است دویّم آنکه مکان مقدّس وسعت
آن ندارد که از هشت حصّه یك حصّه چون تُسع حصّه
قسمت شود آن یك از هشت یك محلّ دفن نمیتواند بود
همان حکایت عبد الله ابن حسن است که لكِ التِّسعُ مِنَ
الثُّمنِ و بالکلِّ تملّکتِ و با وجود آنکه وقتی اراده نمودند
که حقوق ذرّیّه طاهره خصوصًا فاطمه مطهّره را مغصوب
و ایشان را بغصب خود مغلوب گردانند افترا بر رسول
خدا نمودند که یعنی فرموده باشد که آنچه از پیغمبر میماند
موروثه تعلّق نیافته از مقوله صدقه است که بر مؤمنین
من حیث الاشتراك اباحت پذیر است شریك اند
و میراث حضرت فاطمه را از آنجهت بوی ندادند آن بضعه
نبویّه را آزرده ساختند و محابا از آزار و اهانت وی
ننموده بدین وجه با این آزار و اهانت روانه خدمت
پدر بزرگوار و سیّد ابرار گردانیدند بنا برین حکایت
ارث حفصه و عایشه غیر مشروع و غیر معقول باشد
و چون امر میراث بنا بر گفته ابو بکر علیه اللعنه و نقلی
که مینمایند بر طرف باشد دفن ابی بکر و منع حسن ابن
علی در آن مقام قدسی احتشام از مقوله ظلم صریحست
بر ذرّیّه رسول الله و مجرّد عصیان و طغیان است

الحاصل

الحاصل که اعزاز نبوی بجایی رسیده که فاطمه علیها السلام
از مجاورت پدر بزرگوار عالی مقدار محجوب و ممنوع تواند
بود درین صورت ابی بکر بی نسبت بیگانه از دین و دشمن
خدا و خاندان نبوّت بچه مناسبت مدفون آن ارض مقدّس
تواند شد و اگر نظر برحمت شامله نبوی که رحمة للعالمین
از آن خبر میدهد دفن این قسم از مردم فجور تواند بود
در فرزندان نامی گرامی و جگر گوشگان رسول تمامی مجادله
نمودن و تیر انداختن و این قسم از بیحیایی و بی ادبی با ذرّیّه
نبوی غیر کفر و ضلالت و طغیان و جهالت و عصیان
بر رسول آخر الزّمان احتمال دیگر بر صفحه خیال انتقاش
پذیر نیست طیّ کلام نموده معلوم اهل عقل است که این
قسم سلوك با ذرّیّه پیغمبر آخر الزّمان آزار بلکه موجب
اهانت آن سیّد ابرار است و آزار و اهانت او بر طبق آیه
کریمه انّ الّذین یؤذونَ الله وَ رسولَهُ اُولٰئكَ لعنَهُمُ
الله فِی الدُّنیا وَ الآخرةِ وَ اَعدَّ لهُم عذابًا مُهینًا
موجب استحقاق ابعد از درگاه الهی بعد از رحمت
نامتناهی بوده در درکه مشرکین داخل باید بود اضافه
چون حکایت سابقه فی الجمله طول یافت از دایره اختصار
خارج میماند بعد از عذر این ارتکاب نموده میشود که
از جمله دلایل دالّه بر خلافت حضرات ائمّه طاهرین روایت
منقوله از حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله که در
کتب اهل خلاف تکرار یافته که چون از حضرت رسالت
تحقیق خلافت بعد از آنحضرت نمودند فرمود که عدد

نقبای بنی اسرائیل وان دوازده بوده پس خلفای پیغمبر
بفرموده انحضرت دوازده است مؤید مقامیست انجه
بر زبان قدسی بیان حضرت صادق علیه السلام جاری
شده که نَحنُ قَومٌ فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ طاعَتَنا یعنی ما ایم قوم
که واجب کردانیده است حق تعالی الطاعت مارا بر
خلایق ومراد از امام شخصیست که من عند الله مفروض الطاعه
باشد در کلینی مسطور است که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردند که طایفه منصوص من الله کدامست فرمود که
هُمُ الَّذینَ قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَطیعُوا اللهَ وَاَطیعُوا الرَّسُولَ
وَاُولِی الاَمرِ مِنکُم وقبل ازین از حضرت صادق علیه السلام
ایضا ذکر شده که اُولِی الاَمر حضرات ائمه طاهرین اند
ومدلول این روایت موافق انست لهذا حضرت صادق
علیه السلام تاکید عبارت مذکوره باین کلام صدق
انتظام نموده که وَهُمُ الَّذینَ قالَ اللهُ تَعالی اِنَّما وَلِیُّکُمُ
اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ
وَیُؤتُونَ الزَّکوةَ وَهُم راکِعُونَ واز تقریر حضرت صادق
علیه السلام مفهوم میشود که اگر چه ایه مذکوره مِن
حَیثُ الظّاهر کاشف بعضی از حقایق امیر المؤمنین
است لکن نظر بعموم کلمات التامات القرانیه دانسته
میشود که حق جل وعلا در ارسال ایه کریمه اشاره بحالات
بقیه مختصه ائمه طاهرین نموده مؤید روایتست که قبل
ازین بر صحیفه بیان جریان که مقصود از اتیان الهی بصیغه
جمع بیان اتصاف جملگی حضرات ائمه باوصاف مذکوره

یافته م

درضمن

در ضمن فقرات ایه شریفه است وازانجمله دلایل ظاهره
برخلافت ائمه طاهره روایت سعد ابن وقاص است از
جابر ابن سمره از حضرت رسول صلی الله علیه واله بنوعی که
در صحیح مسلم مسطور است که حضرت رسالت صلی الله
علیه واله فرموده که لایَزالُ هذا الدّینُ قائِماً حَتّی یَقُومَ
السّاعَةُ وَیَکُونُ عَلَیهِم اثنی عَشَرَ خَلیفَةً واین روایت
در نهایت صراحت بر حقیقت وحقیت مذهب اثنی
عشریه چه حاصل مذهب امامیه رحمهم الله انست که
زمانه تا انقراض دهر از امام خالی نتواند بود وامام زاید
بر دوازده وناقص از ان در دایره امکان جاری نبوده در
هر جزوی از اجزای زمان یکی از دوازده وسیله انتظام
مهام دین ودنیای اهل زمانند ومدلول حدیث
مذکوره موافق عقیده فرقه ناجیه امامیه است
زیرا که مشتمل است برین که لایزال دین الاسلام قوت یافته
تا انقضای دهر خللی بان راه نیابد ومدار استمرار واستقرار
ان بر دوازده خلیفه بوده یکی بعد از دیگری بر مسند
امامت متمکن کردد ودر کتب مشهوره وغیر مشهوره
از طریق مخالفین احادیث ظاهر الدلالة بر امر مذکوره
زیاده از اندازه است وتمامی متضمن این معنی که همیشه
دین محمدی بوجود دوازده امام مستقیم بوده زمانه از
ایشان خالی نتواند بود در فصل اولی از باب اول کتاب
رابع از جامع الاصول ذکر یافته قال سعید قلت لسفینة
اَنَّ هؤُلاءِ یَزعُمُونَ اَنَّ عَلِیّاً لَم یَکُن بِخَلیفَةٍ قالَ

لدنب اساءة بنی زرقا یعنی بنی مروان وَقالَ سَمِعتُ
النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآله وسلم یَقُولُ یَکُونُ بَعدِی
اِثنیٰ عَشَرَ اَمِیرًا صاحب کتاب میگوید که این روایت
در صحیح بخاری و مسلم است و روایت دیگر از مسلم چنین
نقل نموده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله لَا یَزَالُ
هٰذَا الدِّینُ عَزِیزًا مَنِیعًا اِلیٰ اثنیٰ عَشَرَ خَلِیفَةً و ابن
دربن مسئله از جامع الاصول ملحوظه و ملاحظه فقیر
کشته زیاده از دوازده حدیث مسند است و در
کتاب مذکوره مفصله مرقوم شده که تمامی متضمن
انحصار خلافت در عدد دوازده تصریح بانکه انقضای
این ملت بانقضای خلفای معدوده است و این که
حضرت امیر المؤمنین داخل دوازده خلیفه است
چنانکه قبل ازین ذکر یافت و چون عدد دوازده که بوصف
امامت و خلافت موصوف باشند درین دین بفرموده
رسول امین مقرر و معتبر است دانسته میشود بطریق حصر
عقلی که مراد حضرات ائمه معصومین است زیرا که نزد
مخالفین ایشه بعنوان خلافت انحصار یافته منحصر در
چهار است و باقی موسوم باسم حکومت دون خلافت اند
پس بین الطائفتین هیچ فردی از افراد دوازده استعداد
تسمیه باین اسم نداشته معین است که بفرموده رب العا
لمین باین زمره مقدسه اختصاص پذیر است اما روایت
داله بر خلافت حضرات ائمه علیهم السلام بر وجه تفصیل
و ترتیب بسیار است و از انجمله روایت است از اخطب

الخطباء

الخطباء صدر الائمه موفق احمد مکی در کتاب مناقب
بروایت فخر القضات نجم الدین ابو المنصور محمد ابن
الحسین ابن محمد البغدادی از نور الهدی ابو طالب
حسن ابن محمد زینبی از محمد ابن احمد ابن شاذان از
احمد ابن محمد ابن عبد الله الحافظ از علی ابن سنان
الموصلی از احمد ابن محمد ابن صالح از سلمان ابن محمد
از زیاد ابن مسلم از عبد الرحمن ابن زید از جابر از سلا
از ابی سلمان راعی رسول الله صلی الله علیه و آله از
حضرت رسول رب العالمین و آنحضرت از جبرئیل و او
از ملک جلیل جل جلاله و کثر افضاله مضمون این که
در شب معراج چون ساحت رفعت کبریایی و بساط
وحدت پروردگاری از پرتو اشراقات لمعات نور
حضور نبوی و ضیاء مرور مصطفوی که از تشعشع
بادقه انوار رفیع آثار متوقد از شجره مبارکه محبت ربانی
و افاضه استناره از مشکوة محبوبیت صمدانی اقتباس
یافته منیر و مستنیر و مفیض و مستفیض گشت و بذل
مشاهده عجایب علویات از مهمان سرای لِنُرِیَهُ مِن
آیاتِنَا عَجَبًا اختصاص یافت **نظم** با قفس غالب این
دامگاه • مرغ دلش رفته بدامگاه • مرغ الهیش قفس
پر شده • قالبش از قلب سبکتر شده • چون گل این
پایه فیروزه فرش • دست بدست آمده تا ساق عرش •
هم سفرانش سپر انداختند • بال شکستند و پر انداختند •
پرده نشینان که رهش داشتند • هودج او یکتنه بگذاشتند •

رفت بان راه که همره نبود این قدمش زان قدم اکه نبود
ودران شب خزان خزاین افلاک مفاتیح کنوز غیبی
ورموز لاریبی ومعارف الهی وعوارف نامتناهی که
بقفل اخفا ازخدمه لوح وقلم وطبقه بنی ادم
مقفل بود پرده داران حجرات قلبیه نبویه سپردند
تادرجات رفیعه رب زدنی علما ویقینا طی نموده
تجلیات انوار ذاتی مسند نشین سراچه وصال
وخلوت کزین خزینه اتصال کردید **نظم** پرده بر
انداخته دست وصال از در تعظیم سرای جلال دیدن
ان پرده مکانی نبود رفتن ان راه زمانی نبود چون
سخن ازخود بدر امد تمام تا سخنش یافت قبول سلام
وازاینجهت تمام اثار وانوار عظمت ربوبیت وعجایب
فلکی وملکی درمرات مشاهده نبوی ارتسام
یافته بتمکین برمسند قاب قوسین واطلاع برمعالم
کونین امتیاز یافته پیمانه پرداز خمخانه راز کردید
نظم خورد شرابی که حق انگیخته جرعه ان در دل ما ریخته
لب بشکرخنده بیاراسته امت خود را زخدا خواسته
راوی کوید که اولین کوهری که از محیط کلمات احدیت
دررشته سامعه رسالت منسلک شد این بود که
یا محمد انظر الی تحتک یعنی انحضرت مامور کشت که
بجانب زمین نکاه نموده تا از امور غریبه چیزی ملحوظ
ملاحظه نبوی کردد وچون حضرت رسالت بحسب
فرموده الهیه بملاحظه انطرف پرداخت دید که حجب

حایله

حایله بین المحب والمحبوب برخواسته شاه ولایت چون
افتاب طالع از برج خارق عادت روی مبارک بجانب
اسمان نموده میانه نبی وولی ابواب مکالمه کشاده کشته
بنوعی که ان محرم راز سرادق جلال احدی شنیده بود باحضرت
شاه ولایت در میان اورد وحقه مختومه اسرار ربوبیت
کشوده بینهما جواهر مخفیه حالات مرتضوی دررشته
بیان انتظام می یافت واز انجمله انچه از بارکاه احدی
حضرت رسالت اولا بشنیدن ان اختصاص یافته
بود اینست که یا محمد انی جعلت علیا وصیک ووزیرک
وخلیفتک من بعدک فاعلمه فیها هو یسمع کلا
مک یعنی یا محمد امیر المومنین مخصوص است از جانب
من بوصایت ووزارت وخلافت تو بعد از تو
پس این مضمون را بوی باز نمای که او میشنود سخن تورا
حضرت رسالت فرموده که انچه حق سبحانه وتعالی
اشاره بان نموده بود چون حجابها برطرف شده بود
بجانب زمین نظر انداخته ان کلمات پسندیده
ربانیه را بعلی میکفتم ووی میشنید ومیانه من و
او انچه فرموده الهیه بود تمامی کفت وشنید کردید
وبعد ازین حکایت واتمام این عنایت دیکرباره
حق سبحانه وتعالی بتجدید حکایت خلافت
پرداخته چنین فرمود که درمیان امت امر خلافت
بچه عنوان صورت یافت میفرماید که کفتم الهی
بکسی رجوع نمودم که بهترین امت بود وچون الله

تعالی درمقام استفشای این امر بود فرمود که علی ابن
ابی طالب را حضرت رسالت درجواب کفت نعم
وحضرت پیغمبر باید که حق تعالی دراین مرتبه فرمود که
یا محمد چون بر زمین نظر انداختم تو را اختیار کردم و از
اسماء خود اسمی جهت تو بیرون آوردم و بنابرین هرجا اسم
من مذکور شود تو نیز با من مذکور میشوی و من محمودم و تو
محمدی بعد از آن نوبت دیکر نظر انداختم علی ابن ابی
طالب را برکزیدم و از جهت او نیز اسمی از اسماء خود
اشتقاق کردم من اعلی واو علیست و بعد از ان فرمود
که یا محمد بدرستی که خلق کردم تو را و علی و فاطمه و
حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین را از انوار خود
و ولایت شمارا بر اهل اسمان و زمین عرض کردم هرکه
قبول نمود و بان اعتراف آورد از مؤمنین است و هرکه نزد من م
قبول نکرد و انکار ورزید نزد من از جمله کافرین است
یا محمد اکر بنده از بندکان من آنقدر عبادت کند
مرا که منقطع کردد و مثل پوست پوسیده وخشک شده
باشد و باوجود این حال منکر ولایت باشد کناهان
وی آمرزیده نکردد و بعد از انکه اسم حضرات ائمه
معصومین بر وجه اجمال ذکر یافت حق سبحانه و تعالی
خواست که انوار مقدسه و ارواح منوره ذوات قدسی
سمات حضرات ائمه معصومین را مفصلا در اینه
ملاحظه حضرت رسالت انتقاش داده درجات مقربه
آن زمره مقدسه مطهره معلوم آنحضرت کردد بنابرین
ان

ان سرکرده سلسله نبوت مامور کشت که بجانب یمین
عرش التفات فرموده برؤیت آن انوار سبحانی و اسرار
یزدانی مسرور و محبور کردد و چون برحسب اراده الهیه آنحضرت
بجانب راست عرش انداخت دید که حضرت امیرالمؤمنین
علی ابن ابی طالب و حسنین و علی ابن الحسین زین
زین العابدین و محمد ابن علی الباقر و جعفر ابن محمد
الصادق و موسی ابن جعفر الکاظم و علی ابن موسی
الرضا و محمد ابن علی التقی و علی ابن محمد النقی و
حسن ابن علی العسکری و محمد ابن الحسن المهدی
صلوات الله علیهم اجمعین در ضحضاحی از نور ایستاده
نماز میکذارند و محمد ابن الحسن المهدی در میان ایشان
چون ستاره درخشان و بعضی بر یمین و برخی بر یسار
وی قرار کرفته بعد از ان حضرت رسالت شنید که یا محمد
این جماعت حجت اند از جانب بر خلق و اشاره بصاحب
الامر نموده فرمود که انتقام عترت تو بر دست اوست
ازخلق کشیده خواهد شد فرمود که قسم بعزت ازخلق م
وجلال من که او حجت من است بر دوستان من و منتقم
من است از دشمنان من و ایضا در کتاب مذکور
منقولست که از جماعت سابقین از ابن شاذان از محمد
ابن الحسن العلوی الطبرسی از احمد ابن عیاش از سلیم
ابن قیس هلالی از سلمان محمدی و وی روایت
میکند که روزی بخدمت حضرت رسالت مشرف شده
بودم دیدم که حسین علیه السلام بر زانوی راست

مبارکش جای نموده انحضرت بر سر و روی نورانی انحضرت
بوسه داده دلنوازی او مینماید و میفرماید که توی
سید پسر سید پدر ساداتی و توی امام پسر امام برادر
امام پدر ائمه و توی حجت پسر حجت برادر حجت پدر نه
حجت که نهمین ایشان قایم مقام ایشانست و این روایت
بعبارت مختلفه در کتب اهل سنت از علمای محدثین
ایشان بنوعی ذکر یافته که کسی را محل تامل و انکار این
نماند حجت خدای تعالی بر بندکانست و چون معلوم
شد که امامت و خلافت حضرات ائمه اثنی عشر صلوات
الله علیهم اجمعین بنص الهی و تعیین و تشخیص ربانی
بتفصیلی که شایبه و خللی و دغدغه و شبهه و شکی
دران راه نیافته در غایت روشنی و وضوح است باید
دانست که شیخ ابرهیم رحمه الله در رساله که فرقه روایتی ناجیه
ذکر نموده از علمای مخالفین در کتابی که مصنف ان
کتاب از اصحاب رسالتماب صلی الله علیه واله
وسلم نقل نموده و ایشان از حضرت رسالت روایت
نموده اند مشتمل بر ذکر حضرات ائمه اثنی عشر و تعیین
ایشان من جانب الله تعالی بامامت و خلافت ایشان
حاصل مضمون حدیث اینست که عبد الله عباس
روایت میکند از ابو الفضل محمد ابن عبد الله ابن
مطلب الشیبانی و وی از احمد ابن مطرق ابن سوار
ابن حسین قاضی حسن بمکه مقدسه و قاضی مذکور
از ابو حاتم مهلبی از مغیرة ابن محمد ابن مهلب از عبد

الغفار ابن کثیر کوفی از ابی هاشم از مجاهد از ابن
عباس و وی روایت میکند که روزی شخصی از طایفه
یهود بخدمت رسول صلی الله علیه واله امد و نام
وی نعثل و کفت یا محمد چیزی چند در خاطرم میکذرد
و میخواهم که حقیقت انرا از شما معلوم کنم اکر جواب
کوئی مرا بنوعی که پسند من باشد ایمان بتو می اورم فرمود
که بپرس یا عماره انچه در خاطرت میکذرد وی مکنونات
خاطر خود را بر انحضرت عرض نموده موافق ملت موسی
جواب می شنید و میکفت صدقت یا محمد انکاه حکایت
بر تشخیص وصی انحضرت منتهی شد یهودی از اسم
و نسب انحضرت سؤال نموده کفت هیچکس از انبیا نبوده
که او را وصی نباشد و وصی پیغمبر ما یعنی موسی یوشع
ابن نونست حضرت رسالت فرمود که وصی و خلیفه
من بعد از مرک من امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
است و بعد از او فرزندان او حسن و حسین و بعد
از ایشان نه کس دیکر از صلب حسین ائمه معصومین
مظهر شوند یهودی چون این کلام اجمالی از سید الانام
استماع نمود التماس شنیدن اسامی مقدسه ایشان
نموده حضرت ملتمس وی را قبول فرموده کفت چون
حسین رحلت فرماید پسر او علی ابن الحسین امام زمان
کردد و بعد از او پسر او محمد باقر و بعد از او پسر او جعفر
الصادق و بعد از او پسر او موسی کاظم و بعد از او پسر او علی و بعد از او
پسر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن

وبعد از او پسر او محمد المهدی و فرمود که ایشانند
ائمه اثنی عشر عدد نقبای بنی اسرائیل یهودی پرسید
که مکان ایشان در بهشت کجاست فرمود که با من در درجه
من و چون یهودی تفصیل قضیه بر این نحو استماع نمود
ایمان آورده کلمتین بر زبان جاری کرد و اینه اتمام آن
بشهادت امامت حضرات ائمه علیهم السلام نموده کامل
الایمان گردید و گفت یا رسول الله آنچه فرمودی بر نهج
مذکور در کتب متقدمه یافته ام و از موسی ابن عمران
معهود شده که در آخر الزمان پیغمبری ظاهر گردد که
اسم او احمد خاتم انبیای مرسلین و بعد از او پیغمبری
منقطع شده سلسله نبوت بوی انتظام و اختتام یابد
و از صلب وی بیرون آید امامان اخیار ابرار بعدد
اسباط و شیخ ابرهیم مذکور رحمه الله بعد از ذکر مضمون
این کلام میگوید اَلْحَدِیثُ الطَّوِیلُ اَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ
الْحَاجَةِ و بر این مدعا دلیل بیشمار و روایات بسیار
بلکه بیش از آنست که بضبط قلم در آید و هر یکی دیگر
ازین مقوله اختصار مینماید از طریق اهل بیت
علیهم السلام بر وجهی که متصل برسول صلی الله علیه
و آله شده بجبرئیل بحق جل جلاله انتهای یابد مضمون
آن روایت وافی هدایت اینست که حق جل و علا میفرماید
که هر که از بندگان من گواهی بوحدانیت من ندهد
و یا آنکه دهد شهادت برسالت بنده من و رسول
من محمد ابن عبد الله ننماید یا آنکه شهادت بآن نیز

داده

داده گواهی ندهد که علی ابن ابی طالب خلیفه منست
یا آنکه نیز گواهی دهد اما با مامت ائمه که از نسل اوست
ندهد که آنها حجت من بر خلق اند این طور کسان منکر
من و صغیر داننده عظمت منند و با آیات و کتب من
ایمان نیاورده قبول آن نموده باشند راوی گوید چون
مضمون این عبارت از حضرت رسالت شنیدم و علم
بتفصیل ائمه مرا حاصل نمود و در کلام سید انام مجملا
ذکر یافته بود جرات نموده پرسیدم که یا رسول الله ائمه
که از اولاد امیر المؤمنین اند چند کسند و چه نام دارند
فرمود که حسن و حسین و علی ابن الحسین و محمد ابن
علی الباقر و جعفر ابن محمد الصادق و موسی الکاظم
و علی ابن موسی الرضا و محمد ابن علی التقی و علی ابن
محمد النقی والحسن ابن علی العسکری و محمد ابن
الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله
علیهم اجمعین که او فرمود قایم بحق محمد مهدی است
آنکه پر سازد زمین را از عدل و انصاف همچنانکه
پر شده باشد از ظلم و جور از مضمون روایات و
عبارات متصله بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
معلوم میشود که امامت حضرات ائمه اثنی عشر امر
من الله و نصی من جانب الله و هر یک از ایشان باسمه
و نسبه و شخصه مخصوص باین امر شده باشند بمجرد
اراده خاطر ذکر آن ننموده بلکه عدد مبارکه ائمه اثنی
عشر که در ذکر تسمیات معینه مذکوره باسامی مشخصه

تسمیه پذیرفته امریست خدایی و فرمانیست سماوی وموضع
مرامت آنچه در کتاب کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه
السلام نقل نموده أَتَرَوْنَ الْوَصِيَّ مِنَّا يُوصِي إِلَى مَنْ
يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ لَكِنْ عَهْدًا مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ عَلَى الْأَئِمَّةِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِهِ
خلاصهٔ کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام اینست
که حضار مجلس شریف را هدایت نموده پردهٔ اشتباه
مرتفع ساخت و ایشانرا از سلوک مسالک منتهیه
بظنون فاسده منع نموده بطریق مستقیم علم بحقیقت تعین
امامت هدایت فرموده برین وجه که آیا شما را در آینه
خیال این صورت انتقاش یابد که هر امام از زمرهٔ اثنی
عشر که وصیت بامامت شخصی درین امر بمجرد اراده خود
عمل نموده موافق خواهش طبع کسی را بر مسند امامت تمکن
کرداند و قسم یاد مینماید که والله چنین نیست که شمارا
تصور این باشد امام بوصیت امام سابق استحقاق
امامت نمی نماید بلکه امامت عهدیست از جانب الهی
در باب حضرات ائمه معصومین که ترتیب یکی بعد
از دیگری بامر امامت مامور ساخت و بوی اختصاص
داده چون ایام امامت او انقضا یابد دیگری را نصب
نموده برین نهج حکایت امامت انتظام یافته منتهی بصاحب
الزمان کردد و این روایت نص است از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام درین که امامت امریست منصوص
من الله و مؤید مقام است آنچه در کتاب کلینی بروایت

جابر مذکور است که در خدمت حضرت فاطمه علیها السلام
لوحی دید مکتوب بکتابت اخضر از جانب الهی که اسامی
تمامی حضرات ائمه علیهم السلام مفصلا با اسم و نسب
و لقب و اعزاز و احترام بترتیب از حضرت امیر المؤمنین
تا صاحب الزمان در آن لوح مکتوب و حق تعالی در آن
لوح اظهار عنایت بنهایت در باره حضرات ائمه علیهم
السلام نموده بخصوص هر کدام علیحده تفویض خلافت
نموده بروجهی که نهایت اهتمام الهی از کلمات تامات
و عبارات اعجاز آیات بر صفحهٔ خاطر ارتسام پذیرفت
الحمد لله رب العالمین قاعده ثانیه در ذکر آنچه
میان فقیر و قاضی زاده مذکور در مجلس بهشت آیین
بطریق مباحثه و آداب مناظره مذکور دیت یافت
و آن مشتمل است بر دو فصل و چون قبل از وصول
بنده بدرگاه عالی از جمله امور که سبب تشنیع وی
شده بود ببطلان آن صفحهٔ زبان را انتقاش داده
حکایت غسل و مسح رجلین است که مقصد وی
این بود که مسح نمودن خارج از مدلول آیه شریفه قرآنیه
بوده از جمله احکام الهیه که شیعه مخالف حکم خدا
نموده اند این معنی بر خاطر اشرف اقدس شاهانه
گران آمده اینه طبع کشورستانی از ینجهت غبار
آمیز شده بود لکن دریای بی منتهای حلم و کظم غیظ
که مودوثی آن خاندان عصمت بنیان است تموج نموده
خار و خاشاک اقوال فاسده و اعمال کاسده وی

در دل دریا نوال کیتی ستان جای قرار یافته مقتضای
الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب
المحسنین خطیات قولی و فعلی وی مقرون بعفو
کردیده کلمات ناقصات مشتمله بر لاف وکزاف که
ازان بی انصاف صدور یافته بود بر پرده اغماض
استتار بقاعدهٔ مستمرهٔ ابواب احسان وامتنان بر روی
امانی وآمال وی انفتاح داده بنا برین مقدمات اراده
خاطر اشرف بسبقت مسئله وضو تعلق یافته این کمینه را
مخاطب ساخته زبان قدسی بیان پادشاهی ازجانب
آن کمراه نامه سیاه بر سبیل اعراض و قانون اعتراض چنین
کوهر افشان کردید که طبقه شیعه از متابعت کلام الهی
در باب وضو بچه سبب تخلف نموده اند که حق سبحانه
وتعالی در قران عزیز بشستن پا امر فرموده وایشان از
آن عدول نموده مسح پا مینمایند وفقیر را در این مقام
جواب این بود که آنچه در کلام ربانی که بر خاتم الانبیا
نزول یافته وازجمله مسئله وضو واحکام آن مذکور
یافته شستن پا اصلا از آنجا مفهوم نمیشود آنچه معین سازند
آیه مبارکه آن مدلول آن توانند فهمید غیر مسح نمودن
پایها چیزی دیگر در آیینه ادراک صورت نبندد
وطریقه استدلال از آیه شریفه بر این نوع است که چون
حق سبحانه وتعالی از روی تفضل واحسان وترحم
وامتنان خواست که بیان وضو فرموده بر وجهی ادا
فرماید که عامه مکلفین که از ذکور تا پانزده ساله

واز

واز اناث دختر نه ساله است چنانچه رای اکثر فقهاست
چون شرایط تکلیف در ایشان موجود باشد ومدلول
آیه شریفه مسموع ایشان کردد بی تامل واحتیاج تحقق
آن از دیگری علم بکیفیت وضو ایشان را حاصل آید و
باسانی از عهدهٔ ماموریت بیرون توانند آمد و
درین صورت فاضل وجاهل وناقص وکامل ودانا
ونادان وذکور واناث وبنده وآزاد الحاصل هر که
در دایرهٔ تکلیف قدم نهاده باشد در فهمیدن مدعا
از آیه شریفه علی السویه بوده چون متوجه فهمیدن
مقصود از کلمات الهیه کردد بوجهی چنین فهمید
تواند شد واز این جهت حق سبحانه وتعالی میفرماید
که یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا
برؤسکم وارجلکم الی الکعبین پوشیده
نیست که آیه مبارکه مشتمل است بر دو امر یکی شستن
ودیگری مسح نمودن بنا برین ناچار است که چون مکلف
کلمه فاغسلوا بشنود که امر است بشستن عضوی از
اعضا کوش کند ومستمع باشد که بعد از کلمه مذکور
کدام عضوی از اعضای آدمی مذکور میشود تا فهمیده
شود که آن عضو را می باید شست بنا برین حق سبحانه
وتعالی بعد از کلمه فاغسلوا بی فاصله رو و هر دو
دست را مذکور ساخت وآدمی همچنین می فهمد که این
سه عضو که عبارت از رو ودست راست است

ودست چپ شستن انها واجبست وچون مکلف این
معنی را از کلمهٔ فَاغْسِلُوا فهمیده باشد وبعد از ان بشنود
کهٔ وَامْسَحُوا درین صورت بیفهمد که امر بمسح چیزی شده
منتظر است که هر عضو که در تحت ان مذکور شود معلوم
وی کردد که مسح نمودن ان عضو واجبست وانچه بعد از
کلمهٔ مذکور ذکر یافته کلمهٔ طیبهٔ بِرُؤسِکُمْ وَاَرْجُلَکُمْ
است درین صورت مکلف خواهد فهمید که همچنانکه
اوّل شستن رو وهر دو دست واجب بود درین مرتبه
مسح نمودن سر وهر دو پا ~~تاکعبین~~ تاکعبین واجبست خاطر
نشان وی شده این صورت در ایینهٔ ادراک وی ارتسام
می نماید یابد که وضو عبارتست من حیث الشرع از شستن
رو ودستها تا مرفقین واز مسح نمودن سر وپایها تا کعبین
ونزد انصاف درست انست که اطلاع بر اختلاف قراءات
وعدم اطلاع را مدخلی در فهمیدن معنی مقصود از کلمات
مذکوره بنوعی که کفته شده نبوده مدلول کلمهٔ فَاغْسِلُوا
دلیل شستن ومدلول کلمهٔ وامسحوا ایت مسح نمودن است
وبعد از ان چون خواهند که ایت مذکوره را منطبق
سازند بر قواعد نحو امریست که انطباق ان بر قواعد
مقرره در غایت وضوح است وچون سخن باینجا رسید
قاضی زاده مشار الیه از جانب نواب اشرف ما سود
بجواب کردید نواب کشورستانی قسم یاد فرموده
خارستان احتمال تعرض وازار واهانت از پیش راه
سخنان وی برداشته مؤکن بایمان مغلظه کردانیدند

واورا

واورا در ذکر جواب وقواعد بحث واداب سخن کذاری
ومراعات شرایط مناظره جرأت داده بملاطفات ونوازشات
اطمینان خاطر وی از انچه در قانون مناظره ومباحثه
جایز باشد خوشدلی ومسرور کردانیده فضای خاطر
وی را از غبار اندیشه تصفیه داده مومی الیه نیز
چارسوی مباحثه را باجناس نفیسه مناظره اراسته
ساخته ودکان مجادله را بمتاعی که در خزانهٔ خاطر ذخیره
نموده بود زیب وزینت داده کفت که قاریان کلام
مجید در قراءت ایهٔ شریفه اختلاف نموده اند و
اختلاف نموده اند واختلاف ایشان با مراعات قواعد
نحو موجب قدح در حکم مسح کردیده بلکه دلیل وجوب
غَسْل رجلین است زیرا که نزد اکثر قرّا کلمهٔ اَرْجُلَکُمْ
منصوبست وبنا بر وجوب حرف ناچار است از
معطوف علیه منصوب ودر ایهٔ شریفه معطوف
علیه موصوف بکلمهٔ مذکور که کلمهٔ وُجُوهَکُمْ
وَاَیْدِیَکُمْ است وبنا برین می باید که همچنانکه عضوین
سابقین مغسولند این نیز مغسول باشد جواب
وی بد وتقریر در صحیفهٔ عبادت اندراج یافت
اوّل انکه در غایت ظهور است که فعل فاعل را
ناچار است از کلمهٔ مفعول وکلمهٔ وَامْسَحُوا وانچه
بعد از وی واقع شود باید که مفعول وی باشد
ومفعول منصوب باشد پس قراءت نصب
موافق قواعد مقرره درین امر واقع شده ونصب

وی از جهت مفعولیت کلمهٔ وَامْسَحُوا خواهد بود و
این در کلمهٔ رُؤُسِکُم نصب ظهوری ندارد بواسطهٔ
عارضی یا مانعیت اگر آن حرف جر است و معلوم است
که حرف جر او را از مفعولیت بیرون نبرده هر کدام
از کلمتین رؤسکم و ارجلکم بر صرافت مفعولیت
خود باقی اند و بنا برین نصب ارجلکم بواسطهٔ
مفعولیت وَامسحوا و اشتراک با رُؤُسِکُم در
صفت مفعولیت است و ظاهر است که درین ماده
اَرْجُلَکُم مفعول فعل وَامْسَحُوا باشد و باید که
ممسوح کرده اما قراءت بعضی دیگر از قرّا که کلمهٔ اَرْجُلِکُم را
مجرور خوانند درین صورت خود مسح اعضاء ثلثه
غایت ظهور دارد و بنا بر عطف ارجلکم بر رُؤُسِکُم
این هر دو قراءت متفق بوده در صورتین افاده
مسح رِجلین می نماید بی تکلّف و ارتکاب خلاف ظاهری
اما تقریر دویم آنست که کلمهٔ ارجلکم یا مجرور است یا
منصوب چنانچه موافق قراءت اکثر قرّاست اما
در قراءت اولی که فرض مجروریت ویست عطف
خواهد بود بر ظاهر کلمهٔ رؤسکم که بواسطهٔ وقوع حرف
جر از هیئت اصلی خود که نصب است ممنوع گشته در
هیأت ثانیه که فرض نصب کلمهٔ مذکور است معلوم است
که درین صورت مراعات اصل کلمهٔ محل سابقه که
آن نصب رؤسکم است بنا بر مفعولیت نموده باشد
حاصل آنکه در یک صورت مراعات لفظ و در صورت

دیگر

دیگر مراعات محلّ نموده هر دو قاعده معمول شده منافات
میانهٔ قراءتین مرتفع گشته احکام الهی صورت بربندد
پس در هیچ صورت از صور محتمله ظاهراً ایراد لا الّتی بر غسل
رجلین نبوده مسح اعضای ثلثه در نهایت ظهور بی عیب
و قصور خاطر نشان نزدیک و دور است خلاصهٔ کلام
آنکه قراءت اَرْجُلِکُم مجرور بوده ظاهر است که بر رؤسکم
عطف شده باشد و صحت در مسح نمودن پایها و اگر
منصوب خوانده باشد عطف خواهد بود بر محلّ رُؤُسکم
بنا بر آنکه کلمهٔ مذکوره ما در محلّ نصب است یا آنکه مفعولیت
و همچنانکه عطف بر لفظ صحیحست عطف بر محلّ نیز درست است
بنا بر قاعدهٔ مقررهٔ نحویان و درین مرتبه قاضی زاده
مذکور گفت چرا نشاید که چون اَرْجُلکم مجرور واقع
شده باشد مجروریت وی از جهت عطف بر لفظ
رُؤُسِکُم باشد بلکه جرّ وی تواند بود که از مقولهٔ مجاورت
باشد و در صورت نصب معطوف بر اَیْدِیَکُم باشد
و این تاویل مثل تاویل شماست در صورت ارتکاب
عطف بر محلّ **جواب وی** این بود که عطف بر محل بی
آنکه مشروط بشرطی و متفرع بر اصلی و قاعدهٔ باشد
از امور مقرره علمای نحوست و این طور قاعده را تاویل
نام کردن مخالف قانون است بلکه جرّ جوار که مدار علیه
مباحثهٔ شماست از تاویل ~~نام کردن~~ گفتن صحیح و بنا

برین مباحثه واقعه میانه ما وشما از مقوله تعارض میانه
ماوّل وظاهر است ورجحان ظاهر بر ماوّل معمول اصولیین
است وبر تقدیر ارتکاب تاویل درین طرف رجحان تاویل
بر تاویل شما از چند وجه است اوّل انکه تا عطف بر قریب
ممکن باشد بوجهی از وجوه عطف بر بعید جایز نیست
الا عند الضرورة وضرورتی نیست دویم انکه اکر عطف
بر کلمه ایدیکم درست باشد در صورت قراءت جر
عطف مذکور ممتنع باشد کما لا یخفی سیم انکه ارتکاب
جر جوار از امور متروکه شاذه است واز اهل عربیت
تصریح نموده اند که جر جوار نه امریست که قیاس بر وی
معتبر باشد مادام که ضرورتی ناشی نشده باشد
ارتکاب بمجاورت نمودن موجب خلل در فصاحت
کلامست جه جای افصح چهارم مادام که عدم اختلاف در
احکام الهی ممکن بود قراءتین موافق یکدیکر باشد
اولی خواهد بود وبر تقدیر عطف بر بعید وحمل
بمجاورت اینمعنی فوت شده بسبب اختلاف حکم الهی
موجب تنافی بین القراءتین است پنجم انکه از اخفش
نقلست که اعراب بمجاورت در کلام الهی واقع نشده
سخن وی در احکام لغت وغریب حجت است ششم
انکه نزد جمعی که اعراب بمجاورت جایز باشد شرایط
معینه ذکر شده که هیچ در ما نحن فیه مفقود است پس بنابر

وجوه

وجوه مذکوره ومفاسد ظاهره معلوم ومبین کشت
که ظاهر ایه شریفه بر مسح ظاهر وبمقصود بوده خروج از
مدلول ان در جر جوار وعطف بعید بی انکه ضرورتی
باشد ارتکاب ان نمودن وکلام الهی را از انچه بحسب
ظاهر فهمیده میشود انحراف دادن در تحت مدلول وَ
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ داخل کردیده از قانون
استخراج معانی از الفاظ ومراعات تیقظ وتعمق در
مفهومات کلمات فرقانی بغایت مستبعد مینماید هفتم
وبعضی دیکر از وجوه وتصرفات که ذکر ان علی التفصیل
موجب تطویل است کفته شد که حال بر شما لازم ومتحتم
است که انچه علت خروج از ظواهر ایه شده وسیله ارتکاب
امور متحمله بعیده کردیده وبر مکلف واجب ساخته
که از مفهوم ظواهر نصوص قرانی عدول نموده احتمال
راجح بر مرجوح اعتبار کرده بان عمل نماید بیان ان باید
نمود که اکر صلاحیت امور مذکوره در وی بود معتبر
ومعوّل علیه نماید فیها والا ترک نمودن وبظاهر ایات
قرانی که عند یوم المعارض واجبست عمل نمودن چنان
نماید ودر ین مرتبه تلقی بقبول کرده بوجوب مسح که از ظواهر
ایه فهمیده میشود اذعان نموده صیقلی جواب از جانب
وی مرات مناظره او را باین عنوان تصقیل داد که وضوی
بیانی مبیّن مقصود بوده مدار اثبات مدعا بر انست
وتقریر دلیل برین اسلوبست که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه واله وسلم جهت بیان کیفیت وضوی حجه

امر مذکور شده پای مبارك را شستند و فرمودند که
هٰذَا وُضُوءٌ لَا یَقْبَلُ اللهُ الصَّلٰوةَ اِلَّا بِهٖ یعنی این
وضوییست که قبول نمیکند الله تعالی نماز را الا بمثل
این و این حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله
بروایت انس در صحیح بخاری مسطور است جواب وی
از وجوه متعدده است اول انکه این حدیث در طریق امامیه
نیامده و ذکر نیافته و برین حجت نتواند بود الا بعد از
تسلیم مدلول یا از اثبات بوجهی از وجوه دویم
انکه علامه نیشابوری که از علمای شافعیه است در تفسیر
کلام الهی در سوره فاتحه بتقریب تحقیق جزویت بسمله
و عدم ان که میانه حنفی و شافعی مختلف فیها ست
و حنفیه بروایت انس در صحیح بخاری مستند شده اند
که از حضرت پیغمبر عدم جزویت نقل نموده و نیشابوری
در ترنیف سخن ایشان میگوید که چون بنی امیه در اختفای
اثار علی ابن ابی طالب سعی بسیار نمودند و جزویت
نزد انحضرت ثابت و محقق بود شاید انس را تخویف
نموده او نیز دَفْعًا لِلضَّرَرِ عَنْ نَفْسِهٖ موافق رای ایشان
روایتی با فترا از حضرت رسول نقل نموده باشد و
اضطرابی که در کلام انس واقع شده که وی ایضا در
محل دیگر از صحیح بخاری ایضا از حضرت رسالت جزویت
نقل کرده دلیل صحت مذکور است بنا بر روایت
وی حجت تواند بود و این عبارت تا اینجا ترجمه
کلام نیشابوریست و چون کذب و افترا از انس بر

حضرت رسول اخر الزمان صلی الله علیه و اله بنا
بر غرضی از اغراض دنیویه بشهادت علامه نیشابوری
محقق شده باشد درین مقام نیز که مسح نزد امیر المومنین
و ذریت معصومین وی محکوم به باشد همان احتمال
جاری بوده روایت انس در معرض استدلال سند و
حجت نتواند بود سیم انکه روایت مذکوره معلومست
و روایت منقوله بطریق احادیث نیست و فخر الدین
رازی و غزالی را عقیده انست که باب احاد از اهلیت
حجت بیرون است و بعضی از فحول علمای امامیه نیز
باب اخاد را حجت نمیدانند و چون بزرگان فقها و
علمای طرفین اعتبار ان ننموده باشند استدلال بان
در غایت ضعف باشد چهارم انکه بر تقدیر حجت باب
احاد چون بظهور پیوست که ظاهر ایه دلالتی واضحه
بر وجوب مسح است و روایات مذکوره منافی
انست پس در حکم ناسخ و نازل منزله وی بوده احدی
از علمای طرفین بمجرد باب احاد دالّه بر امر مرجوح
ظاهر ایه داله بر امری راجح را ترك ننموده عمل بظاهر
نموده اند خصوصا وقتی که احادیث متواتره در
طریق اهل بیت رسول الله بر وجوب مسح ثابت شده
موانع مذکوره از ان طرف قوت معارضه از روایت
مذکوره صلب نموده باشد و ایضا در کتب علمای
امامیه مذکور است از روایت اهل سنت که از صحابه
نقل نموده اند که قران دلالت بر مسح نموده غسل از ایه

فهمیده نمیشود و دیگر روایات از طریق اهل سنت بسیار
روایت شده که مجموع دلالت بر مسح مینماید پس روایت انس
و مثل آن قابلیت احتجاج نداشته حمل آن بر ظاهر قرآن
باید نمود درین مرتبه قاضی زاده مذکور خرمن صبر
وقرار را بباد اضطراب داده بی دست و پا شده بحکایت
اجماع اهل سنت درین باب متوسل شده گفت اتفاق علمای
اسلام بر وجوب غسل درین مسئله واقع گشته اتفاق
ایشان حجت و تخصیص قرآن و نسخ نیز باجماع مذکور درست
بوده بر تقدیر تسلیم دلالت آیه بر مسح اجماع مذکور واقع
بوده اثبات غسلین رجلین درین ماده بر اجماع مذکور
است **جواب** این طور دلیلی بمثابه روشن و هویداست
که احتمال دارد که اطفال اثنی عشریه که هنوز بمکتب نرفته
باشند بقوت عقیده فطریه از عهده ذکر آن توانند
بیرون آمد و چون این سخن مسموع مومی الیه شد تعجب
تمام نموده بشگفتگی و انشراح خاطر از وجدان سؤال نموده
جواب سؤال مذکور از وجوه متعدده است **اول** آنکه
تحقیق اجماع مذکور که بعد ازین در بحث خلافت مذکور
خواهد یافت که معلوم نیست که اجماع محقق معتبر واجب
الاطاعه از قوت بفعل آمده باشد **دوم** آنکه
مراد از اجماع یا اتفاق تمامی اهل حل و عقد است از امت
محمد صلی الله علیه وآله چنانچه متبادر از لفظ اجماعست
یا مقصود اهل سنت و درین صورت اطلاق اجماع بران
صحیح نخواهد بود مگر باعتبار تسمیه خود جزو باسم کل و بهر

تقدیر

تقدیر یعنی دعوای اتفاق کل یا اتفاق بعضی احتجاج بآن
اصلا صورت صحت ندارد اما صورت اول یعنی اتفاق
کل بنا بر آنکه طایفه امامیه را در اتفاق مذکوره دخلی
بوده مدعی مقصود اتفاق بعضی از امت خواهد بود
که مراد از اهل سنت باشد اما صورت ثانیه که اتفاق
اهل سنت باشد از وجوه متعدده مدخول است **اول**
آنکه بنا بر اتفاق اهل سنت باشد مذکور مجرد دعوت
بی آنکه در خارج تحقیق یافته باشد در کتب معتبره علمای
طرفین ذکر یافته که از صحابه رسول صلی الله علیه وآله عبد الله
عباس و انس ابن مالک بمسح عمل نموده غسل را صحیح نمیدا
نسته اند و این قول در حواشی کتاب صدر الشریعه
که از تصنیفات معتبره حنفیه است ذکر شده مرویست
که نزد انس ابن مالک مذکور شد که حجاج میگفته که در
وضو ظاهر و باطن پاها را بشویند و تخلیل کنند میانه
اصابع را انس در جواب گفته که صدق رسول الله و
کذب حجاج و درین حالت این آیه قراءت نموده که
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا
بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ و معلومست
که انس از آیه شریفه غیر مسح چیز دیگر نفهمیده و تکذیب
قول حجاج و تصدیق قول رسول صلی الله علیه وآله نموده
صریحست در آنکه انس را اعتقاد آنست که حضرت رسول
امر بمسح نموده و بمسح عمل کرده و میفرموده و این روایت از
وی بعینه از قبیل حکایت ایست که نیشابوری در تفسیر

خود ذکر نموده و قبل از این گذشت که انس در باده جزویت
کلمهٔ بسمله و در صحیح بخاری عدم جزویت نقل نموده
و در موضع دیگر جزویت و اضطراب قول وی و بدعتها
بنی امیه که در ان زمان صورت می یافت دلیل کذب
انس است و درین مقام نیز مدعی روایت انس در صحیح
بخاری مستند شده که از حضرت رسالت شستن پا نقل
نمود بحکایت حجاج و رد قول وی افاده مسح مینماید و ابخره
نیشابوری درین مسئله دلیل کذب وی ساخته در ین
مسئله نیز حذو النعل بالنعل میتوان گفت و این حکایت را
یعنی روایت انس علامه حلی قدس سره العزیز در کتاب
منتهی ذکر نموده و ایضا در کتاب مذکور دیده شده که در
محلی دیگر ملاحظه شده که ابو العالیه و عکرمه و ابو الحسن
بصری و ابن جریر الطبری و ابو العلی جبائی درین مسئله
بر تخییر عمل نموده اند و از شافعی نیز بقول تقدیم جمع
الغسل والمسح منقولست بنا برین اتفاقی که مدعی دعوی
مینمود خلاف ان ظاهر گشت و مشخص شد که در غسل
نیز اتفاق میان اهل سنت واقع نبوده **چهارم** بر تقدیر
تحقیق اتفاق مذکور احتجاج بان اصلا صورت ندارد
و بخلاف اثنی عشریه که بمقتضای ان واجبست چون این
معنی مسموع وی گردید اورا باضطراب انداخته گفت جهت
که اتفاق طایفهٔ از مسلمانان که اکثر اهل اسلام باشند
جایز العمل نبوده باتفاق طایفه عمل باید نمود جواب دغدغه
وی این بود که اما عدم جواز اتفاق الطاعت اهل سنت

این جهت که ایشان بتقدیر انکه اکثر از امامیه باشند
بعضی از اهل حل و عقد که مشتمل بر وجود معصوم نباشد
از دایره اعتبار خارج بوده واجب الاطاعه نیست لهذا
فحول علمای اصول از اهل بیت را عقیده انست که اتفاق
اهل مدینه بر امری از امور که منعقد گردد واجب العمل
نباشد بنا بر انکه بعضی از اهل حل و عقد بوده الطاعت
ایشان واجب نیست و در شرح مختصر ذکر شده که اگر یک
کس یا دو کس از اهل حل و عقد از دایره اجماع خارج
باشد اجماع مذکور معتبر نبوده عمل بمقتضای ان واجب
نباشد اما وجوب الطاعت امامیه از ینجهت که چون
مارا عقیده انست که زمانه از امام معصوم خالی نتواند
بود چنانچه در محل خود مبرهن گردید اصحاب کشف
و ارباب حقیقت نیز موافق امامیه اند پس اگر اتفاقی
در میان ایشان تحقیق یابد بی دغدغه غیر معصوم داخل
بوده قول وی حجت دلیل است و اتفاق مذکور کاشف
از دخول ان حضرت در ان میان بنا برین عمل بمقتضای
اتفاق مذکوره واجب باشد پس میگوییم که چون ظاهر
ایه شریفه دلالت بر مسح داشته باشد ظاهرا کسی را در ان
دغدغه نخواهد بود و اجماع اهل بیت رسول الله
بر ان انعقاد یافته و احادیث صحیحه معتبره معول علیها
در طریق ال رسول الله صلی الله علیه و اله در ان باب نقل
شده بصحت رسیده باشد و روایتی که از انس نقل مینمایند
با وجود این قسم از امور که معارض انست قوت معارضه

دروی نباشد پس مسح که مستفاد از آیهٔ متبرکه است باید
نمود تا وقتی که دلیلی ظاهر شود که خلاف آن مفروض کردد
والا خلاف قرآن و خلاف اهل بیت رسالت نموده باشد
وَاللهُ الهَادِی إِلَى الکَشْفِ الحَقِّ وَنَهْجِ الصِّدْقِ فصل
دویم چون حکایت غسل و مسح باینجا رسید و بر اهل
مجلس ظاهر کشت ظهوراً بیّناً اکثر ایلچیان اطراف که حاضر
بودند خصوصا احمد آقای جراح اقلی که از جانب روم آمده
بود فهمیدند که درین مسئله حق بجانب امامیه است و
احمد آقای مذکور از اهل علم و ادراک و اصحاب تتبّع
حدیث و تفسیر بوده از متبرّ به این طایفه جر عمر
کشیده دانست و اذعان ظاهری و باطنی نیز بحقیّت
مذهب اثنی عشریه درین مبحث از وی ظهور یافت و
حکایت بخلافت ابوبکر کشید و وجوه معتبره پسندیده
که صفحه تحریر بتسطیر آن تزیین پذیر است بر ابطال
خلافت وی و اثبات این که ارتکاب آن از صحابه و
قبول آن از ابی بکر نیز بمجرّد هوای نفس و متابعت شیطان
بوده اوّل بدعتی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و اله
در دین نبوی ظهور یافت این حکایتست و بتفصیل
بتحریر پذیر است و چون از قواعد مذمومه اهل
خلاف قطع نظر از وجوه معتبره عقلیه و نقلیه
افاده مدّعا مینماید بهتر آنست که اول بذکر آن
قیام نموده بعد از آن امور مستحسنه پسندیده عقلی
و نقلی مردف سازد بتوفیق الله تعالی تقریر کلام م

منوعیت

مراکب م

بنوعیست که در مجلس بهشت آیین در حضور ایلچیان
وارده از اطراف و جوانب وقوع یافت خصوصا
ایلچی قندهار که قاضی زاده مذکور بر فاقت وی که
غرور مسند نشین بزم سرور جمهور کشته بود و احمد آقای
ایلچی روم و جمعی دیکر از وجوه و اعیان پادشاهی بجاه
کیتی ستان بکام دوستان محسود دشمنان شده بودند
قواعد مقرره معهوده اهل خلاف برینوجه است قاعدهٔ
اوّل زعم این طایفه اینست که حق جلّ و علا احدی را از
امّت بشرف خلافت و وصایت حضرت رسالت اختصاص
نداده صفحات کلام الهی از ذکر آن خالیست قاعدهٔ دویم
میکویند که حضرت پیغمبر نیز موافق اراده الهیه عمل
نموده مجموعه احکام ملّت مطهره را بتحریر این قضیه
محتاج ندیده بتعیین خلیفه اشاره نفرموده قاعدهٔ سیم
رای ایشان برین قرار یافته که عقل را در وجوب نصب
امام دخل نبوده این مدّعا از دایره عقل بیرونست قاعدهٔ
چهارم مقتضای عقول ناقصه آن طایفه اینست که زمانه
از وجود امام معصوم خالی میتواند بود و وجود وی را
در نظام عالم مدخلی نبوده همیشه انتظام مرام عباد
بدون وجود امام ممکن الوقوعست قاعدهٔ پنجم
اکر اهل حل و عقد امت محمد صلّی الله علیه و آله
اتّفاق بر امری از امور نمایند اتّفاق مذکور را ناچار
است از سندی که مصحح اجماع باشد قاعدهٔ ششم
اکر اهل مدینه نبویه اتفاق بر امری نمایند قبول آن

طایفه را عقیده اینست که اتفاق مذکور اهلیت حجت
ندارد بنا بر انکه اهل مدینه بعضی از امت اند واتفاق
بعضی از امت حجت نتواند بود وچون دانسته شد
باید دانست که قواعد مذکوره اتفاق نموده اند
اقتضای ان مینماید که خلیفه کردانیدن ابی بکر از
جانب اصحاب وقبول نمودن وی این مهم را از ایشان
مدار بر هوای نفس وغلبه شیطان وخلاف فرموده
خدا ورسول ومحبت جاه وشهرت بر اوردن بخلاف
پیغمبر وامثال ان از منافع صوریه دنیویه است که
بالاخره منتهی بعذاب ومستدعی عتاب وخطاب
رب الارباب است وتقریر دلیل بوین مطلب بر دو
نوع است **نوع اول** انکه چون قاعده مذکوره صریحست
درین که خلافت ابی بکر بامر الهی نبوده والله تعالی این
منصب را برای وی اشاره نفرموده وکتاب خدا وسنت
مصطفی از ذکر خلافت ابی بکر خالیست نیز عقل افاده
این نماید ونیز نقل بنا برین میکوییم که امری عظیم القدر
جلیل المرتبه که فی الحقیقه نیابت الهیست در امور کافه
خلایق وقیام بمقام نبویست چنانکه اطاعت رسول بر
تمامی امت در جمیع امور دنیا واخرت واجب ولازم بوده
مخالف انحضرت در جریده زمره کفره داخل بوده مستحق
اشد عذاب کردد بهمان طریق اطاعت ومتابعت خلیفه
نیز واجب ومتحتم کشته خلاف اوامر ونواهی حضرت
رسالت پناهیست ویقین است که این طور چیزی اعظم

تمامت دینیه بوده اکمل واتم مدعیات ملیه است
وچون کتاب خدا وسنت مصطفی از خلافت ابی بکر
خالی باشد وحق تعالی وحضرت رسول تفویض این امر
بوی نکرده باشند عقل بصحت ان ووجوب ولزوم
این در ماده وی حکم نکرده باشد پس هنکام ارتکاب
این قضیه از جانب اصحاب وقبول نمودن از طرف ابوبکر
چون معرا از سندی وحجتی شرعی باشد غیر از انکه
اطاعت هوای نفس واطاعت امور دنیویه مقتضی این
امر شده باشد امر دیکر پیرامون خاطر نتواند کشت
اکر کویند که اجماع مقتضی این بود با نکه تقریر مذکوره
افاده ان نموده که اکر اتفاقی شده باشد مخالف قوانین
ایشان خواهد بود لکن بهمین اکتفا نموده حکایت اجماع
وفساد ان بعد ازین ذکر خواهد یافت ان شاء الله
نوع دویم از تقریر مذکوره اینست که چون یکی از قواعد
علمای مخالفین طریق رسول صلی الله علیه واله اینست
که زمانه احتیاج بوجود امام نداشته انتظام مرام بنی ادم
توقفی بر وی ندارد حاکم عقل حکم بر طبق قواعد اهل
خلاف نموده که اکر امام در زمانه نباشد مفسده از مفاسد
بواسطه ان ترتیب نیافته مهام عباد بر حیث الدین
ودنیا منتظم خواهد بود پس میکوییم که وقتی که افتاب
جهانتاب نبوت خواست که در سحاب حجاب إِنَّكَ
مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ مختفی شده از تنویر وجود کثیر الجود
انام مرغ روح پر فتوحش بجانب اشیان لامکان

پرواز نماید در چنین هنگامه زمره اصحاب را که مصداق
أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ
وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ از حال ایشان مجرمست چه واقعه روی
نمود چه قضیه دست داده بود که تقدیم امر امامت که
نه عقل و نه نقل تقاضا کرده بر غسل و کفن و دفن سید
المرسلین که از واجبات عینیه بوده بارتکاب بعضی
ساقط از بعضی کردد تقدیم داده مراعات لوازم این قضیه
عظمی و اعزا از رسول الله و مراعات لوازم تعزیت اولاد
رسول که در اسلام و جاهلیت از امور معتبره است ننموده
آن ذریعه حیات عالم و وسیله نجات بنی آدم را بر بستر
هلاک کذاشته بسقیفه بنی ساعده روند و حکایت
خلافت ابی بکر را صورت داده بنوعی تعجیل نمایند که
هنوز اهل بیت رسول الله از لوازم کفن و دفن آنحضرت فارغ
نشده ایشان ابی بکر را خلیفة الله و خلیفه رسول الله نام
نهاده بنابر اقدام اصحاب برین امر اکر از جهت مراعات
مهمات عباد و مصالح بلاد است که وجود و عدم امام را
دران مدخلی باشد اینمعنی مخالف خلو زمان از امام است
و اکر از جهت مراعات نصوص قرآن است مخالف دعوی
عدم نصبت و اکر موافق وصایای نبویه است منافی قول
بعدم کفته و نوشته آنحضرت درین باب است و اکر بنابر
حکم عقل باشد منافی قاعده ایست که عقل را در امر خلافت
مدخلی نیست درین صورت تصدی این امر و تعجیل اصحاب
در تعیین ابی بکر چون خالی از وجوه عقلی و نقلی باشد
غیر

غیر پیروی هوای نفس و عداوت اهل بیت رسول الله
چیزی دیکر مرآت عقل انتقاش بذیر نیست ظاهرا علت اقدام
ایشان درین امر خصوصا استعجال برامر مذکور ازینجهت
بود که اکابر علمای اهل بیت علیهم السلام نقل نموده اند که
بعد از حکایت غدیر چهل نفر از وجوه صحابه و اهل
اعتبار با یکدیکر بیعت نموده بودند که چون طایر بلند
پرواز روح اقدس و نفس نفیس نبوی ازین خاکدان
سفلی مراجعت بوطن اصلی نموده بر اغصان اشجار
فایض الانوار طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ نشیمن سازد ایشان
نیز کیش اصلی و روش قدیمی جبلی رَجَعَ الْقَهْقَرَىٰ نموده
حکایت روز غدیر و خلافت حضرت امیر و بیعتی
که با آنحضرت نموده بودند اعتبار ننموده اراده ایشان بر
داری هرکه قرار یابد آن شخص را خلیفه نام نهاده مسند نیابت
نبوی را بوی رجوع نمایند و چون حکایت خلافت ابی بکر
علیه اللعنه باینجا رسید قاضی زاده مذکور بر طبق این
کلام که همانا مولانا محتشم حشره الله فی زمرة الائمة المعصومین
جهت پیش آمد روزکار وی کفته بود بیت چراغ خود در کر
در بزم اوبی نور می بینم بهشتی دارم اما دوزخی از دور
می بینم ساحت ادعای خود را از دلایل داله بر مدعا معرا
دیده در جنت سرای اخلاق شاهانه و اشفاق پادشاهانه
خود را در تنکنای مباحثه و دوزخ الزام و افحام ملاحظه
نموده بحکایت بوسیده اجماع متمسک کردیده با وجود آنکه
در ضمن حکایت سابقه ایمای ببطلان اجماع بر تقدیر وقوع

شد درین مرتبه اکتفا بان ننموده درجواب کفت اثبات
اجماع بنوعی که عمل بمقتضای ان واجب باشد می باید که
در مرتبهٔ ظهور بروجهی نمایان کردد که کس انکار ان نتواند
نمود ظاهر اظهور ان بروجه مذکور از امور مستحیله مینماید
وعلمای اهل سنت چون از اثبات اتفاق امت خصوصا
اشتراک حضرت امیر المؤمنین وکیثری از بنی هاشم عاجزند
دعوی مینمایند که اکرچه در روز سقیفه این امر وقوع نیافت
بعد از ان حضرت امیر بمجلس ابو بکر امده بیعت نمود پوشیده
نیست که این سخن نیز مثبت مدعا نیست بنوده ومحتاج بظهور
تمام است ومع هذا فسادش بغایت روشن است اول
انکه در عبارت اهل خلاف الا قلیلی تصریح بیعت انحضرت
در ثانی الحال نشده چنین تقریر مینمایند که چون حضرت
فاطمه رحلت فرمود حضرت امیر المؤمنین وبنی هنوز بیعت
بابی بکر نکرده بودند واین عبارت مقید انست که بعد
از ان بیعت نمودند اکرچه فی الجمله مفهوم تواند شد
در تاریخ اعثم کوفی که از اهل سنت ومخالفین انحضرت است
چنین مرقوم شده که چون ابو بکر حضرت امیر المؤمنین را بمجلس
خود طلبید حضرت بعد از دخول در ان مجلس از سبب طلب
خود سؤال فرمود عمر کفت عرض بیعت نمودن بابی بکر است حضرت
فرمود که چون بواسطهٔ قرابت رسول بر انصار حجت کرفته شما
دلیل استحقاق خود دانستید من نیز بهمان دلیل بر شما
حجت میکیرم عمر کفت تورا رها نکنیم تا بیعت کنی ومثل دیکران
الطاعت وموافقت نمایی حضرت عبارتی که مدلول ان را در

صورت

صورت نظم ترجمه نموده اند بنوعی که در تاریخ اعثم کوفی
ذکر یافته بیت بکذرید از این سخن کجا اید بیشم تا جاده ام حق
طالب حق خویشم عمر جواب داد وابو عبیده کفت در استحقاق
تو تاملی نیست اما انچه مصلحت اصحاب در انست شما نیز
چنان فرمایید حضرت در جواب وی فرمود بر تن خویش بیداد مکنید بخشا
وانچه راستی نباشد مفرمایید عطایی که حضرت عزت
بخاندان نبوت نموده بخانه ودودمان خویش نقل منمایید
قران در خانهای ما فرود امده ومعدن وفقه ودین وفریضه
وسنت ماییم ومصالح خلق را ما بهتر میدانیم پس ره مکنید
که شما از ان دارد بشیر ابن سعد کفت یا ابا الحسن اکر این
سخن بیش ازین میکفتید هیچکس از صحابه خلاف تو نکردی اما
چون در خانه خود نشستی کمان مردم این بود که مکر تو ازین حکایت
کناره میکنی حضرت فرمود که چون بودی که تجهیز پیغمبر ودفن
وی را کذاشته متوجه طلب خلافت شدمی وبعد از ان
بیان این حکایت بر ینوجه نوشته که انحضرت بیعت ننموده
باز کشت ومیکوید که جماعتی کویند که بعد از وفات فاطمه
بدو ماه ونیم بیعت کرده از عایشه روایت کنند که بعد
از شش ماه وقاضی میر حسین یزدی شافعی در شرح دیوان
از صحیح مسلم نقل نموده که ابن اثیر در کتاب جامع الاصول
بهمین مضمون نقل مینماید که بعد از انکه امر خلافت بر ابی
بکر قرار یافت روزی حضرت امیر المؤمنین جمعی از صحابه را
باتفاق ابی بکر بدون رفاقت عمر طلبیده بعد از حمد
وثنای الهی روی بابی بکر اورده فرمود که ما یمنعنا ان نبایعک

اِنْكَاراً بِفَضْلِكَ لٰكِنْ كُنَّا نَرىٰ اَنَّ لَنَا فِيهَا حَقّاً فَاسْتَبَدُّوهُمْ عَلَيْنَا و قرابت خویش برسول الله دیکر فضایل خویش را ذکر فضایل خویش را ذکر نمود بنوعی که موجب رقت حاضرین کردید پوشیده نیست که این حکایت و امثال ان در کتب اهل خلاف نقل شده صریحست که انحضرت بخلافت ابی بکر راضی نبوده و خلافت را بامر الهی حق خود دانسته وجوه استحقاق خود درین امر بیان فرموده و با وجود اینحال بهیچوجه عقلا و شرعا درست نباشد که در وقتی از اوقات بیعت نموده باشد و بخلافت ابی بکر راضی بوده شده از جهت استحقاق خود با بی بکر نزاع نموده باشد زیرا که استحقاق انحضرت در جزوی از زمان دون جزوی صورت ندارد تا امر مذکور نظر بان مختلف باشد و اعطای ربانی و استحقاق ذاتی نزام ربت کردد وقتی از اوقات انحضرت ازان خالی تواند بود و مخالف فرموده الهی تواند کرد پس اکر حرفی بر زبان از مخالفین در امر بیعت مذکوره جریان یابد باشتهای طبع خود خواهد بود **ومؤید** اینست انچه از ان حضرت در خطبه شقشقیه ذکر شده که بعد از ذکر ولد ابی قحافه افاده فرموده که وَاللهِ يَعْلَمُ اَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا مبالغه است درین که همچنان که سنك بالای اسیا هرچند حرکت نماید خارج از قطب که میلیست در سنك زیرین نتواند بود بهمان طریق خلافت نیز بر کرد من میکردد باینمعنی که هرچند دوره نماید بر کرد شخص دیکر نتواند کردید و انچه اعثم کوفی نقل نموده که عطایی که حق تعالی بند و دمان نبوت نموده

باوجود

باوجود این قسم از منازعه و مخاصمه احتجاج طلب خود نمودن بچه عنوان علم به بیعت انحضرت با بی بکر و استحقاق و استعداد ابی بکر حاصل تواند شد و کتب حدیث و دیکر کتابهای امامیه و خطب انحضرت در نهج البلاغه و غیر ان مثل خطبه طالوتیه و خطبه موسومه بوسیله و غیرها هر که بران اطلاع یابد معلوم میشود که انحضرت بیان استحقاق خود و بیان ظلم اصحاب و مخالفت ایشان بمضامین سنت و کتاب تصریح نموده و مبالغه در مؤاخذه دست الاد باب در دو زحساب بمرتبه فرموده که احتمال بیعت و رضا و خوشنودی از مراتب خوف و رجا زمانی از ازمنه نموده باستحقاق ابی بکر درین امر قایل شده باشد لا وَاللهِ لَيْسَ هٰذَا اِلَّا مِنَ الْاَكَاذِيبِ وَالْاَبَاطِيلِ الْجَارِيَةِ عَلىٰ لِسَانِ بَعْضِ الْجَاحِدِينَ الْمُعَانِدِينَ مِنْ اَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ اِلَى الْبِدْعَةِ وَالضَّلَالَةِ لَعَنَهُمُ اللهُ و بنا برین مقدمات اکر بعضی از اجلاف عرب با طایفه از خصما و معاندین انحضرت ابی بکر را باسم خلیفه تسمیه نمود اطاعت وی کرده باشند و توشیحات مشتمله بر خلاف وی و رضای اصحاب و اجماع صحابه درین باب بکذب و افترا راست نموده باطراف و جوانب فرستاده باشند اینمعنی موجب تحقق اجماع و معتبر در شریعت نبوی نبوده مجرد اسم بی مسماست و شکی نیست که اکر اتفاقی درین امر از بعضی اصحاب صدور یافته باشد قبل ازین ذکر یافت

که اتّفاق بعضی از امّت اگرچه آن بعض اهل مدینه باشند
معتدّ به در شریعت محمّد و احتجاج یعنی حجّت گرفتن
بر کسی و وی را دلیل معیّنه معتبره دانستن خارج از
قانون علمای اعلاست چنانچه علمای اهل سنّت تصریح
باینمعنی نموده اند و در مباحث اصول گفته اند که اگر
یک شخص یا بیشتر از اهل مدینه خارج از زمرهٔ اتّفاق
باشد آن اتّفاق حجّت نتواند بود خصوصا که اشراف و
رؤسا و علمای اهل مدینه شریک آن قضیّه نباشند
و از اینجاست که چون اثبات اجماع معتبر بلکه اجماع غیر
معتبر از حیّز وقوع بیرون بوده علمای مخالفین از آن عاجز
شده اند و دست بدامن بیعت استوار ساخته اند و حال
آنکه حکایت بیعت در مذهب مختلفهٔ اسلامیّه از حجج
شرعیه شمرده نشده و در حاصل و محصول فخر رازی و
مطالب عالیه و شرح مواقف و غیر تصریح بعدم اجماع
و عدم لزوم آن در باب خلافت نموده بمجرّد بیعت عمر
با ابی بکر و اختیارات چنین سست شده اند و عبارت
شرح مواقف بعد از ذکر خلافت ابی بکر و اختیار امّت
چنین تحریر یافته که فَاِذَا اَثْبَتَ حُصُولَ الْاِمَامَةِ بِالْاِخْتِیَارِ
فَاعْلَمْ اَنَّ ذٰلِكَ لَا یَفْتَقِرُ اِلَی الْاِجْمَاعِ مِنْ جَمِیْعِ اَهْلِ الْحَلِّ
وَالْعَقْدِ اِذْ لَمْ یَقُمْ عَلَیْهِ اَیُّ حَالٍ هٰذَا الْاِفْتِقَادِ
دَلِیْلٌ مِنَ الْعَقْلِ وَالسَّمْعِ بَلِ الْوَاحِدُ وَالْاِثْنَانِ مِنَ
الْحَلِّ وَالْعَقْدِ كَانَ فِیْ ثُبُوْتِ الْاِمَامَةِ وَوُجُوْبِ
اِتِّبَاعِ الْاِمَامِ عَلٰی اَهْلِ الْاِسْلَامِ وَذٰلِكَ لِعِلْمِنَا اَنَّ الصَّحَابَةَ

صلابتهم

صَلَابَتِهِمْ فِی الدِّیْنِ وَشِدَّتِ مُحَافَظَتِهِمْ عَلٰی اُمُوْرِ الشَّرْعِ
كَمَا هُوَ حَقُّهَا اِكْتَفُوْا فِیْ حَقِّ الْاِمَامَةِ بِذٰلِكَ الْمَذْكُوْرِ
مِنَ الْوَاحِدِ وَالْاِثْنَیْنِ كَعَقْدِ عُمَرَ لِاَبِیْ بَكْرٍ وَعَقْدِ
عَبْدِ الرَّحْمٰنِ ابْنِ عَوْفٍ بِعُثْمَانَ وَلَمْ یَشْتَرِطُوْا فِیْ
عَقْدِهَا اِجْمَاعَ مِنَ الْمَدِیْنَةِ مِنْ اَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ
فَضْلًا عَنْ اِجْمَاعِ الْاِمَامَةِ وَمِنْ عُلَمَاءِ الْاَمْصَارِ الْاِسْلَامِ
وَمُجْتَهِدِیْ جَمِیْعِ اَقْطَارِهَا بر اهل دانش خفای ندارد
که این عبارت اعترافیست بانکه امر خلافت را احتیاج باجماع
امّت نیست و اقرار است بانکه اهل مدینه اتفاق بر خلافت
ابی بکر ننموده اند چه جای اتّفاق مجموع اهل حل و عقد
تمامی بلاد اسلام و صریحست درین که خلافت ابی بکر غیر
از بیعت عمر چیزی دیگر ثبت آن نیست نه باتّفاق کلّ و نه
اتّفاق بعض و طرفه این که او را بمجرّد بیعت عمر خلیفة الله
و خلیفه رسول الله نام نهاده اطاعت وی بر جمیع امّت
واجب دانند و هر که را این عقیده حاصل بود بمجرّد این
قسم از حکایت واهی ابو بکر را خلیفه باستحقاق پیغمبر
نامد یقینا فاسد العقل گردیده علاج غلبهٔ سودا باید
نمود یا اعتراف بدشمنی و بغض خاندان نبوّت و رسالت
نموده توشه طریق جهنّم درست باید ساخت و طرفه این
که ابو بکر اَقِیْلُوْنِیْ میگفت استحقاق خلافت او را از کجا
حاصل گشت و عمر فریاد میکرد اِنَّمَا كَانَ بَیْعَةُ اَبُوْ بَكْرٍ فَلْتَةً
وَقَی اللّٰهُ الْمُسْلِمِیْنَ شَرَّهَا فَاِنْ عَادَ اَحَدٌ اِلٰی مِثْلِهَا
فَاقْتُلُوْهُ بنابرین اقتضای آن طور بیعتی بجز دلیل بر خود

وبر دیگران واجب میدانست پوشیده نیست که ازین عبارت
مذکوره فهمیده شد که بیعت بابی حضرت امیرالمؤمنین را
نه در روز سقیفه ونه غیر ان حصول یافته دعوی خلافت
ابی بکر که اثبات استحقاق وی درین امر موقوف بر اثبات
اجماع بوده فساد ان ظاهر گشت ودلیلی که افادهٔ این امر تواند
بود قبل ازین ذکر شد که در کتاب خدا وسنت مصطفی ثابت
نشده حرکة المذبوحی نموده بحکایت بوسیله اجماع متوسّل
میشدند وبطلان ان نیز مرتبه وضوح پذیرفت پس مدّعی
خلافت ابی بکر علیه اللعنه را اعتراف باید نمود که مدعای
وی که خلافت رسول الله است مطلبی عظیم خالی از دلیل است
واز غزالی در کتاب سرّ العالمین وکشف ما فی الدّارین
درین باب سمت تحریر یافت که مثبت مدّعای امامیه ونافی
غرض ارباب اهل خلافت چه عبارت وی در مقام فقدان
نصوص وارده بر خلافت ابی بکر باین عنوان جریان یافته
که فَاِذَنْ تَعَلُّقُکُمْ بِالنُّصُوصِ فَقَدْ تُمْ اِلَى الْاِجْمَاعِ فَهٰذَا
ایضًا مَنْقُوضٌ فَاِنَّ الْعَبَّاسَ وَاَوْلَادَهُ وَعَلِيًّا وَزَوْجَتَهُ
لَمْ يَحْضُرُوا حَلْقَةَ الْبَيْعَةِ وَخَالَفَكُمْ اَصْحَابُ السَّقِيفَةِ
فِي مُبَايَعَةِ الْخَزْرَجِيِّ مقصود انست که روز سقیفه اصحاب
گفتند که چون امر خلافت از امیرالمؤمنین منصرف شد
هیچ کس در میان از کس دیگر بهتر نیست شما را امیری وما را
امیری باید مقصود ایشان ان بود که سعد ابن عبادة
که رئیس قوم وبزرگ قبیله خزرج بود اورا خلیفه سازند
که اطاعت دیگران باید نمود وحضرت علیّ ابن ابی طالب

وسعد

وسعد مذکور بابی بکر بیعت نکردند وخود نیز یعنی سعد
قبول امر خلافت نمود بعد از زمان ابی بکر خالد ابن
الولید ملعون شبی باتفاق جمعی اورا بقتل اورد وتفصیل
این حکایت در کتب تواریخ مسطور است مخفی نماند که
غزالی در کتاب سرّ العالمین بیان نموده که حکایت غدیر
واجماع در بارهٔ امیرالمؤمنین ثابت شده دلیلی از
کتاب خدا وسنّت رسول که در بارهٔ ابی بکر ظهور نیافت
واز ینجهت اهل خلاف حرکتی که مردگان نمایند مینمودند
بر اثبات خلافت ودست چون از کتاب خدا وسنّت
مصطفی صلّی الله علیه واله شستند علاج دیگر ندیده بحکایت
اجماع متوسّل شدند وان نیز همچنین شد که دانسته
خلایق گردید که هیچ صورت نداشته پوشیده نیست که
عبارت غزالی همچنانکه افاده ابطال دعوای اجماع در
روز سقیفه مینماید مشعر است بعدم اتفاق نیز در ثانی
الحال چرا که هر مرتبه از مراتب اصحاب تخلّف از بیعت سقیفه
نموده اجماع تحقق یافتن عبارت مذکور از اوّل تا اخر صحیح
نبوده ذکر ان بر صرافت الطلاق بی قیدی از قیود پسندیده
نبودی تبصره بعد از انکه کتب اهل خلاف خصوصا از تاریخ
اعثم کوفی وصحیح مسلم معلوم شد که حضرت امیرالمؤمنین بر بیعت
ابی بکر توجّه نفرموده بر جادهٔ مطالبه حقّ خود راسخ ومستقیم
بوده کثیری از اصحاب وبنی هاشم نیز در ان امر مرافقت انحضرت
نموده اند باید دانست که در تالیفات علمای اهل بیت علیهم
السلام ذکر یافته واز کتب اهل خلاف نیز نقل نموده اند که چون

حضرت امیر المؤمنین ملاحظه فرمود که امت محمد صلی الله علیه و آله
بموافقت قوم موسی و متابعت وَاتَّخَذُوا الْعِجْلَ دیانقض
معاهده روز غدیر نموده ابواب ضلالت بر روی خود کشودند
حضرت امیر المؤمنین نیز برطبق کریمه وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا قطع امیزش اصحاب نموده سامعه معنی
ان صاحب اسرار از ندای بهجت افزای وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ
أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا استماع حسن مصابرت بر قبایح
صادره از یشان نموده بجمع متفرقات ایات قرانی اشتغال
فرموده تا انکه عمر ازین معنی متاثر کشته چون اخکر نیم
سوخته با دلی پر از اتش نفاق سوزان و درون از
نایره شقاق جوشان و خروشان بمشوره ابی بکر قنفذ
که از خویشان عمر است سه مرتبه بطلب حضرت فرستادند
و در هر مرتبه جوابی شنیدند مراجعت می نمودند و در مرتبه
چهادم عمر و عبد الرحمن با جمعی دیکر از متابعان شمشیر
کرفته اتش برداشته متوجه خانه فردوس نشانه و بارکاه
خلافت پناه کردیدند و انحضرت را باواز بلند از بیرون
خانه طلب نموده فاطمه علیها السلام عصابه تعزیت
نبوی بر سر بسته و جامه مصیبت مصطفوی در بر با
چشمی زار و چشمی خونبار و اهی اتشین و خاطر اندوهکین
در پس در نشسته چون ماتم زدکان بلوازم ان قیام
می نمود در ینحالت اواز ان مستوجب انواع عذاب و
عقاب یعنی عمر ابن الخطاب علیه اللعنه بسامعه
شریفه بضعه نبویه یعنی فاطمه مغصوبه مظلومه

رسیده و ان فض غلیظ اغاز بی ادبی و بیحیایی نموده کفت
اِفْتَحِ الْبَابَ وَإِلَّا أَحْرَقْنَا عَلَيْكُمْ یعنی در بکشا و اکر
نکشایی بسوزانم بر شما مدّ کوراست که چون فاطمه
علیها السلام از کشودن در امتناع مینمود ان جهنمی سوختنی
اتشی برافروخت و در خانه را سوخته باندرون درامد
حضرت فاطمه علیها السلام در انوقت فریاد وا ابتاه و وا
رسول الله بکوش حمله عرش عظیم و کروبیین و روحانیین
رسانیده کلمه چند بر زبان تظلم بیان جریان میداد که ترجمه
ان بفارسی اینست که ای پدر من و ای رسول خدای و ای
حجت او بر خلق وی و ای شفاعت کننده روز محشر ببین
که با فرزند دلبند و جکر کوشه و پاره تن تو چه میکنند
و این قسم کلمات جانکداز از انحضرت صدور می یافت
لکن برطبق کلام شعر این ان معصومه مطهره ان ملعون
بی دین را اثر نیکرد مصرع این دل فولاد تو یکذره سوهان کیر
نیست و در دل سنکین و درون اهنین ان ملعون بی دین
اثر نموده همان برجاده تحریك سوء ادب اصرار و استقرار
یافته میکویند که شمشیر حواله سیده النساء نموده بازوی
مبارك انحضرت مجروح کردیده و اواز بکوش حضرت شاه
ولایت رسیده بی اختیار از خانه بیرون امده متوجه
عمر خطاب شده فرمود که ای پسر صهاك حبشیه اکر نه
ان بودی که در علم الهی سبقت یافته که تو بچه عنوان داخل
جهنم کردی خاطر نشان تو میشد که بر قسم از افعال قادر
نیستی درین اثنا خالد ابن ولید دشمن خدا و رسول شمشیر

حواله حضرت نموده جمعی از بنی هاشم و خواص حضرت امیر
المؤمنین خواستند که عمر را اهانت عظیم نموده تادیب
بلیغ نمایند حضرت امیر مانع ایشان شده بمصابرتی
که حضرت پیغمبر درین امر فرموده بود زمرهٔ احباب را
بران امر ممنوع گردانید و در بعضی تالیفات از کتب
تواریخ مسطور است که چون عمر خواست که داخل خانه
گردد و فاطمه علیها السلام در پس در بممانعت میفرمود
آن شقی بی دین بنوعی فاطمه را در میان در و دیوار
فشرد که از شدت آن فعل شنیع متحمل شدن آن بغایت
متعذر مینمود آهی کشید که غلغله در ساکنان صوامع
قدس و زلزله در مقیمان جوامع انس افتاده اسقاط
جنین آن بضعه سید المرسلین وقوع پذیرفت و آن
بدبخت ترین امت و اشد اهل عداوت خاندان رسالت
این حرکت را نیز سهل دانسته چون داخل خانه گردید قنفذ
ملعون تازیانه بر کتف مبارک سیدهٔ کونین و معصومه
خافقین زده بدن شریفه اش از ضرب آن متالم و از الم
آن متالم گشت و خالد ابن الولید ملعون شمشیر با غلاف
حوالهٔ آن نور سراچه عصمت و طهارت نموده در بعضی روایات
فعل خالد اسقاط جنین آن معصومه روی زمین گردید
و فرقی نیست میانه فعل عمر و فعل خالد چه ظاهر است که
امور قبیحه صادره از خالد ملعون باذن عمر وقوع یافت
الحاصل آزار آن سیده دو جهان و بضعه رسول آخر الزمان
درین مبحث و در باب فدک بدان مرتبه کشید که ترک طلب

حق

حق خود نموده این معامله را بروز محشر و زمان دادخواهی و تظلم را
در خدمت سید البشر تاجیل داده کنج نشین زاویهٔ مظلومیت
و مقهوریت گردید آن صورت سبب تاثیر آن گمراهان طریق
دین گردیده روزی جهت استرضای خاطر شریفه اش متوجه
منزل آن مرکز دایره عصمت و طهارت گردیدند و بعد از
ذکر بعضی از کلمات معذرت آمیز حضرت فاطمه ایشانرا
قسم داد که از پیغمبر شنیده باشید که فاطمة بضعة منی
من آذاها فقد آذانی و بعد از آنکه ایشان تصدیق نموده
معترف شدند که حضرت پیغمبر مکرر آن عبارت را بر زبان
معجز بیان جریان داده فاطمه علیها السلام دست بدعا برداشته
فرموده که اللهم انهما قد آذانی فانا اشکوهما الیک والی
رسولک لا والله لا ارضی عنکما ابدا حتی القی الی رسول
الله فاخبر بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما حاصل مضمون
دعای آنحضرت اینست که حضرت فاطمه حق تعالی خبر میدهد
از آزاری که از ابوبکر و عمر باو رسیده و میگوید که شکایت
ایشان نزد تو و رسول تو می آورم و بعد از آن با آن دو شقی
خطاب فرموده میگوید لا والله راضی نمیشوم از شما ابدا
تا وقتی که به پدر خود رسول خدا را ملاقات نمایم خبر دهم
او را از آنچه شما نسبت بمن صدور یافته پس حکم او راست
در ماده شما هرچه فرماید حاکم و فرمان فرماست بر عالم
مخفی نیست که فاطمه علیها السلام از جمله اهل بیت است
صلوات الله علیهم و حق سبحانه و تعالی از جمله آلایش
صوری او را تطهیر داده تصریح بعصمت آن گوهر دریای

در پای رسالت نموده همچنین از جمله ذوالقربی است که حق
تعالی در قرآن اشاره بمودت ایشان نمود و پیغمبر بر
طبق فرموده الهی در سفارش ایشان بامت نهایت مبالغه
و دقت و وصیت بجای آورده اطاعت ایشان را سبب
هدایت دانسته توسل ایشان را موجب نجات از مؤاخذات
یوم الحساب کردانید زمره اصحاب جمیع امور مذکوره را
مخالفت کرده عوض محبت و مودت و اعانت عداوت
و بغضیت بجای آورده از آزار و اهانت و اذیت فاطمه
علیها السلام از همه کس بیشتر نموده در تحت مدلول آیه
اُولئِکَ الَّذینَ یَلْعَنُهُمُ اللهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ داخل
کردیدند و با وجود این حال خود را سزاوار رتبه خلافت
و مرتبه امامت و هدایت دانسته این ظلم و ستم نیز که اقوی
از سایر مواد طغیانست از ارتکاب آن هیچ محابا
ننموده کوشش بلیغ بجای آوردند طرفه کردد کثیری
از کتب و رسایل اهل خلاف خصوصاً کتاب اخطب
و رسالة نوادر دیده شد که ابو سعید خدری از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل نموده که حضرت
رسول صلوات الله علیه و آله در یکی از خطبه شریفه
فرموده که مَنْ اَبْغَضَنا اَهْلَ الْبَیْتِ بَعَثَهُ اللهُ فی یَوْمِ
الْقِیمَةِ یَهُودِیّاً وَلا یَنْفَعُهُ اِسْلامُهُ وَاِنْ اَدْرَکَ
الدَّجّالَ آمَنَ بِهِ وَاِنْ ماتَ بَعَثَهُ اللهُ مِنْ قَبْرِهِ حَتّی
یُؤْمِنَ بِهِ خلاصه عبارت مذکوره اینست که حضرت
رسالت میفرماید که هر که اهل بیت رسالت را بغضب

آورد

آورد روز قیامت حق تعالی او را در زمره یهودیان
بصحرای محشر آورد و از اسلام ظاهری ایشان نفعی نبوده
مستحق خلود نار و عذاب کردند و فرمود که اکر آنکس
یعنی شخصی که بنا بر افعال وی کسی از اهل بیت رسالت
بغضب آمده از آن فعل شنیع آزرده کردد اکر آنشخص زمان
دجال را ادراک نماید ایمان بوی آورده از دایره اسلامیان
که بحسب ظاهر اتیان بان نموده از آن بیرون آید و اکر
قبل از زمان ظهور دجال رحلت نماید حق تعالی او را
برانکیزاند بدنیا فرستد تا آنچه در جبلت و طینت وی
سرشته باشد ظاهر کردد و تابع کردد الحاصل چون حاضر
صحرای محشر کردد و در جریده کفار محشور کردد تتمه
چون عامه دشمنان دین بعدم اجماع روز سقیفه قایل
شده میکویند که عایشه نقل نموده که بعد از شش ماه
اجماعی که میکویند صورت یافته و طرفه تر آنکه یکی از اساطین
علمای امامیه در این عصر مسموع شد که از علمای اهل سنت
نقل مینموده که ایشان معترف شده اند بانکه در زمان
حیات ابی بکر خلافت وی مجمع علیه نشده بعد از زمان
رحلت چون سعد ابن عباده که از مخالفین حکایت اجماعست
در کذشت خلافت مرتفع کشت و مسئله اجماعی شد
بنا برین باید که ابی بکر بعد از انقضای ایام حیات
سعد بر مسند خلافت متمکن شده باشد و بنا برین
حکایت بطلان خلافت وی در ایام زندکانی سعد
غایت وضوح دارد اما بنا بر قول چون اجماع امت بر

قول اهل سنت بنفسه دلیل بوده مثبت مدعاست بخلاف
طریق امامیه که اجماع کاشف از دخول معصوم بوده بنفسه
حجت نیست بنابرین باید که عدم تحقق دلیل چون مستلزم
عدم وجود مدلول است مادام که اجماع من حیث هو
دلیل صحت مدعاست تحقق نیابد خلافت ابوبکر که نظر
بوقوع اجماع صحیح ومعتبر میگردد پس قبل از انکه این اجماع
منعقد شود فاسد بوده معول علیه نباشد بنابرین
قبل از انقضای ششماه بعد از خلافت ابی بکر از امری
که مثبت ان تواند بود خالی بوده اگر دعوی نموده باشد
باطل باشد والا خرق اجماع لازم اید **توضیح** اگر اتفاق
بعضی از امت حجت بوده عمل بمقتضای ان واجب گردد
باید که قتلهٔ عثمن در قتل وی مستحق مدح بوده عثمن مذکور
واجب القتل باشد زیرا که بر قتل وی اتفاق نموده طایفه
این امر از ایشان صدور یافت زیاده از اهل اتفاق بر
خلافت ابی بکر بوده بزرگان وسرداران هر طایفه وولات
وعمال بلاد وامصار مجتمع گشته متصدی قتل وی گردیدند
چنانچه مذکور است که محمد ابن ابی بکر که دران ماده پیش
دستی نموده بیش از همه کس مبالغه مینمود ودر بعضی از
روایات اینست که او بنفسه مرتکب قتل وی گردید و
عایشه پیراهن رسول خدای را بر سر چوب کرده در محلات
مدینه میگردید ومیگفت که اُقْتُلُوا نَعْثَلًا قَتَلَ اللّٰهُ
نَعْثَلًا اُقْتُلُوا اَحْرَاقَ الْمَصَاحِفِ پس هر تقدیر انتفای
خلافت ابی بکر با وجود قتل عثمن لزوم یافته احد الامرین

لازم

لازم الوقوعست ومنع جمع نبوده کل واحد از امرین بمواقف
نفس الامراست **لطیفه** بعضی از اهل سنت را عقیده انست
که حضرت امیر المؤمنین وحسنین علیهم السلام اشارت
وترغیب بقتل عثمن راضی بوده با مر ایشانست لهذا
بهانه معاویه علیه اللعنه در محاربه صفین این بود
که قتل عثمن بحسب اشارهٔ انحضرت صدور یافته اگر
حکایت وقوع داشته باشد دلیلست بر ارتداد عثمن
زیرا که حضرت امیر صلوات الله علیه وحسنین علیهما
السلام رضا بقتل مؤمن نداده وامر بان ننموده بلکه
منع جماعت بر امر مذکور بر ایشان واجب بود وترک
واجب از ایشان متصور نیست مشهور است که قالب
عثمن تا سه روز در مزابل افتاده کسی متوجه دفن و
کفن وی نگردیدی وبعد از ان شبی مروان با جمعی دیگر
پنهان از اهل ایمان اورا بمقابر یهودان نقل نموده بخاک
کردند وبر صاحب ادراک وکسی که مطلع بر قوانین
ملت مطهره است مخفی نخواهد بود که قطع نظر از اتفاق
امت بر کشتن عثمن اگر امیر المؤمنین رضا بقتل عثمن
داده باشد این صورت بر ثبوت کفر عثمن دلالت نموده
احتیاج بدلیل دیگر ندارد واز اینجاست که چون نواصب
ماوراء النهر در زمان اقتدار امیر تیمور محضری ساخته
بخط تمامی علمای مخالفین رسیده مشتمل بر انکه بغض
انحضرت نسبت بعثمن فی الجمله صحیح بوده مؤمن کامل
الایمان را باید که از این معنی نصیبی باشد ومستند ایشان

بوده که آنحضرت رضا بقتل عثمان داده چون نوشته
مذکور در مجلس امیر تیمور خوانده شد وی مدار رد و
قبول این حکایت را بفتوای شیخ ابو بکر تایبادی
در آن زمان ممتاز از امثال و اقران خود بود و بعلم
عرفان سرآمد روزگار مینمود مقرر فرمود و چون
عرضه مذکور حسب الامر تیمور بخدمت شیخ مذبور
تشریف یافت شیخ بعد از مطالعه آن رقعه را چنان
مرقوم ساخت که وای بر عثمان اگر علی ابن ابی طالب رضا
بقتل وی داده باشد **تذکره** چون حکایت اجماع و فساد
آن و خلافت ابی بکر و ظهور بطلان آن بحدی رسید
و بغایتی انجامید که دوست و دشمن و مخالف و موالف را
پسندیده گشت احمد آقای چراغ اقلی نمود که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض الموت امامت
نماز بابی بکر تفویض نموده و وی از آن معزول نگشته
حضرت رسالت بزمره روحانیان پیوست دلیلست
و آنکه حضرت درین باب اشارت به خلافت وی نموده
باشد جواب وی بدو طریق اتمام پذیرفت **اول** آنکه
اگر تقدیم ابو بکر بوحی الهی بوده و پیغمبر برای خود او را
معزول نموده خلاف دین و ملت باشد و اگر تقدیم
برای پیغمبر بوده و عزل نیز از جانب حضرت وقوع
یافته فعل ثانی ناسخ فعل اول باشد و اگر تقدیم برای
و عزل بامر الهی باشد شبیه حکایت سورهٔ برآءت
خواهد بود و اگر هر دو صورت بوحی بوده باشد درین
صورت

صورت نیز امر ثانی ناسخ اول باشد **دویم** از تقدیر
جواب آنست که چون قیاس نزد امامیه معتبر نبود
معمول نگشته از دایرهٔ اعتبار بیرونست پس بر ایشان
بامر مذکور حجت نتوان گرفت و بر تقدیر صحت احتجاج
بقیاس باید که آنچه اصلست درین مسئله که پیشنمازی
ابو بکر است بفرموده رسول ثابت گردد و جامع میانه مقیس
و مقیس علیه که امامت ابی بکر است در نماز بفرموده
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نزد امامیه
بهیچ وجه صحت ندارد و آنچه از کثیری از کتب اهل سنت
درین باب ذکر یافته از افاده مدعای ایشان قاصر
مقید نقیض مطلوبست چنانچه از مدلول عبارت
بین الصحیحین مستفاد میگردد و حال آنکه عبارت بخاری
اینست که بعد از آنکه ابو بکر بامامت نماز مشغول گردید
حضرت را در مرض تخفیفی حاصل شده بنوعی که قدرت
بیرون آمدن در خود یافت بنابرین تکیه بر فضل ابن
عباس و علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه نموده
و پای مبارک بر زمین کشیده بیرون رفت ابو بکر را از
پیشنمازی معزول ساخت و چون ضعف غالب بود
نشسته اتمام نماز فرمود و این معنی صریحست در آنکه
مرتبه اول تقدیم باشاره پیغمبر وقوع نیافته این
صورت از روی اختیار بلکه جهت اضطرار و غلبه
ضعف بوده از ینجهت چون فی الجمله تخفیفی ملاحظه
فرمود خاطر مبارکش بر پیشنمازی وی راضی نبود با

استیلای ضعف و ناتوانی بعنوانی که ذکر یافت پای
مبارک بر زمین کشان و از دو طرف تکیه کرده بیرون
رفت و متوجه پیشنمازی کردید پس معلوم شد که
حکایت امامت ابو بکر در نماز بفرموده حضرت رسالت
نبوده چنانچه در کتب علمای اهل بیت تصریح بان
شده و بر تقدیر تسلیم مقدمات مذکوره با سیرها
انچه جامع میانه مقیس و مقیس علیه تواند بود منفی
و شرایطی که در باب امامت نموده اند بتخصیص عدالت
که متفق علیه است در امر امامت صلوة اعتبار نشده
و از اینجاست که گویند نماز در پس سر فاسق و فاجر و
صالح و عابد و غیرها صحیح است و در تاریخ اعثم کوفی ذکر
یافته که چون ابو بکر گفت من بخلافت یکی ازین دو کس
که عمر ابن الخطاب و ابو عبیده جراح راضیم شما نیز راضی
باشید ثابت ابن قیس متوجه جواب شد بر بنوجه که
چون پیغمبر ابو بکر را در نماز مقدم داشت دلیلست بر
انکه او را خلیفه کردانند او از ان تجاوز تواند نمود
نه شما مهاجران جواب دادند که مهتر عالم صلی الله علیه
واله وسلم جهت نکتهی که داشت او را نیابت امامت
فرمود و ان امامت نماز بود بدلیل انکه چون رسول علیه
السلام بمسجد در آمد ابو بکر واقف گشت بصف اول
که موقف ابو بکر بود باز گشت و مهتر عالم صلی الله علیه
واله وسلم پیش رفت و نماز بگذارد و نماز پیغمبر را بود
نه ابو بکر را و او را بر بنوجه جواب دادند و احدی از

مهاجران و انصار رد ننمودند پس معلوم شد که رخصت
پیشنمازی ابو بکر در مرتبه اول و عزل وی در ثانی الحال
ازینجهت بوده که امت انحضرت را معلوم شود که شخصی
که نیابت پیغمبر در یک نماز نتواند کرد و اهلیت ان نداشته
باشد چگونه نایب وی در امور دینی و دنیوی اهل عالم
باشد و این نیز مثل سوره برائت که اولا ابو بکر به بردن
ان مامور گشت و در اثنای راه حضرت امیر المؤمنین بفرموده
خدا و رسول او را معزول ساخت خود بنفس انفس متوجه
امر مذکور کردید الحاصل انچه دلیل بطلان خلافت
ایشانست اهل عناد انرا دلیل نقیض ان دانند والله اعلم
و از مجموع مباحث مذکوره دانسته شد که خلافت ابو بکر
باعتراف دوستان و محبان وی بوده و نه بفرموده خدا
و نه پیغمبر خدا و چون باجماع متوسل شدند مشخص شد
که حکایتی بود که اصلا موافقت بنفس امر نداشته و چون
از اثبات ان در مرتبه اول عاجز کردیدند بدعوای این
که در ثانی الحال وقوع یافته حرکت المذبوحی مینمودند
و چون ان نیز ظهوری نیافت دست بدامن بیعت زدند
و انرا نیز بر بیعت عمر اکتفا نمودند و ازین جهت مضحکه
اهل اسمان و زمین کردیدند خذلهم الله و اخزاهم
وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً اَلِيماً حکایت مضامین کتب تاریخ
و حدیث و غیره مفید انست که تا صفحه هستی بارقام
وجود انبیا علیهم السلام ارتسام یافته اختیار امت را
در تعیین اوصیا و خلفای ایشان مدخلی نبوده تشخیص این

امر موقوف باشاره ربانیه است تا پیغمبر هر زمان موافق
ارادهٔ الهی وی را دران منصب عالی و مسند متعالی اختصاص
داده قایم مقام او کرده و شنیده باشی که حضرت داود علیه
السلام از جانب الهی مامور گشت که یکی از فرزندان خود را
جانشین خود کرداند خاطر شریف داود ارادهٔ خاطر وی علیه
السلام باختصاص این امر بیکی از فرزندان که والده اش
زنده بود و در حباله نکاح او بسر میبرد اختصاص پذیرفت
وچون علم بظهور این نور در مظهر قابلیت سلیمن علی
نبینا و علیه السلام تعلق گرفته بود بنا برین قبل از انکه
داود علیه السلام متوجه این امر گردد ارادهٔ ربانیه
بتاخیر این قضیه صدور یافته داود علیه السلام مترصد
امری جدید می بود تا انکه میانه دو کس در باب باغ
یکی از ایشان که از گوسفندان دیگری خسارت یافته
بود منازعه شده بخدمت داود علیه السلام دفع نمو دند
درخلال این حال امر الهی صدور یافت بانکه هر کدام
از فرزندان داود علیه السلام که حق و باطل این منازعه را
بمیزان حکومت سنجیده موافق فرموده الهی بتقدیم
رساند بخلعت اختصاص خلافت مخصوص گشته
از دیگران ممتاز گردد و از میان فرزندان حضرت داود
سلیمن علیه السلام بر طبق مدلول فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمٰنَ
صفحه ضمیرش بارتسام حقیقت مَا هُوَ الْحَقّ مرتسم
شده موافق مطابق اشارهٔ اسمانی صورت داده ازین
سخن فهمیده شد که خلافت بمجرد ارادهٔ او درست نبوده

مادام

مادام که حق سبحانه و تعالی بان اشاره نفرماید صحیح
نخواهد بود همچنین ظاهر گشت که همچنانکه ارادهٔ نبی
که بصفت عصمت موصوفست در باب خلافت کفایت
نماید بنا برین اراده و اختیارات که خالی از کیفیت
عصمت است بطریق اولی فایده مند نبوده و همچنین
ظاهر شد که خلیفه پیغمبری باید که بزیادتی علم و عرفان
از ما عدا ممتاز بوده محل اعتماد الهی باشد لهذا سایر
اولاد داود علیه السلام درین قضیه حکم فرمودند
نزد الله تعالی معتبر نبوده مدار ان مبحث را بر حکومت
سلیمن علیه السلام گذاشتند و همچنین فهمیده شد
که علم خلیفه می باید که ماخوذ از علم الهی بوده علم بما اراد
الله داشته باشد و بتعلیم و تفهیم الهی اطلاع بر مقاصد
ربانی داشته تا موافق ان فهام عباد فیصل پذیرد
وبا وجود این قسم از شرایط و لوازم چگونه نزد عقل
مجوز باشد که خلافت پیغمبر اخر الزمان که اشرف سلسله
انبیا علیهم السلام است تمامی شروط مذکوره و خواص
مسطوره معتبر نبوده بمجرد بیعت عربی بکر که از علم
وعرفان و عصمت و طهارت و سبق خدمت بارگاه
ربوبیت و یگانگی تمام از قواعد ملت و شریعت
وعدم مناسبت ذاتی باین امر ذی رتبت و عدم اهلیت
جلوس در مجلس رسالت و نبوت چگونه خلافت حضرت
رسالت باختصاص ان لعین بی دین و سر حلقه زمرهٔ
ضالین مضلین مخصوص گردد نعوذ بالله مِنْ غَضَبِ الله

ابخرم

الجبار القهار من سخط نبيه المختار واهل بيته
الاطهار الابرار فذلکه چون وجوه مختلفه اصلا
افاده مقصود مخالفین نموده بطلان خلافت ابی بکر
غایت ظهور یافت قاضی زاده مذکور متلاشی شده
موجه دریای اضطراب او را بینا و شما لا سراسیمه و
حیران ساخت در لجه عمیقه مغلوبیت دست امید ان
دامن از ترتیب نتیجه مقصود باز داشته پای قرار از تحمل
خار زار از افکار وانظار فاسده مجروح گردانیده طالب
گریز از میدان ستیز شده بود که پنجه خصم افکن خاندان
ولایت دیگر باره گریبان ادبارش گرفته سرکشی وخیرگی
وی به پیچ وتاب الزام سکوتی باظهار تسلیم ورضا تبدیل
یافت وباب دیده شرمساری چهره جدال را از غبار قیل
وقال شست وشو داده سررشته کلام باین قسم از عبارت
منتهی گشت که اگر فرض محال نموده خلافت ابی بکر اند
اجماع اعتبار کرده بعد از ان جمعی از علمای دین محمدی
وفقهاء ملت احمدی بذل جهد در اعلام استعلام و
استکشاف احوال وی نموده باشند وعدم استحقاق
درین امر بایشان درجه ظهور یافته طریق اباحت باوجود
لعن وطعن من حیث الاجتهاد والاستدلال مسلک
انظار وافکار ایشان شده بمقتضای ان عمل نمایند
درین صورت من عند الله مستحق اجر عظیم و مستوجب
کرامتی فخیم خواهند بود درین مقام جواب وی این بود
که چون فرض تحقق اجماع درین باب شده باشد اجتهاد

بر خلاف ان از درجه اعتبار ساقط است جواب او درین
حکایت این بود که درین قضیه نیز یعنی اجتهاد در برابر
اجماع از قواعد مضبوطه اهل سنت انتزاع یافته بنابرین
اگر طایفه دیگر از اهل اسلام بهمان سنت عمل نموده مستندی
کردند موجب اعراض یا اعتراض نباشد لاسیما در صورت
که اجماع مذکور بآیات بینات قرانی و روایات متوا
ترات نبوی مؤید ومعتمد شده باشد تقریر کلام
درین مقام انست که بعد از طوفان طغیان آل ابو
سفیان از شواهق جبال کفر وطغیان منحدر شده
کشت زار اعمال تابعین ان خاندان افک وعدوان از
سیلاب مخالفت دودمان نبوت ویران ساخته در
مدت صد و ده روز که اقامت صفین بود نود مرتبه محاربه
بانفس سید المرسلین نموده کثیری از اصحاب رسول
الله خصوصا هشتاد نفر از اهل بدر درجه شهادت
یافته وعمار یاسر بر طبق فرموده یا عمار ستقتلک فئة
الباغیة بهمراهی اویس قرنی غبار انگیز میدان شهادت
گردیدند وبهمین اکتفا نموده خطباء ان روزگار
بامر واشاره معاویه بر منابر اسلام بسب انحضرت
وحسنین علیهم السلام شعله فروز میدان کفر وعصیان
گردیدند وعمر عبد العزیز باسقاط ان فعل شنیع امر
فرموده بدل ان الفاظ مقترنه بالحاد ایه شریفه ان وعناد ثبت نموده
الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی
ورد زبان خطبا گردید وصاحب کشاف در تفسیر

ایہ مذکور میکوید فَلَمَّا اَسْقَطَ لَعْنَةَ الْمَلاعِینَ
عَلٰی اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ اُقِیمَتْ هٰذِهِ الْاٰیَةُ
مَقَامَهَا وَالْعُرْبِی اَنَّهَا کَانَتْ فَاحِشَةً وَمُنْکَرًا
وَبَغْیًا ضَاعَفَ اللهُ لِمَنْ سَنَّهَا عَذَابًا وَنَکَالًا وَخِزْیًا
اَجَابَ بِالدَّعْوَةِ بِنِیَّتِهِ وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ وازامور مسلمه
میان دوست و دشمن است کہ خلافت انحضرت باعتراف
دشمنان دین و مخالفان سید المرسلین اختصاص
بذات احدی الصفات انحضرت یافتہ بنصوص قرانی
وروایات نبوی مؤکد و مؤید شده پردهٔ موانع صوری
ومعنوی ازچهره شاهد حقیقت حقیت حقیقی و معنی
درین باب مرتفع کشته چهره پردکی سراپردهٔ حقانیت
ان عادفروائمہ ربانیہ از جلباب خفاء مرتبہ ظهور
یافتہ و مرتبہ علوم حقیقیہ یقینیہ درین باب سرازکریبان
عامه اصحاب بر پیغامبر کذاری ختم سلسلهٔ نبوت از
بارکاه ربوبیت براورده چهره دوشیزهٔ علم الیقین
پیرایہ عظیم المرتبہ حق الیقین پذیرفتہ بنابر تاکیدات
نازله سماویہ نبوت اینمعنی تحقق طبیعت صادره
از کافر بنی ادم ذکوراو انا ثا کردید با وجود این حال
باعتراف عامه معاندین و کافر جاحدین بحقیقت
قبایح صادره از معاویہ و جاحدین و تابعین نزد علما
مخالفین محمول بر اجتهاد وی شده بو تقدیرات اشاد
خطا بران کروه بی ایمان بیجا ایشانرا مستحق ثواب و
معزا از معارضہ و خطاب دانند و برین تقدیر باید.

کم

کہ اعتبار نصوص قاطعہ قرانیہ و روایات صحیحہ معتبره
و متواترهٔ نبویہ و اتفاق عامه مکلفین از امت خیر
البریہ نموده بتجویز اجتهاد و مقابل این قسم از دلایل تامّه م
شرعیہ نموده باشند بنابرین اکر مجتهدین اهل ایمان
و علما و فقهای ان زمره عظیم الشان چون ابوبکر را
بوجهی از وجوه شرعیہ مستحق خلافت ندانستہ اکر
برابر مماشاه بعضی از امت کہ هریك از افراد واقعه
دران طایفه و همچنین مجموع تمامی جایز الخطا باشند
اجتهاد بلیغ نموده بعد از تعمق نظر و بذل جهد در
تحقیق ان نموده ویرا از دایره خلافت اولا بیرون دانسته
و ثانیہ اورا سزاوار لعن و طعن و براءت و بیزاری
دانند مخالفتی با قوانین و قواعد مستمرهٔ اهل سنت
نموده درین امر نیز بسنت ایشان عمل نموده باشند کی
مستحق تشنیعی یا موجب اعراضی یا اعتراضی توانند شد
سبحان الله اکر فی الواقع بی انکه مبالغه درین امر
موافق طبیعت بوده عقیده صافیہ علت تامہ
تشنیعات کثیره و توبیخات بیشتر یعنی کثرت بیشتر
شده باشد ارتکاب این قسم از امور از سلسلهٔ
موصوفین علم و ادراك و اضطراب والتهاب تعصبات
باردهٔ فاسده و ترتیب مقدمات در انتاج انحطاط
درجه اهل بیت بارتفاع قدر و منزلت اعادی ان
خاندان رفیع بنیان عصمت و طهارت اکر نہ بواسطہ
غیظ و غلظت و تلوث ماده تکوین بقاذورات منهیہ

عداوت دودمان رسالت وهدایت باشد امری دیکر
سبب انعقاد مخالفت منهیه باظهار خصومت ولجاجت
در نسبت حالات وکمالات وفضایل وخصایل
واختصاص آن خاندان ملایک مکان بمزایای خصایص
الهیه نتواند شد وقرینه از قراین داله برین مطلوب
اینست که چون حضرت امیر المؤمنین وحسنین علیهم
السلام جهت معصومه آخر الزمان ادای شهادت
نمایند معتبر ندانسته قبول نمایند وچون عایشه
از برای ید خود حکایتی از پیغمبر نقل نماید مدار بر
قول وی کذاشته بآن عمل نمایند واکر حضرت رسالت
دوات وقلم طلبد که در امر خلافت چیزی نویسد
این سخن را حمل بر هذیان نموده نسبت این طور
حرفی بمعدن علم ودانش وعقل وبینش نمایند
واکر بقول ایشان جهت پیشنمازی امر بامامت ابوبکر
باید باوجود آنکه فی الفور معزول شده باشد دلیل
خلافت وی سازند واکر کسی امیر المؤمنین را ولی
خدا کوید یا اعتراف بانکار او را حق تعالی ولی کفته
درین امر خصومت نموده انواع آزار واهانت نمایند
واکر شیخ نجم الدین کبری که خوشه چین مزارع حالات
وکمالات آنحضرت نتواند بود شیخ ولی تراش کویند
باینمعنی که چشم شیخ بر هر که می افتد ولی میشود ومرتبه
ولایت می یابد اذعان وقبول نموده مضایقه نمایند
وهمچنین ام سلمه وخدیجه کبری علیهما السلام از ازواج

مطهرات

مطهرات حضرت نبوی که محبت وصحت عقیده ایشان
بدودمان ولایت ظاهر است اصلا بامّ المؤمنین
تسمیه نمایند وچون عداوت عایشه وخصومت
وی که نسبت بسلسله علیه امامت وهدایت غایت
ظهور داد باین لقب ملقب سازند ومعاویه را
بخال المؤمنین نام برند از جهت اخوت ام حبیبه
ومحمد ابی بکر که اولی وانسب است بوصف مذکور
بواسطه حسن عقیده واخلاص واختصاص وی بامیر
المؤمنین الطلاق این کلمه برو ننمایند وخالد ولید
پلید ملعون مطرود مردود دشمن خدا ورسول از کیش
جاهلیت بیرون نیامده داخل اهل ایمان نکردیده که
اشقی الاشقیاء واخس الاشیا است بنا بر ظهور عداوت
وی نسبت بشاه ولایت او را سیف الله کویند واکر
کسی امیر المؤمنین را کسی باین کلمه توصیف نماید جامه
بر تن دریده با قایل این کلمه عداوت نمایند ومعاویه را
با آن عداوت ودشمنی وخون ریزی واقسام کفر ونفاق
وشقاق که زبان از ذکر بیان آن قاصر است بعدالت
نسبت دهند ویزید پلید مصدر انواع کفر وزندقه را
تجویز لعن نموده بر صفت ایمان موصوف دانند وجملی
از اوضاع آن طایفه ضاله بنوعیست که بعضی از شعرا
در لباس نظم بآن اشاره نموده اند قطعه داستان پسر هند
مکر نشنیدی • که از او وسه تن او به پیمبر چه رسید •
پدر او لب ودندان پیمبر بشکست • مادر او جکر عم پیمبر بمکید •

اوبنا حق حق داماد پیمبر بگرفت • پسر او سر فرزند پیمبر
ببرید • بر چنین قوم تو نفرین نکنی شرمت باد • لَعَنَ اللهُ
یَزِیدَ وَعَلَی آلِ یَزِیدَ • و بعد از انها مباحثات و ذکر بعضی
از وجوه حسنه که در مجلس بهشت آیین مشتمل بر ابحاث
واثبات مشتمله بر مطاعن خلفای ثلث و بیان اندکی
از افعال شنیعه صدوره از معاویه و چون بعد از ان
بدرو ز بصحبت جراح زاده مذکور رسید دلالت خلافت
انحضرت از کتاب و سنت و فساد وجود اهل بدعت که
مذکور گشت یافت از سخنان جاریه در ان مجلس بغایت متاثر
گشته عنان سمند کلام را بجانب مدلول کلمه لَقَدْ رَضِیَ
اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ اِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِی
قُلُوبِهِمْ انعطاف داده بیکر ایه شریفه را باین عنوان
سکه بیان داد که حق تعالی بتصریح و تاکید ابرضاء خود از
جماعت تحت شجره نموده که از انجمله خلفای ثلثه اند و رضای
خود از ~~جماعت~~ الهی از خلفای ثلثه بنص قران ثابت باشد
پس اگر خلافت ایشان و اقدام بر امر مذکور مرضی حق سبحانه
و تعالی نبودی اظهار رضاء از ایشان بی قیدی و قیودی علی الاطلاق م
نمودی و از اینجا ظاهر میشود که انچه امامیه میگویند که
اصحاب رسول انکار نصوص وارده در مادهٔ امیر المؤمنین
نموده از جهت مورد سخط ربانی و غضب کردیده اند الهی م
چنین و مجرد دعوی است بلا دلیل است انچه بلا تامل رخنه کبیر
کرباان اطمینان درین امور مینمود انست که چون این حکایت
خارج از دایره استمداد خلافت ابی بکر بوده افادهٔ مقصود

ازوی

ازوی بغایت دور است چه بر تقدیر تسلیم تعمیم در حکم م
سایر حضار تحت شجره باعتبار بیعت متحققه ثبوت
استقرار و استمرار آن در بقیهٔ زمان وجود حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله اتصال آن تا هنگام مخالفت اصحاب
در خلافت امیر المؤمنین بعد از رحلت حضرت رسالت
و اجازت ابی بکر در تعیین خلافت تمامی در حیز منع
بوده نظر بمقصد ایشان بلا فایده مینماید با انکه تواند
بود که حق تعالی در تعلیق رضا بمؤمنین اراده اخراج
غیر مؤمن نموده باشد بنابرین که در تحت شجره چون
مؤمن و منافق حاضر شده باشد غرض الهی باین تعلق
یافته باشد که حضرت رسالت را از حقیقت جماعت
مذکوره مطلع ساخته بیان فرماید که نه انست که
حق سبحانه و تعالی از عامهٔ حاضرین تحت شجره راضی
و خوشنود است بلکه رضای الهی منحصر در موصوفین
بصفت ایمانست و الا ذکر کلمه مؤمنین با انکه اخصر
از ان مثل الذین و امثال آن نیز مقصود مینماید بلا
فایده باشد و انچه در ایه مبارکه مشعر بما هو المقصود
تواند بود کلمه طیبه فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ است که درین
مقام من حیث الظاهر فایده دیگر بر ان مترتب نیست
الا اشاره بجماعت منافقین تحت الشجره در این استدلال
مثل استدلالیست که ابو حنیفه نموده برین که کفار
مکلف بنماز نیستند و مستند وی ایه شریفه اِنَّ
الصَّلوٰةَ کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابًا مَوْقُوتًا

که بمفهوم ما دلالت بر اخراج کفره مینماید وما در نحن فیه
نیز ازین قبیلست که ذکر مؤمنین من حیث المفهوم مفید
اخراج منافقین است ملخّص کلام انست که حصول از
کلام در این مقام موقوف بر تحقّق ایمانست وبیان وقوع
در تحت الشجرة واین که عامّه اصحاب موصوفین بوصفین
مذکورین بوده باشند اوّل بحث ومحلّ تامّل است واز
این جهت است که حق سبحانه وتعالی اهل بیعت شجره را
ببعضی از اوصاف توصیف نموده که شمول ان نظر
بکل واحد از افراد منتفی است تا دانسته شود که
رضای الهی نظر بطایفه ایست از جماعت تحت الشجره
تا تحقّق شود که مراد جماعت انست که جامع جمیع امور
مذکوره باشد چنانچه میفرماید که فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ
عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً وباجماع
کافه عباد فتح قریبی که بعد از بیعت تحت شجره وقوع
یافته فتح خیبر است که شیخین هزیمت نموده ناموس
اسلام خود را باد فرار دادند ودر روز سیم بنوعی
که در محلّ خود ذکر یافته شاه ولایت بفتح ان اختصاص
یافته وابواب فتوحات الهیه بر روی اقبال واجلال
کشوده شد بنابرین انچه از مفهوم ایه شریفه فهمیده
شد رضای الهی از حضرت امیر المؤمنین وتابعین
وی در محاربه خیبر است زیرا که بیعت شجره وفتح
خیبر وتحصیل غنایم کثیره مخصوص ان ولاکه است اما
توضیح این حکایت بنوعی که در کتاب احتجاج نوشته است

کم

الهی

که بعد از انکه حق سبحانه وتعالی نظر بمصالح خفیه
ربانیه فرمود حضرت پیغمبر را بمصالحه مشرکین
مامور ساخت وانحضرت در حدیبیه باین امر
قیام نمود اصحاب رسول الله که در انوقت زیاده از
هزار وهفتصد کس بودند باین صلح راضی نشده
مسالك مخالفت کردیدند وهمکی بکمال مسلح
متوجه حرب قریش شدند ایشان نیز چون این صورت
مشاهده نمودند حمله اورده اهل اسلام منهزم شدند
ودر انوقت حضرت رسول باتفاق شاه ولایت سایه
نشین تحت شجره بودند چون اصحاب سالك طریق
مخالفت شده از اینجهت خاطر حضرت رسالت اندوه
کین کشت حضرت امیر المؤمنین را بجانب قریش فرستاد
ایشان را از نقض عهد ومیثاق منع نموده از محاربه
ومخاصمه باز اورد واصحاب نیز از فعل شنیع خود که
مخالفت رسول الله در امر مصالحه مذکوره بود نادم
شده ببعضی از معاذیر ولیذیر متوسّل کردیدند
وچون مخالفتی که در حدیبیه نموده بودند سبب
نقض عهد اصحاب شده از ربقه اطاعت نبوی بیرون
رفته بودند مجدّدا در تحت شجره بیعت نمودند وملتزم
رسوخ در امر مذکور کردیدند حق سبحانه وتعالی
جهت تاکید این امر وبیان انکه رضای حضرت رسول
مستلزم رضای الهیست واظهار تجاوز از خطیه
مذکوره واقعه در صلح حدیبیه از اصحاب صدور

یافته بود ایشان از بنزول این لمذ کوره مستبشر ساخت
نبر منابرین رضای الهی که متعلق باهل ایمان از حاضرین
ت شجره باشد باشاره اختصاص ان بشاه ولایت
دو سه نفر دیگر از اهل ایمان است که اصلا مخالفت
نموده در صلح حدیبیه موافق فرموده نبوی عمل نموده
عهد را مور ثلثه شده اند یا جهت بیان خوشنودی
الله تعالی است از اظهار مخالفت رسول الله که در
حدیبیه نموده تدارک آن بتجدید بیعت در تحت شجره
بیعت صدور یافت پس معلوم شد که رضای حق سبحانه
تعالی بر تقدیر وقوع متعلق بندامت که اصحاب را
نقض عهد روی نموده بود اما رضای الهی از عامه
اصحاب من جمیع الوجوه بنوعی که شامل رضای ربانی
احکام ثلثه باشد وقوع نیافته و بر تقدیر وقوع
رضای الهی از اظهار ندامت غیر رضا از تمام اگر واقع
شده باشد گفته شد که باعتبار بیعت دویم است
بعد از مخالفت نادم شده تجدید بیعت نمودند
و تقدیر عموم رضا اصلا فهمیده نمیشود بنوعی که
شامل جمیع اوقات و ازمنه و حاوی تمامی افراد
بیعه در تحت شجره بوده منتهی بایام حکومت
شده باشد لاسیما که نقض عهد مجدد که در
تحت شجره شده بود در مواد متکثره بروجهی صورت
و قوع پذیرفته که اگر اهل خلافت را شوکت اعتبار
و امور کبیره نشود بوقوع آن در ماده ثلثه اعتراف خواهند
اوردد

اورد هدایه چون رضای حق سبحانه و تعالی بر
عموم و اطلاق حاصل نبوده و علم الهی بنقض و شکست
عهود اصحاب احاطه نموده از ینجهت در آیه دیگر اشاره
بان نموده اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ
يَدُ اللهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى
نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ
اَجْرًا عَظِيمًا حق سبحانه و تعالی درین طعن و توبیخ و
بیان مجرمیت طایفه مینماید که عهد و میثاق حضرت را
از اصحاب م — شکسته و محابا نموده قبایح عظیمه از ایشان صدور
یافته و حضرت رسالت را خوشدل نموده میفرماید
که جمعی که بیعت با تو نمودند بیعت نمودند الا با من
یعنی علم من احاطه جمیع حالات ایشان — و دست من بالای دست ایشان است و قوت و قدرت
من فوق قوت و قدرت ایشان مراد این است والله
اعلم که اگر بیعت ایشان سبب زیادتی اقتدار دوات
نبوی بوده موجب قوت اسلام و تاثیر دشمنان دین
از کثرت و جمعیت مسلمانانست لکن چون از معاهده
برگشته مواثیق شکسته بمقتضای آن عمل نمایند
نقصان و خسران آن بایشان عاید شده ضرر از ینجهت
بدیگری نرسد پس هر که آن عهد را بشکند شکست
خود نموده باشد و هر که وفا بعهد نماید زود باشد که
اجر عظیم از حق سبحانه و تعالی جهت وفا بعهد
و پیمان بوی واصل گردد و بنابرین مقدمات بد
الهی م — شد که رضای مخصوص بیعت [اهل وفا بوده] بوده و مخالفین عهد

رسول الله مشمول سخط و غضب ربانی باشند **در کتاب واحدی** از جابر نقل نموده که بیعت اصحاب در تحت
شجره مشتمل بوده بر انکه از حرب هزیمت ننمایند و
بواسطه مراعات زندگی و اجتناب از کشته شدن
رو گردان نشوند و دیگر شرایط که در محل خود ذکر یافته
و اول مخالفتی که از ابو بکر و عمر واقع شد هزیمت از
حرب خیبر بود و بعد از فتح مکه در حنین مشق نمودند
در حرب احد بنوعی گریختند که از شهرتی که دارد احتیاج
بتقریر و تحریر نیست و مدلول راست که در غزوه حنین
اصحاب رسول الله دوازده هزار کس بودند تمامی رو
بهزیمت نهادند الا هشتاد نفر از ایشان که ثبات قدم
ورزیدند و وفا بمعاهده تحت شجره نمودند و چون
بیعت تحت شجره مسمیه به بیعت الرضوان مشتمل
بعدم فرار و رسوخ در امر محاربه و امثال این قسم
از امور است پس هر که از اصحاب خصوصا ثلثه که
مخالفت نموده از بیعت نبوی و ربقه بندگی بیرون
امده در زمره ضالین مضلین داخل باشند و علی ای
حال این شریفه دلالتی بر فضیلتی و مزیتی از اصحاب
نبوده و نیست بلکه دلیل لعن و طعن ایشان تواند
بود والله تعالی اعلم **خاتمه** در ذکر وجوه مطاعن
خلفای ثلثه و اعمال صادره از ایشان که مستلزم خروج
از دایره ایمانست مشتمل بر وجوه متعدده **وجه اول**
انکه چون افتاب جهانتاب سید البشر بر اسمان تبلیغ

وثبات قدم

شرایع

شرایع دین اطهر روز بروز ارتفاع یافته طی درجات
مقدره نموده بنقطه زوال قریب الاتصال گردید کافه
امت را باطاعت شاه ولایت دلالت نموده طریق نجات
از مهلکات دینی و عقبی بر ایشان ظاهر ساخت
ناگهان بر طبق این کلام **رباعی** با شمع رخت دمی چه دمساز
شوم پروانه ستمندی جان بازشوم از روز که این قفس
بباید پرداخت چون شهبازی بدست شهباز شوم
ندای مراجعت بوطن اصلی وصلای مفارقت این خاکدان
سفلی استماع نموده باواز جان که از يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً که از مخدرات
غیب اصغا مینمود پرواز شاه باز روح مطهر از جسد
مبارك پرداخته مقدمات سفر اخرت ترتیب میداد
بنابرین باحضار پرده گیان دودمان نبوت اشاره
فرموده ایشانرا مجددا باطاعت شاه ولایت وصیت
نموده از مخالفت امر نبوی و منازعه با ولی و وصی
نبی نهی فرموده درین امر مبالغه میفرمود از ان میان
عایشه ببراءت ساحت عقیده خود از غبار
مخالفت متکلم شده گفت مَا كُنْتَ تَأْمُرُنَا وَنُخَالِفُهُ
إِلَىٰ مَا سِوَى مقصود وی ازین کلام اینست که چون
هیچ وقت نبودی که امری که از حضرت رسالت صادر
شده باشد و مخالفت ان نموده باشند حضرت بعد
از شنیدن این کلام از عایشه چهره دعوای او را بناخن
تکذیب خراشیده فرمود يَا حُمَيْرَاءُ وَاللّٰهِ لَقَدْ خَالَفْتِ

اَمْرِی فِی حَیٰاتِی اَشَدَّ الخِلافِ وَالتَّخٰالُفِ قَوْلی هٰذا
وَلَتَغْصِبَنَّهُ بَعْدِی وَلَتَخْرُجِنَّ مُبَرَّجَةً فَتُقٰاتِلِیهِ
وَاَنْتِ ظٰالِمَةٌ وَلَیَتْلَحَنَّكِ فِی طَرِیقِكِ كِلاٰبُ الحَوْاَبِ
وچون عایشه انکار از مخالفت حضرت مینمود حضرت
بیان مخالفت او را باین عنوان ادا فرمود که در حیات
انحضرت مخالفت نموده ظاهرا اشاره بافشای حکایت
یوم الغدیر است وفرمود که بعد از من نیز عصیان
نموده و مخالفت انحضرت در مادۀ امیر المؤمنین نموده
بروی خروج خواهی نمود بطریق زنان جاهلیت در ان وقت
بلباسهای فاخر ملبس خواهی شد و دران وقت تو ظالمه
واو مظلوم خواهد بود وان زنان بمکانی خواهی رسید
که سکان بر تو حمله نموده باواز شدید بر تو فریاد کنند
وباوجود این حکایات از حضرت رسالت شنیده اندیشه
از مخالفت ننموده متوجه بصره شده وشمشیر بسته سوار
شده بمحلی رسیده که سکان اواز براو زدند ومحابا نکرده
اقدام بر محاربه ومقاتله امیر المؤمنین نموده باوجود
انکه از راویان حکایت یاعَلِیُّ حَرْبُكَ حَرْبِی وَسِلْمُكَ
سِلْمِی را نسبت بعایشه داده است حاصل انکه وصیت
رسول وحکایت غدیر که خود دران قضیه حاضر بوده و
بفرموده پیغمبر صلی الله علیه وآله بر بیعت امیر المؤمنین
سرافراز کردیده بود بعد ازان امور همه کوره را بر کنار
نهاده واو ظلم وبیداد داده راوی روایت کند که چون
احساس اشتداد مرض نموده صدای کوس رحیل در معموره

بیکر

بیکر اطهر سید البشر اوازه شده خواست که مدینه مقدسه را
از لوث وغبار وجود بعضی از جاحدین ومنافقین
تصفیه داده ایشانرا بمهمی که خارج مدینه باشد اشاره
فرماید بنابرین بخروج از مدینه فرمان داده اسامه
از مدینه بیرون رفت ودر یکفرسخی فرود امد اصحاب
نیز رفاقت نموده بیرون رفتند درین حالت مرض حضرت
اشتداد یافته عایشه صُهَیب را بجانب عسکر فرستاده
ایشانرا ازین معنی اگاه ساخت ودر همان شب ابوبکر و
عمر وابوعبیده داخل مدینه کردیدند وحضرت دران
شب متوجه باطن فیض مواطن کردیده چون بظاهر حال
مراجعت فرمود این عبارت مقول قول وی کردید که وَاللهِ
قَدْ طَرَقَ المَدِینَةَ هٰذَا اللَّیْلِ شَرٌّ عَظِیمٌ یعنی سوگند
بخدا که راه یافت بمدینه درین شب شری عظیم وچون
از حقیقت شر عظیم سؤال نمودند فرمود که بعضی از
صحابه برفاقت اسامه مامور شده بودند مراجعت
نمودند ودیگر باره رفاقت اسامه را تاکید داده
فرمود که لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ جَیْشَ الاُسٰامَةِ وکتب و
رسایل اهل خلاف بذکر این عبارت مشحون ودر
قضیه اهل خلاف را خلافی واقع نشده بنابرین چون
تعین اسامه ورفاقت صحابه از جانب الهی بطریق
وحی بحضرت رسالت پناهی امر نشده باشد حضرت
اشاره باین امر نمیفرمود وهر که تخلف نموده باشد چون
خلاف خدا ورسول ارتکاب شده ازین جهت ملعون

اسامه

خصوصًا م

ومغضوب و مستحق لعن وطعن باشند که حضرت تصریح
لعن برایشان نموده چنین فرموده **و وجه دویم** از
وجوه مطاعن بروجهی که در صحیح بخاری ومسلم ودیگر
کتب ذکر یافته انست که چون ضعف حضرت رسالت
قوت یافته تکیه بر فضل ابن عبّاس وحضرت شاه
ولایت نموده بیرون رفت وبر درجه اوّل از منبر
شریف متمکّن شد فرمود که اَیُّهَا النَّاسُ اِنّی مُخَلِّفٌ
فِیکُم اِن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلُّوا بَعدِی کِتابَ
اللهِ وَعِترَتِی اَهلَ بَیتِی فَاِنَّهُمَا لَن تَفتَرِقا حَتَّی یَرِدا
عَلَیَّ الحَوضَ فَتَمَسَّکُوا بِهِما وَلا تَتَقَدَّمُوا اَهلَ بَیتِی
فَتَفَرَّقُوا وَاَوفُوا بِعَهدِی وَلا تَنکِثُوا بَیعَتِی الَّتِی
بایَعتُمُونِی عَلَیها اَللّٰهُمَّ اِنّی قَد بَلَّغتُ ما اَمَرتَنِی
وَنَصَحتُ لَهُم مَا استَطَعتُ وَما تَوفِیقِی اِلّا بِاللهِ عَلَیهِ
تَوَکَّلتُ وَاِلَیهِ اُنِیبُ حاصل کلام تاکید واقعه
روز غدیر است لکن مصدّر ساخته اوّل باطاعت
اهل بیت خود وعموما تصریح تمسّک بایشان موجب
بُعد از ضلالات است وبیان انکه زمانه از اهل
بیت رسول الله که موصوف بصفت امامت باشند خالی
نمیشود وبعد از ان بخصوص واقعه یوم الغدیر
وعهد ومیثاق انروز اشاره فرموده ومبالغه تمام
در مراعات ان ووفا بمضمون معاهده ان فرموده
بعد از تاکیدات بنهایت حق تعالی را شاهد
این حکایت ساخته وفرمودند که الهی انچه امر

بتبلیغ

بتبلیغ ان فرموده بودی مراد روز غدیر وتاکیدات
ان بروجه مذکور است به بندگان تو رسانیدم
وبقدر استطاعت ایشانرا نصیحت نمودم وتوفیق
بحق تعالی ورجوع وبازگشت بجانب اوست **راوی**
گوید که بعد ازین خطبه داخل حجره مطهّره گردیده ابوبکر
وعمر وبقیّه اهل مسجد را طلب نموده برفاقت اسامه
مامور ساخت وساعتی بخود پرداخت وبعد از ان فرمود
که کاغذ ودوات وقلم حاضر سازید که جهت ایشان چیزی
نویسند که بعد از ان حضرت گمراه نشوند وچون قبل
از ان وصیّت اهل بیت واطاعت ایشان وتمسّک بقول
وفعل ایشان ومراعات معاهده روز غدیر فرموده
بود معلوم بود که نوشته مذکوره مخالف ان نخواهد
بود بلکه توضیح وتاکید فرموده انچه قبل از ان ذکر یافته
مذکور خواهد شد ان بجهت عمر علیه اللعنه مانع
شده نگذاشت وگفت دَعُوا الرَّجُلَ فَاِنَّهُ لَیَهجُرُ حَسبُنا
کتابُ اللهِ یعنی واگذارید این مرد را که بیهوده میگوید
کتاب خدا ما را کافیست **روایت** که بعضی از اصحاب
خواستند که اطاعت امر حضرت رسول نموده کاغذ
ودوات حاضر سازند میانه عمر وایشان نزاع بجائی
رسید که حضرت اعراض فرموده وروی مبارک از
ایشان بگردانید وفرمود که برخیزید که نزاع نزد من
نیکو نیست وبعضی گفته اند کاغذ وقلم ودوات حاضر
شد عمر نگذاشت وکاغذ را پاره کرد عبارت مذکوره

ازوی صدور یافت وغزالی در کتاب سر العالمین
میگوید که حضرت فرمود که ایتونی بدواتٍ وبیضاءَ
لازیل عنکم واذکر لکم من المستحق لها بعدی المستحقّ م
یعنی دوات وکاغذ بیاورید که اینچه مشکل باشد
از امور از میان شما بردارم ومذکور سازم که مستحق
خلافت بعد از من کیست وغزالی میگوید که عمر درین
حالت گفت که دعوا الرجل فانه لیهجر وقاضی میر
حسین در شرح دیوان میگوید که اول فتنه که در میان
اهل اسلام واقع شد این بود که پیغمبر را نگذاشت که
چیزی نویسد زیرا که پیغمبر در مرض بود که هلموا الکتب الموت م
لکم کتابا لن تضلوا بعدی وعمر مانع شد فتنه
بلند شد حضرت فرمود که قوموا عنی لاینبغی عند
النزاع وچون این دانسته شد که کفر عمر علیه اللعنه
درین بحث از وجوه متعدده است وجه اول انکه
وصیت امریست از وجوه دینیه است واجبا کان
او مسنونا ومانع شدن حضرت رسالت را از امور
شرعیه محض کفر ونفاقست وجه دویم انکه شکی نیست
که اراده نبویه مسبوق بامر واراده الهیه است چنانچه
کریمه وما ینطق عن الهوی شاهد این حکایت و
تمکین اوامر ونواهی الهی نداده شدن مراتب کفر است
وجه سیم انکه مذکور شد که حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم بواسطه منازعه مذکوره وممانعت
عمر غضب آلود شد روی مبارک بگردانید فرمود که ازدده م

از

از پیش من برخیزید واز ابن عباس منقولست ودر کتب
دوست ودشمن مذکور که حضرت فرمود که من اغضبنا
اهل البیت بعثه الله یوم القیمة یهودیا قلت
یا رسول الله وان صام وصلی وزعم انه مسلم
فقال صلی الله علیه واله وان صام وصلی وزعم
انه مسلم ومقصود از عبارت شریفه انست که هر که
آنحضرت واهل بیت رسالت را برنجاند وچنان کند
که از ایشان بغضب آیند روز قیامت چون بصحرای
محشر در آیند در زمره یهودان داخل بوده از جریده
اهل ایمان واسلام بیرون باشد راوی گوید که گفتم
یا رسول الله انکس که شما را بغضب آورد بواسطه این
امر مثل یهودی گردد باوجود انکه از اهل روزه ونماز
باشد حضرت فرمود بلی اگرچه موصوف باشد بصفات
مذکوره وجه چهارم انکه نسبت هذیان برسول الله
خصوصا در دینیات وشرعیات بمنزله نسبت این امر
است بحضرت الوهیت ودغدغه نیست که اینحالت
نتیجه کفر وعصیان وجهد وطغیان است وجه پنجم
انکه بر اهل عقل خفایی ندارد که این عبادت نسبت
بهر که واقع شود موجب اهانت وکسر حرمت وانحطاط
مرتبه اوست از انچه باشد وشکی نیست که اگر نسبت
بحضرت رسول باشد اقبح خواهد بود واهانت آنحضرت
بهر نوع از انواع سبب کفر وارتداد است وجه ششم
انکه امر مذکور مستلزم نفی رسالت است از حضرت رسول

در وقت بیماری زیرا که اگر بصرافت نبوت باقی بوده
تفاوتی میانه صحت و مرض آنحضرت در امر نبوت نیست
منع وی از اجرای مقاصد دینیه کفر است و اگر
مقصود نفی نبوت باشد در اینحالت این معنی اشد است
از اول خواهد بود بلکه از این نقل بر لزوم کفر و زندقه
ظاهر است **وجه هفتم** آنکه از تعجبات امور درین قضیه
آنست که چون حضرت رسالت اراده وصیت میفرمایند
او را بهذیان نسبت میدهند و کتاب خدا را در امور
مسلمین کافی میدانند و فساد این عقیده سابقا ذکر
یافته و چون ابوبکر در مرض موت کاغذ میطلبد
که عمر را خلیفه و جانشین خود کرداند هذیان نگفته
کتاب خدا را درین صورت کافی ندانسته و بکتاب
خدا درین صورت اکتفا ننموده لَعَنَ اللهُ عَلَى القائلین
وَالمُعتَقِدینَ بِذلِكَ لَعنًا دائمًا اَبَدًا اِلى یَومِ الدّین
بعض از فضایل امیرالمؤمنین آنست که باعتراف دشمنان
دین حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه الی یوم
الدین را علم بجایی رسیده که کسی از مخلوقات ارض و
سما معلوم نیست که دعوی تساوی و تماثل در آن امر
بپیرامون خاطرش تواند کشت و از شواهد این حکایت
کلام صدق انتظام لَو کُشِفَ الغِطاءُ مَا ازدَدتُ یَقینًا
و همچنین عبارت غیبی لَو شِئتُ لَاَقرَأتُ سَبعینَ
بَعیرًا مِن تَفسیرِ بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ
الرَّحیمِ و همچنین میفرماید که اگر بنشینم بر جایی بر اهل

که ذکر کرده‌ام

تورات

توریته حکم کنم بتوریته و بر اهل انجیل بانجیل و بر اهل
زبور و بر اهل فرقان بقرآن ایشان **مرویست** که روزی
جبرئیل ع بصورت اعرابی برآمد در وقتی که حضرت
بر منبر نشسته بود و بافاده علیه و عبادت بهیه اهل
مجلس را مایه سرور و حضور کشته جبرئیل پرسید که
علوم خفیه غیبیه که در خزانه مخصوصه ربانیه بقفل
اختصاص الهی مقفل کشته آن نیز در جریده علوم آنحضرت
داخلست یا خارج در جواب فرمودند که علم مرتضوی
شامل آن نیز شده چون سایل از فرق میان علوم الهی
و علوم آنحضرت سؤال نمود حضرت در بیان فرق چنین
افاده فرمود که حق تعالی را علم بجمیع اشیا بذاته حاصل
است و بهیچ چیز در آن محتاج نبوده و من در علوم حاصله
خود بذات اقدس وی محتاج بوده ام لیکن آنچه در خزانه
علوم ربانیه بوده بتعلیم الهی مرقوم مجموعه علوم مرتضوی
کشته مثل این روایات که سبب علم باختصاص و
امتیاز آنحضرت در علوم دینی و معارف یقینی و غیرها
من انواع العلوم تواند شد از احاطه دایره کاغذ
و قلم متجاوز است و برین اختصاص میرود که چون
آیه شریفه قُل کَفی بِاللهِ شَهیدًا بَینی وَبَینَکُم وَمَن عِندَهُ
عِلمُ الکِتابِ شرف نزول پذیرفت یعنی بگو ای محمد
کافیست مرا گواه کننده در تبلیغ رسالت و آنچه
از حق جل و علا بمن رسیده که بندگان رسانم و گواهان
که درین باب کفایت نماید یعنی ذات اقدس ربانی

ودیکر انکه صاحب علم کتاب است ودر کتب اهل
خلاف زیاده از شماره خصوصًا در تفسیر ثعلبی و
واحدی و وغیرهما مسطور است که چون از حضرت
رسالت پرسیدند که صاحب علم کتاب کیست فرمود
علی ابن ابی طالب بر نام نامی انحضرت اختصاص نمود
وچون سکوت در معرض بیان مفید حصر و تاخیر
بیان از وقت حاجت جایز نیست دانسته میشود که
علم کتاب در انحضرت منحصر بوده کسی دیکر مشارکت
انحضرت قابل درین امر نتواند شد بنابرین چون علم
بمدلول کاهی تحقق تواند یافت که علم بما انزل الله
وما اراد الله حاصل بوده بر مقاصد الهی اطلاع یافته
عام وخاص ومقید ومحکم ومتشابه وناسخ ومنسوخ
وغیرها تمامی در اینه ملاحظه انحضرت مرتسم شده
چیزی از ان مخفی وپوشیده نباشد وبنابرین هرکه
در زمان انحضرت بیرون از رضا ورخصت وی
یا در غیر زمان او بی اذن وخوشنودی ان محرم اسرار
ربوبیت متصدی اجرای احکام شرعیه شده خودرا
مستحق ان داند مثل خلفای ثلثه ومعاویه ویزید
ومروان وجمیع بنی امیه وبنی عباس وعامه علما
وفقهای مخالفین مثل حنفیه وشافعیه ومالکیه
وحنبلیه ومتوسمین بادیان باطله هالکه تمامی از
حکم نمودن بما اراد الله عاجز بوده در تحت مدلول
وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ فَاُولٰئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ

داخل باشند چهارم از وجوه معتبره در بیان مطاعن
خلفای ثلث چون خلافت ابوبکر بر بیعت عمر وحکومت
عمر بوصیت ابوبکر وریاست عثمن بمشورت عبد الرحمن
وفرموده عمر است لاجرم طعن بر یکی طعن بر دیکریست و
بر تقدیر دیکر خلافت ثلثه متفق علیه اهل سنت است
وعدم استحقاق واهلیت ایشان اجماعی اثنی عشریه بنابرین
بطلان یکی مستلزم بطلان مجموع ثلث است حَذَرًا مِنْ
خَرْقِ الْاِجْمَاعِ الْمُرَکَّبِ بنابرین کوییم که حضرت رسالت حکم
وحارث ومروان را از مدینه اخراج فرمود بجانب شام
فرستاده تاکید بر عدم استرجاع ایشان نموده فرمود
که من بعد ایشان را در مدینه جای نداده با ایشان ملایمت
ودوستی ننمایند ودر زمان حکومت شیخین دو فرسخ
دیکر از مکان استقرار ایشان دور تر شده چون نوبت
حکومت بعثمن رسید هزار درهم از مال بیت المال
مسلمانان از جهت ایشان روانه کردانیده ایشان را بمحمدی
مطهرم اورده استقبال کرده بشاشت وسرور بسیار
اظهار کرده در بعضی از کتب مرقوم است که شکر میکرد که
برزعم کسی که شمارا مطرود ساخته استرجاع نموده ام
مرویست که مروان را میان قبر ومنبر مقدس منور
جای داده کاتب امور مسلمین ساخت واین حکایت
دلیل کفر عثمن است از سه وجه وجه اول انکه فرموده
رسول الله از کفته وامر واشاره ربانیه ماخوذ است و
مخالفت ان مخالفت الهیه است وجه دویم شکر انرا

عثمن براسترجاع ایشان واظهار سرور بمخالفت
اضعزت اوّل دلایل دالّه بر مطلوبست وجه سیّم
انکه الله تعالی میفرماید که لَا تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ
بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ یُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ
وَلَوْ كَانُوا اٰبَاۤءَهُمْ وَاَبْنَاۤءَهُمْ وَاِخْوَانَهُمْ وَعَشِیْرَتَهُمْ
و معلومست که مواد وداد و دوستی واتحاد و روابط
صوری و معنوی زیاده ازین نتواند بود که مخالفت
فرموده رسول نموده دشمنان دین که بطرید رسول الله
شهرت نموده بودند ایشان را تعظیم و تکریم نموده از مال
مسلمانان مبلغی کلی جهت ایشان فرستاده شکر بر یمعنی
نموده انها همه مخالفت با خدا و رسول است و بتصریح
الهی کسی که ایمان وی ثابت است متصدّی این قسم از
امور نکردد و ارتکاب اعمال مذکوره از عثمان دلیل است
بر انکه ان ملعون ایمان نداشته ازینجهت مرتکب این
قسم از امور کردید وجه چهارم از وجوه معدوده
انست که چون مالك نُوَیرَة که یکی از وجوه قبایل عرب است
بیعت با بوبکر ننموده اصلا بخلافت وی راضی نکشت
بنا برین از مدینه بیرون رفت و با خویشان خود بصحرا
سر میبرد و ابوبکر و عمر در باب کشتن وی اندیشه
مینمودند تا انکه عامل زکوات که ابوبکر تعین نموده
بود نزد ایشان رفت ایشان زکوة اموال خود را بوی
نداده کفتند بنوعی که در زمان پیغمبر بمستحقین میرسا حیات م
نیدیم بهمان دستور از عهده ان بیرون امده تسلیم

احتیاج

احتیاج تسلیم نمودن بتو نداریم و اکر بکسی باید تسلیم
امیر المؤمنین باید نمود که وی وصیّ پیغمبر و امام مسلمانان
و داماد رسول است ایشان این حکایت را بهانه نموده
طایفه مالك را مانع الزکوة نام کرده و خالد ولید را
فرستاد و ان طایفه را قتل و غارت نموده مردمان را
کشتند و زنان و اطفال را اسیر نمودند مرویست که
خالد ملعون حلیله مالك را همان شب بفراش خود
اورده باوی ملاقات نموده باتمامی زنان و دختران ان
طایفه مظلوم این عمل نمودند و چون این حکایت که هیچ
از هیچ کافر و مسلمان وقوع نیافته بود بوجود غیظ
و غلظت عمری ابوبکر را توبیخ نموده کفت حفظ ظاهر
شریعت کرده بقصاص خالد حکم باید نمود و ان بدبخت
ابای تمام نموده میکفت لَا اَغْمِدُ سَیْفًا شَهَرَهُ اللهُ عَلَى
الْکُفَّارِ در تاریخ احمد ابن اعثم کوفی مذکور است که
چون طایفه مالك را کرفته نزد خالد ولید اوردند
و او امر بقتل وی نموده مردم ایشان را بقتل میاوردند
انجماعت هرچند فریاد میکردند که ما مسلمانیم و کشتن ۲۴۹
ما در دین اسلام صحیح نیست خالد میکفت مصلحت
دین در کشتن شماست و ابو قتاده که از رفقای خالد
بود میکفت که کواهی میدهم بر اسلام این طایفه زیرا
که در وقتی که در محوطه ایشان فرود امدیم و از طرفین اظهار
مسلمانی شد بانك نماز داده باداء صلوة قیام نمودیم
و خالد التفات بسخن وی ننموده بر صرافت ان عمل راسخ بود

وما لك هرچند میکفت کشتن وخون ریختن اهل قبیله
بی سببی صورت شرعی ندارد خالد قبول ننموده وی را
بقتل اورد وشعرای عرب در بیان قبایح صادره از
خالد خصوصا حکایت مباشرت ومضاجعت با
زن مالك که دران زمان بحسن وجمال مشهود بود وقصاید
کفتند ودر اظهار کفر خالد وخروج وی از دایره اسلام
مبالغه بسیار نمودند ودر تاریخ طبری مسطور است
که چون نوبت حکومت بعمر رسید وی را اندیشه قتل
خالد در خاطر بود تا روزی که در باغ یکی از اهل مدینه
اجتماع داشتند عمر روی بخالد اورد وکفت یا خالد تو
انی که مالك نویره را کشتی وبا زن وی زنا کردی خالد
کفت میان من واو عداوت قدیم بود او را جهت تشفی
نفس خویش کشتم اما جهت تشفی نفس ابوبکر ونفس تو
نیز سعد ابن عباده را بکشتم عمر از فکر کشتن وی بیرون
امد او را نوازشات نموده کفت یا خالِدُ انْتَ سَیْفُ
اللهِ وباین لقب میان عرب شهرت یافته ونزد بعضی
انست که این لقب در زمان ابی بکر جاری شده وهرچند
عمر مبالغه مینمود در قتل خالد ابوبکر قبول ننموده میکفت
لا اغمد سَیْفاً شَهَرَهُ اللهُ عَلَی الْکافِرِیْنَ وعلی ای حال
خالد ملعون بواسطه کشتن مؤمنان وصلحا ملقب
باین لقب شده لَعَنَهُ اللهُ عَلَیْهِ وَعَلٰی مَنْ لَقَّبَهُ
ودر بعضی دیکر از تواریخ مسطور است که چون نوبت
حکومت بعمر خطاب رسید زنان ودختران طایفه

بروی

مالك را

مالك را استرجاع نموده بشوهران سابق داد که
زنده بودند واکثر ایشان حامله شده بودند وبا وجود
ان تحمل ننموده باز کردانید واین فعل شنیع از خالد
بواسطه شومی فرمودهٔ ابوبکر ورضا وخوشنودی وی
بقتل مالك خروج از دین محمدی ودخول در
کیش جاهلیت است وعلی ای حال عمل عمر که نقیض فعل
ابوبکر است در استرجاع زن ودختران بنی نویره معلوم
میشود که مدار شریعت بر پیروی نفس کذاشته ابخر
پسندیده هر کدام بوده از دین وملت نام نهاده اند
لَعَنَهُمُ اللهُ وَحَشَرَهُمْ فِی زُمْرَةِ الْمُنافِقِیْنَ وَ
الْمُشْرِکِیْنَ در تواریخ متعدده بعبارات مختلفه ذکر
یافته که غرض از امر ایشان بقتل مالك عدم بیعت
وی با ابوبکر است وغرض خالد از اقدام بر امر مذکور
انتقام عداوتی است که در میان ایشان در زمان جاهلیت
بوده وهیچکدام از ایشان امر ونهی مرکوز خاطر نبوده
که دران خطایی ننموده باشند بلکه عمدا وعدوانا
وقهرا وظلما سمت صدور یافته همکی در تحت وعید
یَوْمَ لَا یَنْفَعُ الظّالِمُوْنَ مَعْذِرَتُهُمْ موعودند
حکایت حنفیه مادر محمد چون زنان ودختران بنی
نویره را اسیر نموده بمدینه مطهره اوردند از انجمله
حنفیه مادر محمد حنفیه از ان طایفه که در زمره اکابر
بود متوجه ضریح مقدس حضرت شده بعد از مراسم
زیارت میکفت یا رسول الله ایمان بخدا ورسول وی

که محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب آورده ام ومحبت
تو واهل بیت تو سرشت آب وخاك خود دانسته ام و
اصحاب تو یا رسول الله ما را بطریق کفره فرنك اسیر
نموده اند و برینوجه بمدینه مشرفه آورده اند وروز
قیامت ندانم که بچه عنوان از عهده جواب تو بیرون
آیند زبیرا که از جمله حاضرین المجلس بود زبان بمطایبه
کشوده گفت زنان را ناچار است از شوهری که باموری
دین ودنیای ایشان وا رسیده متکفل انجام مهام ایشا
باشند حنفیه گفت لکن شوهر من کسی تواند بود که مرا
خبر دهد از آنچه در وقت ولادت من بر زبان من
جریان یافته در خلال این احوال حضرت امیر المؤمنین
فرمود که چون مادرت را وضع حمل نزدیك شد میگفت
خدایا وضع این مولود را بر من آسان گردان اگر خواهی
او را نگهدار و اگر خواهی هلاك گردان و تو متولد
شده همان لحظه شهادتین بر زبان جریان داده بمادر
خطاب نمودی و بر وی اعتراض کردی که چرا بهلاك من تو
راضی شده و میگفتی که عنقریب سید اولاد آدم مرا
بحالهٔ نکاح خود در آورده از وی سیدی مرا حاصل گردد
و مادرت این سخنان را بر پاره از نحاس نقش نموده
در آن مکان دفن نموده و در آنوقت که تو را اسیر نمودند
تو آن قطعه منقوشه را برداشته بر بازوی خود
بسته و چون بمبالغه عثمن و بعضی دیگر از حضار آن
قطعه را از بازوی وی کشوده ملاحظه نمودند همان

عبارت

عبارت بود که امیر المؤمنین نقل فرموده بود **وجه
پنجم** از وجوه مطاعن ابوبکر و عمر حکایت غصب نمودن
فدك از حضرت فاطمه علیها السلام است ملخص
کلام درین مقام آنست که چون فدك قریه ایست
مع التوابع از حضرت رسالت بطریق نحله و عطیه
بحضرت خیر النساء بامر الله تعالی انتقال یافته و در
وقت انتقال سید کاینات متصرف آن شده بود
و مداخل آن در دست وکلاء آنحضرت بمصارف شرعیه
میرسید و چون ابوبکر حقوق مرتضوی نموده بر مسند
خلافت رسول غصبا و غیظا و عدوانا تمکن یافت
خواست که از جهت ازدیاد و مواد استخفاف و استحقار
و انقطاع وجوه انتفاع اهل بیت رسالت و اشتهار
تسلط و تغلب در امور متعلقه بذریت طاهره و تجدید
خطیئه سابقه نموده امر بانتزاع فدك از تصرف وکلاء
آنحضرت نموده این قضیه بمرافعه منتهی شده
با آنکه از متصرفین املاك و اسباب و غیره طلب
گواه نمودن یا وجه جواز تصرف و علت انتقال ملکیت
از صاحب تصرف پرسیدن خارج قوانین شریعت
مطهره است از مخالفت قوانین و قواعد ملت محابا
ننموده طلب بینه نمودند و حضرت فاطمه موافق
حکومت ابی بکر که مخالف حکم خدا و رسول است حقیت
خود را در ملك متصرف فیه مقرون بشهادت امیر
المؤمنین و حسنین علیهم السلام و ام ایمن گردانید ایشا

کواهی دادند از ملاعین شهادت حضرت را قبول
نموده اعتبار نکردند ودرین بحث بنای مخاصمه با خدا
ورسول وسلسله عصمت وطهارت محکم ساختند وثبوت
مخالفت ایشان درین سلسله با خدا ورسول واهل
بیت بر وجه انکار احکام شریعت خیر المرسلین
ومتضمن کفر وخروج از دایرهٔ ایمانست از وجوه متعدده
است وجه اول انکه کتب ورسایل اصحاب خلاف مشحون
است که بعبارت منقوله از سید المرسلین اَللّٰهُمَّ اَدِرِ
الْحَقَّ مَعَهُ عَلِیٍّ حَیْثُ مَا دَار وبروایت دیکر اَلْحَقُّ
مَعَ عَلِیٍّ وَعَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ حَیْثُ مَا دَار وبروایت دیکر
اخطب خوارزمی از ابن عباس از حضرت رسالت
صلّی اللّٰهُ علیه واله نقل فرمود که انحضرت فرمود که
اَنَّ اللّٰهَ نَصَبَ عَلِیًّا عَلَیْهِ السَّلَامُ عِلْمًا بَیْنَهُ وَبَیْنَ
خَلْقِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ کَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ اَنْکَرَهُ
کَانَ کَافِرًا وَمَنْ سَاوَاهُ کَانَ مُشْرِکًا
وَمَنْ جَاءَ بِوِلَایَتِهِ کَانَ فَایِزًا وایضا بروایت خوارزمی
از حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلّم که فرموده
مَنْ اَطَاعَ عَلِیًّا فَقَدْ اَطَاعَنِی وَمَنْ اَنْکَرَهُ فَقَدْ
اَنْکَرَنِی مضمون روایت مذکوره افاده ان میکند
که قول وفعل وکفته ونوشته انحضرت تمامی موافق
حق وصدق بوده وحق از او مفارقت نبوده انچه
کوید وشهادت نماید موافق فرموده خدا ورسول است
وهر که انکار او نماید انکار پیغمبر نموده باشد ومنکر

او در دایره کفر داخل میباشد وهر که او را مساوی
ومثل ومانند سایر خلایق داند از جمله مشرکین
باشد وچون کواهی او را بعلت اینکه انحضرت بواسطه
منفعت دنیویه کفته باشد رد نماید انکار وی نموده
یقین است که او را از جادهٔ حق وصدق بعید دانسته
حق را از وی دور تصوّر نموده باشد واو را نیز مثل
سایر النّاس که احتمال کذب وخلاف در مادّهٔ ایشان
جایز چنان دانسته باشد وهر که انحضرت را موصوف
باین قسم از امور داند بی دغدغه غیر موافق مضامین
کتاب وسنّت خارج از دایره قایلین ملّت وشریعت
باشد وایضا بروایت اخطب مذکور است که حضرت
رسول فرمود که اکر تمام عالم بر یکطرف باشند وعلی ابن
ابی طالب بر طرفی حق بجانب انحضرت بوده اطاعت
وی ومخالفت جمهور ادمیان باید نمود واصحاب رسول
الله اصلا اعتبار مضامین مسطور منظور مقیم مقام
انکار وازار اهل بیت اطهار ند ومعلوم اهل عقل
است که قطع نظر از شواهد صادقه درین امر از کتاب
الهی واحادیث حضرت رسالت پناهی چون ذات احدی
الصّفات انحضرت از جمیع تلذّذات وتنعّمات صوری
ومعنوی دست از دو مقطوع ساخته از ماکولات
بر پاره قرص جوین واز ملبوسات بمرقعی اکتفا نموده
فرموده که یا دُنْیَا غُرِّی غَیْرِی فَاِنِّی طَلَّقْتُکِ ثَلَاثًا
لَا رَجْعَةَ فِیهَا بنابرین در شهادت انحضرت معلّل

باشد نفع دنیوی که آن نور پاک متصور و حصول آن
اَسْتَغْفِرُ اللّٰه صورت خلاف در واینه اعمال واقوالش
نقش کرده و غیر پیروی هوای نفس واظهار عداوت
وخصومت اهل بیت رسالت چیزی دیگر ظهوری ندارد (ومشهور است)
که انحضرت در ایام لباس بر پوشش خشن ودرشت اکتفا نموده
زنده بر وصله زده پوشیدی ومیفرمودی دقعت
دقعتی هذه حتی استحییت من راقعها یعنی انقدار
وصله برین خرقه دوختم که از دوزنده آن شرمنده شدم
ومرویست که نان گندم از انجهت تناول نفرمودی که
ادم علی نبینا وعلیه السلام نهی شده بود وان نان
جو انقدار که کفایت کند میل نفرمود وعامه اوقات
کهنه کذرانیدی که شاید در بلاد اسلام کسی کرسنه
باشد وانحضرت درین باو شریک باشد ومیفرمود کیف
اَبیتُ مُبطانًا وَحَولی بُطُونٌ غرثی وَاکبادٌ وانا حری
وَاَنَا اَمیرُ المؤمنینَ عَلِیٌّ وَلَمْ اُشارِکْکُمْ فی مَکارِهِ
الدَّهرِ هَیهاتَ هَیهاتَ اَنْ یَعُودَنی خَتْعی اِلی
تخیر الاطعمه وَلَعَلَّ بِالحجاز اَوْ بِالیَمامه مَنْ لا طَمَعَ
لَهُ اِلَی القُرْصِ وَلا عَهْدَ لَهُ اِلَی الشِّبَعِ وَاَکُونَ کَما
قالَ القایِلُ وَحَسْبُکَ داءٌ اَنْ تَبیتَ بِبِطْنَهُ وَحَولَکَ
اَکْبادٌ وَنَحْنُ اِلَی القِدِّ حاصل کلام صدق انتظام
حضرت اینست که چون تواند بود که من شکم مملو از طعام
بخوابم واحتمال آن دارد وممکن هست که در حوالی کسی
باشد که شکم کرسنه وجکر تشنه داشته ومن امیر وامام

او

اوباشم ودر ناخوشیهای روزگار با او شریک نباشم
وبعد از ان میفرماید که هیهات هیهات که حرص مرا
برین دارد که بکشد مرا باختیار اطعمه وشاید که در حجاز
ویمامه کسی باشد که طمع قرص جوی در خاطرش باشد
وهیچ وجه شکم سیر بخود ندیده باشد ومیفرماید
اگر مرا این حال باشد پس قرینه کسی باشم که برای او
کفته اند که هیچ دردی بد تر از ان نباشد که تو خواب کنی
بشکم پر ومملو از طعام ودر حوالی تو کسانی باشند
که از غایت جوع بر پوست خشکی سل نمایند وجه دویم
از وجوه مطاعن اصحاب فدک آنست که بعد از انکه حق
تعالی در آیه تطهیر تصریح نموده بانکه حضرت امیر المؤمنین
وفاطمه وحسنین علیهم السلام معصوم ومطهر اند وبری
از الایش صوری ومعنوی بوده انچه کویند وفرمایند
وطلب کنند وشهادت نمایند وباختصاص آن لب
کشایند تمامی حق وصدق بوده از شایبه مخالفت
اراده الهی منزه ومقدس است زیرا که ذهاب رجس
که حق سبحانه وتعالی در باره ایشان کواهی داده مستلزم
آنست که هیچ چه کذب وافترا ومخالفت خدا ورسول
بر زبان ایشان جریان نیافته ودر خاطرشان خطور
نموده وافعال واعمال ایشان مطابق اشاره ربانیه
است بنا برین اولا قول فاطمه صلوات الله علیها را
مثل قول سایر عامه عباد محتمل الکذب دانستن واز
او بینه طلب نمودن وثانیا قول حضرت امیر را باحتمال

جلب نفع از موافقت نفس الامر و مطابق واقع دور
داشتن مستلزم تکذیب الهی و اسناد خلاف واقع
بحق جل و علا بوده ازینجهت قدم در دایره کفر گذاشتند
و بلات و منات مقتضیات نفس اماره در سومنات
خاطر اعتراف آوردند و در کتب علمای امامیه رحمهم
الله ذکر یافته که چون حکایت فدک بود شهادت حضرت
امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام منتهی شد ابوبکر
و عمر بصرافت عناد رسوخ یافتند حضرت فاطمه علیها
السلام ازین معنی آزرده شد مقنعه غضب بر سر بسته
از مجلس ایشان باین عنوان منصرف گشته و قسم یاد نمود
که با ایشان در بقیه عمر متکلم نگردد تا وقتی که مظلومه
و مغصوبة الحق بملاقات رسول آخر الزمان نموده مواد
ظلم و ستم و غصب حقوق و هتک پرده اعزاز و احترام
و جرات در مخالفت اوامر و نواهی سید الانام و ترک
عمل بمدلولات کلام ملک علام از ایشان صدور یافته
معروض پدر بزرگوار گرداند روایت است که ابوبکر
حجت فدک نوشته تسلیم سیدة النساء نمود چون عمر
اطلاع بران یافت نوشته را گرفته پاره کرد حضرت
فاطمه معصومه او را نفرین کرد باین عبارت مَزَّقْتَ
کِتابی مَزَّقَ اللهُ بَطْنَکَ یعنی کاغذ مرا پاره کردی
حق تعالی شکمت را پاره کند دعای آن طاهره مطهره
درجه قبول یافته ابولؤلؤ شکم آن عدوی آل محمد را
پاره ساخت و چون آزار خاطر سیدة النساء درجه کمال

یافت

یافت هنگام رحلت و زمان نهضت از دار الغرور
بسرای سرور وصیت فرمود که حضرت امیر المؤمنین آن
جگرگوشه رسول الله را در شب دفن فرمایند تا اعداء عین
حاضر نشده بسعادت نماز جنازه سیدة النساء مستسعد
نگردند و چون مضمون روایات خصوصاً آنچه غزالی بعنوان
حدیث دیگر ذکر نموده که کینه و کلفت از مؤمن زیاده
از سه روز در خاطر مؤمن نمیماند این صورت دلالت تمام
بر عدم ایمان ابوبکر و عمر از آن ظاهر میشود چه استمرار خاطر
فاطمه تا حین وفات دلیل انتفای ایمان از ایشا منست
وجه سیم آنکه بنا بر ظهور عدم انتفاء از جانب سید الوری
مشهور میانه اهل عالم از مخالف و مؤالف آنست که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده که فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنْ آذاها
فَقَدْ آذانی وَمَنْ آذانی فَقَدْ آذَی اللهَ وَمَنْ آذَی
اللهَ فَقَدْ کَفَرَ یعنی فاطمه پاره ایست از من و عضوی
از اعضای من است هر که او را آزار کند مرا آزار کرده
باشد و آزار کننده من آزار کننده خداست و موصوف
باین امر از جمله کفره است و در روایت دیگر اینست که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب بحضرت
فاطمه علیها السلام نموده فرموده که یا فاطِمَةُ اِنَّ اللهَ
یَغْضِبُ مَنْ یَغْضِبُکِ وَیَرْضی لِرِضاکِ و در روایت
دیگر مَنْ اَغْضَبَها فَقَدْ اَغْضَبَنی فَقَدْ اَغْضَبَ اللهَ
فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمَ خالِداً فیها و مدلول روایتین اینست
که هر چه موجب غضب فاطمه باشد موجب غضب الهی

وسبب خلود در جهنم است وخلود جهنم از خواص کفره
ومشرکین است مدلول آیه کریمه چون آزار فاطمه مستلزم
آزار رسولست وثابت ومحقق شد که آزار پیغمبر آزار
حق سبحانه وتعالی است وحق تعالی میفرماید که اَلَّذِینَ
یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیَا وَ
الْاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِیناً وظاهر است که این
آیه دلیلی روشن وبرهانی متیقن است براینکه ابوبکر
وعمر مستوجب لعن وطعن وخلود جهنم وعذاب بوده
در تحت مدلول آیه مبارکه داخلند وجه چهارم که
چون ابوبکر لعین که عداوت فاطمه علیها السلام
وآزار رسول وآزار خدا بر میان بسته رسوخ تمام در امر فدک بود
ازوی صدور یافت حضرت امیر المؤمنین بروی خطاب فرموده
کفت اکر دو کس مرافعه نزد تو آورند یکی مدعی ودیکری
متصرف باشد بینه بکدام ورجوع قسم بکدام خواهی نمود
کفت بینه بر مدعی است وقسم بر متصرف فرمود که چون
درین ماده قضیه برعکس کشت معلوم است که مخالف قانون
شریعت درین باب از جهت عناد اهل بیت نبوت بوده
این صورت از دو وجه دلیل صحت لعن وطعن ابوبکر
وعمر درین امر است اول آنکه چون مودت اهل بیت یعنی
اطاعت او ودوستی ایشان بمقتضای آیه قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ
عَلَیْهِ اَجْراً بر بندکان خدا واجب بوده ترک آن وتبدیل
بامری که مستلزم عداوت وشر مخالفت ایشان باشد خروج
از دین ومراسم احکام سید المرسلین است دویم آنکه

درین

درین قضیه مخالف احکام الهیست ومخالفت اوامر ونواهی
از روی جحد وانکار وعناد واستکبار وموجب غضب
جبار قهار وسبب خلود نار است دیکر از اعتراضات
آنحضرت برابی بکر اینست که اکر از اهل اسلام کواهان
عادل کواهی برصدور فعلی از فاطمه دهند که فاطمه
بواسطه آن مستحق حد شرعی کردد حد خواهی نمود کفت اقامت م
بلی حضرت فرمود که درین صورت از دین خدا ودین
برکشته تبرا نموده باشی بنابر آنکه حق تعالی میفرماید
که از فاطمه هرچه سبب آلودکی ورجس بمعصیت وخطیت
ومخالف امر واراده ربوبیت باشد تمامی را برطرف ساخته
اورا از چرکینت کناه وخلاف رضای الهی پاك وپاکیزه
کردانیده ام وچون تو بسخن بنده از بندکان خدا
فاطمه سزاوار حد شرعی وتادیب دینی دانسته اورا
مثل سایر زنان عالم بسخن غیر معصوم اهانت نمایی
پس ترك فرموده خدا نموده طهارتی که حق تعالی بآن کواهی
داده قبول نکرده باشی ازینجهت ربقه مسلمانی بیرون
آمده در زمره کفره ومشرکین داخل باشی مذکورات
که این سخن در آن سنکین دل سیاه اندرون اثر نکرده بجواب
آنحضرت التفات ننموده برخواست بر اهل عقل خفایی
ندارد که این فعل از ابوبکر وتابعین قضیه ایست عظمی
ورزیتی کبری وبدعتی شنیع وفضیحتی قبیح وخلافی
روشن ونفاقی متقن وعداوتی مبرهن وخصومتی
باخدا ونقاضتی بامرتضی ودشمنی باائمه هدی

محاربه با ملائکه ارض و سما که از آن ملعون و تابعین
سمت صدور پذیرفت و کتاب خدا و رسول است مصطفی
متروک العمل کردید مرتبه مرتبه قوانین جاهلیت ظهور
یافت و جبرت اینست که طایفه که خود را داخل اسلام
دانند و این قسم و بدعتی که نه عقل را در گنجایش سؤال اهل م
و نه نقل را تجویز فکر محال باشد از ابی بکر و تابعین
صادر کردد و بد ستود و ذرا بخلیفه پیغمبر نام برند و
در جای پیغمبر متمکن ساخته بجانشینی پیغمبر ملقب
شناخته الطاعت اقوال و افعالش لازم دانند و بعض
قواطع قرآنی ارث مقرر و معین بنزول آیه آسمانی را
منسوخ دانسته اهل بیت رسالت را از جمیع حقوق
دینی و دنیوی ممنوع ساخته احدی در امر مذکوره از
جادهٔ متابعت آن ضال مضل منحرف نکشته همگی پا
بسته زنجیر غوایت کردید امام و ماموم ضال و
مضل و غاوی و مغوی باشند و هر که ازین قسم از
امور راضی و خوشنود بوده قول و فعل او را معتبر دانسته
احتمال کذب و خلاف بدو ندهد و ولایت و هدایت
راه داده الحاصل افعال و اقوال امراء ثلث و تابعین
و قایلین بخصوص اوامر و نواهی صادره از ایشان و محبین
و معتقدین بحجت خلافت و لزوم الطاعت آن کرده
بی دین و دشمنان دودمان خیر المرسلین را صحیح و معتبر
و معول علیه دانسته و باقوال ایشان من حیث هی عمل
نموده و آن طایفه شقیه را از مسلمانان دانسته و کرده

ایشان

ایشان را موافق رضای الهی تصور نموده با صعود بر منبر حضرت
نبوی را از ایشان صحیح و معتبر دانسته ایشان و تابعین را از
مجتهدین اهل اسلام حساب کرده یا من حیث الاستحقاق
ایشان را رئیس و پیشوای اهل دین دانسته یا کسی که مقلد
اقوال و افعال ایشان باشد مثل حنفیه و شافعیه و
مالکیه و حنبلیه و غیرها من الفرق الباطله را از زمره
اسلام تصور کرده الحاصل هر که طریق وی مخالف قانون
رسول الله است مثل جماعت مذکوره و باقی فرق شیعه غیر
شیعه اثنی عشریه مثل زیدیه و اسمعلیه و افطحیه و ناووسیه
و اصناف مختلفه غلات باسرها در کفر مجموع طوایف مذکوره
تامل نموده در صحت لعن و طعن و توبیخ و تکفیر و براءت از
ایشان دغدغه نماید او نیز مثل آن جماعت در زمرهٔ ایشان داخل
کفره و مشرکین محشور و مقهور در یوم النشور است اللّهم هذه
عقیدتی و خلاصة مذهبی و ما اهتدیت الا بهدایتک
و وفقت بتوفیقک لبذل الجهد فی تحقیق الحق
و تزهیق الباطل اللّهم امتنی علی الایمان بک و
التصدیق بمحمد نبیک و علیا ولیک و الائتمام بولاة
امرک و حججک علی خلقک و الاوصیاء رسولک من ولد
فاطمة علیها السلام اللّهم احشرنی فی زمرتهم و ارزقنی
شفاعتهم و اجعلنی معهم فی الدنیا و الآخرة اللّهم و
اجعل عاقبة امری الی غفرانک و رضوانک و من علی
فی بقیة عمری بمجاورة ابن بنت نبیک حسین ابن علی
ابن ابی طالب و صیرنی ممن ینقضی ایام حیاتی عند

قتلوا الحسین والتّود فی کرّتهم واحشرنی فی زمرتهم اللّهم
واسئلک ان یکتبنی من اصحاب الحسین ع بحق الحسین
وجدّ الحسین وابی الحسین وامّ الحسین واخی الحسین
وتسعة من ذرّیة الحسین صلوات الله علیهم اجمعین
برحمتک یا ارحم الرّاحمین یعنی فاین کردان مرا بخدمت
اهل بیت وقتی که ایشان تمامی رجوع نمایند بدنیا در
زمان ظهور حضرت صاحب الزّمان صلوات الله علیه
ایقاظ چون ابوبکر وعمر در استرجاع فدک از تصرّف حضرت
فاطمه صلوات الله علیها غلظت نموده تصریح بعداوت
اهل بیت رسالت نموده حضرت فاطمه ع او را باین ملزم سخن م
ساخت که بر تقدیر انکه فدک ملک من نبوده از ترکه حضرت
رسول محسوب گردد درین صورت نیز مستحق اخذ آن وتصرّف
در آن منحصر در من بوده ودیگری من حیث الاستحقاق پیرامون
آن نتواند شد درین مرتبه ابوبکر وتابعین ابوبکر مضطرب
شده چون جوابی که موجب سکوت وحرمان حضرت
فاطمه از ارث پدر بزرگوار باشد در خزینه خیال و
خاطر کینه اندوز وحیله آموز وی درین صورت شیطان جای نداشت وم
لعین که درون وبیرون او را احاطه کرده بود چنین چاره
جوی شده وی را تعلیم داد که پیغمبر فرمود که طایفه انبیا را
میراث نباشد یعنی متروکات ایشان بورثه انتقال
نیافته از مقوله صدقه است که بر اهل اسلام از مستحقین
صدقه قسمت نمایند واین سخن از ابوبکر نه موافق عقل
ونه مطابق نقل است اما نقل واولوا الارحام بعضهم
اولی

اولی ببعض فی کتاب الله وعموم آیه بنوعی که اهلیّت
تخصیص داشته باشد مخصوص نگشته وتصریحات الهی
بصحّت ارث سلسله انبیا در قرآن واقعست مثل وورث
سلیمن داود ودر ماده زکریّا میفرماید که فهب لی من
لدنک ولیّا یرثنی ویرث من آل یعقوب ولفظ
بر حقیقت شرعی که مراد استحقاق اموال ومتروکات و
سایر اسباب دنیویّه است اولی از ارث نبوّتست وبر
تقدیر اراده نبوّت توان بود که مراد از ارث اعمّ از
متروکات دنیویّه ومقامات قرب درگاه نبوّت ورسالت
باشد لا غیر چه برین تقدیر بایستی که هر فرزندی از سلسله
انبیا قایم مقام والد خود بوده بر مسند نبوّت متمکّن شدی
وذرّیّت رسول الله نیز بایستی که بوصف نبوّت موصوف
میشدند ومخالفان که در امامت ایشان مضایقه تمام مینمایند
در نبوّت کی متحمّل کردند وعلی ایّ حال چیزی که نسخ
آیات بیّنات قرآنی نماید یا تخصیص بان چیز بغیر ذرّیّت
مطهّر ظاهر کند در قرآن وروایات نبوی وروود نیافته
وقبل از زمان رسالت خاتم الانبیا ذرّیّت انبیاء سابقین
از میراث ممنوع نبوده مثل سایر عباد الله استحقاق آن
داشته انتفاع میگرفته اند واگر این حکایت مخصوص
اولاد رسول آخر الزّمانست آن نیز محتاج بدلیل وبرهانست
وعبارت نحن معاشر الانبیاء که خصم دعوی مینماید منافی
تخصیصاتست معنی آیه شریفه دلالت مینماید که هر کهرا آن
جهت رحم وقرابت نسبت بشخصی باشد بعضی از ایشان

از بعضی اولی خواهند بود و در امر میراث و غیره چنانچه
فرزندان اولی باشند از فرزند زادگان و بعد از ان
فرزند زادگان اولی باشند از برادران و همچنین هر که اقرب
باشد اولی بمیراث گردد و ایه مبارکه شامل حال
سلسله انبیا علیهم السلام بوده تخصیص بغیر نیافته
پس باید که اولاد پیغمبر نیز میراث داشته باشند بنص
قران و ابوبکر مخالفت قران مینمود **اما عقل** بر سایر
عقلا روشن است که حکایت ارث موجب عیبی و نقصانی
در دین یا در دنیای ورثه انبیا نبوده سبب رفع منزلتی
یا انحطاط مرتبتی نتواند بود تا از ینجهت ممنوع از امر
مذکور توانند شد که حق اعزاز و احترام و توقیر و اکرام
ایشان درین امر نمود باشد بدستوری که در باب صدقه
چون موجب خستی و خفتی تواند بود دفع ان درین
باب از یشان نموده باشد **دیگر انکه** انکه اگر ابوبکر در
نقل این روایت کاذب نبودی بایستی که چون حضرت
پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم چون این حکم بطریق وحی
و پیغام جبرئیل از انحضرت صدور یافته تخصیص
کتاب خدا و منع سید الوری نموده نظر بان صحت پذیرفته
پس واجب ان بود که اولاد مطهره و هر که در طبقه از طبقات
بوجهی از وجوه شرعیه مستحق میراث از انحضرت شدی
ایشانرا ازین معنی خبر داده و تبلیغ این امر بدیشان نموده
انچه ارادهٔ تعلق بان یافته بود بریشان ظاهر ساختی
تا از شایبه احتمال فما بلغت رسالته مصون بودی

ظاهرات

ظاهراست که انفراد و اختصاص اخبار و اعلام این امر بابی بکر
دون اولاد مستحقین ارث و وارثین علم او قرینه کذب راوی
و افترا بر رسول هاشمیست و از ظرایف امور انست که چون جمعی
از معصومین و مقربین درگاه رب العالمین جهت معصومه
طاهره مطهره ادای شهادت نمایند ان شهادت در دیوان
ابوبکر معتبر نبوده دعوی فاطمه زهرا و گواهی علی مرتضی
و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا علیهم صلوات الله
الملك الارض والسماء از دایره اعتبار بیرون نشست و چون
ابوبکر منع میراث فاطمه نموده مخالفت صریح با کلام الهی
نماید و تدارک سنت نبوی کرده احدی از اصحاب او را
منع ننموده بمجرد قول بی قرینه که مصدق ان تواند بود عمل
نموده بتجویز حکایت وی نمایند و بشهادت شاه ولایت
با اتصاف عصمت و طهارت متحقق بنص قرانی در نحل
فدك اعتبار نکرده از وجوه درجه حقیت ساقط دانستند
اینها همه قراین واضح است بر انکه عامه اصحاب رسول الله
الا قلیلی در عداوت خاندان نبوت شریك بوده همگی
از پیمانه خصومت ان دودمان رفیع البنیان مست و
مدهوش گردیده در تحت مدلول صدق مشمول
وَتَرَی النَّاسَ سُکَارَی وَمَا هُمْ بِسُکَارَی وَلٰکِنَّ عَذَابَ
اللهِ شَدِیدٌ داخل گردیدند و مؤید مقامست روایت
علامه در کتاب خلاصة الرجال از سیف ابن عمیره
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود ارْتَدَّ
النَّاسَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ اِلَّا ثَلٰثَةَ نَفَرٍ سَلْمَانَ وَاَبُوذَرٍ

وَالْمِقْدَادَ قَالَ قُلْتُ فَعَمَّارُ قَالَ خَاضَ خَيْضَةً ثُمَّ رَجَعَ قَالَ اِنْ اَرَدْتُ الَّذِي لَمْ يَشُبْكَ وَلَمْ يَدْخُلْهُ شَيْئٌ فَمِقْدَادُ وشکی نیست که اکر ارتداد داشتن کیرامت نبودی بلکه کفر اصلی بیش رو افعال و اعمال ایشان اصحاب نشدی المقداد رجرات در مخالفت احکام ... رسول نموده مقصد راین قسم از قبایح نشدند وحکایت مخالفت ایشان با قونون شریعت محمدی از ان کذشت که بحساب و کتاب از عهده تفاصیل بعضی از ان تواند براید و در کتب مخالفین مسطور است که عمر بر منبر رسول الله رفته چون بکلمات ناقصات میخواست که مرتبه مرتبه فسخ احکام شریعت و ملت نماید روزی این کلمه بر زبان جریان داد که مُتْعَتَانِ كَانَتَا حَلَالٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ وَاَنَا اُحَرِّمُهُمَا وَاُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتْعَةَ النِّسَاءِ وَمُتْعَةَ الْحَجِّ واین کلامیست از عمر متضمن اعتراف انکه او عمداً ترک الطاعت امر خدا و رسول نمودن و چیزی که در زمان رسول الله بسنت نبوی ماخوذ است از وحی الهی مقرر و معمول و مستمر بوده وی حرام نموده باتفاق امت محمد باشد هر که تحریم مَا اَحَلَّ اللّٰهُ باشد بی دلیل شرعی تارک دین محمدی صلی الله علیه و آله بوده داخل کفره و ملاحده است و طرفه انکه مریدان عمر معترف اند بانکه وی معصوم نبوده است و قول و فعل او مثل سایر الناس از خطا و مخالفت خدا و رسول خالی نیست و علی ای حال چون

فرموده

فرموده رسول موافق امر و اراده حق سبحانه و تعالی است پس امر متعه چون معمول زمان نبوت بوده عمر بتحریم ان حکم نموده درین صورت خلاف ما اراد الله و ما انزل الله نموده باشد و حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

وجه هفتم

از وجوه مخالفت شیخین با قوانین ملت سید کونین انست که ابوبکر وصیت کرد که او را در حجرهٔ مطهرهٔ نبویه دفن نموده بمحل دیکر نبرند و بعد از ان چون عمر قایم مقام وی و سالک مسلک اوست او نیز بی ادبی و بیحیایی نموده بر بدعت ابی بکر عمل نمود و بیان این مدعا بر بنوجه که حجرهٔ مطهرهٔ مقدسه نبویه یا بر ملکیت انحضرت باقی بوده بورثه انتقال یافته یا داخل صدقه متعلقه اهل اسلام است چنانچه ابوبکر مدعی انست بر تقدیر اول چون حجرهٔ مطهره بالاشاعه میان ورثه محصور نبوده مشترک بوده و او بی اذن غصباً و قهراً در ان تصرف نموده و وصیت بچیزی که مخالف دین نبوی باشد نموده بر وجه اباحت متصرف ملک غیر شده این عین کفر و زندقه است و بنا بر اختیار قول ثانی که میان اهل اسلام اشتراک یافته باشد همان مفسده سابقه درین صورت حاصل است و بعضی از جهال اهل جدال از جماعت مخالفین میکویند که در حصه عایشه و حفصه ایشان را دفن نموده اند این تاویلیست بغایت ناپسندیده زیرا که اول مخالف دعوی ابی بکر است که ارث حضرت فاطمه را مانع شده از

تسلیم با وامتناع مینموده واین صورت در زمان ابوبکر استمرار
یافته غصب حقوق فاطمه ازینجهت صورت یافت وبر
تقدیر مالکیت وحقیت ورثه حصه هریك از ایشان از
حجره مطهره مساوی محل دفن ایشان نبوده در ملك غیر
اذن ورضای مالك از روی غلبه وقهر وحکومت مدفون
کردیدند حاصل کلام انکه اکر عناد با رسول الله ومخالفت
قران وسنت پیغمبر از روی غلبه وعدوان واستحقار دین
وملت واستخفاف شریعت وسنت نبوت موجب ارتداد
بوده مرتکب این قسم از امور شده اند مسمی باسم کافر
ومرتد وملحد ومنافق واین اسامی اند امراء ثلثه در
مواضع متعدده که اند کی از ان درین رساله اندراج
یافت سزاوار تسمیه باسامی مذکوره کردیده اند وشاهد
حال درین قضیه انست که اکر دشمنی وعداوت وخصومت
اهل بیت رسالت احاطه ظاهر وباطن وصورت ومعنی
جماعت مذکوره ننموده وشعله فروز نیران عدوان خاندان
رسالت نمی بودند ابوبکر وعمر را در ان عالی متعالی سید
کونین جای نداده وفاطمه طاهره مطهره جکر زکیه رضیه
مرضیه معصومه وجکر کوشه وبضعة البتول حسن ابن علی
علیهما السلام از محل موروثی ومکان صوری ومعنوی
وظاهری وباطنی خود ممنوع نساخته در حصول این قضیه
سالك مسالك اظهار کینه وعداوت دیرینه شدند
وشکی نیست که وقوع قضایای مذکوره از ایشان چون
بعنوان طغیان وعدوان وعصیان وتسلط وتحکم

ابی طالب

پیشینه وضیعه

وقهر

وقهر وغلبه بر دودمان نبوت ورسالت است علت مستقله
بلکه علت تامه صحت حکم بارتداد که کفر ان طبقه مضله
هالکه بوده محل تامل ومقام تاویل وتوقف نیست
خَتَمَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ اَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ **وجه هشتم** از مواضع علم
بعداوت ومخالفت علم بکتاب وسنت که ابوبکر وعمر
مصدر ان شده اند مضامین اعجاز ایین فقرات زاکیات
خطبه سامیه موسومه بشقشقیه است که اَمَا وَاللهِ لَقَدْ
تَقَمَّصَهَا ابْنُ اَبِي قُحَافَةَ وَاِنَّهُ لَيَعْلَمُ اَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلَّ
الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا تَرْقَى اِلَيَّ
الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ
طَفِقْتُ اَرْتَئِي بَيْنَ اَنْ اَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ اَوْ اَصْبِرَ عَلَىٰ طَخْيَةٍ
عَمْيَاءَ فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًى وَفِي الْحَلْقِ شَجًا اَرَى
تُرَاثِي نَهْبًا مضمون عبارت وافی شکایت از ان سرکرده
سلسله غاصبین حقوق مرتضوی ابوبکر لعین که حضرت
امیر المؤمنین در لباس قسم اشاره بان نموده میفرماید
که بذات خداوند جهان قسم که پسر ابی قحافه خلافت را
بطریق پیراهنی که ساتر عیوب بدنی وحایل فضایح
صوری عنصریست در بر کرده با وجود انکه میداند که
نسبت من بخلافت نسبت قطب است باسیا یعنی همچنانکه
سنك بالای اسیا بکرد میل اهنین که درمیان سنك
زیرین جای نموده دور میزند خلافت رسول الله نیز
مثل ان بکرد من میکردد واین کنایه است از انکه چون

مدار انتفاع اسیا ازان میل بوده فواید ما موله رحانیّه
موقوف بر وجود ان میل است همچنان مقاصد دینیّه
ومطالب شریعت محمّدیّه وحصول منافع دنیویّه و
اخرویّه وتحصیل مآدب علمیّه بوجود انحضرت مربوط
بوده نقطه پرکار هدایت وولایت ومرکز دایرهٔ خلافت
ووصایت بوده ظهور حقایق موجوده بوجود ان مظهر
انوار غیب وشهود تحقیق پذیر است بنا برین قایم مقام
ونایب مناب حضرت رسالت ورد جواب الطاعت
اوامر ونواهی الهی بوده انتظام مهام بنی ادم در نشاتین
دینی وعقبی بان کاشف رموز ارض وسما تعلّق
پذیر است واگر این امر تخصیص بی نسبت ارتباط یافته
بوی تعلّق نگیرد درین هنگام اسیا وچها شریعت خیر
المرسلین معطّل وبی منفعت ماند منافع مامول
مرتّبه بران صورت نه بندد کلمهٔ ینحدر عنّی السّیل
ظاهرا اشاره بعلوم دینیّه ومعارف یقینیّه است
باین معنی که هرکه طالب رحیق تحقیق بوده سالك
مسالك علم وعرفان باشد پیمانه پیما معرفتش از چشمه
سار صافیه دانش ان عارف معارف سَلُونی قَبْلَ
اَنْ تَفْقِدُونی پرساخته باندازه استعداد نصیبی
یابد بنا برین عبارت لا یَرْقیٰ اِلَیَّ الطَّیْرُ کنایه است
از علوّ رتبه وسموّ مرتبه او وارتفاع قدر ان عظیم
المرتبه که احدی از نفوس بشریّه وملکیّه با وجود
طیران بر شواهق قلل تحقیق وتدقیق از وصول بشرفه

دفیع

دفیع بنیان والامکان علوم حقیقی ومعارف تحقیقی
ان حضرت عاجز امده معترف بقصور است وباقی کلمات
زاکیات ان نقطه دایره ایجاد وکاینات متضمّن شکایت
وبیان تقاعد از مطالبه حقوق دینی وامور موروثی
واغماض عین از مشاهدهٔ قهر وغلبهٔ اعادی وانزواء
در زوایای صبر وتحمّل است واشعار بانکه اصحاب پیغمبر
طریق ارتداد پیش گرفته سالك مسالك طاعت ومتابعت
جحد وعناد گردیدند وانحضرت را بی ناصر ومعین
گذاشته از دین نبوی رَجَعَ الْقَهْقَرىٰ نمود چنانچه
وَطَفِقْتُ اَرْتَای بَیْنَ اصول بید جذاء واصبر علی طخیه
عمیاء ازان حکایت مینماید یعنی افکار وانظار خود را مجتمع
ساختم که حمله ارم بر ایشان بدست بریده که کنایه از
تنهایی وعدم اعوان وانصار است یا صبر کنم بر ظلمت
ظلم نابینا که اشارت بشدّت مراتب ظلمت است وصبر
وَفِی الْعَیْنِ قَذًی وَفِی الْحَلْقِ شَجًی پس صبر کردم وحال
انکه چشمم از عنا پر اندوه شِکوه وتسلّط اعادی بود
وحلقم از تجرّع مرارات ازار وشماتت اغیار بمثابه برکه
مگر سنگ ریزها واستخوان پارها در انجا مجتمع شده
سبب حصول این قسم از اذیت وبلیت انست که میدیدم
که میراث من منهوب وحقوق من مغصوب است و
غرض از تحریر قلیلی از عبارت قدسی اشارت ان
بود که دانسته شود که اعمال وافعال احکام ثلثه بر وجهی
صدور یافته که متضمّن نهایت ازار خاطر واندوه باطن

وظاهر ان نقطه دایره سرایر بوده بنا بر مصلحت الهی ووصیت
حضرت رسالت پناهی متحمّل لوازم اوضاع ناپسندیده
اصحاب کردید. بتجرّع کاسات مرارات اذیّات واقعه
از ارباب شقاق ونفاق می پرداخت واکر تمامی فقرات
خطبه شامیه مذکوره ترجمه بذیرد طول کلام وانده
خاطر محبّان ان دودمان والا امکان است ودر کتاب نهج
الحق وکشف الصّدق از مسند احمد حنبل منقولست
که از حضرت رسول ربّ العالمین نقل نموده که مَنْ آذی
عَلِیًّا فَقَدْ آذانی وایضا در کتاب مذکور مذکور است
که یا اَیُّهَا النَّاسُ مَنْ اٰذا عَلِیًّا بعثَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَهُودِیًّا
وَنَصْرانِیًّا خطابست بکروه ادمیان بر وجه عموم که هرکه
انحضرت را اذیت رساند روز قیامت چون مبعوث
کردد داخل زمره یهودیان یا نصاری خواهد بود واکر
بعبارت منقوله از حضرت صادق علیه السّلام در کتاب
مهج الدّعوات رجوع شود مرات خاطر از تصویر حالات
مقرون بکفر ونفاق ومشحون بصحّت لعن وطعن بر رؤسای
اصحاب بی اداب مصوّر بصور علم الیقین کردیده اصلا
ومطلقا خدشه چون وچرا ووسوسه مضایقه ومرایه
در صحیفه خاطر نماند سالك مسالك صدق کردد و
بعضی از عبارات شبیه دعاء صنمی قریش بوده هما نا این
رمز از ان اشارتست وعبادت موعوده اینست اَللّٰهُمَّ
ضاعِفْ لَعْنَتَكَ وَبَاْسَكَ وَنَكالَكَ وَعَذابَكَ عَلَی
الَّذَیْنِ کَفَرا نِعْمَتَكَ وَحَرَبا رَسُولَكَ وَاتَّهَما نَبِیَّكَ

وباناه

وَبایَناهُ رَجُلاً عَقَدَهُ فی وَصِیَّتِهِ وَنَبَذا عَهْدَهُ فی خَلیفَتِهِ
مِنْ بَعْدِهِ وَادَّعَیا مَقامَهُ وَغَیَّرا اَحْکامَهُ وَبَدَّلا سُنَّتَهُ
وَقَلَبا دینَهُ وَصَغَّرا قَدْرَ حُجَجِكَ وَبَدَءا بِظُلْمِهِمْ وَ
طَرَّقا طَریقَ الْغَدْرِ عَلَیْهِمْ وَمَنَعا خَلیفَتَكَ مِنْ سَدِّ
الثُّلَمِ وَتَقْویمِ الْعِوَجِ وَاَمْضاءِ الْاَحْکامِ وَاِظْهارِ دینِ
الْاِسْلامِ وَاِقامَةِ حُدُودِ الْقُرْآنِ وَالْعَنْهُما وَاَتْبِعْهُما وَکُلَّ
مَنْ مَلَلَ مَیْلَهُمْ وَحَذی حَذْوَهُمْ وَسَلَكَ طَریقَهُمْ
وَتَصَدَّرَ بِبِدْعَتِهِمْ لَعْناً لا یَخْطُرُ عَلی بالٍ وَتَسْتَعیذُ
مِنْهُ اَهْلُ النّارِ اَلْعَنِ اللّٰهُمَّ مَنْ دانَ بِقَوْلِهِمْ وَاتَّبَعَ
اَمْرَهُمْ وَدَعی اِلی وِلایَتِهِمْ وَشَكَّ فی کُفْرِهِمْ مِنَ
الْاَوَّلینَ وَالْاٰخِرینَ بِرَحْمَتِكَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ وحاصل
مضمون این عبارت غیبی اشارت دلیلست بر کفر ابوبکر
وعمر وترك ایشان وخیانت صادره از ایشان در دین نبوی
وتهمت بر حضرت رسالت وبرکشتن از دین انحضرت و
شکستن عهد ومیثاق وزغد بودن امر خلافت شاه و
لایت وتصریحست بانکه ایشان تغییر احکام الهی
وتبدیل سنّت نبوی نموده ملّت حضرت رسالت را
تبه کردانیده وغیر ملّت را دین وشریعت نام نهاده
وحجت خدا راکه عبارتست از علی المرتضی سهل وبی
اعتبار کردانیده وغدر وبی وفائی با ائمه هدی نموده
مخالفت امر ونهی ایشان اختیار کردند وابتدا بظلم با الرسول
واغاز حرب با ایشان نموده منع خلیفه من الله از انچه موجب
رخنه در بنیان شریعت باشد نمودند وانحضرت را از استقامت

ودربنیان ملت بیضا وامضای احکام شریعت غرا واظهار
دین اسلام واقامت حدود قران مانع گردیدند وهمچنین
مذکوره مشتمل است بر تکرار لعن برایشان ودختران
ایشان که عبارت از عایشه وحفصه است ومشتمل است
ایضا بر لعن جماعتی که ببدعت ایشان عمل نموده نمایند
وبطریقه کفر ایشان رفته اند میل کنند وبقول ایشان
تمسک کردند وسخن ایشان رادر دین نبوی معتبر دانند
وتابع امر ونهی ایشان شوند وهمچنین لعنت نموده بر
جمعی که مردم را بمحبت ودوستی ایشان ترغیب نمایند
وتصریح نموده بلعن کسانی که در کفر ایشان شک نمایند
از اولین تا اخرین ومجملی از ترجمه فیض ایات حضرت صادق
علیه السلام اینست که نوشته شد وظاهر است که بهترین
تمسکی وروشن ترین دلیلی است بر کفر شیخین ودوستان
ومحبان ایشان وکسانی که بقاعده ایشان عمل نموده
باشند وایشانرا داخل اهل اسلام دانند یا شک در
کفر ایشان نمایند یعنی باید که ایشانرا کافر دانسته
از طبقه مسلمانان خارج دانند وشیطان لعین دور نیست
که کسی را وسوسه نماید که چون جماعت مذکوره قایل
بکلمتین واز اهل قبله اند حکم بکفر ایشان چون
توان نمود حضرت صادق علیه السلام ازینجهت فرموده
که هر شاک در کفر ایشان نماید مستحق لعنت است پوشیده
نیست که بمجرد گفتن کلمه ورو بقبله اوردن در تحقق
اسلام کفایت ننموده موقوف بتصدیق ما جاء به النبی است

والطاعت

والطاعت اوامر ونواهی او یعنی اطاعت ومتابعت اورا
واجب دانسته منکرین وجاحدین مقتضیات اوامر ونواهی
حضرت رسالت پناهی نباشند ولا اسلام ظاهری مفید
انست که خون ومال وزنان وفرزندان محفوظ مانده
پیرامون ان نتوانند شد چنانچه زمره منافقین در زمان
نبوت که من حیث الظاهر اتیان بکلمتین نموده در ملازمت
حضرت رسالت باقامت صلوة وسایر امور دینیه تقصیر
ننموده اند لکن حق سبحانه وتعالی میفرماید که وَاللهُ
يَعْلَمُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ مجملی از وجوه صحت
لعن بر خلفای ثلث وتابعین ایشان ذکر یافت ومعلوم
شد که هر که در کفر ایشان دغدغه نموده ومتزلزل باشد
او نیز داخل کفره ومستحقین لعن وطعنست خلاصه کلام
درین مقام انست که غیر از فرقه حقه امامیه اثنی عشریه
وجمیع فرق اسلامیه یعنی انها که ظاهرا بوحدانیت
خدا ونبوت مصطفی اقرار دارند وروی بقبله مسلمانان
نموده نماز میگذارند ببقیه مراسم دین محمدی از زکوة
وحج وغیرها می نمایند امور مذکوره ایشانرا نفعی
ننموده در روز جزا فایده ننموده در درجه کفره ومشرکین
مستحق خلود نار وعذاب الیم اند وروایت ابوحمزه
ثمالی از حضرت باقر علیه السلام در کتاب محمد ابن
یعقوب کلینی رحمه الله ذکر یافته که هر که تصدیق
بوحدانیت ونبوت نموده باشد مادام که اقرار بولایت
امیر المؤمنین وباقی حضرات ائمه معصومین ننموده

وتبرا از اعادی ضمیمه آن نساخته ایمان وی صحیح نبوده اورا
خداشناس نتوان کفت وچون ایمان صحیح عبارتست از
محبت ایشان بر وجه کمال چنانچه مراد از کفر عدم محبت
ومودت ایشانست وقبل ازین مجملی از ان ذکر یافت
محبت کامله تحقق نیابد الا بعد از تبرا از اعدا واهل
جحد وانکار ان خاندان عظیم الشان عصمت بنیان وبنا
برین
الا بعد از تبرا اشل تولا از ارکان ایمان بوده دوست ایشان
دوست خدا ومنکر ایشان منکر ودشمن حق جل وعلاست
وابن بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات اشارتی باین
معنی نموده که وَنَعْتَقِدُ فِيهِمْ اَنَّ حُبَّهُمْ اِيمَانٌ وَبُغْضَهُمْ
كُفْرٌ اَنَّ اَمْرَهُمْ اَمْرُ اللّٰهِ وَنَهْيَهُمْ نَهْيُ اللّٰهِ وَطَاعَتَهُمْ
طَاعَةُ اللّٰهِ وَمَعْصِيَتَهُمْ مَعْصِيَةُ اللّٰهِ وَوَلِيَّهُمْ وَلِيُّ
اللّٰهِ وَعَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللّٰهِ واکر نادانی را دین دغدغه
شود که مخالفین ایشانرا موسوم بعداوت نموده که ازین
صفت مبراء ند جواب انست که هر که بیمانه محبت ایشان
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه واله کام جان را طراوت
ونضارت داده بتقدیم کسی که بر ایشان در امری از امور
راضی نکشته قایل بان نشده نسبت بان سلسله دقیقه
مراعات اعزاز واحترام لازم دانسته غیر ایشانرا سزاوار
خلافت پیغمبر نخواهد دانست چنانچه بروایت ابن عباس
در مناقب ابن شاذان مذکور است که حضرت رسالت صلی الله
علیه واله فرموده که علامت بغض وعداوت با علی ابن
ابی طالب انست که دیکری را برو مقدم دانند وعقل
همین

همین حکم مینماید که با وجود شنیدن بعضی از فضایل و
حالات امیر المؤمنین ودانستن احوال ابو بکر وعمر وغیر
اورا وخصومت با انحضرت در میان نباشد بکدام استعداد
واستحقاق ابو بکر بان اختصاص یافته در ماده امیر المؤمنین
مقصود بوده که ابو بکر را بواسطه ان قایم مقام رسول
الله باید دانست وانحضرت را در درجه رعایا وتابعین
وی تصور باید نمود واینمعنی نرسیده بحد عقل و نه
موافق نقل است وشعبه ایست از شعب مختلفه
کفر والحاد که معتقدین خلافت ثلثه را موجب خلود
عذاب در یوم التناد است ومناسب مضمون این
کلام است انچه شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی نور
الله ضریحه نقل فرموده از ابن عباس که از حضرت رسالت
صلی الله علیه واله سؤال نموده که وصیت کند اورا بامری
که در دین ودنیا از ان انتفاع یابد حضرت در جواب فرموده
که بر تو باد بمودت ومحبت علی ابن ابی طالب صلوات الله
علیه که قسم بذات پاک مرا بحق بخلق فرستاده که
حق تعالی هیچ حسنه از بندکان قبول نکند تا از محبت
علی ابن ابی طالب از او سؤال نکند چون شخص مذکور
از اهل ولایت انحضرت باشد یعنی در دار دنیا تولا
بوی نموده باشد اعمال وی درجه قبول یابد واکر محروم
ازین سعادت باشد ازو سؤال نموده داخل جهنم کردد
وبعد ازین کلام حضرت رسالت قسم یاد فرمود که
یا ابن عباس بخدایی که مرا بحق بخلق فرستاده که اتش بر

دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام بیشتر غضب الودت
که بر کسی که کمان وی انست که حق تعالی را فرزندی می باشد
ابن عباس کوید که کفتم یا رسول الله آیا کسی دشمنی با انحضرت
در خاطر داشته باشد فرمود بلی طایفه که نام ایشان
با متی برند یا نهامند کور شود و دشمن وی باشند و
ایشان را از مسلمانی نصیبی نباشد و ظاهر است که
هر که از اسلام بی نصیب باشد در خریطه کفره و مشرکین
منخرط کردد و فرمود که از علامات عداوت انحضرت
تقدیم غیر اوست بر او ابن عباس روایت مینماید که
چون ایامی کذشت در وقت رحلت حضرت رسالت
نزدیک شد کفتم یا رسول الله چه میفرمایی که ما بران
عمل باید نمود فرمود که یا ابن عباس اکر خواهی که ملاقات
پروردکار خود نموده از تو راضی باشد دوستی کن با دوست
علی ابن ابی طالب و دشمنی کن با دشمنان علی ابن ابی
طالب یا ابن عباس برحذر باش که در مادهٔ علی شک در خاطر
نکذرانی که هر که شک کند در مادهٔ انحضرت نزد الله
تعالی از قبیل کفره و مشرکین است و از جمله روایات
منقوله درین مقام که فرح بخش خاص و عام است از
شیعیان و محبان دودمان سید الانام است روایت
سماعة ابن مهران از حضرت صادق علیه السلام بر نهجی
که انحضرت بسماعه خطاب نموده کفت که بدترین مردم
کیست سماعه کفت یا ابن رسول الله بدترین مردم ما
کناهکارانیم حضرت ازین سخن بنوعی غضبناک شد که

رخسار مبارکش برافروخت و از روی ازردکی خاطر تکیه
نموده تکرار کلام سابق فرمود سماعه بهمان دستور
جواب داد حضرت بعد ازان فرمود که چون باشد که
شما را روز قیامت به بهشت امر شود و ایشان را پیش از همه
بدوزخ روانه نمایند و ایشان نکاه بجانب شما نموده
کویند نمیدانیم که در دنیا مردمی که ایشان را از اهل
کناه و معصیت و مستحق عذاب میدانستیم کجا رفتند
و حال ایشان چکونه است و مضمون مسطور مدلول ایه
شریفه که وَمَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ
الْأَشْرَارِ و بعد ازین قسم از بشارات دیکر بار متوجه
سماعه شد فرمود که هر که کناهی از و صادر شود چون روز
قیامت شود بپای خود متوجه درکاه الهی شده شما را از شما
شفاعت کنیم و عبارت اینست یا سُمَاعَة ابْنَ مِهْرَانَ مَنْ
اَسَاءَ اَسَاءَةً مِنْکُمْ مَشَیْنَا اِلَی اللّهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ بِاَقْدَامِنَا فَنَشْفَعُ
و بعد ازان فرمود که وَاللهِ که داخل اتش نشود از شما ده
کس والله داخل اتش نشود از شما هیچ کس والله داخل اتش
نشود از شما سه کس والله داخل اتش نشود از شما یک
کس بشارت دیکر روایت صحیحه معتبره در باب شیعه
اثنی عشریه و عدم دخول ایشان در دوزخ بیش از
بیش و زیاده از احاطه وهم دور اندیش است و ذکر
شمه ازان حذرا من طول الکلام و توسطه الخلق فی الانام
مصلحت ندیده ختم رساله بایضاح استحقاق مطاعن
صحابه کرام نمودن انسب نظم کلام و اوفق بتطبیق ظاهر

و باطن و صورت و معنیت و چون قبل ازین دانسته شده که قول و فعل ائمه طاهرین بنا بر عصمت و طهارت و ذوات مقدسه ایشان موافق اراده الهیه بوده مجملات قران و متشابهات و غیرها تمامی نزد ایشان حاضر بوده مضمون مدلول صدق شمول لَا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ پرده شکوک و شبهات محتمله درین مقام مرتفع میسازد و بنابرین می باید که انحضرت طریق استناد ان حضرت صادقین مفتح کرده و اطاعت مدلول ان و اعتقاد بوجوب متابعت مضامین ایشان که امنای رب العالمین اند و حجت الهی در روی زمین نصب العین ضمیر خود باید داشت بنابرین چون طریقه اثنی عشریه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین وضوح پذیرفته که چون ایه کریمه یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ شرف نزول یافت یعنی هر طایفه از طوایف بنی ادم در روز حشر برفاقت و معیت امام ایشان حاضر اورده از عرصه خطیر خواهند بود و بعد از نزول این ایه شریفه جمعی از مسلمین که حضار مجلس نبوی بودند سؤال کردند که امامی غیر از نشاه نبوت بر صفت امامت خواهند حضرت در جواب ایشان فرمود که امر رسالت بمن اختصاص دارد و امامت مخصوص ذریت منست بعد از من اما بعضی از اشقیای قوم تکذیب قول ایشان و انکار امامت ذریت ایشان نموده ائمه کفر و ضلالت و تابعین ایشان دست ظلم و تعدی از استین بیباکی بیرون اورده مخالفت خدا و رسول را قدوه دانسته

دقیقه

دقیقه فرو گذاشت ننمایند و در ان وقت هر که تولا باهل بیت من نماید مصدق قول ایشان باشد روز قیامت باتفاق و رفاقت من اختصاص یابد و هر که تابع اهل خلاف شده و تکیه بر اقوال و افعال ایشان نماید بدرستی که انکس از من نیست و من از او بیزارم و شکی نیست که هر که حضرت پیغمبران و بیزار باشد در صحرای محشر داخل امت او نباشد و برفاقت انحضرت سرافراز نگردد و در زمره کفر داخل بوده خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ باشد واضح ازین روایت بُرَیْدِ عِجْلی است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر ایه اُولٰئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَمَنْ یَلْعَنِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیرًا حاصل افاده قول حضرت امام محمد باقر علیه السلام اینست که هر که از طوایف بنی ادم کمان کند که در طریق هدایت غیر ذریت حضرت رسالت باین وصف اتصاف داشته شخص چنین من عند الله تعالی ملعون و مردود و مطرود باشد و او را نصیبی از ثواب بهشت و نعیم جاودانی نبوده مخذول و منکوب صحرای محشر گردد و مؤید روایت مذکوره انچه از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر ایه وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ نقل شده برینوجه که هر که در دنیا خود را خلیفه رسول نام نماید حق تعالی خطاب به پیغمبر نموده میفرماید که خواهی دید که کسانی که بدروغ و خلاف واقع بر مسند خلافت نشسته باشند در صحرای محشر رو سیاه و نامه سیاه

وواویلاه کنان در صف محرومان ودوسیاهان جای کیرند
ودرین معنی از ابن ابی یعفور از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام نقل شده که سه طایفه اند که الله تعالی
در روز قیامت با ایشان تکلّم نماید وایشانرا از چرك
معصیت پاك نمیکرداند یعنی سزاوار دخول بهشت نمیسازد
وبعذاب شدید معذب میکرداند یکی انکه دعوی
نماید که حق تعالی اورا امام کردانیده وچنین نباشد
دویم انکه تابع اوشده اورا امام داند ویکی دیکر انکه
اعتقاد وی این باشد که این دو کس را از اسلام نصیبی
باشد ومؤیّد این روایتست انچه در کلینی ذکر یافته
که مَنْ لَیْسَتْ اَمَامَتُهُ مِنَ اللهِ کَانَ مُشْرِکًا بِاللهِ
یعنی هرکه امامت وی از جانب الهی نباشد مثل کسی است
که بخدای تعالی شرك اورده باشد ووجه این انست
که چون تعیین امام وخلیفه مخصوص مرتبه ربوبیّتست
پس هرکه اعتقاد امامت بخود یا بدیکری داشته باشد
درین صورت باید که قایل بشرك درکاه الوهیّت کردد
وازین قبیل است انچه ابن بابویه نقل نموده از حضرت
امام جعفر صادق السلام که فَمَنْ ادَّعَى الْاِمَامَةَ وَلَیْسَ
بِاِمَامٍ فَهُوَ الظَّالِمُ الْمَلْعُونُ یعنی هرکه دعوای امامت
کند ووی امام نباشد یعنی خدا ورسول اورا امام
نفرموده باشند وتعیین باین امر نکرده شخص اینچنین
از اهل ظلم است واز مستحقّین لعین است واز روایات
معتبره مذکوراست در کتاب کافی روایت زراره از

حضرت امام محمد باقر علیه السّلام واز انحضرت متّصل
بحضرت رسالت مرقوم کشته که اَمَا لَوْ اَنَّ رَجُلًا قَامَ
لَیْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِیعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِیعَ
دَهْرِهِ وَلَمْ یَعْرِفْ وِلَایَةَ وَلِیِّ اللهِ فَیُوَالِیَهُ فَیَکُونَ
جَمِیعُ اَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ اِلَیْهِ مَا کَانَ لَهُ عَلَى اللهِ
مِنْ حَقٍّ فَیَجِبُ ثَوَابُهُ وَلَوْ کَانَ مِنْ اَهْلِ الْاِیمَانِ خلاصه
مضمون عبارت انست که حضرت رسالت صلّی الله علیه
واله فرمود که اکر کسی تمام شب عبادت کند وتمام روز
بروزه صرف نماید وجمیع اموال خودرا در راه خدا نفقه
نموده باشد بصدقه وتمام عمر اوقات خودرا صرف حج کرده
باشد وباوجود این حال اورا معرفت بولیّ خدا حاصل
نشده ونداند که ولیّ منسوب از جانب خدا کیست وچه
کس است تا تولّا بوی نموده جمیع افعال او بدلالت ان
ولیّ خدا از او صادر کردد واین طور کسی را در درکاه
الهی استحقاق اجری وثوابی نبوده از دایره اهل ایمان خارج
باشد وشکی نیست که مضامین صدق ایین روایات
مذکوره تمامی موافق اقوال وافعال خلفای ثلث وبانیان
اوامر ونواهی ایشانست که بزبان مردم اهل سنت وجماعت
مذکوره میکردد وچون انطباق مدلولات روایات
مذکوره برحالات واعتقاد اهل خلاف غایت وضوح
یافته اتصاف ایشان باوصاف مذکوره از خواص کفره
ومشرکین وملاحده ومنافقین است ظنّ شرعی بلکه علم
یقینی بنفاق وشقاق وکفر ولوازم ان در مادّه طوایف

اهل خلاف حصول یافته از شوایب احتمالات بعید
که جهال معاندین گویند یا نویسند بغایت دور و از توا
خیالات فاسده اختراعات مهجور است وایضا از وجوه
داله بر کفر و ضلالت خلفای ثلث و تابعین روایت
منسوبه بحضرت موسی ابن جعفر صلوات الله وسلامه
علیهما در تفسیر آیه وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰیهُ بِغَیْرِ
هُدًی مِنَ اللّٰهِ حضرت فرمود که معنی این آیه اینست
که هر که از امور دینی اعتماد بر عقل خود و هوای نفس
گذاشته بی آنکه او را هادی از جانب خدای تعالی باشد
تکیه بر چیزی دیگر نموده باشد گمراه ترین گمراهان باشد
ومثل اینست روایت محمد ابن مسلم از حضرت باقر علیه
السلام برین وجه که وَمَنْ دَانَ اللّٰهَ بِعِبَادَةٍ یُجْهِدُ
فِیهَا نَفْسَهُ وَلَا اِمَامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ فَسَعْیُهُ غَیْرُ مَقْبُولٍ
وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَیِّرٌ یعنی هر که نزدیکی جوید بخدای تعالی
بواسطه عبادتی که نفس آن وی در آن غایت سعی و جهد
نموده باشد و او را امامی از جانب خدای تعالی نباشد
سه گمراه و حیرت زده است و سعی آن شخص در آن عبادت
قبول حق سبحانه و تعالی نموده در ضلالت و حیرانیست
واصرح ازین حکایت واقعه در میانه ابی شبل و حضرت
صادق علیه السلام برین وجه که حضرت خطاب بوی
نموده که تاللّٰهِ لَا تُقْبَلُ الصَّلٰوةُ وَلَا الزَّکٰوةُ اِلَّا مِنْکُمْ
وَلَا الْحَجُّ اِلَّا مِنْکُمْ حاصل کلام حضرت اینست که
عبادات مفروضه و طاعات منصوصه از غیر اثنی عشر

صحیح نبوده بلکه رجحه قبو موصول نتواند بود و ازین جهت
حضرت صادق علیه السلام بیان سدّ عارا مقرون
بقسم ساخت که شایبه کم و کیف و حد شد و چون
و چرا مانع نگردید مستمع سد لول عبارت از سلوک
از شوکت شکوک و اذی ظنیات و شکوکات از
طریق مستقیم عدول نموده سالک مسالک علم و عرفان
گردد معلوم است که عدم قبول عبادات این طایفه
از جهت فقدان شرایط صحیحه است که عبارت از عقاید
خالصه و ایمان صحیح است که ملزوم الطاعت اهل بیت
رسالت و متابعت اوامر و نواهی ایشان است و روشن
تر از عبارت ملحقه داله بر مستلزمات اعتقادیه روایت
حنان ابن سدیر از حضرت صادق علیه السلام است
چنانچه صحایف کتاب کافی بان توشیح یافته آنحضرت
سلسله حقیقت حال اهل ضلال را سکوک بسکه بیان
ساخته لَایُبَالِی النَّاصِبُ صَلّٰی اَمْ زَنٰی هٰذِهِ الْاٰیَةُ
نَزَلَتْ فِیهِمْ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلٰی نَارًا حَامِیَةً
و حاصل کلام درین مقام اینست که حضرت صادق علیه
السلام میفرماید که میانه نماز که افضل عبادات
و زنی که افحش معاصی از سیئاتست چون از مخالفین
واقع گردد تفاوتی و فرقی ملحوظ ملاحظه نگردد
و نزد آنحضرت اینست که همچنانکه بر فعل زنی مؤاخذ
و معذب خواهد بود بر فعل نماز نیز بهمان نحو عدم
مغضوب و معاتبست و وجه صحت این قضیه آنست

والعلم عند الله تعالی وأُمنائه فی خَلقه که چون نمازت مذکورند بر وجه مرغوب شارع واطاعت آثار دسات
ومتابعت احکام امام زمان است صحت وقوع یافته
بلکه بنا بر مساهله در دین نبوی وجحد وانکار شرایع
مصطفوی واطاعت آثار اهل ضلال ومتابعت
هوای نفس وموافقت وساوس شیطانی وتحریفات.
کلام ربانی صدور یافته باشد بنا برین چون امرین مذکورین
برخلاف فرموده خدا ورسول واقع شده باشد وهوای
نفس مقتضی آن بوده موافق وسوسه وضلال شیطان لعین
وقوع یافته باشد ودرین صورت هرکدام ازان دو فعل
چون مخالف رضای خدا وفرموده سید الوری ومطابق
تحریک شیطان لعین است ازین جهت در مفهوم •
معصیت ومخالفت سنت وشریعت مشترک بوده
باید که در عذاب وعقاب تفاوتی بین الامرین نبوده
هرکدام از فعلین مذکورین مستحق مؤاخذه الهی
ومستوجب عذاب نامتناهی باشد ولاشک مسافت
بعیده منتهیه بساکنین متضادین فریقٌ فی الجَنّة
وَفریقٌ فی السَّعیر چون از هدایت هادی سالک
صدق ویقین ودلالت امنای رب العالمین خالی
بوده پیروی اصحاب ضلالت وغوایت که شرائط
نعال ایشان از رشته قویمه وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ
اتَّبَعَ هَوٰیهُ انتظام یافته بهدی نتوان شد ودرین
معنی گفته شده است **قطعه** زنفس بد اگر نیکی طمع

داری

۵

داری چنان باشد • که از زاغ سیه داری سر سبزی بیضا •
درین دریای خونخواران قضا سازد ولا کشتی • دران کشتی
قدم در نه که بِسْمِ اللهِ مَجْرٰیهٰا • نجات از راه عترت
جو نه از احیای غزالی • شفا زان خاک در که جو نه از طب
بو علی سینا • حقیقت کلام در باب خلفای ثلثه و
تابعین آنست که ارتداد ایشان ورجوع بطریق جاهلیت
وبت پرستی بعد از استسعاد بسعادت اسلام نبوده
اند یا آنکه در اصل بر کفر ذاتی باقی بوده اند بطریق منافقین
باظهار کلمتین واتیان بظواهر عبادات شرعیه عمل
مینمودند واین حکایات مردود است میان امرین مذکورین
وانچه بیقین پیوسته آنست که آثار کفر ونفاق وانکار اهل
بیت واقدام بر اهانت وکسر حرمت ایشان وبدعت در
قوانین شریعت وتحریف کتاب وتبدیل سنت ببدعت
نمودند پس قدر مشترک میان ارتداد وکفر اصلی
درجه ظهور دارد ولیکن ظهور احد الامرین فی الجمله
خفایی داشته وقراین معتبره در تحقیق هر یک صورت
پذیر است اثار ارتداد ایشان ازینجهت که حضرت صادق
علیه السلام چون از اهل ارتداد که مدلول آیه شریفه
اَلَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلٰی اَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ
الْهُدٰی بران دلالت مینماید سؤال کردید در جواب
فرمود که فلان وفلان مرتد گشتند از دین محمدی بیرون
رفته وارتداد وقتی درست باشد که مسبوق بایمان بوده
در زمره مؤمنین داخل شده باشد **وایضا از حضرت**

صادق علیه السلام نقل شده که مراد از طایفه اول
علیه آیه شریفه فلنذیقن الذین کفروا عذابا
شدیدا جماعتی باشند که مراد از طایفه که بر کردند
از خدای تعالی و خلافت امیر المؤمنین که من جانب الله
است انکار نمایند و درین آیه حق سبحانه و تعالی اعزاز
و احترام و توقیر و اکرام آنحضرت را بجایی رسانیده
که مردود او را مردود الله دانسته و تعبیر از آنحضرت
بلفظ تهم نموده تا ظاهر شود که منکرین آنحضرت بعینه
در درجه منکرین حق سبحانه و تعالی بوده و تفاوتی
در این اعتقاد انتقاش نمایند و همچنین آیه شریفه
إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ
ازْدَادُوا کُفْرًا دلالت بر ارتداد او مینماید بنا بر تصریح
بلفظ آمنوا اثبات بقای بر کفر اصلی که قبل ازین مذکور
شد که در لَیلَة العَقَبَه اندیشه کشتن پیغمبر نموده
چون از سایر مواد حیله و غرور است امید ایشان
منقطع گردید با نداختن دباب جرات نموده مرتکب
آن فعل شنیع گردیدند و ایمان ایشان اگر بخدا و رسول
درست بودی چون ظاهر موافق باطن باشد اقدام
برین قسم از خطیئات ننموده مسلمان پیرامون آن طور
طور امری نمیگردد و مرتکب چنین فعلی نمیشود دیگر ایمان
آوردن بخدای عز و جل بعد از ملاحظه امور واقعه
یوم الغدیر تاکید الهی درین امر و ترددات جبرئیلی
و تنبیهات و تشدیدات نبوی و تهنیت نمودن ایشان

حضرت

حضرت امیر المؤمنین را و قبول نمودن حکم الهی و دیگر امور
واقعه از روز بعد از دو ماه مخالفت صرف نمودن و
ارتکاب این قسم از فضایح گردیدن و بضعه رسول را
شمشیر زدن و آتش کینه دیرینه افروختن و در خانه
فاطمه انداختن و دیگر قبایحات که زبان قلم شکسته
رقم شرم دارد که بیان آن علی التفصیل تواند نمود این
طور معاصی از کسی که ایمان بخدا و رسول آخر الزمان
داشته بغایت مستبعد مینماید و آنچه بطریق استدلال
ذکر تواند شد که دلالت بر بقای کفر ذاتی اصلی داشته
بیکتای حجت و برهان بکسی کرده خالی از تاملی نیست و آنچه
ازین مقوله ذکر یافت ظاهرا داخل خطیئات بوده بعضی
از وجوه مرقومه اگر درجه صحت یابد مفید مقصود
تواند بود **وجه اول** در کتاب سلیم ابن قیس ذکر یافته
که چون ابوبکر بعد از شب غار عمر را ملاقات نموده از
احوال آنحضرت میانه ایشان حکایت میگذشت ابوبکر
گفت که قبل از واقعه مذکوره امر نبوت محمد نزد من
مشکوک بوده گاهی عقل حکم بصحت و گاهی ببطلان مینمود
و چون هنگام استقرار در آن موضع واقع شد محمد دست
بر چشم من مالید بعد از آنکه گشودم دریای حبشه و کشتی
جعفر که روانه حبشه بود در چشم من آمد ازین صورت
مرا علم بسحر او حاصل آمد دانستم که آنچه از خوارق عادت
از و صدور می یابد تمامی از مقوله اعمال ساحرانست و
مذکور است که بعد از آنکه عمر این حکایت را از ابوبکر

شنیده ای ایشان بر سحر و ساحری آنحضرت قرار یافت
و در این امر رسوخ داشتند **و دیگر آنکه** علامه نیشابوری
در تفسیر خود نقل نموده که زنی از اهل مکه که عاتکه نام داشت
بامید رعایتی و ابذوی نوازشی روانه مدینه مطهره
گردید و بفرموده رسول الله صلی الله علیه و آله از اکثر
اصحاب رعایت یافته مراجعت مینمود شخصی که اسم وی
حاطب ابن ابی بلتعه بود مکتوبی باهل مکه نوشته و چون
حضرت در آن وقت عازم فتح مکه بود این مضمون را درج
نموده روانه گردانید بعد از آن جبرئیل نزول نموده
حضرت رسول را از این حکایت خبر داد آنحضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام و شخصی دیگر را براثر عاتکه
روانه ساخته فرمود که مکتوبی مشتمل بر احوال اهل اسلام
و عزم رفتن مکه همراه اوست آن مکتوب را از او بگیرید
و اگر انکار کند از او قبول منمایید و چون ایشان روانه
شده بآن عورت رسیدند مرتبه اول عمر بوی رسیده
از او طلب مکتوب نموده عاتکه منکر و انکار نموده در این
امر تاکید تمام مینمود و بسوگندان معتبر در زمان جا
هلیت مؤکد میساخت عمر قول او را قبول نموده وی را
بگذاشت و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از او
سؤال نمود که مکتوب از و نگرفته او را بچه سبب گذاشتی
عمر گفت وی سوگند یاد نمود که مکتوب همراه او نیست از
اینجهت او را زجر ننمودم و تجویز آزار او نکردم بعد
از شنیدن این سخن امیر المؤمنین متوجه آن زن شد

وگفت

وگفت والله پیغمبر هیچوجه خلاف نگفته و هرچه فرموده
از وحی الهی و پیغام گذاری جبرئیلی بوده و بر عاتکه شمشیر
فرمود که یا مکتوب میدهی یا کشته میشوی عاتکه
مکتوب مذکور را از میان گیسوی خود بیرون آورده
تسلیم حضرت امیر المؤمنین نمود بر صاحب ایمان
ظاهر است که اگر کسی اعتقاد برسالت محمدی داشته
باشد و گفته و فرموده او را فرموده خدا و وحی آوردن
جبرئیل دانسته احتمال کذب در سخنان آن صادق
القول بپیرامون خاطر وی نگردیده چگونه تقدیم
قول زنکی کافره بر قول پیغمبر خدا داده و بسوگندهای
بی‌ستان گوش نموده پیغام رسول خدا را اعتماد ننماید
وَمَا هٰذَا إِلَّا الضَّلَالُ الْبَعِيدُ **دیگر آنکه**
چون پیغمبر در موضع حدیبیه بامر حضرت رب العالمین
با مشرکین مکه صلح نموده عمر نزد حضرت پیغمبر آمده گفت
هَلْ أَنْتَ عَلَى الْحَقِّ یعنی آیا تو بر حقی پیغمبر فرمود که بر حقم
عمر گفت سبب چه بود که این ننگ در اسلام نموده چرا صلح
کردی حضرت فرمود که مصلحت الهی اقتضای آن مینمود
و بعد از آن صحبت خدمت پیغمبر روانه صحبت ابوبکر
شده با او نیز چنین گفت و از او نیز چنین شنید که حضرت
در این واقعه بمصلحت الهی صلح نموده و قصوری در این نیست
عمر در جواب ابوبکر گفت مَا شَكَكْتُ فِي الْإِسْلَامِ مُنْذُ
أَسْلَمْتُ مِثْلَ شَكِّي يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ یعنی از آن روز که
مسلمان شده ام مثل شکی که در روز حدیبیه نمودم دیگر چنان

شکی از من صدور نیافت و ابن طاوس این حکایت
در طرایف از طریق امامیه نقل مینماید که باتفاق اهل
دین شک در اسلام ارتداد است بلکه کفر اصلی اکر کوئی
کر تو بر نموده از کفری که کرده این قول مستلزم خرق اجماع
مرکبست فافهم و انصاف اینست که قرار این کفر خلفای ثلث
بیش از وجوه ارتداد ایشانست و عبارت حضرت باقر
علیه السلام در تفسیر ایه شریفه اَلْکُفْرُ وَالْفُسُوقُ وَالْعِصْیانُ
که تفسیر باول و ثانی و ثالث شده یعنی ابو بکر و عمر و عثمان
مؤید مقام است اکر چه اطلاق کفر بر مرتدین از اسلام
صحیح است اما اطلاق لفظ مذکوره مقررا از قرینه صارفه
افاده کفر ذاتی مینماید و یکی از شعرا موفق کشته در انچه حق
تعالی از عثمان بقران تعبیر بان نموده که لفظ عصیانست
در ایه شریفه او نیز بیتنات لفظ عثمن عصیان یافته باین
عنوان در رشته نظم انتظام داده نظم ملعون جهنمیت
بوبکر لعین میدان سک بیحیا عمر ابتر عثمان پلید
مایه عصیانست این جمله زبینات اسمائست مبین
و صاحب کتاب بهایی نامه از جانب عمر خطاب بمعویه
نقل نموده مشتمل برین که از دین ابا و اجداد مبادا منحرف
شده پیش محمد از راه رفته باشی و چون امور دنیویه
سبب ان شده بود که فی الجمله مماشات با و بایست نمود
از ینجهت بحسب الظاهر اطاعت وی نموده با مر و نهی
او عمل میکنم وَلٰکِنْ فِی الْاَمْرِ الْبَاطِنِ کُنَّا عَلَی الَّذِی کَانُوا
عَلَیْهِ اٰبَاؤُنَا و در ان مکتوب مذکور مسطور است که چون

پسر ابو طالب بن رکان اهل دانش و شجاعت را از طایفه قریش
مستاصل ساخت تو نیز ای معویه در استیصال اولاد
ابو تراب مساهله نکنی و بسر محمد و بنی هاشم عموما از راه
نروی و اکر از جهت مراعات تنفر بعضی از مردم رعایت
قوانین محمدی نموده رسوخ تمام از تو صادر کردد اما در
واقع از طریق سلف و قاعده ابا و اجداد منحرف نشده
از قانون قدیم بر نکردی و دیکر سخنان در ان کتابت
ذکر شده که زبان قلم را بذکر ان الوده نتوان ساخت
و اکر این حکایت صورت صحت پذیرد در بیان مقصود
کافی بوده و احتیاج بدیکر دلیل نخواهد بود الحاصل
ای برادران دین دار و ای دوستداران اهل بیت اطهار
و ای شیعیان خاندان حیدر کرار این رساله را کنجایش
ذکر معایب و مثالب دشمنان خاندان نبوی نبوده چون
از ان مرقوم رقم بیان کردید و بعد از تفحص و تعمق در
صحت انچه مذکور شده دغدغه نمانده و بینی و بین
الله تعالی که خلاف نقل نشده و بکذب افترا حرفی
بر صحیفه تحریر و ترقیم راه نیافته و از انجمله اصحاب
رسول خصوصا ثلثه و تابعین انچه با ال طه و یس
نموده اند از اخبار بیشمار یکی و از بسیار اندکی درین
صحیفه نوشته نشده و انچه مرقوم رقم حق و صدق
کردیده شمه از معایب و کلمه از مثالب ایشان بوده
روایت صحیح از تسطیر ان قطع نظر از نام پادشاه جم جاه
کیتی ستان ذخیره روز قیامت و اندوخته روز حشر

واگر کسی م

وندامت و وسیلهٔ نجات وذریعهٔ دفع مؤاخذت
مبدل اند وهرکه از اصحاب ایمان بمطالعهٔ کتب ورسایل
که دربن باب توفیق نیافته درجریدهٔ اهل علم داخل نشده
خواهد که فی الجمله اطلاعی بر بعضی از امور واقعه در
فضایل اهل بیت نبوت ومطاعن مخالفین دودمان
عصمت وطهارت حاصل نماید وظیفهٔ وی آنست که لحظهٔ
اوقات صرف مطالعهٔ این اوراق نموده بصیرتی درین
باب کسب کرده مؤلف این رساله را بتوفیق استعداد
بسعادت شفاعت اهل بیت رسالت دعایی نموده بحسن
عاقبت ودخول در زمرهٔ محبان دودمان هدایت وولا
یاد نماید **رباعی** گرچه نامد ستوده کاری از من کردن
نگرفت زمان اعتباری از من بستم نقشی که چون نمانم
ماند بر لوح زمانه یادگاری از من حاصل آنکه چون
مجملی از وجوه معتبرهٔ کفر ونفاق اصحاب شمال و تا
بعین بی مثال مکشوف خاطر ارباب کمال گشت باید
دانست که بعد از حصول علم از آیات وروایات بعدم
باستحقاق لعن وطعن آن طایفه هالکه طریق صحت
آن از اهل ایمان بنابر پیروی اطوار ربانی وآثار
نبوی ومتابعت گفتار وکردار اهل بیت مرتضوی
صلوات الله علیهم اجمعین است چون بر عامهٔ
مکلفین از زمرهٔ حقهٔ اثنی عشریه لازم ومتحتم است
که از جماعت مزبوره تبرا نموده وتلفظ بخصوص لفظ
معینی موضوع از جهت اظهار براءت که عبارت از

لفظ

لفظ لعن است کردیده در زمرهٔ معتقدین ومستیقنین
اطوار اهل بیت اطهار داخل باشد وطریق توضیح این
امر از وجوه متعدده است **اوّل** آنکه چون مضامین صدق
آیین روایات معتبره صحیحه ناطق است بآنکه طبرّا از اعدا
دین ودشمنان دودمان خیر المرسلین در تحقیق ایمان
دخیل بوده مثل تولا در ظهور ایمانست پس درین صورت
ناچار است از اختیار لفظی از الفاظ معتبره دالّه بر معنی
براءت چنانچه در جمیع اجزاء معتبره در تحصیل ایمان صحیحه
لابدّ است از لفظی که مخبر از قصد قلبی بوده شعر بما
فی الضمیر باشد ولفظ موضوع بوضع شرعی یعنی مستعمل
در کتاب خدا وسنت مصطفی منحصر در حصول لفظ
لعنت چنانچه حق سبحانه وتعالی در مقام سخط وغضب
اظهار استحقاق عذاب وعقاب اعداء الله بهمین لفظ
اشاره بمعانی مذکوره مینماید که غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ وَ
لَعَنَهُمْ وهمچنین اُولٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ
ایضا اَلا لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلائِکَةِ وَالنّاسِ اَجْمَعِینَ
ایضا الا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمِینَ وهمچنین فَنَجْعَلْ
لَعْنَةَ اللهِ عَلَی الْکاذِبِینَ ودر سنت نبوی بر همین
لفظ مستعمل باشد چنانچه در باره متخلفین از جیش
اسامه فرموده که لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ جَیْشَ الاُسامَةِ
ودر مادهٔ ابوسفیان ومعویه وپسر دیگرش فرموده
که لَعَنَ اللهُ الرّاکِبَ وَالسّائِقَ وَالقائِدَ وحضرات
اهل بیت طاهرین نیز بر همین نسق عمل نموده در مقام

براءت از اعدا متکلم بکلمه مذکور شده اند چنانچه در
عبارت دعای صنمی قریش دالست بر مدعا و ایضاً
کلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که ذکر ان
درین رساله سبقت یافت شاهد مدعاست پس
معلوم شد که انچه مخبر ما فی الضمیر بوده از اعداء
دین نبوی حقیقت براءت بتلفظ ان درجه ظهور
می یابد و منحصر در کلمه مذکوره است پس هر که از اهل
ایمان خواهد که تبرا از اعادی نموده کامل الایمان و
العقیده گردد باید که تلفظ بلفظ مذکوره نموده مقرون
بلعن متلقی گرداند همچنانکه در سایر اجزای ایمان قصد
معنی و اتیان بکلمه داله بران لازم بوده باین عنوان معمول
اهل ایمانست وجه دویم چون پیروی کتاب و سنت
از وجوب خالی نبوده خصوصا در احوال اعتقادیه دلیل
وجوبست و حق سبحانه و تعالی و حضرات طاهرین
مستحقین غضب و سخط پروردگاری و مستبعدان از
رحمت باری را بخصوص لفظ مذکور مطعون و مغضوب
علیه گردانیده صیغه اظهار براءت از اعدا نمایند
و بهمان لفظ تلفظ نموده متاسی با فعال خدایی و مقربان
درگاه کبریایی باشند چون استحقاق لعن مخالفین بوجوه
معتبره ثابت شده و در قران عزیز نیز کثیری از مواضع
اوامر مقصود علیه در ضمن صیغ موضوعه خبریه تحقق
یافته بنابرین تواند بود که اگرچه کلمات مشتمله
بر لعن در لباس صیغه خبری ذکر یافته اما محتمل است

باحتمال

باحتمال قریب که غرض تلقین عباد و امر ایشان باتیان
کلمه مذکوره باشد چنانچه کلمه یَلعَنُهُمُ اللهُ وَیَلعَنُهُمُ
اللاعِنُونَ من حیث الظاهر افاده این مدعا مینماید
و برین تقدیر صحت لعن دشمنان دین اعم از خلفاء
و تابعین و متدینین بادیان باطله و متعبدین
بقواعد فاسده مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه
و حنبلیه و عامه فرق منسوبه بشیعه غیر اثنی عشریه
و غیرها من الغلاة و الزنادقة و سایر ملاحده
بانواعها و اقسامها تارةً بدلیل تاسی و تارةً بمتابعت
تلقین الهی و اشارات و کنایات و تعریضات اهل
بیت نبوی واجب بوده و مؤمنان را اینمعنی ذریعه
روح و راحت و وسیله نشاط و انبساط در متابعت
کتاب و سنت است و عبادت از قصد قلبی و اقرار
لسانیست پس باید که در براءت متلفظ بلفظی گردد که
موافق کتاب و سنت بلفظ مذکور منحصر در لعنست
والعلم عند الله تعالی و عبارت ابن بابویه در مسئله
براءت در [illegible] اعتقادات برین وجه است و اعتقادنا
فِی البَراءَةِ وَ[illegible]ةٌ مِنَ الاَوثانِ الاَربَعَةِ وَالاَندادِ
الاَربَعِ وَمِن جَمیعِ اَشیاعِهِم وَاَتباعِهِم وَاَنَّهُم شَرُّ
خَلقِ اللهِ وَلا یَتِمُّ الاِقرارُ بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِالاَئِمَّةِ
عَلَیهِمُ السَّلامُ اِلّا بِالبَراءَةِ مِن اَعدائِهِم تذنیب چون
ختم رساله برین بحث مذکور خاطر شکسته بود مناسب
ان دید که مضامین مذکوره در طی اوراق این رساله

بابعضی از زواید حسنه بعبارات اجمالی مرقوم رقم
بیان کردد که اگر شخصی از انتقاش مدلولات عبارات
مذکوره مسطوره این صحیفه بمطالعه فرصت نیافته
خواهد که علی سبیل الاجمال بران اطلاع یابد رجوع
بخاتمه این رساله نموده از مطالعه دو سه ورق که مرقوم
رقم وضوح میگردد فایدهٔ ماموله تحصیل نماید و
توضیح مقصد در ضمن دو اشاره صورت کتابت می
یابد بتوفیق الله وحسن عنایته **اشارهٔ اوّل** باید
دانست که بیعت مردم واختیار ایشان در امر خلافت خدا
ورسول مدخلی نبوده هر که را عقیده اینست که نیابت
رسول الله وخلافت الله تعالی در روی زمین بگفته
ونوشته کسی واختیار شخصی غیر معصوم صحیح بوده موافق
رضای الهی خواهد بود قلّت عقل ونقصان تمیز وی
غایت ظهور دارد چه قطع نظر از دلایل عقلیه ونقلیه
نظر بعرف وقاعده معموله میانه مردم تعیین وکیل
جهت پادشاه روزگار وابسته باختیار رعیّت نبوده
ایشان را درین امر مدخلی نیست زیرا که هر کس که از اهل عالم
احتیاج بنایبی وقایم مقامی باشد وانچه پسندیده
خاطر وی بوده اهلیّت این حالت در وی مشاهده نموده
او را برجوع این امر اختصاص میدهد نه انکه صاحب مهم
درین امر مدخلی نداشته باشد ومردم بیگانه وبی نسبت
جهت او نایب تعیین نمایند بنابرین چون تواند بود که
مهمّات عالمیان وضروریّات حوایج ادمیان که حصول

ان موقوف بر وجود خلیفه خدا ورسول باشد ایشان
درین امر مدخل نموده پیرامون ان نگردیده جمعی از
امت وطایفه از رعیّت باین حکایت قیام نمایند وبر
اهل عقل خفایی ندارد که بنی نوع انسان غیر زمرهٔ
معصومین تمامی جایز الخطاء بوده اند اختیار ایشان
مخالف اختیار الهیه باشد وبنابرین چون تواند بود
که محلّ اعتماد بوده بر مردم عالم واجب باشد که بمقتضای
ان عمل نمایند واز امور ظاهر بیّنه است که اگر بعد از
پیغمبر صلّی الله علیه واله از برای انتظام امور دینی و
استحکام مهام مصطفوی کتاب خدا وسنّت مصطفی
بدلیل عقل کافی نبوده جهت تبیین غوامض امور ودخل
مشکلات جمهور وبیان مقاصد خدا ورسول از کلمات
بیّنات قرانی واحادیث نبوی وتخصیص عام وتقیید
مطلق وتمیز میانه محکمات ومتشابهات وغیره احتیاج
بوجود نایبی وجانشینی نباشد لازم ایدانست که الله
تعالی تعیین انشخص نموده پیغمبر صریحا بخلافت ونیابت
او اشاره نموده باشد تا فواید ماموله بر وجود بنی در
زمان رحلت انحضرت بر وجود خلیفه ونایب مترتّب
گردد واگر قران وحدیث وعقل کافی بوده وجود
نایب محتاج الیه نباشد پس درینصورت رعیّت را
اختیاری نبوده اقدام ایشان بر تعین شخصی موسوم
بخلیفة الله وخلیفة الرّسول موجب زیادتی در امور
دینیه شده مخالف اراده خدا ورسول عمل نموده باشند

وایضا اختیارات شاید متعلق بشخصی شود که افسق فسقه
باشد وایضا هر طایفه را رسد که بجهت خود امامی و
سروری تعیین نموده قول و فعل او را متاع دانند زیرا که
رجحان اختیار کسی بر اختیار دیگری ظهوری نداشته
باشد چون همگی جایز الخطا باشند هیچکدام مکلف
باختیار دیگری نتواند شد درین صورت آتش منازعه
و مخاصمه اشتعال یافته منتهی بتشاجر و تنازع و مفاسد
عظیمه گردد و حال انکه فایده وجود امام دفع این نوع
امر از امور است و غالب اوقات مستلزم محاربه و مقاتله
و خون ریختن و تخریب بلاد و تسلط اعادی بر عباد
و امثال انست نمیبینی که بعضی از اصحاب اختیار خلافت
عثمان نمودند و بعد از ان کثیری از ایشان اتفاق
بر قتل وی نموده مشاهیر اصحاب اهل حل و عقد
اقطار و امصار درین امر متفق شده بودند چنانچه
عایشه نیز فریاد بر اورده که اُقْتُلُوا نَعْثَلاً اُقْتُلُوا احرق
المُصاحف و ان محمد ابن ابی بکر و ابی ذر و عمار یاسر و غیره
مذکور است که میگفت اَقْتَلْنَاهُ وَهُوَ کافِرٌ مرویست
که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از احتجاج
بر خلایق بطریق ایات و روایات و تصریحات حضرت رسول
و تاکیدات الهی در امر خلافت فایده ندید اثری بران
ترتب نیافت انحضرت نیز بر بیعت مردمان التفات فرموده
درین امر بقاعده سلف عمل نموده و از جمله مردمی که از
انحضرت تخلف نموده بمعویه پیوستند حسان ابن ثابت

وعبدالله

و عبد الله ابن عمر و سعد ابن ابی وقاص و بعضی دیگر
متفق شده بودند حاصل انکه جمعی کثیری بیعت بمعویه
نموده و طایفه با امیر المؤمنین گردیدند و سی هزار کس
بتحریک طلحه و زبیر و عایشه و حفصه از انحضرت رو
گردان شده محاربه جمل و غوغای بصره وقوع پذیرفته
و مفاسد بسیار بران ترتب یافت و چون بیعت قایم
مقام کتاب و سنت گردید جمعی کثیری بمعاویه بیعت
کردند و پاره با امیر المؤمنین و این قسم خرابی در بنای
دین نبوی واقع شد که قلم را قوت تحریر و زبان را تاب
تقریر نیست و حکایت بسبب امیر المؤمنین و حسنین
کشیده خاندان نبوی را مستاصل ساختند تا دانسته
شود که شجره بیعت این نوع ثمر بار اورده وایضا اکرام خلافت
از ضروریات دین و ملت است باید که حضرت رسول صلی
الله علیه و اله مثل امور دینیه تشخیص ان داده یا وصیت
بتعیین ان فرموده باشد و اگر خارج ملت و شریعت باشد
بنوعی که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله اشارت
بان نموده باشد اختیارات را در این صورت مستلزم
تشریع و بدعت در احکام شریعت باشد ایضا حق جل
و علا فرموده که اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ
عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی بنا برین نتواند بود که بیان خلیفه نموده
باشد بتعطیل این قضیه و عدم التفات به تشخیص
ان راضی باشد مگر انکه هیچ جه ربطی با مور دینیه نداشته
باشد توضیح و تبیین ان را خارج از مواد محتاج الیهای

دین مبین نبوی دانسته ودین هنگام است ودعیت را
چه را باید انکه مجرد هوای نفس شخصی را باسم خلیفه
مسمی کرد اند ودلیل صحت بر وجوب اطاعت انکس
منحصر در بیعت دانند وان بیعت نیز بر بیعت شخصی واحد
اکتفا برند کان خدا واطاعت انکس را واجب دانند
نعوذ بالله من الاباطیل والاضلال والتضلیل **ایضاح**
حق تعالی میفرماید که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ
مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مدلول این ایه منافی صحت
بیعت واختیار است بوده تکذیب مقاصد اهل خلاف
ومیفرماید که أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى یعنی
ایا کمان کنند مردمان که ایشان را واکذارند بی امیری
وسرداری ودین باب ایات وروایات بسیار است و
چون بیعت واختیار امت سودمند نبوده بدلکان از خلا
شدت احتیاج بحاکم وامیری وسرداری واقع بود نظام
عالم وانتظام احوال بنی ادم بوجود نبی مربوطست پس
باید که این قضیه از جانب خدا ورسول فیصل یافته
ومتعین کردیده تشخیص ان داده باشند چنانچه ان شاء
الله بعد ازین ذکر خواهد یافت بنا برین لازم است
که شخصی منسوب از جانب خدا ومتعین بفرموده مصطفی
موصوف بوصف عصمت بوده از الایش صوری ومعنوی
مبرا باشد تا فایده که بر وجود نبی مترتب میشود بر وجود
خلیفه نیز ترتب یابد والا تشخیص وی از جانب خدا بلا
فایده صورت یافته ثمره بران ترتب نیابد **ایضاح** چون

عصمت

عصمت از شرایط صحت امامت باشد این معنی باتفاق
دوست ودشمن در اهل بیت رسالت صورت یافته
دیگرانرا ازین حالت حصه وازین کیفیت بهره نیست
چه الله تعالی جلت عظمته بنا بر عنایات ازلیت در
بارشاه ولایت وذریه مطهره معینه انحضرت امر عصمت
که از امور مخفیه ربانیه است که بعضی از مقربان بارگاه
احدیت بان امتیاز زماعدی یابند در ذوات مقدسه
ایشان نموده میفرماید که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
تا عامه خلایق بدانند که این زمره رفیعه چون اختصاص
بعصمت یافته از الایش صوری ومعنوی تطهیر پذیرفته
جامه خلقت ایشان باب صافی متقرفه از چشمه صافیه
مطهره تطهیر ربانی منزه ومطهر است پس امر امامت و
خلافت در ایشان ~~احصا~~ انحصار یافته بدیگری نسبتی
نداشته چنانچه حضرت امیر المؤمنین در خطبه شقشقیه
اشاره باین معنی نموده که اول عبارت حضرت درینمقام
اینست که اما والله لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَيَعْلَمُ
أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى چون این دانسته
شد باید دانست که خلافت امیر المؤمنین نزاعست
که مثل دعوی خلافت خلفا از وجوه دلایل قران
وحدیث ودلایل عقلی مبرا بوده بمجرد هوای نفس
عمر خطاب ودو سه نفر دیگر از کمراهان نامه سیاه
صورت یافته باشد بلکه ایات بینات قرانی

ورِوایات مصحّحات نبوی ازان متجاوز است که انکاشته
صحیفه استقصا وانتها تواند بود وبذکر اند کی
ازان مصرّح قلوب همکنانست اوّل وَاُولُوا الْاَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ حضرت الله تعالیٰ درین
باب عنایت نموده خویشان ونزدیکانرا بردیکران
تقدیم داده تصرّفات ایشانرا اولیٰ از غیر میداند
دویّم اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
اٰمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ
وَهُمْ رَاكِعُونَ چون حضرت امیر المؤمنین درخدمت
حضرت رسالت وحضور عامه اصحاب در وقت نماز
وتوجه برکوع انکشتری سلیمانی که درانوقت بوسیله
ازوسایل بدست انحضرت درامده بود بمثابه قرص
جوینی تصدّق نمود این ایه شرف نزول یافت مشتمل
برانکه حکومت وسرداری وهرقسم اختیار واقتدار
که خدا ورسول را نسبت به بندکان ورعایا واقعست
انحضرت را دران شریك ساخته حکم وفرمان او را
درامور عباد در مهمّات مبدا ومعاد مثل اوامر ونواهی
الهی دانسته درین امر تفاوتی نزد الله تعالیٰ ملحوظ
نیست سیم ایه مباهله ومجمل ان واقعه اینست که میان
حضرت رسول وطایفه از نصارٰی منازعه روی
نموده برغم انکه نزد ایشان حضرت عیسی بشرف فرزندی
الله تعالیٰ تشرّف پذیراست وانحضرت در نفی اینمعنی
مبالغه مینمود تا ایه اِنَّ مَثَلَ عِيسٰى عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ

اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ نزول یافت وامرشد که اکر من
بعد ایشان بهانه جویی کنند وبرهمان دعوی داسخ
باشند با ایشان بکو بیایید که بطلبیم زنان ما را
وزنان شما را وفرزندان ما را وفرزندان شما را ونفسهای
ما را ونفسهای شما را وتضرّع وابتهال بدرکاه ایزد
متعال نموده خلاف کویندهٔ بلعنت الهی معروف ومخذول
باد بروجهی که قبل ازین تسطیر پذیرفت امر مباهله
انتظام یافت ویکی دیکر از دلایل خلافت مکالمه ال
عبا است چهارم قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى پنجم وَاَطِيعُوا اللهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ ششم حدیث اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ
الثَّقَلَيْنِ هفتم حدیث مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ
نُوحٍ هشتم اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا وچون انحضرت
در مدینه علم رسول باشد پس از در بدرون بایدرفت
نهم حدیث اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسٰى وتدوین
معنی شاعری توفیق یافته برینوجه کفته نظم دردو
بنی انبی وجنّی بودند • باین تو بکو که هیچ سنّی بودند •
از یار چهار اَنْتَ مِنِّي برخوان • باقی بخدا که لیس منّی
بودند • دهم اَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَمِنْ اَصْلٍ
وَاحِدٍ وَمِنْ شَجَرٍ وَاحِدٍ وَمِنْ طِينٍ وَاحِدٍ یازدهم
مَنْ اَرَادَ اَنْ يَنْظُرَ اِلٰى اٰدَمَ فِي عِلْمِهِ وَاِلٰى نُوحٍ فِي تَقْوِيهِ
الخ دوازدهم لَوْ اَنَّ الرِّيَاضَ اَقْلَامٌ وَالْبِحَارَ مِدَادٌ
وَالسَّمٰوَاتِ صُحُفًا وَالْاِنْسَ كُتَّابٌ وَالْجِنَّ حُسَّابٌ

حدیث م

ما احصوا فضایل علی ابن ابی طالب علیه السلام
سیزدهم قل کفی بالله شهیدا الآیه چهاردهم انی
جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی
الظالمین دلالت مینماید که ذریت حضرت ابرهیم باشد
هر که بصفت عصمت موصوف باشد مستحق خلافت الهیت
وثابت شد که انحضرت معصوم ومطهر است پس استحقاق
خلافت اورا حاصل باشد وبس دون سایر الناس پانزدهم
واحدی کوید از مدلول ایه کتب الله الایه فی قلوبهم
الایمان وایدهم بروح منه اهل بیت رسالت اراده
شده ومراد از اولئک حزب الله الا ان حزب الله
هم المفلحون شیعه اثنی عشریه اند شانزدهم محمد ابن
حسن صالحانی که از اکابران اهل سنت است وی در
تصانیف خود ذکر نموده که لو اجتمع الناس علی حب علی
ابن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی اگر همگی مردم
بر محبت علی ابن ابی طالب اتفاق مینمودند حق سبحانه
وتعالی اتش را خلق نمی نمود شکی نیست که مخالفان انحضرت
که در روزکار مخصوص اهل سنت است از محبت ان والا
رتبت محرومند پس اتش دوزخ مخصوص ایشان باشد
هفدهم در کتاب ابن مردویه ایضا از فحول المخالفین
منقولست که حق تعالی فرموده که ولایة علی ابن ابی
حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی یعنی اعتقاد
بامامت علی ابن ابی طالب حصاریست از من هر که در
حصار من در اید از عذاب من ایمن باشد واین روایت

دلالت

دلالت مینماید که اقرار بولایت مثل اعتراف بوحدانیت
است زیرا که مذکور شد که لا اله الا الله ومن دخل
حصنی امن من عذابی پس چنانچه اعتقاد بوحدا
نیت حصار مؤمن است اعتقاد بولایت نیز از ین
قبیل است واز اینجاست که حضرت امام رضا علیه
السلام چون ذکر این روایت نمود فرمود که ولکن
بشروطها وانا من شروطها یعنی اقرار بوحدانیت
بی اقرار بامامت اثنی عشر سودمند نباشد هیجدهم
از محمد ابن حسن مذکور صالحانی که از اکابر اهل سنت است
ایضا منقولست از رسول رب العالمین صلی الله علیه
واله اجمعین که فرمود یا علی حبک حسنة لا یضر
معها سیئة وبغضک سیئة لا تنفع معها حسنة
نوزدهم ابوبکر شیرازی در تفسیر خود ذکر نموده
که علی خیر البشر من ابی فقد کفر علی بهتر از
نوع بشر است باین معنی که مثل او در بنی ادم یافت
نمیشود وبنا برین بهترین مردم چون محکوم بدترین
مردم باشد بیستم در تحفة الابرار طبری از رسول
صلی الله علیه واله مرویست که یا علی لا یتقدمک
بعدی الا کافر ولا یتأخرک بعدی الا کافر
مراد اینست که بعد از من کسی بر تو تقدم نمیکند الا کافر
وتاخیر از تو نکند الا کافر ومراد از تاخیر ترک خدمت
وبیعت واطاعت انحضرت است وصاحب کوید متقدمان
معروفند یعنی که تقدم بر حضرت امیر المؤمنین نمو

معروف و مشهورند و مراد ابو بکر و عمر و تابعین ایشانند
اتا جمعی که متاخّر شدند یعنی تخلّف از بیعت انحضرت
نمودند و سالک مسلک عناد گردیدند برین وجهست
والحادم
معویه و عبد الله عمر و حسان ابن ثابت و محمّد ابن مسلم
و اسامه ابن زید و سعد وقّاص و غیره بشرف بیعت
تشرّف نیافتند **وایضًا** در کتاب و رسایل غیر
محصوره مذکوراست از حضرت رسالت صلّی الله
علیه و آله که یا علیّ لَایُحِبُّكَ اِلّامُؤْمِنٌ تَقِیٌّ وَ لَایُبْغِضُكَ
اِلّامُنافِقٌ شَقِیٌّ مدلول روایت اینست که هرکه محبّت
انحضرت داشته بشرف ایمان و تقوی موصوفست و هرکه
ازین معارف محروم باشد بکفر و شقاوت موسومست
و موافق مضمون مسطوراست اینکه راغب اصفهانی در
کتاب کشف ذکر نموده که مراد از مدلول اِنَّ الَّذِیْنَ
اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا
و بر اهل ایمان خفایی ندارد که بهترین نعمتهای الهی
که بندگان باعطای آن سرافراز گشته اند نبوّت حضرت
رسالتست و استسعاد بسعادت اعتراف بحقیّت انحضرت
و از جهت بخطاب مستطاب کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ از ما عدا
امتیاز یافته باین نعمت اختصاص یافته اند و از کمال
مرحمت الهی شکر این نعمت عظمی در ولایت و مودّت
امیر المؤمنین و ذرّیّت طاهرین آن مرکز دایره صدق
و یقینست که قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِی الْقُرْبٰی مضمون آیه اینست که حق سبحانه و تعالی

حضرت

حضرت رسالت را اما مور ساخت که بزمره مکلّفین
بگوید که مراد رام رسالت و پیغام گذاردی میانه خدا و
خلق و تحمّل آزار و مشقت بیشمار که لازمه مرام نبوّتست
بهیچوجه عوضی و اجری از شما نمیخواهم الّا مودّت اهل
بیت رسالت که ذو القربی از ایشانست و حضرات اصحاب
و غیره مدلول این آیه را منظور نداشته و در عوض
محبّت واجبه انواع عداوت و اذیّت و اهانت نسبت
بذرّیه طاهره بجای آوردند و روایت مشهوره
اَلَا وَمَنْ مَاتَ بُغْضَ آلَ مُحَمَّدٍ مَاتَ کَافِرًا از صحیفه
خاطر محو نموده اند و در کتاب مصابیح از احادیث
اهل خلاف مذکوراست که ابن عبّاس در ایام بیماری
حضرت رسالت از انحضرت سؤال نمود باین عبارت
که اذا اَنَا مَا بِحَدَكَ العِیاذُ بِاللهِ فَاِلیٰ مَنْ مقصود
اینست که بعد از تو خلیفه و قایم مقام تو کیست و امر
امامت و اطاعت بچه عنوان درست باشد حضرت
رسالت در جواب بامیر المؤمنین اشارت نموده رجوع
بندگان خدا با نحضرت شرف وجوب پذیرفت و معنی
نصّ جلی همینست که مخالفین انکار نمودند و بپیرامون
این قسم از روایات صحیح الدلالات نگشتند و در کتاب
حسن ابن علیّ ابن محمّد ابن حسن الطبری از کتاب
شرف النبوّة مذکوراست که ابو بکر بخواب دید که آفتاب
آسمان بیفتاد و در زمین پراکنده شد و پاره از او
بخانه ابو بکر افتاد و چون این مضمون را بحیرای راهب

کفت تعبیر بر نوجه نمود که پیغمبر اخر الزمان ظاهر کردد
تورا از وی دولتی میسر شود چون حضرت رسالت
بعوث شد و ابو بکر را دعوت مینمود وی دلیل
صدق ان از وی طلب داشت حضرت جواب داد
که شاهد حال من خواب تو و تعبیر بحیر است و پیش
بین شاید که الحقها اسلام ابی بکر جهت حصول متاع
دنیوی و امید ملک و جاه و امثال ان باشد و ظاهر است
که سلوک ابو بکر بعد از حضرت رسالت و عداوت
وی با اهل بیت نبوی قرینه و اضح است که اذعان
وی نبوت حضرت رسالت از جهت امور لغو کرده است
دیگر ابو نعیم ذکر نموده که چون ایه اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ نزول یافت حضرت
رسالت پناه ولایت توجه فرموده کفت هم انت
وشیعتک یاتی یوم القیمة راضین مرضیین ویاتی
عدوک غضبانا مقمحین و در رساله فرق ناجیه
از طریق اهل بیت علیهم السلام ذکر یافته بروایت ابو
الفضل محمد ابن عبد الله ابن مطلب الشیبانی
از احمد ابن سطرق ابن سوار الحسین القاضی بکر از
ابو حاتم مهلبی ابن مغیرة ابن محمد ابن مهلب از عبد الغفار
کثیر کوفی از هیثم ابن حمید از مجاهد از ابن عباس
که روزی یهودی که نام وی نعثل نزد حضرت رسالت
امده بعرض رسانید که بعضی مسایل در خاطر خطور
نموده مدتیست که مقصود در تحقیق ان منحصر کشته اکر جواب

سایل

سایل از افاده نبویه معلوم کردد سبب اسلام و باعث
استعداد بر نبوت سید الانام خواهد بود و چون
پرسیدن ان امور مذکوره مامور کشت سایل متعدده
بر انحضرت عرض نموده جواب شافی بشنید تا حکایت
بخلافت منتهی شد پرسید که وصی و خلیفه شما که خواهد
بود و هیچ فرد از افراد انبیا بی انکه او را تحقیق معین
کرده از دنیا رحلت نکرده حضرت در جواب فرمود که علی
ابن ابی طالب است و بعد از وفات او دو فرزند من حسن
و حسین و نه کس دیکر از صلب حسین و بعد از ان سایل
مذکور اسامی حضرات ائمه علیهم السلام را التماس نموده
حضرت التماس وی را قبول فرموده کفت بعد از حسین
پسر او علی و بعد از وی پسر او محمد و بعد از وی پسر او جعفر
و بعد از وی پسر او موسی و بعد از وی پسر او علی و بعد از وی
پسر او محمد و بعد از وی پسر او علی و بعد از وی پسر او حسن
و بعد از وی پسر او مهدی و مجموع انها دوازده اند بعدد
عدد نقبای بنی اسرائیل و سایل از مکان ایشان
در جنت سؤال نموده جواب داد که همراه من در درجه
من باشند و بعد از شنیدن این حکایت بر نوجه یهودی
تمنی کرده مسلمان شد و در زمره اهل ایمان داخل کردید
و بعرض رسانید که اوصیای مذکوره بتفصیل مذکور
در کتب متقدمه تحریر یافته بهمین ترتیب از حضرت موسی
علیه السلام در بیان پیغمبر اخر الزمان و اوصیای او
نقل واضح ثبوت پیوسته و در کتاب مذکور بروایت

مفضل از حسن ابن علی زکریا از عدوی از سلمة ابن
قیس از علی ابن عابس از ابی الجحاب از عطیة عوفی
از سعید خدری بر این وجه منقولست که سَمِعْتُ رَسُولَ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَقُولُ الْاَئِمَّةُ بَعْدِی اِثْنیٰ
عَشَرَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ
فَطُوبیٰ مَنْ اَحَبَّهُمْ وَالْوَیْلُ لِمَنْ اَبْغَضَهُمْ حاصل مضمون
این روایت متضمن روایت سابق است که حضرت تصریح
بامامت ائمه اثنی عشر نموده که نه از صلب حسین قائم
مقام ایشانست و در کتاب مذکور بروایت هارون
ابن موسی از محمد ابن اسمعیل از عبد الله ابن صالح از
وشك ابن سعید از ابی یوسف حسن ابن سعید الانصاری
حاصل روایت آنکه سهیل ابن سعید مذکور از حضرت
فاطمه علیها السلام از اعداد اوصیای پیغمبر سؤال
نموده فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خطاب
بامیر المؤمنین فرمود که یا علی امام و خلیفه بعد از من
توئی و توئی اولی بمؤمنین از نفس ایشان و بتفصیل
و ترتیب معین هر کدام از ایشانرا ذکر فرمود که اولی
بمؤمنین از نفس ایشانند و بعد از آن فرمود که یَفْتَحُ
بِهِ الْمَشَارِقَ الْاَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَهُمْ اَئِمَّةُ الْحَقِّ
وَاَلْسِنَةُ الصِّدْقِ وَمَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُمْ وَمَخْذُولٌ
مَنْ خَذَلَهُمْ یعنی حق سبحانه و تعالی بوجود وی فتح
مشارق و مغارب خواهد نمود و فرمود که ایشانند
ائمه حق و سخن گویان راست یعنی کذب و افترا بر زبان

ایشان

ایشان جاری نگشته نصرت یابد هر که ایشانرا یاری نماید
و محروم و مغلوب گردد هر که ایشانرا محروم سازد و
ظاهر است که مبالغه حضرت رسالت در امامت حضرات
ائمه صلوات الله علیهم خصوصا تصریحات تامه در امر حضرت
صاحب الزمان بر وجهی سمت صدور و وقوع یافته
که احتمال خلاف را گنجایش قبول تواند بود و تاکیدات
تامه نبویه و تصریحات مؤکده مصطفویه و تنصیصات
ظاهریه خبریه و ظواهر منصوصه سماویه از آن زیاده
احصا و ... بیرون بوده اگر کسی را دیده عقل
کور و بی نور نباشد این قسم از آیات و روایات و دلالات
اورا کفایت نموده احتیاج بزواید نیست و اگر قرص غیظ
و غلظت دیده بصیرتش را از رؤیت معانی مقصوده
در قوالب الفاظ بازداشته مقیم مقام مَنْ کَانَ فِی
هٰذِهٖ اَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ اَعْمیٰ وَاَضَلُّ سَبِیلًا گردیده اورا
هدایت نمودن و براه راست آوردن در غایت تعذر
بلکه تعسر است ارشاد اهل سنت گویند که حضرت
امیر المؤمنین چون اشجع روزگار بود اگر خلافت از حق
خود دانستی بایستی که با اصحاب منازعه و محاربه نموده
حقوق خود را از ایشان استخلاص نمودی و این اعتراض
از غایت جهل و نادانیست از چند وجه وجه اول از
وجوه معتبره آنکه حکمت الهی مقتضی بعضی از امورات که حسن
آن من حیث الظاهر فی الجمله خفائی دارد و اولیای خدا
آنچه از ایشان سمت ظهور می پذیرد بی آنکه اراده ربانیه

بان متعلق باشد پیرامون ان نمیشود واز انجمله است
هجرت حضرت رسالت وامر الهی بخروج وی از مکۀ
معظمه در شب ظلمانی وکتمان ان از سایر مردم الا
نفس رسول رب العالمین که عبارت از علی ابن ابی
طالب است وخوابیدن ان حضرت در خوابگاه ان والا
رتبت وتمامی افعال مذکوره نه از روی عجز الله تعالی
است بلکه بنا بر بعضی از مصالح خفیۀ ربانیه است
که عقل انسان از ادراک ان قاصر است وهمچنین ابقای
طوایف کفار بر صرافت کفر واشقاق وامهال در انتظام
امور دنیه وکثرت اموال واسباب وعشیره وتسلط
ایشان غالب اوقات بر اهل قبله وغیرها تمامی نزد
عقل محل تامل است ویقین که حصول امور مذکوره
نه از جهت حقیت زمرۀ کفره ونه بواسطه عدم قدرت
الهی بر استیصال ایشان وتطهیر روی زمین از نجاست
وجود طوایف مذکوره است بلکه شئون الهیه ومصالح
ربانیه مقتضی ان بوده شاید نظام عالم وانتظام مهام
بنی ادم بر وجه تمشیت تواند یافت وازین قبیلست حکایت
حرب خندق که چون گروه مشرکین وکفرۀ قریش واهل
ذمه وغیرها جمعیت نموده خواستند که هجوم اورده
بنای اسلام را منهدم کردانند در انوقت اسلامیان
بغایت قلیل وبی قوت بیمودند الله تعالی امر فرمود
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله خندق برد ور مدینه
احداث فرماید که از زد ایشان وهجوم شبیخون وامثال

ان ایمن ومطمئن کردند ویقین است که وقایع مذکوره
محمول بر عدم قدرت الهی نبوده تواند بود که امور مذکوره
مشتمل باشد بر کثیری از مصالح الهی که عقل بشری از
ادراک ان عاجز باشد وازین قبیل است مصالحه
حضرت در حدیبیه با مشرکین قریش نموده صلح مذکور
اصلا موافق ارای اصحاب نبوده در اول مرتبه بان راضی
نشدند ودر ثانی الحال پشیمان شده فی الجمله اطاعت
نمودند واین نیز غایت ظهور دارد که مصالحه مذکوره
از روی عجز نکرده بلکه جهت مصلحت وانتظام امور
مسلمین است مگر نشنیده نشده که در اوایل اسلام
قریب هفت سال حضرت رسالت از جانب الهی مامور
نبود که اظهار اسلام نماید نزد جمیع قریش وسکنۀ
مکه مبارکه واین امر دران مدت مخفی بود واین قسم
از حکمتهای ربانیه در اکثر ازمنه انبیای سابقین
مستمر بوده بزمان ختم رسل اختصاص ندارد است
وجه دویم از وجوه مستحسنه درین باب انست که مذکور
شد که حضرت امیر المؤمنین بانچه رضا وخوشنودی الله
تعالی ورسول دران باشد عمل نموده اصلا هوای نفس
پیرامون خاطر مبارکش نگشته مرویست که حضرت رسالت
مکرر بانحضرت میگفت یا علی ستغدر بک امتی یعنی
زود باشد که امت من با تو بیوفایی کنند واز عهد و
بیعت تو پشیمان کردند وانحضرت را بصبر وتحمل اشاره
میفرمود چه تحملات ومصابره بر افعال مذمومه صادره

از اصحاب تمامی محمول بر وصایای حضرت رسالت است
نه عجز آنحضرت از اخذ حقوق دینیه چون حضرت امیر
المؤمنین نسبت بحضرت رسالت مثل هارونست بموسی
علیه السلام وهارون با فرعونیان محاربه نموده میفرمود
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي بنابرین
حضرت امیر المؤمنین بوصیت پیغمبر عمل نموده سنت اوصیا
ما تقدم منظور داشته در عبارت شریف آنحضرت واقعست
که مرا مشابهت ببعضی از انبیا در مصابرت بمکاره و تحمل
شداید **وجه ستیم** آنست که سنت الله جاری نشده که شخصی
تنها بر جمعی کثیر که از اندازه شماره است حمله آورده اخذ
حقوق خود نماید و موافق عبارت اینست در نهج البلاغه
که وَطَفِقْتُ ارتای بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی
طخیة عمیاء و این اشارتست بعدم اعوان و انصار
و عدم جواز محاربه و معارضه با وجود عدم نامر و بنابرین
حمایت م
بود که حضرت رسالت با وجود شاه ولایت چون محاربه
و معارضه با کثرت قریش ممکن نبود بفرموده الهی از مکه
بیرون رفت و از اینجاست که الله تعالی میفرماید که وَإِنْ
يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ و در این آیه مبارکه
اشاره شده که شخصی برابر دو کس بیشتر نمیتواند بود و اگر
موافق حکمت الهی و مراعات قواعد محاربه و مجادله نباشد
سبب چه بوده که حضرت رسالت مدتی در شعب ابی
طالب نشسته امر رسالت را پنهان داشتی و بعد از
فوت خدیجه و ابو طالب بطایف رفته آنجا نیز مدتی

برین نهج اوقات گذرانید وحق انصاف درین مسئله
آنست که چون ایمان صحابه و رسوخ ایشان در ملت نبوی
استحکام نیافته اکثر متزلزل بوده برجع القهقری مایل
شده بودند و اگر حضرت متحمل اثقال آن اذیت نشده
و بر مصابرت دفع سهام مرمیه از اطوار ناشایسته
نمودی بنای اسلام که از اقرار ظاهری صحابه انتظام
یافته بود منهدم شده دیگری رغبت نموده الی انقراض
الدهر کفر قوت یافته دین مبین نبوی منسوخ گشتی و
مؤید اینست اخبار از حضرت منقولست که لَوْلَا قُرْبُ عَهْدِ
النَّاسِ بِالْكُفْرِ لَجَاهَدْتُهُمْ اگر نه آن بودی که مردم قریب
العهد بکفر بودند البته مجاهده با ایشان میکردم
و این عبارت نیز منسوب بانحضرتست که فَنَظَرْتُ فَإِذَا
لَيْسَ مُعِينٌ إِلَّا أَهْلَ الْبَيْتِ یعنی چون نظر کردم کسی دیگر
غیر اهل بیت خود که اعانت نمایند ندیدم از ینجهت
از مطالبت حق خود تقاعد نمودم الحاصل آنچه اهل
خلاف در ماده قدرت کامله الهیه و وجود کفار
و غلبه ایشان و تسلط بر مسلمانان و کثرت اموال
و بلاد و بسیاری زخارف دنیوی و عدم استطاعت
اهل اسلام در معارضه و مقاتله ایشان گویند همان
جواب بعینه جواب ایشانست در شبهه که در ماده
امیر المؤمنین اهل خلاف بخاطر گذرانیده وَالسَّلَامُ
عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى **اشارت** بهتر آنست که ختم رسالة
بذکر مجملی از عقیده زمره اثنی عشریه نموده اتمام کلام

بان انتظام یابد **بدانکه** از جمله امور اعتقادیه واصول
دینیه اعتقاد بوجوب وجود وحدانیت الهیت خدا
کلام درین مقام آنست که اعتقاد باید نمود که سلسلهٔ
مخلوقات را از علویات وسفلیات وغیرها من سایر
مخلوقات را ناچار است از موجدی که وجود او را
لذاته حاصل بوده در هستی خود محتاج بهیچ شیٔ نیست
از اشیاء زیرا که ممکن از انجهت که ممکن است محتاج
در وجود خود بغیر پس هرچه در دایره امکان قدم
گذاشته باشد تمامی افراد حاصلهٔ وی در وجود
خود محتاج خواهند بود بموجدی تا ایجاد ایشان نماید
وموجدی که خارج از تمامی افراد مذکوره سبب
هستی آنها شده باشد باید که واجب الوجود باشد
اعتقاد باید نمود که وجود واجب وهمچنین تمامی صفات
او از علم وقدرت وحیات وغیرها عین ذات نه
جزو ذات واجبست ونه خارجی که عارض شده باشد
وهمچنین باین معنی که انچه در سلسله ممکنات بر ذات
صفات مترتب میشود بر ذات واجب وحده ترتب
اعتقاد باید نمود که واجب الوجود ازلی وابدیست یعنی
هیچ وقت نباشد که نباشد **اعتقاد** باید نمود که واجب
الوجود را شریک ومثل ومانند نیست زیرا که اگر شریک
متصوری بودی موجب فتنه وفساد شده عالم
بیک قرار نماندی وهر کدام اراده مینمودندی غیر اراده
دیگری واین قسم از امور موجب فساد در وضع

وزمین ومافیها ومابینهما میشد ومثل مخلوقات در
در مکان وجهتی نباشد واز قبیل اجسام نباشد ومعرفت
کنه ذات او مقدور نباشد وهیچ چیز از علم او بیرون
نباشد وعلمش احاطه بجمیع اشیا نموده هرچه در خارج
بنوعی که درجه وجود یافته وخواهد یافت نزد الله تعالی
حاضر بوده سلسله ممکنات من الازل الی الابد دور
رشته معالم ذات ربوبیت در امده ماضی وحال واستقبال
انجا معتبر نباشد وتمامی زمان وانچه در مکان وزمان
حاصل شده وحاصل شود بی تفاوتی در رشته علوم
الهیه انسلاک پذیر است **ایضا** اعتقاد باید نمود که امروز
وفردا وگذشته وآینده گاهی تفاوت داشته باشد
که مجهولات بطریق کسب وتحصیل معلوم کسی گردد وبنا
برین ذاتی که در معلومات خود محتاج بکسبی ونظری نبوده
واحتیاج بهیچ چیز نداشته اشیا باسرها نزد او لذاته حاصل
باشد وتفاوت ازمنه وشهود درین صورت بی صورت
نماید **اعتقاد آنست** که قدرت کامله او احاطه بجمیع
مقدورات نموده ذره از ذرات کاینات از تحت قدرت
او بیرون نبوده ونیست قادر مطلق وآفریدگار بحقیقت آسمان
وزمین که در حلقه امکان در امده باشد تمامی از مقدورات
ومخلوقات الهیه است وزمان ومکان خلق کرده اوست
یعنی نبوده والله تعالی ایجاد کرده از اینجا معلومست که او
در مکان نیست ودر هیچ جهت از جهات نمیباشد وشیخ
سنایی خوب گفته **بیت** با مکان آفرین مکان چکند، آسمانگر با سما چکند

ذاتی که پیش از زمان و مکان بوده باشد او را چه
احتیاج بزمان و مکان باشد و چون از مکان مستغنی
باشد او را بدیده نمیتوان دید زیرا که هر چه او را
بچشم باید دید بی دغدغه در طرفی از اطراف
شش گانه خواهد بود و چون واجب الوجود
در هیچ جهت از جهات نیست مرئی نتواند شد
وانچه مخالفین اهل بیت گفته اند که مرئی میشود
کفر و زندقه است زیرا که مستلزم احتیاج او بمکان است
و محتاج مکان واجب الوجود نتواند بود اعتقاد
انست که الله تعالی جسم و جوهر و عرض نیست و چیزی
در وی حلول نمیکند و او نیز در چیزی در نمی اید
و مذهب حلولیان کفر و الحاد است و بعضی از
غلات که اعتقاد ایشان اینست که الله تعالی در
امیر المؤمنین در امده باطل و کفر و زندقه است
و اعتقاد انست که کلام الله تعالی ازین عبارت حروف
منتظمه است که در قران نوشته و الله تعالی انرا
خلق نموده باین معنی که این حروف مسموعه در هوا
خلق شده بوساطت تحریک جسمی از اجسام مثل
درخت زیتون و غیره چنانچه ادمیان ایجاد حروف
و اصوات نمایند در هوا بوساطت تحریک لسان
بنابرین کلام الهی حادث باشد وانچه مخالف گوید
کلام خدا معنیست قایم بذات حرفی است بمعنی و
اعتقاد انست که الله تعالی قادر مختار است یعنی
افعال

افعال او باراده او صدور می یابد نه انکه او را دران
اختیاری نباشد مثل اتش در سوختن اعتقاد انست
که الله تعالی انچه ازو صادر گردد دران مصلحتی و فایده
هست عبث و بی فایده کاری نمیکند و فعل قبیح ازو
صادر نمیشود و رضا بفعل قبیح نیز نمیدهد مخالف
گوید که جمیع افعال قبیحه ازو صادر میشود و قبح این
اعتقاد در غایت ظهور است اعتقاد انست که انچه از
بندگان صدور می یابد از نیک و بد تمامی باراده ایشان
وقوع می یابد و الله تعالی او را در ایشان خلق ننموده
بلکه باختیار خود ایشان از ایشان صادر میشود و بر
اعمال حسنه مستحق ثواب و بر افعال سیئه و قبیحه
مستوجب عقاب و عذابند و مخالف گوید که
افعال تمامی از حق تعالی صادر گشته در بنده خلق
نموده و ظاهر است که حق تعالی با نهایت حکمت و
عدل و رحمت اگر فعلی در بنده خلق نماید و بنده را
دران اختیاری نباشد چگونه انشخص گناه ناکرده را
عذاب نماید و بفعلی که از الله تعالی صادر شده
باشد دیگری را مؤاخذه نماید نعوذ بالله از گفتن
و اعتقاد نمودن ازین نوع سخنان نقلست که ابوحنیفه
از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که چه فرمایی
از افعال عباد حضرت فرمود که افعال بندگان یا از
بنده گانست یا از الله تعالی یا بشرکت خدا و بنده است
اگر از الله تعالی باشد جایز نیست که ان بنده را عذاب

کند بر فعلی که از خودش صادر شده باشد و اگر مشترک
نیز باشد خوب نباشد که در آنصورت نیز عذاب
و عقاب مخصوص بنده باشد بنا برین فعل بنده
از بنده صادر شده بر فعل حسن مستحق ثواب و بر فعل
قبیح مستوجب عقاب باشد اعتقاد آنست که چون افعال
عباد از ایشان صادر میشود و بواسطهٔ اعمال قبیحه
مستحق عذاب میشوند عقل را ابای نیست که الله
تعالی غیر کفر کافرین دیگر اعمال را عفو فرماید و بنا بر کرم
و تفضل و احسان بی پایان از ایشان در گذراند و
نقل نیز مدد عقل درین مسئله مینماید چه حق تعالی
میفرماید که قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ
لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَمِیعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ اعتقاد آنست که چون
تکلیف بندگان بطاعات و عبادات که ثمرهٔ آن دخول
بهشت و نعیم جاودانی و قرب درگاه الهی باد تکاب
و دوری از معصیت باشد عقل حکم میکند که الله
تعالی اخلال بآن ننموده البته لازم الوقوع باشد بنا
برین سلسلهٔ انبیا خلق کرد که چون بر ارادهٔ الهی مطلع
توانند بود باید که بر وجهی از شوایب زیاده و نقصان
مصون باشد بخلق رسانیده فایدهٔ تکلیف ظهور یابد
و ازین جهت باید که حق سبحانه و تعالی بعد از هر
نبی قایم مقام و جانشینی جهت او نصب نماید که
تا آثار نبوت و احکام شریعت و ملت آن نبی در میان

بندگان بر قرار باشد و هر چه از تنزیلات آسمانی
که نبی آن روزگار دانسته تعلیم وصی و قایم مقام نماید
تا هر که محتاج بدانستن چیزی باشد که بدین و دنیای
وی داخل داشته باشد آنرا از آن نایب قایم مقام
تحقیق تواند نمود اعتقاد آنست که عالم یعنی ما سوی الله
یعنی غیر از ذات پاک الهی و صفات او که عین ذات اوست
البته از کتم عدم بوجود آمده و حادث است یعنی نبوده
و پیدا شده و شبهات که حکما نقل نموده اند بر وجهی
که افادهٔ آن نماید که عالم قدیمست و باطل و بی اعتبار و
ترتیب مقدمات آن بفعل شیطان بی ایمان و پیروان
اوست اعتقاد آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که
بتواتر رسیده از جانب خدای تعالی مفوض باین منصب
عالی شده و هیچ جزوی از زمان خالی از وجود پیغمبری یا جانشین
آن پیغمبر نبوده و تمامی معصوم و مطهر اند و از ایشان البته
گناه و معصیت باشد بهیچوجه صدور نیافته پاک از جمیع
معایب و نقایص اند و مراد از اولو العزم پنج تن از جمله
ایشانند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله
علیهم اجمعین و البته مخالفین اهل بیت بر پیغمبران نسبت
میدهند که العیاذ بالله خطیئتی و معصیتی از ایشان صادر
شده خلاف واقع و محض دشمنی با سلسلهٔ انبیاست اعتقاد
آنست که حضرت محمد ابن عبد الله عبد المطلب ابن هاشم
ابن عبد مناف پیغمبر خدا و رسول آخر الزمان است و دین
او ناسخ سایر ادیان و مبعوث بخلایق از انس و جان و عرب

وعجم وغیرها من طوایف المخلوقات است ومعصوم
ومطهر از جمیع الایش صوری و معنوی ودینی ودنیویت
واز اول عمر عزیز تا اخر گناه صغیره وکبیره عمدا وسهوا
ونسیانا ازو وقوع نیافته وانچه گفته وکرده وامر فرموده
موافق رضای الهی وسبب خوشنودی حق سبحانه وتعالی
است **واعتقاد انست** که ابا واجداد انبیا از ادم تا خاتم
علیهم السلام همه مؤمن وپاکیزه اعتقاد ومتدین بدین
حق وملت پیغمبران زمان بوده ودر هیچ وقت وهیچ
زمان بت پرست نبوده اند ومخالف که غیر این گوید
خصومت با پیغمبران نموده در روز قیامت مکافات
ان بدیشان خواهد رسید حاصل انکه ایشانرا در صحرای
محشر دوستی ومددگاری نبوده باشد ابوبکر وابوحنیفه
ازان ورطه سالم نتوانند بود چرا ایشان با خدا از جهت
دشمنی نموده اند که قبایح را تمامی ازو دانسته فعل او میدانند
وبا پیغمبران از جهت عداوت نموده اند که همگی ایشان را
صاحب گناه وخطیه قرار داده اند ودرین باب کتاب نوشته
اند واباء واجداد ایشان را کامل الایمان ندانسته نسبت
کفر بایشان نموده اند ودشمنی ایشان با ائمه معصومین در
غایت ظهور است که بدبختان امت وبت پرستان امت را
بر سلسله عصمت وطهارت مقدم داشته وذریت
رسول الله را اهانت نموده از درجه اعتبار بیرون کرده اند
واحکام قرانرا در باب ایشان قبول ننموده وبر کنار گذا
شته اند وایات بینات قرانی را تاویلات بعید

نموده اند

نموده اند وانچه در عبادات وطاعات از اهل بیت
رسول الله بصحت پیوسته بخلاف ان عمل نموده اند تا
اعمال ایشان واقوال وافعال حضرات ائمه از یکدیگر
امتیاز یافته کسی متابعت ذریت طاهره نتواند نمود
وفدک وخمس ال محمد را از ایشان مغصوب ومقطوع
نمودند تا ایشانرا بر رعایت وامداد واحسان قدرت
واستطاعت نماند وکسی را با ایشان باز گشتی نباشد
والا چندین از خواص امت که دین بدنیا فروختند ودر
زمان حکومت ثلثه از حکم قران وحدیث چشم
پوشیدند ودر روز سقیفه سیصد نامه باطراف و
جوانب نوشتند مشتمل بر انکه خلیفه پیغمبر ابوبکر است
وعبادت وطاعت بدستوری که خاطر ایشان خواهد
مخالف طریق امیر المؤمنین در ان نوشتها درج ساختند
وچون دین وملت وشریعت ومحراب ومنبر از تصرف
وصی پیغمبر بیرون اوردند واین استمرار واستقرار یافت
ومردم را گمان این شد که اهل بیت نبوت را هیچ وجه
در خلافت او حقی ونصیبی نیست وازین جهت بود که چون
نوبت خلافت بوی رسید شمشیرها از غلاف بیرون
امد وزن ومرد دور ونزدیک بر اشفتند وفتنه جوئی
نموده از اطراف وجوانب ابواب محاربه ومقاتله بان
خلیفه خدا وپیغمبر مفتوح کردانیدند باین نیز راضی نشده
معاویه باطراف وجوانب فرستاد که ابوتراب واولاد
اورا بر منابر لعن وطعن نمایند ودر بلاد وتوابع شام

مکتب داران مامور شدند که این کلمه مهلکه که هیچ
بت پرست و هیچ ملحد و زندیقی پیرامون آن نگشته
و جرات ننموده تعلیم اطفال نمایند و هیچ کس نام علی
بر زبان جاری نسازد و بر زبان هر که این اسم گذرد
زبانش را ببرند و فرزندانش را اسیر و مالش را تاراج
کنند چنانچه گویند واعظی در مسجد دمشق نام علی بر
زبانش گذشته بود عبد الملک مروان ملعون امر نمود
که زبانش را از قفا بیرون کنند و تعجب مینمودند که عجب
که این اسم بر زبان مردم هنوز میگذرد و از کمال مکر و حیله
و تعلیمات شیطانی اطراف را بآوازه کردند که ابوتراب
و فرزندانش با آل رسول محاربه نمودند و حقوق ایشانرا
غصب نموده اند تا مردم جرات نموده هرجا اسم ابوتراب
بر زبان گذرد هذیان گویند و کلمات که نسبت با میر المؤمنین
بر زبان گذرانند و مداخل و منافع مشروعه ایشان را بنوعی
مضبوط و مسدود ساختند که ایشانرا قدرت بر چیزی
نماند و مهمات دنیا بر ایشان تباه کردند و تا زمان حکومت
عمر که چون اسم آنحضرت و بنی هاشم در اول طومار بیت المال
دید که وظایف باسم ایشان نوشته اند از وظایف ایشان
چیزی کرده و دفتر رفته تمامی را قطع نموده و در باب
مطاعن خاندان نبوت اهتمام نموده بنوعی که چون اسم
مبارک علی و حسنین علیهم السلام منسی گردید شدی
جوانان و کودکان آن روزگار میپرسیدند که مسمی باین
اسامی چه کسانند تا نوبت بواقعه کربلا منتهی شده

زنان و اطفال و غیر ایشان از اهل شادی مینمودند و
دایره میزدند و پیران خضاب نموده حنا بسته لباسهای
فاخر پوشیده و بانواع ملاهی اشتغال مینمودند و سوره
انا فتحنا میخواندند و یزید پلید را تهنیت میگفتندی
که مرتکب این طور امر شده بود و مشهور است که مخدرات
بنی هاشم را تمامی سرهای برهنه بر شتران بی پالان نشانده
بجانب شام روانه کردانیدند و کلام مولانا محتشم از آن
واقعه خبر میدهد **مرثیه** بر حربگاه چون ره آن کاروان
فتاد • شور و نشور و اهمه را در گمان فتاد شد وحشتی
که شور قیامت بگرد رفت • چون چشم اهل بیت بر آن
کشتگان فتاد • ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان • بر
پیکر شریف امام زمان فتاد • بی اختیار نعره هذا حسین
ازو • سر زد چنانکه آتش از و در جهان فتاد • پس با زبان
پر گله بضعة البتول • رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته فتاده بهامون حسین تست • این صید دست
پا زده در خون حسین تست • مرویست که بعد از رحلت
حضرت امیر المؤمنین یکی از محبان نزد معاویه رفت و ده
هزار مثقال طلا و دیگر چیزها از اجناس نفیسه برسم
تحفه جهت آن ملعون برده التماس نمود که لعن آنحضرت را
از منابر برطرف سازد قبول ننموده گفت آن قدر اهتمام
در بدعت بجای آورده ام که چون روزی برطرف شود مردم
گمان کنند که سنتی از سنن نبی برطرف شده و چنین
شد که چون عمر عبد العزیز امر فرمود که من بعد این کلمه

کفر را بر منابر نخوانند و باین مضمون احکام داده باطراف
وجواب فرستاد مردم فریاد برآوردند و میکفتند که
غَیَّرَتِ السُّنَّةِ وَبَدَّلَتِ السُّنَّةَ وچون عمر عبد العزیز
ترك لعن نموده از منبر پایین آمد در آنروز مذکور است
که او را سنك میزدند وستم نموده میکفتند که تارك
السنه است و وی در خانه که هفته شخص دیکر را جهت
پیشمازی تعیین نموده وفدك را نیز باولاد فاطمه
رد نموده هفتاد خروار زر که از خمس بهم رسیده بود
بخدمت امام محمد باقر علیه السلام فرستاد حاصل
آنکه هرکس با آل رسول صلی الله علیه و آله منازعت
ومخاصمت ونیك در اعزاز واحترام آن خاندان عصمت
وطهارت بنیان اهتمام نموده ابواب منافع ومداخل
ایشان مسدود ساخته یا در قتل واستیصال اولاد
سید الانام سعی نموده باشد نزد علمای مخالفین سعی
ایشان مشکور وذنب ایشان مغفور است ودرین باب
سخن بسیار است لکن محل ذکر آن مذکور است نبوده
ان شاء الله تعالی کتابی مبسوط در تحقیق مقام ضرورت
اهتمام خواهد یافت بتوفیق الله تعالی **ایضا اعتقاد**
آنست که چنانچه وجود انبیا جهت تبلیغ احکام الهی لازم
ومتحتم است نصب ائمه وخلفا نیز واجب بوده اکر زمانه
از وجود یکی از ایشان خالی باشد راه هدایت بربندکان
پوشیده باشد واحکام شریعت اختلال یابد **اعتقاد**
آنست که امام زمان چون قایم مقام پیغمبر و نایب الله تعالی

که معصوم ومطهر بود از آلایش صوری ومعنوی و
خطیات دینی ودنیوی منزه ومقدس باشد یعنی
بصفت عصمت وطهارت موصوف بوده مصدر
اثمی وخطیئتی نکردد تا آثار نبوت وانوار رسالت
از و بر ساحت عبادت وطاعت بندکان ظهور
یافته عامه خلایق را دلیل وهادی تواند بود **اعتقاد**
باید نمود که امام زمانه وخلیفه رسول باید که افضل و
اورع واعلم اهل روزکار باشد تا قول وفعل وامر
ونهی وی بمنزله قول رسول الله بوده از شایبه خطا
ومخالفت رضای خدای تعالی منزه باشد **اعتقاد**
آنست که امام زمان چون فی الحقیقه نایب الله تعالی
در روی زمین است می باید که منصوب الهی بوده امامت
وی من جانب الله باشد وچون اسم خلیفه رسول بوی
باید که حضرت رسالت او را تعیین نموده باین منزلت
ومرتبت اختصاص دهد **اعتقاد باید نمود** که امام
زمان وخلیفه ونایب مناب حضرت رسالت بعد
از و بلافاصله امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب بنص قرآن
وتخصیص حضرت پیغمبر در بن امر است وبعد از و فرزندان
آنحضرت حسن ابن علی وحسین ابن علی وعلی ابن الحسین
ومحمد ابن علی وجعفر ابن محمد وموسی ابن جعفر وعلی
ابن موسی ومحمد ابن علی وعلی ابن محمد وحسن ابن علی
ومحمد ابن الحسن صاحب الزمان بترتیب وتفصیل
مذکور هریك بعد از دیکری بامر خدا ونص حضرت

رسالت امام وخلیفه وجانشین رسول معصوم ومطهر
از جمیع نقایص ورذایل ومعایب ظاهری وباطنی ومثالب
صوری ومعنوی بوده نازل منزله وقایم حضرت رسالت
صلی الله علیه واله باشد وهر کدام در زمان امامت خود
اعلم وافضل واوسع واتقی از ماعدا بوده وگفته ونوشته
وفرموده ایشان تمامی موافق رضای الهی وخوشنودی رسول
الله وایشان همگی بدلیل عقل ونقل وصریح قران معصوم
ومطهر اند وصدور صافیه ایشان خزینه محروسه الهیت
وایشان ائمه هدی واوصیای پیغمبر بوده وحجت خدا
بر خلقند واطاعت ایشان فرض عین وجزو ایمان بوده
مخالفت ایشان کفر وخروج از دایره اسلامست ودوست
ایشان دوست خدا ودشمن ایشان دشمن خدا ومطیع ایشان
مطیع الهی وعاصی ایشان عاصی پروردگار بود منکر یکی از
ایشان منکر همگی ایشانست ومنکر همگی منکر خدا ورسول و
شریعت وسنت است وایمان صحیح وابسته بمحبت واطاعت
ایشانست وفرقه ناجیه منحصر در عاملین باعمال واقوال و
عارفین مقاصد ایشان از کتاب خدا وسنت مصطفی است
اما علت ارتحال حضرت رسول واوصیای انحضرت بر وجهی
است که ابن بابویه نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه واله
وسلم در محاربه خیبر مسموم شده پیوسته ازان متأذی
میبوده تا رحلت فرموده ومشهور است که شاه ولایت بضرب
ابن ملجم شهید شده امام حسن مسموم شد وامام حسین
بضرب شمر وسنان ابن انس درجه شهادت یافت وامام

زین

زین العابدین از ولید ابن عبد الملک مسموم شد و
باقر علیه السلام مسموم ابرهیم ابن الولید وصادق علیه
السلام مسموم منصور دوانیقی وکاظم علیه السلام
مسموم هارون الرشید وامام رضا صلوات الله علیه مسموم
مامون الرشید وتقی علیه السلام مسموم معتصم وامام — امام محمد م
علی نقی مسموم متوکل وامام حسن عسکری علیه السلام
مسموم معتمد شده درجه شهادت یافتند لعن الله
قاتلهم اعتقاد باید نمود که محمد ابن حسن ابن علی صاحب
العصر والزمان امام زمان ونصب کرده خدا وپیغمبر اخر الزمان
است وانحضرت زنده وموجود وقایم مقام ال محمد صلی
الله علیه واله وسلم است ومنتقم از دشمنان دین وقاتلان
فرزندان امیر المؤمنین وسید المرسلین است ووی ظهور
خواهد نمود وزمانه را از شرک وکفر والحاد وفسوق
وادیان باطله ومذاهب [illegible] پاک نموده وملت مطهره
حضرت رسالت وشریعت ان والا رتبت در زمان وی
انتشار یافته موجودات از روزگار بر مذهب حق ائمه — تمام
الطهار عمل نموده مخالفت از میان برخیزد ومنافقین واصحا
انکار در روی زمین نمانند وانکار باقرار وجهل بعلم وکفر
بایمان وفسوق بتقوی وصلاح وخصومت بمحبت ونفاق
بوفاق ومحنت ببهجت وکفران بشکر نعمت ودشمن بدوست
وبیگانه باشنا مبدل گردد وامید انست که معتقد
این دودمان ومحبان این خاندان عصمت بنیان بعنایت
الله تعالی در زمان ظهور صاحب الزمان واوان رجعت
بقیه ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین بتوفیق

رجوع موفق کشته در نشاد نیویتر وعالم عنصر تیر ازخیل
دشمنان آن استان ملایك پاسبان بامر امید وایقان را
منور ساخته در دنیا و آخرت وعالم معنی وصورت
ناصر ومنصور وغالب غیر مغلوب بوده اعداء الله
واعداء آل رسول الله واهل بیت طاهرین مردود و
مقهور ومغضوب ومغلوب وخَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ
درجه یه ملاحظه در امده مدلول صحت شمول ذٰلِكَ
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ درجه یابد اعتقاد باید نمود که
مخالفین ائمه اثنی عشر درجه یه کفر داخل بوده مستحق
خلود نار وعذاب وعقابند ومتدینان بادیان باطله
تمامی از دایره ایمان بیرون بوده قهر وغضب الهی و
محروم از نعیم نامتناهی وممنوع از وصول اهل قبول اند اعتقاد
باید نمود که چون مودت اهل بیت رسالت بفرموده حق
سبحانه وتعالی در عوض اجر نبوت حضرت رسالت است
پس باید که هر که داخل غرشود در محبت آن زمره عظیمه که
مقربان بارگاه اله اند وباینمعنی در کلام فرزدق ایمای بان
واقعست نظم مِنْ مَعْشَرٍ حُبُّهُمْ دِیْنٌ وَبُغْضُهُمْ کُفْرٌ وقربهم
وبعضهم اِنْ عدا اهل التُّقٰی کَانُوْا ائمتهم اوقیل
خیر خلق الله قتل هم باید که دقیقه نامرعی نگذاشته این
عطیه عظمی وموهبت کبری را از مقامات مراحم الهی و
مواد اصطناعات نامتناهی دانسته بشکرانه این نعمت
بیکران برحسب طاقت قیام نماید از حضرت صادق علیه
السلام منقولست وِلَایَتِیْ لِاَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ علیه السلام
اَحَبُّ مِنْ وِلَادَتِیْ یعنی تولای که مرا بحضرت امیر المؤمنین است

دوست تر

دوست تراست نزد من از انکه در زمره اولاد انحضرت داخلم
وازینجا ظاهر میشود که مراتب ولایت فوق مراتب قرابت
آن ولادت است اعتقاد انست که مضامین آن روایات
معتبره که در باب اهل بیت رسالت واقع شده تمامی را
تصدیق باید نمود هر چند محل تامل باشد ودر خاطر شك
وشبهه راه نباید داد که هر که در باب مراتب ایشان شك
نماید کافر باشد اعتقاد باید نمود که آن گروه ذی شکوه
برگزیده خدا وذریت مصطفی ومرتضی اند واولین نوری
از انوار الهی که بعنایت ربانیه صورت خلقت پذیرفته
انوار ذوات مقدسه رسول عربی وائمه اثنی عشر صلوات
الله علیهم است واولین مخلوق که بوحدانیت الهیه و
وصفات لازمه ربوبیت اعتراف نموده روز میثاق
اختصاص بخطاب اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ یافته از ذریت متخرجه
از صلب آدم علیه السلام اعتراف امامت وخلافت
ایشان حصول پذیرفته مخصوص این طبقه عظیمه وزمره
فخیمه است ودنیا ومافیها بطفیل ایشان از کتم عدم
بفضای وجود قدم نهاده واگر شیوع ساحت ایجاد
بنور وجود ایشان صورت بستی خلقت آسمان وزمین
وجنت ونار وآدم حوا وملائکه وعرش وکرسی ولوح وقلم
دیباچه مجموعه ایجاد را تزیین ندادی اعتقاد صحیح درین
باب آنست که ایشان حجج خدا بر خلق وآینه جمال نمای وجه
باقی واولیاء الله واوصیای رسول الله واُولُو الْاَمْرِ که در
قران امر بالطاعت شده وسبیل مستقیمه منتهیه بساحت

وسلانه

جلال احدی و فضای کمال سرمدی اند و بمنزله سفینه
نوح نجات امت از مهلکات دین و دولت و مخاطرات
دنیا و آخرت منسوب بمودت و مربوط بمحبت آن زمره
عظیم القدر عالی رتبت بوده دیده ایمان بخاک زوبه
آستان ملایک پاسبان ایشان پرنور و ضیا چشم اعتقاد
بسرمه صافیه طینت طیبه خلوص مودت جلیه بآن
آستان و عتبه علیه روشن و بیناست و محرر حروف را
عقیده درین باب موافق مضامین سنت و کتاب و
مطابق اعتقاد ابن بابویه وان اولو الالباب است
و وی در رساله اعتقادات میگوید وَمَن جَحَدَ اِمامَةَ
اَمیرَ المُؤمِنینَ عَلِیّ وَالاَئِمَّةَ مِن بَعدِهِ اَنَّهُ بِمَنزِلَةَ
مَن جَحَدَ نُبُوَّةَ جَمیعَ الاَنبِیاءِ وَاعتِقادُنا فیمَن اَقَرَّ
بِاَمیرِ المُؤمِنینَ وَاَنکَرَ واحِداً مِن بَعدِهِ مِنَ الاَئِمَّةِ
فَکانَ مَن اَقَرَّ بِجَمیعِ الاَنبِیاءِ وَاَنکَرَ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ
عَلَیهِ وَآلِهِ وابن ابن بابویه میگوید وَعَلی طَریقِ التَقلیدِ
فَاِنَّهُ غَیرُ جایِزٍ فِی الاِعتِقاداتِ الدّینِیَّةِ وَاُصُولِ
المَذهَبِ الاِثنی عَشَرِیَّةِ وَلکِنَّهُ مِمّا قادَنی الدَّلیلُ
اِلَیهِ وَصارَ مِمّا یَصِحُّ الاِعتِقادُ عَلَیهِ وَذلِکَ بَعدَ الاِطِّلاعِ
عَلی ما ذَهَبَ اِلَیهِ شَیخُنا وَشَیخُ الطّایِفَةِ رحمه الله
وَاِیّانا فی زُمرَةِ اَئِمَّتِنا المَعصُومینَ فَاِنَّهُ اَرحَمُ الرّاحِمینَ
واین نوع اعتقاد مبنی بر اصول مذهب و روایات
صحیحه متکثره منسوبه بحضرت رسالت و ائمه طاهرین
بوده باحادیث قدسیه و روایات لیلة المعراج مؤید

و مؤکد است

و مؤکد است و این ضعیف نیز بعد از تتبع بسیار و تفحص
در مطاوی لیل و نهار از کتب و رسایل مؤلفه درین باب
از یمین و یسار و ترک مساهله و مماشات با معارضه
و کتابه بجمیع روایات و آیات و اخبار و حکایات موفق
شده اکثر آن مطوارق لیل و نهار از دست این قلیل
المقدار بیرون رفته ذخایر یوم القرار است و اندکی
از آن در سمت تحریر آمده امیدوار است که از مسعدین
روز شمار کرده بمحمد و آله الاطهار اعتقاد در باب فاطمه
علیها السلام آنست که بمقتضای حدیث نبوی بضعه
و عضوی از اعضای آنحضرت است و وی در تحت مدلول
آیه تطهیر داخله است و معصومه مطهره مظلومه
بظلم اصحابست و آزار و اهانت رسول خدای تعالی و
اعتقاد در باب قتله انبیا و ائمه علیهم السلام آنست که
ایشان در زمره کفره و مشرکین مخلد در نار باشد عذابی
اعتقاد آنست که آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بآن خبر داده اعم از آنکه در قرآن تصریح بآن شده باشد
یا نه تمامی حق و صدق و در درجه علم الیقین است پس باید اعتقاد
کرد بسؤال منکر و نکیر در قبر و عذاب موعود در آن تنگنای
تاریک ظلمانی که اگر پرتو از محبت کامله حضرات طاهره
منور آن حفره ظلمانیه نکردد بچیزی دیگر روشنی نیابد
و استشمام روایح طیبه و مژده نعیم جاودانی کرامت نکردد
مرویست که اهل سعادت را روشنی و وسعتی در قبر کرامت
شود و اهل شقاق را عکس آن روی نمود فشار قبر و تنگی

وتاریکی فرموده از رایحه منتنه دوزخ بنزل عذابی وبنا
حفره عقابی منتبه سازند مرویست که بیشتر عذاب
قبر شوخی نیمه یعنی سخن چینی و کج خلقی و پرهیز نمودن
از بول است مشهور است که حضرت رسالت فاطمه بنت
اسد را که والده ماجده امیر المؤمنین است و میانه او
و آنحضرت حقوق خدمت ومحبت وحسن عقیدت و
اخلاص تمام واقع بوده او را در پیراهن مبارک خود کفن کرده
وجنازه وی را بر دوش مبارک خود گذاشته تا کنار قبر برد
وبعد از آن در قبر وی رفته وخوابید وبعد از آن او را
بدست مبارک خود مدفون ساخت و بر و تکیه نموده تلقین
فرمود ومردمان میشنیدند که این کلمه را تکرار مینمود که اِبْنُكِ
اِبْنُكِ وچون از قبر بیرون آمد تنویر قبر نموده درین حالت
نیز تکیه فرموده میفرمود اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَوْدِعُهَا اِیَّاكَ وچون
اصحاب از حقیقت افعال آنحضرت واظهار عنایات
درباره فاطمه سؤال نمودند فرمود که سبب کفن وی
در پیراهن آنحضرت ازینجهت بود که فشردن قبر از وی مندفع
گردد وخوابیدن در قبر جهت وسعت قبر وی بود و تکیه
نمودن ومتکلم شدن جهت تلقین وجواب منکر ونکیر
بود وکلمه اِبْنُكِ اِبْنُكِ ازینجهت بود که چون از وی پرسیدند
که خدای تو کیست جواب داد واز رسول پرسیدند جواب
داد وچون از ولی وامام سؤال کردند مضطرب شد
از وهم بلرزید ازینجهت تعلیم وی نمودم که امامی که
از وسؤال نمودند پسر تست واز این روایت فهمیده

میشود که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جمیع ازمنه
امام اهل عالم بوده تخصیص وی باین وصف بعد از زمان
رسالت بی صورت مینماید والا سؤال منکر ونکیر از امام
جایز نبودی لکن تصرفات آنحضرت در امور دینی و
دنیوی کافه عباد من حیث الامامه موقوف نیست که موقوف
بر انقضای زمان رسالت گردد چنانچه در مادّه عیسی
علیه السلام ذکر یافته ودرین باب حدیث طویل
العباره کثیر المنفعه در کتاب کافی مذکور است که
طالب تحقیق وتفصیل بحث را بآن رجوع باید نمود وامید
وادی درین ورطه عظیمه وخوف وهیبت ومحنت شدید
وخانه جدید وبساط نارفته وغربت بی رفیق وکربت
بی شفیق وظلمت بی نور وشب دیجور ومرکب لنگ وراه
دور محبت اهل بیت رسالت بوده الطاعت اوامر و
نواهی ایشان را مدخلی در تحقیق آن نباشد والا همان
حکایتست **رباعی** دعوی بسر زبان خود وابستی درخانه
هزار بت یکی نشکستی گویی که بیك شهادت از بت
رستم فردا است کند خدا که امشب ستی ودیگری نیز
باین مضمون متکلم است تو پنداری باین یك قول رستی
کند فردا خارت زانکه ستی مسلمان نیست از تو جز
زبانت منافق دل بود کردم بیانت اگر دل بان بانفس
یکسان کنی تو هر انچت گفت حق فرمان کنی تو مسلمان
حقیقت گشته باشی **اعتقاد** آنست که حشر اجسام واقع
است مراد از بعث قبور اعاده روح ببدنی که در نشاه

دنیویه من حیث الظاهر مخاطب بخطاب امر و نهی
کردید در روز محشر از قبور برداشته حاضران بمجمع
کثیر الخطر کردد و مخبر صادق ازان خبر داده و اجماع
کافهٔ خلایق بران انعقاد یافته الا قلیلی از حکما که
بایشان نسبت میدهند که بحشر اجساد قایل نیستند
و اکر چنین باشد تکذیب قران و حدیث و اجماع
انبیا بوده باشد قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ
قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ
عَلِيمٌ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ
يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَىٰ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ
اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و ایضا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ
جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ و بالجمله انچه
در تحت مدلول مَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ مندرج کشته
مفصلا و مجملا از حشر جسمانی و وجود بهشت حقیقی
و استحقاق ثواب و عقاب و نعیم جاودانی و تفضلات
سبحانی و حصول منفعت و مضرت و نامهٔ اعمال
یمینا و شمالا مشتمله بر ذکر کبایر چنانچه کتاب خدا
بذکر ان ناطقست فَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ
مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا
الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا
تمامی حق و صدق و واقع شدنیست و هر که در امور
مذکوره شک نموده دغدغهٔ غیر وقوع کند خاطرنشین
کردد داخل زمرهٔ کفره بوده بشریعت نبوی اعتقاد

لازم اید م

بیاورده

بیاورده باشد **اعتقاد** انست که حوض کوثر صحیح است
و ثابت و در روایات و اخبار نبوی مکرر ذکر یافته
و حضرت رسول در حدیث إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ
فرموده که کتاب خدا و اهل بیت من از یکدیکر مفارقت
نمایند تا وقتی که بر سر حوض کوثر بمن رسند و در روایت
دیکر میفرماید که یا علی انچه حق سبحانه و تعالی بمن
کرامت فرموده در عوض ان خیر دیکر بتو عنایت کرده
ختم نبوت بمن و ختم وصایت بتو در عوض وحی الهام
بتو عنایت فرموده و در عوض معراج دفع حجاب از
نظر تو نموده و در عوض کوثر سلسبیل بتو داد و در حدیث
دیکر میفرماید که اول کسی که بر سر حوض کوثر بمن رسد
تویی و شیعیان تو و مثل این اخبار بسیار واقعست
که دلیل صحت وجود حوض است و ابن بابویه رحمه الله
میکوید که عرض حوض کوثر انمقدار است که میانهٔ ایله
و صنعا کویند ایله بتشدید لام شهریست در حوالی
بحر و ظاهرا درین زمان خرابست و مذکور است که
بعدد نجوم اسمان اباریق ماخوذه از جواهر نفیسه بر
سر ان حوض اماده و مهیاست و صاحب اختیار حوض
کوثر در روز محشر امیر المؤمنین حیدر است و در روایات
منقوله از طرفین یعنی موالف و مخالف بصحت پیوسته
که اولیاء انحضرت دران روز بسعادت اشامیدن
اب از دست انحضرت مستعد خواهند بود چنانچه
دشمنان ان خاندان بصفت حرمان اتصاف خواهند

مرویست که هرکه از آن جرعه بیاشامد بعد از آن ابد
الدهر تشنه نگردد **اعتقاد** آنست که شفعای روز محشر
سید اولین و آخرین خاتم النبیین و علی امیر المؤمنین
است با ذریت معصومین ایشان جهت اصحاب کبایر
است که بی توبه از عالم رحلت نموده باشند و در روایت
انی اذخرت شفاعتی لاهل الکبایر من امتی مفید
مقصود است **و ایضا** از حضرت رسول صلی الله علیه و اله
منقولست لا شفیع انجح من التوبة یعنی شفاعت کننده
که حاجت آنکس را برآورد بهتر از توبه نیست مرویست
که انبیا و اولیا تمامی از اهل شفاعت اند و در روایات
کثیره ذکر یافته که مؤمنین از اهل شفاعت بوده
هر نفسی از ایشان شفاعت هفتاد کس از اقربا و خویشان
و اهل مودت توانند نمود اما امید واری آنست که بر
طبق کلام **بیت** زمشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل
او ما را تمام است بچیز دیگر غیر اهل بیت رسالت مسبوق
نبوده تنظیف کسای دین از اجزاء ما معین توبه و انابت
قناعت نموده تطهیر وی از انجاس ظاهری و باطنی
منحصر در زلال افضال علی و آل بر وجه کمال صورت یافته
مآل حال کثیر الاختلال و طومار گفتار و کردار از کبایر
اعمال و صغایر افعال و خطیات مهلکه و سیئات
موبقه اقوال مشتمله بر اثقال احمال وزر و وبال که از
ذخیره رابطه قیل و قال و وظیفه یومیه آنان و آنا
حاصل شده در نهانخانه ریا و مرابخانه خزینه محروره

کینه

کینه وضیعه ودیعت یافته پاسبان حسد که مقیم آستان
الحسد یأکل الحسنات کما یأکل النار الحطب است
بحفظ آن مشغول گشته امید چنانست که آتشین آه
پشیمانی با احراق اشواک و خارخاشاک کفایت نموده
بسلسبیل محبت اهل بیت رسالت طهارت کامله
یافته از چشمه صافیه شفاعت ذریه طاهره انغماس پذیرد
و زبان و بیان یکی از شعرا استغاثه تربیت الودی از مهلکات
روز جزا باین مضمون شفاعت کذا است **نظم** زخاک
ای لاله سیراب برخیز • تو بخت عالمی از خواب برخیز •
بتن در پوش عنبر بوی جامه • بسر بر بند کافوری عمامه •
فرو آویز از سر گیسوان را • فکن سایه بسر سرو روان را •
ادیم طایفی نعلین پا کن • شراک از رشته جانهای ما کن •
بدم دستی زپا افتادگان را • بکن دلداری دلدادگان را •
اگر چه غرق دریای گناهم • فتاده خشک لب بر خاک
راهم • تو ابر رحمتی آن به که گاهی • کنی بر حال لب خشکان
نگاهی • اگر نبود زلطفت دستیاری • زدست ما نیاید
هیچ کاری • **مجملی** از وقایع روز جزا و لوازم سؤال خلایق
رب الارض و السماء بر وجهی که علمای اسلام در تصانیف
خود ذکر نموده اند باسناد متصل به پیغمبر آخر الزمان
و ذریه طاهره مطهره آن سید دو جهان اینست که در
روز قیامت و هنگامه حسرت و ندامت کیفیت احوال بندگان
مختلف بوده اعمال هر کس بصورتی از صور حیوانات
متشکل گشته در آن معرکه حاضر کردند سگ کور است که

زمرۀ عریان وطایفه پوشیده وکروهی باچهره ظلمانی
وجماعتی باعارض نورانی اختلاف الهیات والصفات
همکی سر دپیش افکنده عرق خوف وخشیت وندامت
وخجلت ازجبین ایشان تقاطر نموده بر بینوال تا مدت
هزارسال متوقف باشند وسراسیمه وحیران راه نجات
بر ایشان مخفی باشد وازاهل ایمان هرکس باندازۀ
قوت ایمان وصیانت آن از تصرفات شیطان و
تقویت وی باعمال صالحه ومحافظت آن از ارتکاب
معاصی ومناهی اورا نوری از جانب راست نمایان
باشد که از ظلمت آن صحرای هولناک فی الجمله نجات
نماید لکن از جانب چپ ظلمتی عظیم که دیده را تاب
دیدن آن نباشد ظاهر کردد واهل ایمان را بان
روشنی طریق تردد بر ایشان آسان کردد وکویند
کریمه یَسْعَیٰ نُورُهُمْ ~~یَسْعَیٰ~~ بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَبِاَیْمَانِهِمْ
اشاره بحالت مذکوره است واز ابن مغازلی شافعی
منقولست که نوری ساعی در مهمات اهل ایمان بوده
جهت ایشان مرتب باشد عبارتست از صاحب اختیار
آن عرصه وصاحب لوای محمدی دران معرکه یعنی مالک
یوم الدین بامر رب العالمین علی امیر المؤمنین صلوات
الله علیه وآله الطاهرین وبیان سعی آنحضرت در ان روز
جهت مؤمنین برینوجه نموده اند که چون طایفه از اهل
ایمان وشیعیان آن خاندان ببرکت حمایت آنحضرت نجات
یافته روانه بهشت کردند حضرت خاطر مبارک از وضع

ایشان

ایشان جمع نموده بطایفه دیکر پردازد تا همچنان هر طایفه
وزمره وجماعتی که از اهل ایمان باشند بعد از انتظام
احوال فرقه از ایشان متوجه فرقه دیکر شده بر بینوال صورت
احوال ایشان منتظم کردد ودر روایات معتبره واقع است
که شیعیان خاندان رسالت در روز قیامت بر بلندی
از مشک اذفر قرار کرفته آنچه مایحتاج ایشان باشد
از اسباب تنعمات اخروی خازن بهشت ایشان را
از ان متمتع ومحفوظ داشته بر طبق فِیهَا مَا تَشْتَهِی
الْاَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْاَعْیُنُ مستلزات جنات عالیه متلذذ
باشند تا وقتی که خلایق از حساب پرداخته سلای
فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ دران میدان
بپایان بسامعۀ طوایف مخلوقات از جنیان وآدمیان
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وغیرها رسانند مرویست که اهل شک وشبهه در
مادۀ اهل بیت رسالت از جانب یسار ظلمانی سرکشته
وحیران ومتردد باشند واهل ایمان که در جانب یمین
نورانی باشند شکر ایزد مینموده بکلمه رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ متکلم باشند مرویست که اهل محشر
بعضی بر پهلو وبعضی بر پشت وبرخی قد خمیده وبعضی
نابینا وبعضی ناشنوا باشند وبعضی از مفسران کویند که
مراد اینست که ان آثار رحمت محروم بوده از بشارت ربانی
که ملائکه باهل موقف رسانند چون بصفت حرمان
اتصاف پذیرند از ینجهت بمنزلۀ اشخاص مفقودة
الجوارح بوده همانا از چشم وکوش محروم باشند مرویست

که هر طایفه از ارباب ملاهی با نچه موظبت بان نموده باشند
بدان صفت محشور کردند چنانچه صاحب عود چون سر از
کور بردارد بهمان آلت مخصوصه از آلات لهو مصاحب
بوده هرچند دور اندازد و بیزاری جوید بامر الله تعالی
بزبان آمده کوید اَنَا صَاحِبُكَ حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَهُوَ
خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و بهمان قاعده واهل قانون و مزمار و
طنبور وغیرها از اقسام سازها هرکدام بهمان صفت
کرد در دنیا اهل لهو ولعب بان قیام مینمودند دران
معرکه نیز بهمان عنوان در کردن آن شخص اویخته داخل محشر کردد
و از سکران نیز چنین روایت شده و لیکن از نصوص
قرانی تاویل آن برینوجهست که وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ
وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِيدٌ مرویست
که مانعین زکوة هر صنف با نچه بخل نموده باشند ازان
جنس در کردن او حلقه سازند که کران تر از جبال تمام
دنیا باشد اهل شتر را شتر در کردن او یخته صاحب
کوسفند را کوسفند و صاحب کندم و جو جوالهای
کندم و جو در کردن و صاحب طلا و نقره را اژدهای عظیم
در کردن او حلقه سازند تا ویرا لحظه بلحظه بدندان و دم
کوشت از بدن او جدا سازند و باز بامر خدای تعالی
کوشت وی عود نموده بر تن او بوضع اول مجتمع کشته
بهمان طریق معذب باشند و خلایق بر روی یکدیکر
افتاده نفس بر ایشان بسته شده از کثرت عرق زیر
قدم ایشان کل شده برخی تا زانو و بعضی پایین تر

و بعضی

و بعضی بالاتر از سینه متجاوز کردد و این عقوبت بتفاوت
و زیاده و نقصان نظر بتفاوت عصیان و کناهانست
مرویست که بعضی را عرق مثل عرق کسیست که از حرارت
حمام حاصل شده و بعضی رطوبتی که تشنه را هنکام
عطش از زیادتی اضطراب والتهابات در آب خوردن
بر جامه و محاسن وغیر آن ترشح یابد کویند که این
دو مرتبه مخصوص اوابین است مثل فضیل عیاض و امثال
او از اینجا معلوم شد که حدیث مشهور اَلتَّائِبُ مِنَ
الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ صحیح بوده احوال توبه کاران بر
نهج سلامت و حسن عاقبت جاری بوده اکر نایره
امور مهلکه آن روز سرای سلامت ایشانرا نیز خالی
نکذارد عجب نیست اما خصماء اهل بیت رسول الله
چون مرتد شده از اهل اسلام رجوع بطریق اهل
جاهلیت نموده اند چنانچه از ابو سفیان نقل کرده اند
که در وقت خلافت عثمن کفته که چون دولت ما
عود نمود امید هست که ملت نیز عود نماید و اردوی
آن مدبری دین برآمده اصحاب سالك مسالك
طریق ارتداد کردید بنا برین اکر شخصی از اشخاص آن
طایفه توبه و بازکشت نموده قبول توبه از وی و
دخول در جرکه اهل ایمان و اجرای احکام ملت مطهره
بر ایشان و لوازم آن محل تامل بوده تنقیح مبحث بمحل
دیکر تاجیل پذیر است در خبر است که افتاب یعنی
جرم شمس صد و بیست برابر کره زمین است و خانه او

و معاندین م

آسمان چهارم است و در روز قیامت بمرتبه نزدیک
گردد که اگر دست دراز کنند بوی اتصال یافته حرارت
وی هفتاد مرتبه بر حرارت امروز افزوده و در روشنی
وی تخفیف تمام روی نموده آدمیزاد بیچاره سر از خاک
برآورده در تحت حرارت وی متحمل ناپروا شده در آن
دریای بی کنار در موجه و اضطراب و اضطرار است
مرویست که خیمه از آتش جهت منکرین نصب نموده در
آنجا باشند عذاب معذب باشند تا نوبت حساب
بایشان منتهی گردد و در اخبار سماویه ذکر یافته
اَلْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي مَنْ نَازَعَنِي فِيهِ اَدْخَلْتُهُ النَّارَ
وَلَا أُبَالِي مرویست که حاکم ظالم که تکبر بر عاجزان و فقرا
و درویشان نموده باشد از کثرت اقدام و ازدحام
وقوع در تحت اقدام اهل موقف بنوعی صغیر و
حقیر و متحصن گردد که هیکل جسمانی و هیات عنصری
وی بر مثل مورچه ضعیف و ذلیل شده سراسیمه
گردیده مقیم مقام اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ
گردد و طایفه را بینند که در این مهلکه سایه بر سر
و در تحت آن سایه مرفه الحال اند ایشان اهل
صدقه اند که در دنیا بر مساکین و محتاجین اهل ایمان
تصدق نموده حرارت آتش فقر و فاقه از ایشان باز داشته
در ظل عنایت و حمایت آن طایفه بی توانا بی احتیاج و
انکسار باستظلال حیطان صدقات بیمنت و عطیات
بلا اذیت مرفه الحال و مقضی الآمال گردند مرویست که چون

که بیانم

اهل

اهل موقف هر کس بوصفی خاص در آن وادی عظیم الخطر
کثیر الضرر متوقف شده هزار سال بر این منوال بگذرد
ناگاه صدای عظیم و صوتی وهیم مسموع گردد که قلوب را
ذریعه توحل و ابصار را وسیله متزلزل شده
کافر و مسلمان و صالح و طالح همگی را خوف و خشیتی
روی نماید که هول صحرای محشر اضمحلال با فتر هیچ نماید
و چون پرده خفا مرتفع گردد آن صدا از جهت تحرک
عرش مجید تولد نموده اهل موقف بینند که هشت ملک
از ملایک که مسیر قدم هر یک از ایشان هشت هزار
ساله راه باشد حامل عرش شده افواج ملایک و
انواع غمام باصوات عظیمه تسبیحات و تقدیسات در
زمینی بیضاء که اشراقات ضیای وی جهات سته را
احاطه نموده باشد عرش عظیم را ماوا و مستقر کرده اند
و در آن وقت تمامی اهل موقف از شدت خوف منقطع
الحواس شده انبیا مرعوب و علما مهروب و اولیا
کثیر الفزع و شهدا از دست رفته باین صورت و
هیات روی بآدم صفی آورده از شدت یوم الفزع الامان
گویان فریاد برآورند و کفار از غلظت وجوه مختلفه
اهوال بدخول جهنم راضی شده طریق نجات در وصول
بدرکات عذاب و عقاب تصور نمایند و چون عذاب
و عقاب تصور نمایند و چون آدم علیه السلام تشفع
مردم بر وجه خضوع و خشوع ملاحظه نماید زبان معذرت
گشوده گوید عَصَيْتُ اللّٰهَ حَيْثُ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ وَاَنَا

اَسْتَحِیی اَنْ اُکَلِّمَهُ عَنْ هٰذَا الْحَال حاصل معذرت
اظهار شرمندگی از نهی شجرهٔ معینه واتیان منهی عنه
نموده بنوح علیه السلام ایشان را هدایت نماید واو
نیز از جهت اقدام بر دعای طوفان وغرق طبقات مخلوقات
دران اعتذار نماید انجماعت حیرت زده سرگردان
بدورو زه عمر بی بقا و دنیای بیوفا و زندگی عاریتی
ولباس امانتی هزار سال دیگر متحمل آن زحمت گشته بعد
ازان بصاحب خلت ومخصوص بکسای خلافت مقرب
درگاه جلیل ابراهیم خلیل رفته واز و نیز محروم گشته جوشان
وخروشان بدامن اعزاز واحترام موسی ابن عمران علی نبینا
وعلیه السلام توسل جسته بان کلیم لازم التبجیل و
التعظیم استشفاع نموده او نیز بروایت کلمات جاریه
هنگام مناجات اظهار شرمندگی وعدم قدرت
بشفاعت جماعت مذکوره اجحاب ساخته ازانجا
نیز محروم شده بساحت جلال مسیحایی ومتهم به نسبت
فرزندی کبریائی پی برده او نیز بنا بر شرمندگی از تسمیه باسم
اشتراک با خلایق افلاک واملاک استعفا نموده بسید
اوّلین وآخرین وشفیع المذنبین فی یوم الدین هدایت
نماید بعد ازان انجماعت مایوس ناسوا و محروم از
شفاعت زمرهٔ انبیا روی امید ببارگاه عرش اشتباه
آن نور پاک وبرگزیدهٔ لولاک آورده بر طبق این کلام
رباعی وصف تو بهر صفت که گویند خوشست ۰ راه تو بهر
قدم که پویند خوشست ۰ روی تو بهر چشم که بینند نکوست ۰

نام تو بهر زبان که گویند خوشست   وچون بخدمت
انحضرت تشرف یابند ان سید اوّلین وآخرین بنا بر رحمت
کاملهٔ شامله که رحمة للعالمین ازان حکایت مینماید
قبول شفاعت نموده درگاه کریم بی صفت ورحیم بی منت
وسرادقات جلال احدی مستقر بوجود نبوی گردید
بعد از رخصت شفاعت بسجدهٔ طولانی مشتمل بر
محامد الهی اشتغال نموده تا به بشارت یَا مُحَمَّدُ اِرْفَعْ
رَاْسَكَ وَقُلْ تَشْفَعْ وَاشْفَعْ فَتُشَفَّعْ مستبشر گردد والله
تعالی امر فرماید که بهشت را تزیین داده بحلی وحلل آراسته
ساخته جلوهٔ ظهور نماید ونسیم معطر معنبر که ازان
بهتر شامه اهل ادراک ننموده از پانصد ساله راه
وزیدن گیرد ونفوس اهل ایمان را باعث سرور وتبدیل
غم واندوه والم بحضور وصول گردد وامر شود که دوزخ را
نیز با نهایت حرارت وزیادتی درامور لازمه وشرر
عظیم وفریاد وصدای مهیب وطغیان دخان بروز نماید
وبزبان درامده عاصیان درگاه الهی را طلب نماید وهفتاد
هزار زمام ودر هر زمامی هفتاد هزار حلقه که اگر حدید
دنیا جمع گردد مثل حلقهٔ از حلقات وی نتواند شد
دوزخ را ضبط نمایند وچون میانه دوزخ وخلایق
هزار ساله راه مسافت بیش نماند از دست ملائکه
موکلین رهایی یافته متوجه محشر گردد با نهیبی وهیبتی و
صدایی که خلایق تمامی از پای درآمده بزانو درایند و
از خیل انبیا ابرهیم وموسی وعیسی متعلق بعرش شده

فرزند وبرادر ومادر را فراموش کرده نفسی نفسی کویند
وعیسی کوید نفسی وامی لا اسئلک غیرهما ودرین هنکام
اشنا بیکانه میشود وپدر وفرزند را فراموش میکند
ومادر از طفل غافل میکردد ومردم تمامی بروضع مستان
بیخود وسراسیمه می باشند ومی افتند وبر میخیزند وکسی
خبر ندارد وحضرت رسول قایمه عرش را کرفته امتی امتی
کوید وحضرت پیغمبر بامر الله تعالی زنجیری که دوزخ
بان بسته شده اورا از ان حدت وحرکت باز اورده
ودر انوقت میزان اعمال خلایق عباد منصوب کردد
برینوجه که کفه از نور بر یمین وکفه از ظلمت بجانب
یسار واهل حقیقت کویند که مراد از میزان امر
معنوی ملکوتیست زیرا که حسنات وسیئات از قبیل
اعراض اند ووزن ان بغیر میزان معنوی نشاید
ودر تفسیر علی ابن ابرهیم ودیکر تفاسیر وکتب
حدیث طرفین منقولست که مراد از میزان محبت
علی ابن ابی طالب است وذریه طاهره تبوتیر
صلوات الله که رد وقبول اعمال وصحت وعلت
افعال عباد بان از یکدیکر امتیاز می یابد وکویند
درینوقت از جانب الهی ندایی براید که خلایق تمام
بشنوند انا الملک الدیان لا یجاوزنی ظلم ظالم
فان جاوزنی وانا الظالم بعد از ان میانه بهایم
وحیوانات ووحوش وطیور محاکمه نماید وچون
ان حکایت فیصل یابد تمامی بامر الهی بمیرند وخاک

شوند

شوند وامر شود که لوح محفوظ حاضر شود واول مرتبه
میانه نوح وامت وی محاکمه شود که چرا بامر ونبوت
وی اقرار نکرده اند ایشان منکر شوند انحضرت
ایشان را بامر حق تبلیغ رسالت نفرموده وان حضرت
بینه طلب نمایند که تبلیغ نموده او بحضرت پیغمبر و
امت او توسل نماید وچون حضرت رسالت صلوات
الله وسلامه علیه واله برطبق وجعلناکم امة وسطا
لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم
شهیدا تصدیق قول نوح نماید قوم نوح تعجب نموده
کویند که زمان ما بر زمان تو سابق است حضرت فرماید
که حق سبحانه وتعالی فرموده که انا ارسلنا نوحا الی
قومه وبعد از ان قوم نوح را تمامی بی وزن اعمال
وحساب وکتاب بدوزخ فرستند ومجموع انبیای
سابقین معامله ایشان وقوم ایشان چنین انقضا
یابد وچون نوبت بسید کونین وامت انحضرت انکار
نماید متقیان مسرور وعاصیان خجلت زده سر در
پیش انداخته منادی ربانی ندای وامتازوا الیوم
ایها المجرمون بکوش ایشان رساند وبعد از ان
از جانب الهی کتابی که احاطه مشرق ومغرب نموده
باشد واعمال خلایق در انجا مکتوب باشد از صغیره
وکبیره چنانچه فرموده ووضع الکتاب فتری
المجرمین مشفقین مما فیه ویقولون یا ویلتنا
مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة

الّا احصیها و جمعی که بر صراط کذرند شخصی بصد سال و شخصی بیشتر و شخصی بهزار سال علی اختلاف الایمان و الوان مها و غزالی روایت میکند و حکی فی الظالم العارف انّه یؤتی به الی الله تعالی فیخرج علیه المظالم و یتعلّق به المظلوم فیقول له البعث انّما المظلوم فوق راسک فاذا یقصر عظیم یحار فیه الابصار فیقول ماهذا یا ربّ فیقول انّه المنع فتتره منی فیقول له من ادفعه لک فیه فیقول له ان ترک مظلمة اخیک فالقصر لک فیقول قد فعلت یا ربّ و هکذا الفعل الله تعالی بالظالمین الا توّابین و هو قوله انّه کان للاوّابین غفورا و الاوّاب الذی اقلع عن الذنوب فلم یعد ابدا و قد یسمّی به داود علیه السّلام و اوّل کناهی که پرسش ان توجه شود قضیه خونست و بعد از ان عطیات نوازشات ربّانیه باجرت جمعی که در دنیا مکفوف بوده یا اعمی یا اعمش نوعی دیکر از انواع کوری و بی نوری از دیده بوده در دنیا از رهکذر دیدار زویش از دیدن ماسوی ممنوع کشته از لذت ذات جسمانیه راه دیدن و دیدم ظاهر بسته باشد مرویست که حق سبحانه و تعالی از عین عنایت کوید که من ازین جماعت شرمنده ام و بعد از ان شعیب علیه السّلام بسرداری انجماعت چشم روشن ساخته از ملائکه نور المقدار که در حساب

در

در دنیا ید همراه ایشان کردانیده بنوعی زیب و زینت داده متوجه بهشت کردانند که اوّلین و آخرین هنکام محشر را سبب تحیّر و تعجّب کردد و بر صراط چون برق جهنده کذر نموده محسود و مغبوط تمامی حاضرین آن صحرای بی انتها کردند و بعد از ان منادی مرحمت و عنایت طایفه مجذوبین و اهل امراض موذیه را طلب نموده بسرداری ایّوب علیه السّلام باعزاز و احترام مقیم دار السّلام کردانند و بعد از ان جوانان صالح که در اوایل زندکی که ایّام جهل و غرور و استیلای شهوت نفسانی و میل بلذات جسمانی و اوان غفلت از مؤاخذات ربّ الارباب است خود را از مخالفت رضای الهی باز داشته از انچه مادّه مؤاخذه ربّانیه است تعفیف نموده باشند ایشانرا بسرداری حضرت یوسف و عطیّات و صلات و اصطناعات سبحانی روانه بهشت نمایند و بعد از ان دوستان خدا را طلب نموده و علی زرد جهت ایشان تعیین نموده با اسباب تعظیم و تکریم و اختصاص درکاه ربّانی و امتیاز از کافر اصحاب موقف ایشانرا متعیّن و ممتاز کردانند و معلومست و مکتوب نیز کردیده که درجات متصاعده محبّیت و محبوبیّت بارکاه احدیّت باعتراف دوست و دشمن موافق و منافق مخصوص سرکرده سلسله محبّین و محبوب ربّ العالمین علی امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و دیکری

یعنی م

دران معرکه وهنکامه جناح پرواز قدرت از تقاير
مدارج آن قسم از اعزاز درجه کاهی نیاز نداشته
برطبق کلام صدق انتظام لا یَوق اِلَی الطَّیرِ که مقول
قول آنحضرتست یارای مماثلت ومشابهت نداشته
غرفه مشرفه رفیعه محرمیت در نهانخانه اسرار احدیت
مخصوص ذات احدی الصفات آن مظهر تجلیات
انوار صفات است در کتب ورسایل غزالی مسطور ذات وه
است که وَصَفَةُ المُحابِینَ فِی اللهِ صَبرٌ وحِلمٌ وَعِلمٌ
لا یَسخَطُ وَلا یَرضی بِشَیءٍ مِنَ الاَحوالِ الدُّنیَوِیَّةِ
کَاَبی تُرابٍ عَلِیِّ ابنِ اَبی طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ
عَلَیهِ وبعد از آن کریه کنند کان از خوف وخشیت
پروردکاری را طلب نموده قطرات عبرات ودموع
محدره برصفحات رخسار آنجماعت را با دماء شهداء
ومداد علما سنجیده دموع ایشان برامرین مذکورین
رجحان یافته رایتی مشتمله بر الوان مختلفه بسردادی
نوح علیه السلام جهت ایشان نصب نمایند وسبب
اختلاف الوان از ماده اختلاف کریه ایشانست که
کاهی از بیم وکاهی از امید وکاهی از جهت طمع در توجهات
وعنایات الهی وکاهی بواسطه ندامت وپشیمانی
از اوضاع سابقه وغیرهاست وبعد از آن میان
خون شهدا ومداد علما تمیز بوده خون شهدا رجحان طالب
یافته جهت ایشان رایتی زرد زعفران بسردادی
یحیی علیه السلام مقرر داشته کویند که رجحان خون

شهدا

شهدا بواسطه آنست که بنا بر علم بر حقیقت امور مقاتله
ومقاومت نموده اند بنابرین باید که بوصف علما متقدم
باشند مذکور است که حق تعالی درین مرتبه بروجهی
متوجه اعظام واکرام علما کردد که تعبیر از آن بحالت
خنده نموده اند فرماید که شما را نزد من عزت ومنزلت
مثل انبیاء بنی اسرائیل بوده شفاعت شما نیز در
باره مردم بمحل قبول موصولست وبعد از آن جهت
هر فرد از افراد علما فرشته مقرر شود که منادی کنند
اهل موقف را از شفاعت نمودن علما وخبر نماید
که هرکه حاجتی از وبرآورده یا الطعام وی نموده اگرچه لقمه
باشد یا جرعه آبی او را چشانیده باشد یا حق خدمتی
وانعامی بر آنشخص او را باشد در شفاعت وی داخل
کردید وبکسای مغفرت مکتسی کردد همانا کلام
قدسی بیان سید انام علیه الصلوة والسلام که
عُلَماءُ اُمَّتی کَاَنبِیاءِ بَنی اِسرائیل کوهریست کران قیمت
که از دریای عطای سبحانی بغواصی آن والا کهر عمان
عظیمه نبوت ورسالت بکنار افتاده رشته منسلک
کردیده روایتست که اَوَّلُ ما یَشفَعُ المُرسَلُونَ النَّبِیُّونَ
ثُمَّ العُلَماءُ اما در محل خود ذکر شده که این درجه اختصاص
بعلمای ربانی واهل عدل وانصاف در زمره محبین
از جور واعتساف عالمین بطریق وثیق نبوی وذریه
طاهرین وعمل کنند کان بقوانین دین سید المرسلین
است بروجهی که ستون دین وملت واستوانه شریعت

وطریقت بوده از الودکی بجرکینت ریا و مراد مضایقه
کار
چون وچرا در امور خفیه محترز بوده دامن محنت روز
وشقت بیشمار بر میان اصطبار و اخبار استوار کرده
بجاهدت وی در تحقیق مراسم دین داری و پرهیزکاری
سامور اعتبار تیره دنیویه نساخته جوهر کرانمایه علم
ودانش در بالوعه حقد وحسد وکینه وعداوت
در امور اعتباریه نینداخته عمامه معالم دینیه از
صیمه قلنسوه کفر وخودبینی وتجبر وتحقیر اهل ایمان
ومتابعت هوای نفس در تحصیل مستلذات جسمانی
وتنعمات نشاء عنصری وتجهیل وتکفیر غیر مستحقین
وغیر موصوفین بوصفین مذکورین کران نساخته
کسای معرفت وعبادت را پیرایه آرزوی جاه ودست
واعتبار واشتهار وتفوق بر اقران وامثال وتعمق تمام
در تزییف کلام برادران دینی واظهار کمال خود در لباس
جهت اظهار جهل ونقصان بدیگری نداده حرکات
وسکنات واعمالش لله تعالی بوده مواد محن دنیویه
وزحمات ومجاهدات عالم عنصریه را ذریعه استحصال
مقامات قرب الهی دانسته راکب مراکب وَالَّذِينَ
جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا گردد درین مقام
تفاصیل احوال این طایفه عظیمه واختلاف اوضاع
ایشان در نشاء اخرویه از گنجایش اوراق این رساله
بیرونست واگر عمر نیز وفا کند بتحریر تفاصیل خواهد
پرداخت ان شاء الله تعالی بشارت در مناقب این

مردویه

مردویه ودیگر رسایل ذکر یافته از طریق اهل خلاف
که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه واله بجانب
امیر المؤمنین توجه فرموده آثار بهجت وسرور از انحضرت
در چهره ظهور داشت وچون امیر المؤمنین از سبب حصول
آن امر استفسار نمود پیغمبر صلوات الله علیه واله
فرمود که یا علی درین ساعت جبرئیل نزول نموده بشارتی
عظیمه خاطر مرا استبشار داد مضمون آنکه روز قیامت
چون صفوف محشر راست شود حق تعالی کلید بهشت
ودوزخ را نزد من فرستاده امر شود که تسلیم تو نمایم
بنابرین مفاتیح جنت ونار در دست تو باشد وصاحب
اختیار آن روز تویی تا هرکه را دردکنی بدوزخ فرستی وهرکه را
خواهی ببهشت روانه کردانی ظاهرا ابن ابی الحدید باین
معنی اشارتی نموده بیت وَإِلَيْهِ فِي يَوْمِ الْمَعَادِ بِنَا
وَهُوَ الْمَلَاذُ عَنَّا وَالْمَفْزَعُ وموافق اینست روایتی که
در غایة المطلوب ذکر شده در باب وجه تسمیه انحضرت
درین که بر صراط ایستاده از هرکدام استشمام رایحه مودت
خود نموده ببهشت عنایت فرماید واز هرکس که غیر آن
ظاهر گشته بدوزخ اشاره نماید وبنا بر خطاب فرماید
که هذا لی وهذا لک ووجه مشابهت اینست که
مگس عسل را امیری وسرداریست که بر در کند ایستاده
هرکدام از انها را که رایحه متنشره از ایشان ظاهر شود نگذارد
که داخل گردد وهرکه برخلاف آن باشد بدخول آن اشاره
نماید ودر کتاب مشارق مذکور است که شخصی از قبیله

ایهن غلط با نیر شابهت
انحضرت م

شهود و شعور گشته کرده

شبانگاه

همدان دامن آنحضرت را گرفته بخضوع تمام میگفت
یا امیر المؤمنین التماس کلمهٔ جامعه دارم که موجب
خوشحالی من بوده باشد حضرت فرمود که روز قیامت
شیعیان خود را بحوض کوثر رهنمایی نموده ایشانرا سیراب
کرده‌ام و ایشان با خاطرهای جمع و روهای سفید
از آسیب آنروز ایمن باشند و دشمنان در آنروز
تشنه و جگر سوخته با روهای سیاه سرگردان و
حیران در صف محرومان و گناهکاران باشند و
در آخر این کلمات فرموده اَلا اِنَّ شیعَتی تُنادیهِمُ
المَلائِکَةُ مَن اَنتُم فَیَقُولُونَ نَحنُ العَلَوِیُّونَ فَیُقالُ
لَهُم اَنتُم آمِنُونَ اُدخُلُ الجَنَّةَ مَعَ مَن کُنتُم تُوالُونَ
حاصل آنکه در روز قیامت ملائکه از شیعه خاندان
پرسند که شما چه کسانید ایشان گویند که ما علویانیم
یعنی جمعی که منسوبند بعلیّ ابن ابی طالب بعد از شنیدن
این کلام مستبشر کردند و گویند که امن و امان و اطمینان
یافته بهمراهی ایشان که تولّا با ایشان نموده باشید و آن
عبارت از چهارده معصوم مطهر است داخل بهشت
گردند و از این قبیل است روایت مشهوره در کتب و رسایل
طرفین برینوجه که اِذا کانَ یَومَ القِیمَةِ نادا مُنادٍ یا
اَهلَ المَوقِفِ هذا عَلِیُّ ابنُ اَبی طالِبٍ خَلیفَةُ
اللهِ فی اَرضِهِ وَحُجَّتُهُ عَلی عِبادِهِ فَمَن تَعَلَّقَ بِحُجَّةٍ
فِی الدُّنیا فَلیَتَعَلَّق بِهِ الیَومَ اَلا وَمَن ائتَمَّ بِامامٍ
فَلیَتبَعهُ الیَومَ وَلیَذهَب اِلی حَیثُ یَذهَبُ مضمون

انکه

انکه روز قیامت منادی ندا میکند که ای اهل محشر
اینست علیّ ابن ابی طالب خلیفهٔ خدا در روی زمین
و حجت رب العالمین بر بندگان پس هر که در دنیا
تشبث بحجت او نموده باشد باید که امروز نیز بوی
توسل نماید و بعد از مضمون این عبارت تاکید
آن برینوجه نمایند که هر که شخصی را امام خود دانسته
باشد در دنیا پس باید که درین روز تابع امام خود
باشد و این کنایه است از آنکه امام وی از اهل دوزخ است
و هر که امام وی مقیم بهشت او نیز آنجا اقامت نماید
ظاهرا مدلول آیه کریمه یَومَ نَدعُوا کُلَّ اُناسٍ
بِاِمامِهِم اشاره بهمین است و لله الحمد که بهشت و
دوزخ و صراط و میزان و حوض و تمامی مواقف صحرای
محشر در دست امام و امیر و مقدم و پیشوا و صاحب
اختیار و پناه دین و دنیا و امید امروز و فردا علیّ
المرتضی است و چون رفاقت و معیت شیعهٔ امیر
المؤمنین در روز جزا با آن حامل لوا بشهادت
خدا و مصطفی ثابت و محقق است و آنحضرت صراط
مستقیم و منجی از عذاب الیم و حاکم و امام و امیر و ناهی
و امر در امور کافه مکلفین است پس شیعیان و منتسبان
آن دودمان ملایک مکان بر سریر عزت و رفعت
و مقام امنیت و فراغت و مسند نجات از موجبات
و مؤاخذات دنیا و آخرت متمکن و مطمئن بوده مقیم
مقام امن و امان و مخصوص بنعیم جاودانند اکمال

صفحات حقایق آیات کتاب مشارق مرقوم ارقام
صدق انتظام علیه وتنبیهات بهیه وارادات غیبیه
وبشارات عظیمه واشارات فخیمه مشتمله بر ذکر
شطری از امور متعلقه باثبات اختیار آنحضرت
در یوم النشورات وتنقیح اینمطلب بقاعده منتهی
گشته وچون ولایت مطلقه مقتضی احاطه علم وی
بجمیع مقدورات مینماید پس حکم ولی نیز مخصوص زمانی
دون زمانی ومکانی غیر مکان یا مخصوص دنیا بغیر آخرت
نبوده شامل جمیع ازمنه ودهور ومحیط تمامی اوقات
وساعات وایام وشهور در دنیا وآخرت است از بدایت
ونهایت زیرا که ولایت امریست الهی وعطیتی ربانی
که ولی بان اختصاص پذیر است تا روز قیامت وروز
قیامت نیز از قبیل احکام شرایع وملل نیست که
منسوخ ومنقضی گردد بلکه عهدیست از جانب خدا
که قبل از اکتسای مخلوقات بکسای وجود بشری و
هیکل عنصری بچندین ازمنه کان در عوالم نوریه بتفویض
آن اختصاص یافته تا معلوم شود که وجود مکلف و
زمان تکلیف را در ان مدخل نبوده نیابتی است
عامه من الله تعالی در دارین ونشاتین وصاحب
کتاب میگوید که کلام امام جعفر صادق علیه السلام
باین معنی است که سُبحانَ مَنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالاَرْض
وَما سَكَنَ فِي اللَّيلِ وَالنَّهارِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ زیرا
که لازم تخصیص وتملیک مفید آنست که دنیا وآخرت
جهت

جهت ایشان خلق شده وبایشان اختصاص یافته
من غیر مشارك ومنازع زیرا که تمامی مخلوقات عبید
آل محمد ومملوك ایشانند وغلامان ومماليك بمثابه
ومماثل سادات ومالکان رقبات ایشان بوده
ایشان را نظیری ومثلی ومانندی وعدیلی در انواع
مخلوقات علی الاجمال والتفصیل نبوده ونباشد خواه
ایشان اولیاء خدا ونوایب مملکت وخواص حضرت
ربوبیت وخزانه علوم الوهیت وامنای وحی ربوبیت
ومهبط آیات ومعدن کمالات ومحیط رجال معجزات
اند بنابرین ملك دنیا وآخرت ومالك آن بوده عبارات
مصححه منسوبات بایشان مثل کلمات سابقه و
کلام صدق انتظام سُبْحانَ مَنْ يَمْلِكُهَا مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ
وَشِيعَتِهِمْ اشاره بمضامین مسطوره است وچون
مرجحی ومخصصی که ترجیح وتخصیص دنیا داده ام آخرت
بمقتضی آن خارج گردد ظهوری ندارد پس تخصیص آن
نظر بدارین ومنزلتین منظور بوده ملك دنیا وآخرت
باختصاص الهی مخصوص ذریت طاهر است ووجه دیگر
آنست که کتاب خدا وعترت مصطفی بفرموده و
تصریح نبی الوری حبلان ممدودان متصلانند
پس چنانکه تصدیق بکتاب بهر فردی از افراد وهر
جزوی از اجزاء کلمه از کلمات آن بر جمیع مکلفین وهر عمل بهر
واجب باشد باید که نسبت بعترت طاهره نیز
چنین بوده اگر حرفی از حروف ایشان یا حدیثی از

احادیث ایشانرا انکار نماید یا شک کند در چیزی
از صفات ایشان با بخه از خلافت نبویه بایشان که
نظر بقوانین عقلیه عظیم نماید منکر شود بمنزله انکار
بجمیع حالات وکمالات ایشان بوده مستلزم انکار
کتاب خداوند عالم کردیده در ردیکر کفره داخل کردند
پس ثابت شد که آل محمد تمامی سادات اهل عالم ومالک
اهل دنیا واخرت بوده مختار من جمیع الوجوه در امود
امت ورعیت بوده حاکم یوم الدین ومالک یوم الدین
والی یوم الدین بامر رب العالمین اند وشکی نیست که کسی
از اهل عقل وایمان را اعتقاد آن نیست که ایشان لذاته
حاکم ومالک وملیک وصاحب اختیار محتراند وبنا
برین اعتقاد بحصول اوصاف مذکوره در ایشان بتفویض
الهی وتفویض وتصدیق حضرت رسالت پناهی مزید
صحت وقوت ایمان بوده فی الجمله موجب شناسائی
وعلم الیقین ببعضی از خصایص ومزایای ایشانست که
از مضمون کتاب وسنت بر صحیفه عقیده خالص ارتسام
پذیر است وچون این شریفه فقد استمسک بالعروة
الوثقی لا انفصام لها بر قول مفسرین ومحدثین
عبادت از ولایت آن والا رتبتراست پس باید که بشهادت
ربانیه انفصام نیافته بلکه ممدودة من الازل
الی الابد بوده مالک دنیا واخرت وحاکم علی الاطلاق
روز قیامت اند ودلیل صحت مدعا از این شریفه
قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ صاحب کتاب
میکوید که این آیه دلیل واضح ولایحت بر امامت
وولایت امیر المؤمنین ونیابت او از جانب الهی
در روز قیامت وتفویض امر امت بنوعی که در دنیا
مخصوص شده بوده در اخرت نیز مخصوص است وبعد
از وجوه حسنه که ذکر آن مستدعی طول کلام است
میکوید قَالَ عَلِيُّ ابْنُ اِبْرٰهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ اَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هٰذَا مَقَامُ
اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمَنْ عَرَفَ اللّٰهَ
وَعَرَفَ وَلِيَّهُ فَاِنَّ وَلِيَّ اللّٰهِ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَاِلَّا لَمَا
كَانَ وَلِيَّ اللّٰهِ وَقَوْلُهُ وَلَهُ الْمُلْكُ اَلْاِمَامَةُ
وَالْوِلَايَةُ وَقَوْلُهُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ تَعَيَّنَ اَنَّهُ
اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَوَالِيهِ وَحَاكِمُهُ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَوْمَ الدِّينِ لِاَنَّهُ يَوْمُ الْعَدْلِ فَهُوَ
مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ بِنَصِّ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَصًّا جَلِيًّا
وَبُرْهَانًا وَبُرْهَانًا مَلِيًّا وَمَقَامًا عَلِيًّا وَقَوْلُهُ عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اَللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ
الشَّهَادَةِ وَالْوَلِيُّ الْوَجْهُ الْمَحْفُوظُ الَّذِي خَصَّهُ
اللّٰهُ مِنْهُ بِعِلْمِ كُلِّ شَيْءٍ وَجَعَلَهُ كِتَابَهُ الْمُبِينَ
وَقَوْلُهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ لِاَنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ لَا يُوَلِّي
عَلَى الْغَيْبِ جَاهِلًا وَلَا ظَالِمًا لِاَنَّهُ سُبْحَانَهُ حَكَمُ
الْعَدْلِ فَوَلِيُّهُ الْقَائِمُ مَقَامَ الرَّبِّ الْحَكَمِ الْعَدْلِ
يَجِبُ اَنْ يَكُونَ حَاكِمًا عَادِلًا فَهُوَ الْحَاكِمُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ

الخیر بما فی صحایف العباد یوم المعاد فهو
مالک یوم الدین بنص الکتاب المبین عبارت
مذکوره و کثیری از آیات بینات و روایات
صحیحة الدالة دلالات که در کتاب مذکوره نوشته شده
و دیگر براهین معتبره صحیحه ضمیمهٔ آن گشته بدلالات
واضحه که اختیار دوزخ و جزا و تقسیم جنت و لظی بآن
ولی والا و علی اعلا تعلق یافته مالک الملوک ذو
الجلال والاکرام تفویض امور مذکوره بآن مؤسس
اساس ایمان و اسلام نموده **ختم واقتضا** چون ثابت شد
بعبارات و دلالات مختلفه که فرقهٔ ناجیه زمرهٔ اثنی
عشریه است و این نیز وضوح یافت که غرض از نجات
عدم دخول نار است ولیکن صاحب گناهی که توفیق
توبه نیافته بمرافقت غفلت و تمادی ایام بر خطیئت
و معصیت باقی مانده تکیه بر بستر غرور و عدم
مبالات از مؤاخذات یوم النشور نموده باشد
او را در وقت نزع و قبر و سؤال منکر و نکیر محنت
بسیار و عذاب بیشمار باید کشید تا کفاره معاصی
شده آلام واقعه برازخ نازله منزله عذاب و عقاب
جهنم گردد و از اینجاست که در روایات مذکور است
که در وقت نزع روح چهار فرشته بقبض روح بیمار
مشغول شود یکی از ایشان قابض نزع روح از پای راست
و یکی از پای چپ و یکی از دست راست و یکی از دست
چپ نزع نمایند و محتضر را چنان نماید که آسمان بر زمین

منطبق

منطبق شده و وی در میان آسمان و زمین محکم
شده و در هم گرفته علاج ندارد بسختی که مگر شکم وی
مملو از خار بسیار و اشواک بیشمار و ریشه درختانست
و بزور و حدت و شدت بیرون می آورند و در
روایتست که یک سکرهٔ واحده از سکرات موت سخت
تر نماید از سیصد زخم شمشیر و گاه باشد که فرشته
بیماری را حریری زنند که آب داده باشند آن حریر را بزهر آب
آتشین و مذکور است که در وقت نزع شیاطین بصورت
خویشان و نزدیکان پدر و مادر و غیره که مرده باشند
بر آمده بر بالین میت نشینند و گویند ای فلان مادر
وقت مردن بر دین موسی رفتیم و طریق حق اینست
و در این امر مبالغه نمایند که او را از اسلام بکفر آورند
شاید م
منقولست که مقصود از آیه ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
اذ هدیتنا اینست که لا تزغ قلوبنا وقت الموت
و مذکور است که هر که را رحمت الهی شامل حال شود
جبرئیل علیه السلام در آن وقت نزول نموده گوید
که ای فلان منم جبرئیل و این جماعت که ترا بدین ملت
باطل ترغیب مینمایند شیاطین اند تو دین اسلام
ترک مکنی و بر دین و ملت و شریعت محمدی ختم نمای
در آن حالت آن مسکین حیران شده دل از جان شیرین
شسته از نشاط این کلمه خندان گردد و مذکور است
که از علامات شقاوت میت آنست که در وقت نزع آب
از دهان او روان شود و لبهای او بزرگ و آویخته شده

چهره‌اش سیاه وچشمهایش کبود کردد وعکس این
علامات اهل سعادتست وماوای او را در بهشت
بوی نمایند وان بنجهت خندان وخوشحال جان تسلیم
نماید مرویست که چون اهل سعادت را نزع روح شود
روح وی را تسلیم نمایند بدو فرشته که موکل برام
مذکورند وایشان اورا در وصله حریر بپیچند واز آسمانها
گذرانند واهل هر آسمان اورا ستایش نموده چون
بسدرة المنتهی منتهی کردند سکان آن مکان علیین
ایشان کویند اَهلاً وسهلاً کانَ عَمَلُهُ صالِحاً
وَمخلصاً لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وبعد از آن حجابها که بر عرش
مجید منسوبست مرتفع کردد وحجب مذکوره هشتاد
هزار سرادقست وبر هر سرادقی هشتاد هزار شرفه وبر هر شرفه
قمری نورانی شعشعانی که تهلیل وتسبیح آفریدکار نمایند
روایت است که یکی از زهاد وفقهای زمان خود چون
رحلت یکی از نزدیکان وشاکردان اورا در خواب دیدند
از وی استعلام احوال نموده در جواب کفت احوال الصادرم
ذنوبیتر را بر من شمرده در جواب کفتم خداوندا مرا امید
به این بود که مرا خجلت زده وشرمسار کردانی زیرا که
جمعی از راویان صحیح القول از جبرئیل نقل نمودند که
تو فرموده که مرا حیا مانع میشود که معذب کردانم
بنده را که محاسن وی در اسلام سفید شده باشد
او را عذاب فرمایم جواب شنیدم که یا فلان راست کفتی
وراست کفتند اهل روایت تمامی وراست کفت جبرئیل

وراست میکویم من واو را مژده مغفرت داده بمحل اقامت
او اشاره فرماید مرویست که ارواح فجار را بسختی و
دشواری وعنف وآزار بسیار نزع نموده ملک الموت
کوید بیرون آی ای نفس خبیثه از جسد خبیث و
چون عزرائیل قبض روح ایشان نماید در همان لحظه
بزبانیه دوزخ فرستاده بدو سپارند وزبانیه مذکوره
در غایت قبح ورایحه منتنه با ایشان پلاسی در رشت متعفن
وروح منزوع را در آن بپیچد وی مصور بصورت شخصی
انسانی کردد بر جثه وهیأت ملخی وبر طبقه از طبقات
چون عبور نماید طعن ولعن وشتم شنوده بزبانیه دوزخ
منتهی کردد منقولست از ابن مسعود از حضرت رسالت
صلی الله علیه واله وسلم که چون میت را بقبر در آورند فرشته
اسم وی رومان بقبر در آید وبمیت کوید احوال خود را
بنویس وی کوید مرا کاغذ ومرکب نیست رومان
کوید هیهات کفن تو بمنزله کاغذ ومرکب تو رطوبتی
که باتست وقلم تو انکشتان تو وپاره از کفن وی قطع
نماید وبعد از آن فرشته بر پیچد آن پاره کفن
نوشته شده را در کردن وی آویزد وبعد از خبر
دادن از احوال میت بر بنوجر این آیه بخواند که وَکُلَّ
اِنسانٍ اَلزَمناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ ودو فرشته بقبر
وی در آیند سیاه ومهیب وزمین را بدندان شکافند
وموی سر ایشان بر زمین کشد وهر کدام از ایشان را
دندانها باشد مثل برق جهنده وبدست هر یک کرزی

ازاهن که اکر جنیان وادمیان مجتمع شوند نتوانند بردا شت
واکر یکضرب ازان بر کوهی عظیم واقع شود از یکدیکر
پاشیده بخاک برابر کردد وانسوراخ بینی میّت درآید
زنده کردد ان میّت وغزالی میکوید که چون زنده
شود یعنی از سر تا بسینه بر وضعی که چون در وقت نزع
بسینه رسیده بود درینوقت ملکین حاضر شده بتعنیف
وتشدید تمام میّت را مخاطب ساخته از خدا وپیغمبر
وامام وکتاب وقبله سؤال نمایند و وی در جواب کوید
که مِنَ اللهِ وَکُلَّمَا عَلَیَّ وَمَنْ اَنْ سَلَکْمَا عَلَیَّ وغیر علمای
راسخین این کلمه نتوانند کفت وقبر بر وی وسیع کردانند
ودری از بهشت بروی او بکشایند وقبر را بصورت قبه
رفیعه در غایت نزهت وصفا صورت داده از حریر
وسندس مفرش سازند واز نسایم طیبه بهشت وروح
وریحان او را مروّح کردانند وقبر او را از نور مالامال
ساخته اعمال صالحه او را بصورتی که مطلوب ومرغوب
ومحبوب وی باشد مصوّر کردانند تا مونس وی بوده
وحشت وتنهایی از وی برطرف شود وبرهمین نهج در اوقات
اقامت قبر با وی سلوک نمایند تا قیام الساعه اما حال
مؤمنی که اعمال نیک از وی صدور یافته باشد لکن از
تلذذات وتنعمات علم وعرفان ذایقه ادراکش محروم بوده
از چاشنی سعادت بینایی اسرار ملکوتی حرمان وخسران
یافته باشد قبل از انکه روحانیان داخل قبر او شوند
اعمال صالحه او را در صورت حسنه مرغوب متصوّر

کرداند

کردانند وبا وی متکلم کشته او را از آمدن منکر ونکیر
مخبر سازد وبعد از دخول ایشان وسؤال وجواب
بر وجه صواب وتوسیع قبر وافراش وی وسایر امور
مذکوره دری از جانب پای میّت بکشایند که حیّات
وعقارب وسلاسل واغلال وحمیم وصدید وزقّوم
وغیرها که جهت اصحاب عصیان مرتّب شده بوی
نمایند واین صورت سبب دهشت وی کشته متلاشی
کردد ومنکر ونکیر او را خوشدل ساخته کویند انچه
در آینه ملاحظه تو مصوّر کشته جهت تو تمهید یافته بود
بواسطه توبه واعمال صالحه حق سبحانه وتعالی تبدیل
آن موضعی که در بهشت بوده است پس وی را خوابانیده
آن در را از قبر او مسدود ساخته روانه کردانند وهرکه را
عقیده فاسده باشد او را قدرت بر کفتن نام خدا
ورسول نمانده ضربتی بر وی زنند که قبرش مملو از آتش
کردد وبعد ازان اطفای آن نایره داده تجدید اشتعال
نمایند مرویست که اعمال مجرم العیاذ بالله بنوعیست که چون
ملائکه از خدا وپیغمبر معلوم کنند ومسئول شود اعتراف
بناشناختن وقلّت معرفت نموده هرکدام از کین کرزی
در دست داشته باشند بر سر او فرود آورند بنوعی که
او از طبقه اوّل بهفتمین زمین واصل کردد وباز زمین
قوت کرده او را بالا آورد ودیکر باره کرزها را فرود
آورند تا هفت مرتبه وبعد ازان اعمال او را بصورت
سکی سازند وآورند تا در قبر مصاحب وی بوده

باین عذاب معذب کردد واین قسم از عقوبتها
مخصوص خوارج ونواصب ودشمنان دودمان خلافت
وامامت است که از جهت عذاب وعقاب وشدت
سؤال وجواب وغیرها من اسباب المؤاخذات
باشد بمقام کفره ومشرکین داخل باشند ودرین باب
روایات وحکایات وامور خارجه از طوق طاقت
بشری زیاده از اندازه است وذکر آن موجب تفرقه
حواس ووسیله حصول هول وهراس است اما اعتقاد
در ثبوت وجود لوح وقلم بر وجهیست که بر وجود وی
وتحقق او در خارج دغدغه نیست واین که برنادقه
نسبت میدهند که امریست که بزبان جاری کشته وحقیقتی
ندارد مثل کلمهٔ رُؤُسُ الشَّیاطین که در قران واقعست
محض جهل والحاد است ونزد اهل اسلام از امور
محققه است لکن حقیقت وی مختلف فیه است نزد
بعضی عبارت از لوح محفوظ است که جمیع امور ممکنه
مستحیله باسرها من الازل الی الابد در وی مرقوم است.
ونزد بعضی از ارباب تحقیق مراد از آن نور وجود
نبی وولی است که منشا انتزاع جمیع مخلوقات ممکنه
است وابن بابویه رحمه الله را اعتقاد آنست که لوح
وقلم عبارت از دو فرشته است که اثار قدرت الهی
در ایشان بیش از سایر افراد ملائکه اوست دیگر معانی
کفته شده که ذکر آن موجب طول کلامست اما کرسی
نزد ارباب کشف وبعضی از اهل تفسیر عبارت از

جوهریت

جوهریت شفاف ونورانی شعشعانی که جمیع طبقات
سموات وارضین وعرش وغیره نسبت بعظمت و
عجایب خلقت او از قبیل حلقه ایست که در صحرای
بی پایان افتاده باشد وابن بابویه را زعم آنست
که کرسی عبارت از ظرفیت که احاطه جمیع مخلوقات
نموده طبقات اسمان وزمین ومخلوقات علوی و
سفلی وعرش عظیم وانچه مخلوق است تمامی مظروف
ویست ونزد بعضی از محققین عبارت از علمیت
بشهادت منقوله از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرد در تفسیر وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ فرموده
ودر حقیقت عرش نیز مخالفت تمام میانهٔ اقوال علما
واقعست وبعضی کویند جوهریت مشتمل بر جمیع
الوان مختلفه وکیفیت خلقت وعجایب هیات
وحقیقت معنی اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی چون
محل لغزش اقدام عقاید خالصه است لب فروبستن
وببعضی از صفات وی اکتفا نمودن اولست بدانکه
از هر ستونی تا ستون دیکر هزار سال راهست که هر کدام
بطول هزار ساله راهست انتظام یافته در مسافت
طول وعرض نیز زیاده ازین نیز کفته اند واز حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام در وقتی که از حقیقت اَلرَّحْمٰنُ سؤال
عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی شده بود جواب فرمود که یعنی اِسْتَوٰی
مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَلَیْسَ شَیْءٌ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ شَیْءٍ وهریک
از ملائکه حمله عرش راهشت چشم است وهر چشمی برابر

تمام دنیا و هریك ملائكه ثمانیه طلب رزق نوعی
از انواع مخلوقات وحیوانات نمایند یكی بصورت
بنی آدم جهت ایشان استرزاق نماید ویكی بصورت
ثور جهت بهایم طلب رزق كند ویكی بصورت
شیر جهت سباع ویكی بصورت خروس از جهت
طیور طلب رزق كند وابن بابویه میگوید فهم
الیوم هؤلاء الاربعة فاذا كان یوم القیمة صاروا
ثمانیة وبعضی گویند كه مراد از عرش علمست ودرین
صورت چهار كس نوح وابرهیم وموسی وعیسی واز — از سلسله اولین
زمره اخرین محمد وعلی وحسن وحسین حاملان باشند
ومذكوراست كه عرش عظیم باین عظمت وثقل خلقت
در واقعه كربلا بلرزش آمده تا چهل روز مرتعش
بوده خون میگریست و دیگروقتی كه العیاذ بالله تخطی
متوجه لواطه گردد عرش بحركت آمده نزدیك
شود كه خلل در بنای این قبه نیلگون واقع شود

اما اعتقاد در باب رجعت حضرات ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین در وقت ظهور حضرت صاحب
الزمان امریست كه عقل ابایی از ان ندارد وآثار وروایات
داله بر تحقیق آن ذكر یافته ودر بعضی عبارات زیارات
حضرات ائمه معصومین خصوصا زیارت مختصه بایام
رجب المرجب كه در جمیع اماكن مقدسه من حیث
الاستحباب بان عبارت زیارت باید نمود مشتمل بر ذكر
رجعت باین كلمه كه اللهم ارزقنا الفوز في كرتهم

والحشر

والحشر في زمرتهم ومشهوراست كه ابوحنیفه از
مؤمن طاق از حقیقت رجعت واعتقاد وی بصحت
وقوع آن سؤال نمود او صحیفه سؤال سائل را باذعان
وقبول قضیه مذكوره مرقوم صدق ویقین گردانید
وابوحنیفه ملعون برنهج استهزا گفت هزار دینار بصیغه
قرض از تو میخواهم كه در اوقات رجعت ادا نمایم مؤمن
طاق در مقابله مطایبه وی صفحه صحیفه كامله عقیده
صافیه خود را باینمعنی تصویر نمود كه چون رجوع اعادی
واهل انكار خاندان سید ابرار هریك بصورتی از
صور بهایم وحیوانات صورت رجعت خواهد یافت
بنابرین اگر تو راضی باشی كه در وقت تبدیل صورت
از عهده ادای دین مذكور بیرون آید مضایقه نیست
ولیكن بی وجود ضامن صورت پذیر نیست وایضا
زیارت جمیع ائمه علیهم السلام كه در تهذیب الاحكام
ذكر یافته آن نیز مشتمل بر ذكر حكایت رجعت بوده ودرین
باب روایات بسیاراست **اعتقاد در باب وعد و وعید**
الهی آنست كه انچه از دخول بهشت ونعیم وحور عین و
امثال این قسم از اقسام تنعمات كه بنص آیات قرآنیه
واقع شده تمامی حق وصدق است وایصال آن بمستحقین
از امور متحتمه ربانیه است اما دخول دوزخ وعذاب
الیم وسلاسل واغلال وامثال آن از مواد قهر وغضب
كه باعتبار عموم آیات بینات شامل حال فساق مؤمنین
است اگر نسبت بایشان وقوع یابد از مقام عدل محسوب

بودان مقوله لَا یَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدًا است واگر تفضّل نموده
قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ایشان کشیده شود ان نیز از
کرم واحسان وامتنان دور نمی نماید **نظم** که گوهر
طاعتت نسفتم هرگز   ورد گرد کنم ز رخ نرفتم هرگز
نومید نیَم ز بارگاه کرمت   زیرا که یکی را دو نگفتم
هرگز ومعلومست که تجاوز از سیئات از کریم بی
منّت ورحیم بی منّت مستبعد نبوده اتساع
طریق تفضّل زیاده از انست که سالکین موجب
تضیّق مکان گردیده بعضی خارج وبعضی داخل باشند
وشیخ محی الدّین اعرابی گوید اَلثَّنَا یَصْدُقُ فِی الْوَعْدِ
وَالْوَعِیْدِ بَلِ التَّجَاوُزُ عَنِ السَّیِّئَاتِ مَعَ الْوَعْدِ
عَلَیْهَا **امّا حکایت اعراف** بنا بر نصّ کلام واعتراف
علمای اعلام ثابت وروشن است ظاهر امراد از اعراف
سوریست حایل میانه بهشت ودوزخ ودر قران ازین
کلمه طیّبه وَعَلَی الْاَعْرَافِ رِجَالٌ ارادهٔ پیغمبر وامیر المؤ
وباقی حضرات ائمّه معصومین صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین اند ومقصود **از صراط جسریست** که بر جهنّم
بسته اند وعبور جمیع خلایق بر وست وصراط در غایت
دقّت وباریکیست در نهایت گرمی وبرندگی وحق تعالی
فرموده که وَاِنْ مِنْکُمْ اِلَّا وَارِدُهَا کَانَ عَلٰی رَبِّكَ
حَتْمًا مَقْضِیًّا وانچه اصحاب تحقیق وارباب تدقیق را
عقیدهٔ کامله بران قرار یافته مقصود از صراط ذات
بابرکات امنای رب العالمین وحجج الله علی الخلق اجمعین اند

ازدحام

ودر روایات منقوله از طریق مخالفین مذکور است
از حضرت رسالت که بامیر المؤمنین توجه نموده بود فرمود
که اِذَا کَانَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَقْعُدُ اَنَا وَاَنْتَ وَجَبْرَئِیْلُ
عَلَی الصِّرَاطِ فَلَا یَجُوْزُ عَلَی الصِّرَاطِ اِلَّا مَنْ کَانَ مَعَهُ
بَرَاءَةٌ بِوَلَایَتِكَ ودر روایت منسوبه بحضرت امیر
از طریق ابو نعیم ذکر یافته که انحضرت بر صراط نشسته
از هر که استشمام رایحه محبّت اهل بیت رسالت نماید
ببهشت اشاره فرماید وهر که ازین دولت محروم باشد
بجانب دوزخ روان گردانیده فرماید که یَا نَارُ هٰذَا
لِی وَهٰذَا لَكِ ودرین باب نیز وضوح جلوس امیر
المؤمنین بر صراط وادخال دوستان او در بهشت و
دشمنان او در دوزخ در طریق دوست ودشمن بیاراست
وباید دانست که منطوق روایات معتبره طرفین
مفید انست که صراط مذکور مشتملست بر بسیاری
از عقبات که محلّ توقّف از بندگان وسؤال از
ایشانست وهر عقبه موسوم بعقبه ولایت وجمیع
خلایق در عقبه مذکور توقف نموده از ولایت این
والا رتبت سؤال کردند چنانچه ایه وَقِفُوْهُمْ اِنَّهُمْ
مَسْئُوْلُوْنَ باین معنی مفسّر شده وهمچنین ایه اَلْقِیَا
فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیْدٍ امریست به نبی وولی که کفّار را
که درین مقام عبارتست از منکرین نبوّت وولایت
واهل عناد ومقصود از جاحدین امامت است داخل
جهنّم گردانند واز لفظ عنید فهمیده میشود که مخالفین

با بهشت مثل عقبه صوم
وعقبه امانت وغیرها
ویکی از انها موسوم

امیرالمؤمنین را خار شك و شبهه دامن گیر نشده حقیقت
حقیقت آنحضرت برایشان کمال ظهور یافته و ایشان عناد
ورزیده عمداً وعمداً ناسلوك صراط مستقیم از دست
داده در خارستان جحد و انکار سالك مسالك منتهی
بخلود نار شدند **اما حساب بندگان** آن نیز از آثار و
اخبار و ظواهر قرآن بنوعی روشن گشته که مخالفت نتوان
نمود مذکور است که محاسبه سلسله انبیا و ائمه هدی
علیهم السلام متولی بتنقیح آن مظهر ذات پروردگار بود
کیفیت انقضای آن امریست که میانه ایشان وحق جل
وعلا فیصل پذیرشده دیگری بران اطلاع ندارد و هریك
از انبیا متصدی محاسبه اوصیاء خوداست و محاسبه
امت وسایر بندگان درگاه ربوبیت رجوع با وصیاء
پیغمبرانست و دیگری را دخل نیست و اشاره باین معنی است
اینکه در قرآن مجید واقع است که أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ
بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ مفسرین و
اهل حدیث گفته اند که مراد از شاهد امیرالمؤمنین
است واز حضرت صادق علیه السلام منقولست که
مراد ازاین شریفه إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ وَإِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم
سلسله علیه ائمه معصومین اند و فرموده که والله
رجوع و بازگشت خلق در روز قیامت و حساب ایشان
بر ماست مرویست که مقصود از مدلول ترازوی
عدل امام زمانست و در روز قیامت انبیا تمامی
ایشان از تبلیغ و لوازم آن سؤال کرده شد چنانچه میفرماید

كه

كه وَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ
یعنی مِنَ الذین **اما سؤال از گناه** مخصوص اهل
عصیانست و جمعی که داخل بهشت شوند ایشان را سؤال
نباشد و شیخ علی طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه فَيَوْمَئِذٍ
لَّا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ از حضرت امام رضا
علیه الصلوة والثنا نقل نموده فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْأَلُ
مِنكُمْ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ در بیان معنی
مذکوره چنین افاده نموده که وَالْمَعْنَى أَنَّ مَنِ اعْتَقَدَ
الْحَقَّ ثُمَّ أَذْنَبَ وَلَمْ يَتُبْ فِي الدُّنْيَا عُذِّبَ عَلَيْهِ
فِي الْبَرْزَخِ وَيَخْرُجُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ لَهُ ذَنْبٌ يُسْأَلُ
عَنْهُ و ابن بابویه در رساله اعتقادات میگوید
که عدم سؤال از گناهان مخصوصست بشیعه پیغمبر
و ائمه علیهم السلام و میگوید که هر که در معرض حساب
درآید معذب خواهد بود اگرچه بطول توقف
باشد در موقف و هر فرد از افراد مکلفین را نامه بدست
دهند که احاطه بجمیع صغایر و کبایر کرده باشد و
رحمت الهی مقتضی این باشد که همچنانکه در نشاه دنیو
پرده پوشی معاصی اهل عصیان نموده غالب اوقات
بظهور آن منفضح نشده اند همچنان در مجمع کثیر الفزع
قیامت مراعات آن حالت نموده دیگری را بران اطلاع
ندهند و هرکس قراءت نامه خود نموده بر طبق
اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ حَسِيبًا خود بنفسه
متوجه احوال محاسبه عباد گردد و اگر از شدت

حول محشر وزفیر جهنّم وحدّت برتو حرارت دوزخ
وسراسیمکی وغلبکی اهوال ان صحرای کثیر الوبال انکار
مضامین نامهٔ محتویّه بر ذمایم احوال واعمال نمایند
حق تعالی جوارح مخصوصه وی را از دست وپا وغیره
قوّت تنطّق وحالت تکلّم داده هر یك ابچه از ایشان
صدور یافته اقرار نمایند اعتقاد صحیح انست که
بهشت ودوزخ بنوعی که در قران مجید ورود یافته
وروایات مصحّحات از طریق دوست ودشمن ذکر
یافته حقّست ودر روز جزا بمقتضای عدل الهی
مستحقّ هرکدام از منزلین مذکورین در موضع استحقاق
خود استقرار یابد وخلود بهشت وتنعّمات وتلذّذات
برطبق مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ محکوم
بصحّت کردیده خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا
از لوازم بیّنه وخصایص معیّنه ویست لکن
خلود عذاب جهنّم اکرچه باین لفظ در قران عزیز
ذکر یافته اصل در استعمال الفاظ معانی حقیقت
است لکن لفظ خلود در غیر معنی ابدی نیز مستعمل
شده چنانچه ایه شریفه مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا
فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا اکر نظر بعموم مستفاد از
کلمه مَنْ قَتَلَ شامل حال قاتل مؤمن وغیر مؤمن
است خلود عذاب مؤمن در زمان غیر متناهی
ابدی خلاف واقعست پس لفظ خلود مثبت مدّعا
نتواند بود ودعوای حقیقت در معنی متنازع فیه

ومجاز

ومجاز در باقی مواضع مستعمله لفظ مذکور محتاج
دلیل است وان تقیید خلود بلفظ ابد چنانچه در
کلمه خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وقوع یافته فهمیده میشود
که مطلق خلود مجرّد از قیود وقراین مفید معنی
ابدی نیست الحاصل بعد از ثبوت انکه مراد از مدلول
خلود من حیث الاطلاق امر ابدی غیر متناهی بود
معنی حقیقی لفظ مذکور است ودر غیر ان چون
مستعمل شده باشد بر سبیل تجویز خواهد بود وَ
عِنْدَ التَّعَارُضِ بَيْنَ الْاِشْتِرَاكِ وَالْمَجَازِ رجحان ثانی
بر اوّل مدلّل شده باشد وحذف واضمار وتخصیص
عام وتقیید مطلق تمامی برخلاف اصل باشد
دور نیست که ظنّ شرعی بخلود حاصل کردد واکرنه
عقل را در قبول ان تامّل بسیار است واز بعضی ارباب
حقیقت ذکر شده که زمانی بر جهنّم خواهد کذشت
که زمین وی کل وسبزه بار اورد وَاللهُ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ
الْأُمُورِ ایقاظ انچه از عذاب وخلود نار وغیر ان
از موجبات مؤاخذات جَبَّارَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
مرقوم صفحات کتاب وسنّت شده در احادیث
مصحّحه از علمای طرفین ذکر شده ومدلولات کلمات
بیّنات کلام مجید منطوقا ومفهوما وصریحا وکنایة
بر ان دلالت مینماید مخصوص کفره ومشرکین وَمَنِ
اتَّخَذَ حَذْوَهُمْ از اهل سنّت وسایر مخالفین
طریق وثیق ائمه معصومین وامنای ربّ العالمین

وحجت الهی بر کافه مخلوقات آسمان و زمین است امید
واری آنست که آنچه در برزخ نیز ذکر یافته ببرکت محبت
اهل بیت نبوی و ذریت مطهره مصطفوی و مرتضوی
تخفیف پذیرد مگر در بعضی امور متضمنه معاصی کبیره
و مناهی کثیره که در ان صورت رحمت الهی بر طبق
سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي مقتضی آنست که صاحب خطیئات
موبقه و سیئات مهلکه را از آلودگی بجرکینیت
لوازم آن تطهیر داده حکایت برزخ را بروی اشتداد
داده مطهر وی از لوث معصیت گردد تخصیص آنست
که روز قیامت و روز حسرت و ندامت آنچه لازمه
آن روز غم اندوز است از موقف خذی و خذلان
و همچنین آنچه قبل از ان از شدت محنت و انواع بلیت
واذیت که بر وجه انحطاط مراتب استحقاق عذاب
و عقاب سمت صدور می یابد تمامی در حیطه اختیار
واقتدار آن ولی خدا و صاحب اختیار روز جزاست
و مقامات مقرره روز محشر مشتمل بر ده امر از امور است
اول میزان اعمال و آنحضرت والی امر مذکور است
دویم حوض کوثر امیر المؤمنین ساقی آن باده خوشگوار
است سیم صراط مستقیم و مقیم آن مقام خشیت انتظام
بر وجه امر و اراده و استقلال در لوازم متعلقه امیر
المؤمنین علی عالی مقام است چهارم بهشت و دوزخ
مقالید آن بفرموده پروردگار عالمیان مخصوص آن
امیر مؤمنین و متقیانست و امور اربعه از اصول

امهات مهمات روز محشر است و باقی امور واقعه
از جزویات و لوازم امور مقرره مذکوره است و بنابرین
اختیار حوض و لوای محمدی و میزان و صراط و اعراف
و شفاعت و تقسیم جنت و نار و حکم میانه خلایق و
رجوع و بازگشت بندگان خدا و محاسبه اعمال و مؤاخذه
بر اقوال و افعال تمامی و مأموریت و محکومیت مالک
و رضوان بسبب اوامر و نواهی صادره اهل بیت علیهم
السلام تمامی منوط برای رزین و مربوط بخاتم و نگین
آن امین رب العالمین و ولی یوم الدین و اهل بیت
طیبین و طاهرین است و چون ثابت شد بقران و سنت
که رجوع خلایق بر نبی و ولی و ذریت معصومین ایشا
حق جل و علا اظهار مقامات اعزاز و احترام ایشان
عند الله تعالی و این که رجوع بایشان رجوع بخدای
تعالی است میفرماید وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى
اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ و این
فقره از کلام رحمت انتظام افاده ایصال جود مستحقین
ثواب نموده صفحه بیان از ذکر مستوجبین عذاب
و عقاب خالیست در کتاب مشارق مذکور است
قَدِ اجْتَمَعَ الْمُفَسِّرُونَ وَ اَوْفَقَهُمْ اَبُو حَنِيفَةَ فِي مُسْنَدِ
روایت عَنِ الْاَعْمَشِ عَنْ اَبِي سَعِيدٍ خُدْرِي اَنَّهُ اِذَا
كَانَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى يَوْمَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ
بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَ اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ
عَنِيدٍ وَ الْكُفَّارُ مَنْ كَذَّبَ بِنُبُوَّتِكَ وَ عَنِيدٌ عَاقَ

عَلِيًّا فِي خِلَافَتِهِ و بعد از ذکر این حکایت صاحب
کتاب میکوید پس متعین شد که علی ابن ابی طالب حاکم
یوم الدین ومالك دیوان حکمت در عرصات بامر خالق
البریات وبر کافر ومسلمان ومرتد ومؤمن وموافق
ومنافق وکاذب وصادق ودوست ودشمن ظاهر است
که ذاتی که بی تکلف وقطع نظر از متابعت مضامین
روایات در حالات وکمالات ان مظهر تجلیات سبحانی
ومخزن اسرار ربانی وجامع اطوار یزدانی او را نسبت
بسر ورق مجموعه رسالت المنقدا از خصایص ومزایا
واشتراك در اوصاف ذات احدی الصفات سید
کاینات واقعست که از مقوله کفتن ونوشتن وحفظ
نمودن وبضبط در اوردن متجاوز است چه انحضرت
نایب وحی الهی وخلیفه رسول الله وحاکم یوم القیمه
است وسایق اهل بهشت بهشت واهل دوزخ بدوزخ
است واین معانی ومضامین در صفحه نوریه عالم ارواح
وروز میثاق وهنکام عهد وعهود در عالم ذر واشباح
وعالم اصلاب وعالم اجساد وعالم ظهور وبطون و
عالم اسرار وانوار وعالم اظهار واقرار بقلم حقیقت رقم
رقم زده ابرار واخیار وملائکه عظیم المقدار مثبت
ومرقوم است وانحضرت ناصر پیغمبر وپسر عم وبرادر و
داماد وپدر اولاد وخلیفه وقایم مقام ونایب مناب
وحامل رایات در دنیا واخرت ومساوی انحضرت در
استعداد وقبول فیضان ذوارف عوارف صمدیت

وباذل عمر عزیز در مصرف محافظت رسول ومقیم مقام
تساوی درجه ومنزلت ختم سلسله نبوت و
مشابه ومضاهی ان برکزیده بارکاه احدیت و
واقف مواقف نصرت وحمایت وکافل مهمات
انحضرت وامت در نشاتین معنی وصورت ومسند
نشین چهار بالش عزت در سرادق رافت ورحمت
وحاوی متاوی کتاب وسنت امیر غزوات مجیب
دعوات وزیر خلوات قاضی حاجات حلال مشکلات
سفینه نجات عالم بمغیبات عارف معارف ایات
بینات بعل فاطمه طاهره مطهره مولود در کعبه
معظمه والد حضرات ائمه معصومین کاشف
کروب خیر البریه مخصوص بخطاب انما نزیل
هرون من موسی منصوص بنص هل اتی منعوت
بنعت لو کشف الغطاء وهو الذی شرف بمکة ومنی
وولد بکعبة وَتَزَوَّجَ بِسَيِّدَةِ النِّسَاءِ وَبَاتَ عَلَى
فِرَاشِ خاتم الانبیاء وَوَقَاهُ بِنَفْسِهِ شَرَّ الاعداء
یعنی امام ذوی الالباب ومعدن حکمت وفصل الخطاب
وصاحب علم وکتاب میزان یوم الحساب متصدق
در محراب نام مؤمنین در یوم الاحزاب قاتل اهل
خیبر قالع الباب وعین الله ناظرة فی العالمین
ویده الباسط ووارث علم نبیین وقاید الغر المحجلین
والد ائمة الطاهرین خلاصه کلام انست که چون بر درین مقام
زبان معجز بیان امیر المؤمنین وسید الوصیین جاری

شده که نزّلونا عن ربوبیّة وارفعوا عنّا خطایاء
البشریّة فانا عنها منزّهون وعمّا یجوز علیکم
مبعدون ثمّ قولوا فینا ما استطعتم فانّ البحر
لا ینزف وسرّ الغیب لا یعرف وکلمة الله لا توصف
ومحملی از عبارات قدسی اشارات آنحضرت اینست
که غیر از مرتبهٔ الوهیّت که نسبت آن بغیر ذات احدیّت
بهیچوجه من الوجوه بشخصی از اشخاص از حوزت جواز
مبرّاست باقی اوصاف الهیّه ونعوت ربانیّه اگر
چه بوجهی از وجوه مستحسنه بر آنحضرت اطلاق نماید
مثل رب ومالک یوم الدّین واکثر اسماء صفاتیه
مستعمله در توصیف ذات ربوبیّت غیر الله دالّه
قصودی ندارد وشرعا خلل دینی نخواهد داشت
چنانچه در عبارت منسوبه بآنحضرت مثل خالق و
باری ومحیی ومیت وامثال آن ذکر یافته سوی اسمین
مذکورین که علم ذات ربوبیّت است واز انجمله
لفظ نور است که من حیث الاستعمال مشترک است
میانهٔ ذات احدی ووجود مرتضوی وکلمات
منزل فرقانی لیکن نظر بمعنی لغوی واصطلاحی
لفظ مذکور صحت اطلاق آن بر امور ثلاثه از مقوله
واحد نبوده تفاوت میانه آنها بحقیقت ومجاز
است چه حقیقت لغویّه لفظ مذکوره بنوعی که
در مبحث تشریح بشری ذکر یافته عبارتست از کیفیت
باصره اولا ادراک آن نمایند تا بوساطت آن سایر

اشیا

اشیا مدرک گردد وعبارت اینست که النّور فی اللّغة
کیفیّة یدرک بالبصر یدرکها اوّلا وبوساطتها
سایر الاشیاء کنور الشمس وغیرها بنا بر این اطلاق
نور بر ذات اقدس من حیث الحقیقة اللّغویّة
صحیح نبوده وچون متصلین در تصحیح عبارات بحذف
واضمار ومجاز وامثال آن توسّل نمایند در این مقام
الله نور السّموات والارض را بالله ذو النّور السّموات
والارض اتمام نمایند چنانچه صاحب کشّاف نیز
بمضمون مذکور تصحیح نموده در مجمع البیان از ابن عبّاس
الله نور السّموات والارض بالله هادی السّموات
مفسّر دارند یعنی هادی اهل السّموات والارض
وطایفه نور السّموات را بمزیّن السّموات تفسیر نموده
اند ودیگر تاویلات بر خلاف ظاهر است که ذکر آن مناسب
مقام نیست وظاهر آنست که ارتکاب تاویلات مذکوره
وغیرها بر مراعات لغات عربیّه ومعانی ماخوذه
از الفاظ معیّنه است امّا نظر بمعنی اصطلاحی لفظ
مذکور ~~وغیرها~~ که ارباب حقیقت ذکر نموده اند صدق
لفظ نور بر ذات احدی بحمل هو هو صحیح بوده از تاویلات
قریبه وبعیده مستغنی است چه معنی نور من حیث
الاصطلاح عبارتست از شی ظاهر لذاته مظهر لغیره
وظاهر است که ظهور الهی مسبوق بجزئی ومسبّب از امری
نبوده لذاته ظاهر وهویدا ومظهر جمیع اشیا از کتم عدم
وخفا بمنصّهٔ ظهور است نظم تا کرمش در تتق نور بود

خار ز گل نی نشکر دور بود   چون کہ بجودش کرم آباد شد
بند وجود ان عدم آزاد شد   در هوس این دو سر و برانده
کار فلك بود کرم بر کرم   چون کہ عقد فلك دانہ کرد
جعد شب از کرد عدم شانہ کرد   خون دل خاك زهجران باد
در جکر لعل بدخشان نهاد   باغ سخا را چہ فلك تازه کرد
مرغ سخن را فلك آوازه کرد   و چون صدق لفظ مذکور
بر ذات ربوبیت بی شایبہ تکلف صورت صحت یافت
باید دانست کہ اکرچہ ساحت وجوب وجود از غبار
مشابهت و مماثلت تصفیہ یافتہ نقود خزاین وحدت
ذاتی مسکوك بسکہ سامیہ لاشریك له کشتہ و حقایق
موجودات صوری و معنوی و اجرام فلکی و عنصری
و غیر ذلك مجالی انوار حق و مظاهر تجلیات وجود
منطلق اند رباعی دل مغز حقیقت است تن پوست بہ بین
در کسوت روح صورت دوست بہ بین   هر چیز کہ آن نشان
هستی دارد   یا سایہ نور اوست یا اوست بہ بین
لکن ذوق باده خمخانہ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ
وَعَلِيٌّ أَمِيرُكُمْ بیمانہ هستی صوری مرتضوی را از تذاسه
إِنَّ اللهَ شَرَابًا لِأَوْلِيَائِهِ إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا وَإِذَا
سَكِرُوا طَرِبُوا وَإِذَا طَرِبُوا طَلَبُوا وَإِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا
وَإِذَا وَجَدُوا وَإِذَا بُوا وَإِذَا بُوا خَلَصُوا وَإِذَا خَلَصُوا
وَصَلُوا وَإِذَا وَصَلُوا اِتَّصَلُوا وَإِذَا اتَّصَلُوا لَا فَرْقَ
بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ حَبِيبِهِمْ مالامال ساختہ و برحسب استعداد
فطری و قابلیت ذاتی شکوه وجودش از انوار زجاجہ

انّ لَنَا مَعَ اللهِ حَالَاتٌ هُوَ فِيهَا نَحْنُ وَنَحْنُ هُوَ هُوَ
مَعَ ذٰلِكَ هُوَ هُوَ وَنَحْنُ نَحْنُ استناره یافتہ از شجره
طیبہ وادی ایمن نَزِّلُونَا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ وَإِنْ فَعُوا
عَنَّا خَطَايَاءِ الْبَشَرِيَّةِ فَأَنَا عَنْهَا مُنَزَّهُونَ وَعَمَّا
يَجُوزُ عَلَيْكُمْ مُبْعَدُونَ ثُمَّ قُولُوا فِينَا مَا اسْتَطَعْتُمْ
فَإِنَّ الْبَحْرَ لَا يَنْزِفُ وَسِرَّ الْغَيْبِ لَا يُعْرَفُ وَكَلِمَةَ
الله لا یوصف کہ نوای مرغان خوش الحان بستان
المحبّة دُخُول صِفَاتِ المحبوب علی البدل من صفات
از نفخات مخفیات مطربان بزمگاه مناسبات ذاتیہ
وکیفیات صفاتیہ بین المحبّ والمحبوب اکتساب یافتہ
و پرتو تجلیات افعالی و صفاتی ساحت فیض آیت
استعداد فطری و اهلیت جبلی آن مظهر انوار و مخزن
اسرار مجالی انوار عینی امتیاز پذیرفتہ و حرارت سطوت
نیران قرب بارکاه احدیت سبیکہ صفات بشریہ بان
نقش یافتہ برطبق مدلول صدق مشمول وَكَمَا رَأَيْتَ
الْحَدِيدَ الْحَامِيَةَ تَتَشَبَّهُ بِالنَّارِ بِمُجَاوَرَتِهَا وَتَفْعَلُ
فِعْلَهَا فَلَا تَعْجَبُ مِنْ نَفْسٍ اسْتَشْرَقَتْ وَاسْتَنَارَتْ
وَاسْتَضَاءَتْ بِنُورِ اللهِ فَأَطَاعَهَا الْأَكْوَانُ ذات وحدت
سمات آن مظهر غرایب حالات و عجایب صفات احدی
آیات متحلی بحلیہ نعوت ربانی و خصایص سبحانی کشتہ
برطبق نظم رق الزجاج و رقت الخمر • فتشابها وتشاکل
الامر • وکانما خمر بلا قدح • وکانما قدح بلا خمر • مغایرت
ذاتی و اتحاد صفاتی رقم حسن عنایت پروردکاری

استحضار معالم

کرده آثار صفحات از احیا و امات و اطلاع بر غیوب
و غیوب الغیوب ~~انحصار~~ غیب و شهود و اقتدار بر
افعال خارجه از طوق بشر و صدور خوارق عادات
بر وجهی که این ادراک بعضی از ذوی العقول بانتقاش
ربوبیت صورت پذیر شده امور صادره از انکار
ناقصه مرتسم حقیقت ذات و کیفیت صفاتش مشتبه
شده کثیری از اشخاص انسانی در پس پرده جهل و
نادانی سررشته ایمان از دست داده درین مقام یکی
از شعرای عرب گفته **نظم** احیاؤک الموتی و علمک
مخبرا • بالغائبات عذر المن غلا • **حاصل کلام** در وجه
صحت تسمیه ذات متعالی سمات آنحضرت باسم نور یا بواسطه
سبقت نور وجود وجود آنحضرت و حضرت رسالت بر
نسبت بسایر انوار است چنانچه در محل خود مبین گشته
یا نظر بمقام محبت و محبوبیت آنحضرت در بارگاه احدیت
که متصف بصفات الهی و متخلق باخلاق ربانی گشته
و متحقق بحقایق نعوت ذات ربوبیت است و نظر
بآن صدق مدلول کلمه مذکوره بر ذات اقدس
مرتضوی صحیح مینماید و درین باب مناقشه موافق ادب
نمیتواند بود و در حیز خفا اختفا یافته ذکر آن موجب
اطناب کلام در بیان بعضی از غوامض اسرار آن مخزن
انوار است والله اعلم بالتمام **در کتاب مشارق مذکور است**
که در تنزیل ورود یافته که وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى
رَبِّهَا نَاظِرَةٌ و نگفته که إِلَهِهَا نَاظِرَةٌ زیرا که الوهیت

مخصوص

مخصوص ربوبیت وحدانیت است بخلاف ربوبیت
که مشترک میانه واجب و ممکنست و میفرماید که وَجَاءَ
رَبُّكَ نگفت وَجَاءَ إِلَهُكَ و میفرماید که رَبِّ أَرِنِي
إِلَيْكَ بخلاف الهی أَنْظُرْ إِلَيْكَ و دیگر ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ
و دیگر فرموده فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ پس نظر و رویت بجلی و تجلی
تخصیص رب یافته دون الله و اله و تجلی در غیر ذی
هیات متصور نیست و مجی و انتقال نظر بالله تعالی
از امور مستحیله مینماید پس مراد بتجلی و رویت درین
مقام رب لغویست و معنی کلمه مذکوره منحصر در مالک
و مولی و سید است که صدق هر کدام از امور ثلثه بر
نبی و ولی بی تامل صحیح است چه ظاهر است که ایشان
سادات بنی آدم و مولی و ملک دنیا و آخرت اند پس
رویت مستفاد از آیه شریفه مخصوص شیعه اثنی عشریه
است که نظر بصاحب و مولی ایشان صورت خواهد
یافت و چون از مضمون احادیث صحیحه روشن شد
که روز قیامت طایفه که رو سفید بصحرای محشر در آیند
مخصوص محبین خاندان رسالت است و ازین جهت
وُجُوهٌ نَاظِرَةٌ توانند که اشارت بصفات مختصه اثنی
عشریه در روز قیامت بوده صحیح مدلول روایات
مذکوره باشد وَاللهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ و منزه عن
أَبْصَارِ النَّاظِرِينَ اما رب بمعنی معبود مخصوص ذات
واجب الوجود است و اشاره باین معنی نموده که رَبُّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی مَعْبُودُهُمَا و اگر گویی تسمیه عباد

بلفظ مذکور منافی مراعات ادب است جواب آنست که
وقوع آن در قرآن عزیز واقع دغدغهٔ مذکوره است
چنانچه در حکایت حضرت یوسف علیه السلام فرموده
إِنَّ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ وفرموده اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ
وبنا برین از جهت مفهوم لغوی اگر اطلاق این لفظ
بر نبی و ولی نموده باشد مخالف قوانین نخواهد بود
ونزد بعضی مدلول آیه شریفه بحذف مضاف اتمام
پذیر است مثل لفظ نعمت یا رحمت یا فضل یا امثال
آن درین صورت نیز صدق آن بر ائمه اثنی عشر در
نهایت وضوح دارد زیرا که حضرات ائمه علیهم السلام
موصوف بصفات الهی ورحمت الهی ونعمت الهی نامتناهی اند
که برجمیع خلایق فایز شده اند پس روز قیامت ملاقات
ورجوع ونظر ولوازم آن متعلق بآن خاندان عصمت بنیان
بوده رفعت قدر ایشان ومنزلت وکرامت ومراحم
بیدریغ الهی درباره ایشان تمامی منظور نظر اهل موقف
گردیده معلوم اولین وآخرین خواهد شد که ایشان در
کدام درجه از درجات قرب ربوبیت ومنافق ایشان خذله
در چه مرتبه از مراتب عذاب وعقاب وعتاب وتوا
رب الارباب است وانچه تایید مدلول آیه بآن
صورت پذیر گشته معلوم اهل نظر تواند شد که مفهوم
الذلفظ رب در آیه شریفه معنی لغوی محمول بر نبی و
ولی است روایتیست که در طرفین از مخالف وموالف
ذکر یافته که مراد از آیه وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا

امام

امام زمان است تمت الاحادیث